

الآن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

# عمدة المقامات

از تصنیف مہنف عمدة العرفاء کاملین بده العلماء الراغبین قدوة  
اولیاء اللہ حضرت خواجہ حاجی محمد فضل اللہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ  
حسب الشاد فیض بنیاد سمش المعرفة وایقین بدر الملة والدين  
حضرت خواجہ حاجی حافظ محمد حسن مدظلہم العالی

حسب الشاد: منبع الجود والعطاء مجمع المتقین وعلما مزین محافل الاضیاء  
نجم العرفان شایخ حضرت ضیاء المشایخ مجددی فاروقی، کابلی  
رحمہ اللہ علیہ

بیت و اہتمام حاجی ہمایز خان زکریا خان

مالکان نے عماد کتب خانہ بازار کتابی فوشی کابل

امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی  
صیغہ  
۱۰۳۴ھ - ۹۷۱ھ  
۹۸، ۱۲۶

۵۰. عروۃ الوثقی محمد معصوم  
۱۰۷۹ - ۱۰۰۷

۳۴۷ محمد صبغۃ اللہ قیوم زمان  
۱۱۲۲ - ۱۰۳۳

۳۸۰ محمد اسلمعیل  
۱۱۳۶ -

۳۹۶ معصوم ثانی غلام محمد معصوم  
قطب الاقطاب  
۱۱۶۱ - ۱۰۷۱

۴۲۳ غلام محمد قدوة الأولیاء  
۱۱۷۷ -

۴۳۴ غلام حسین  
دریساوراست  
۱۲۰۴ -

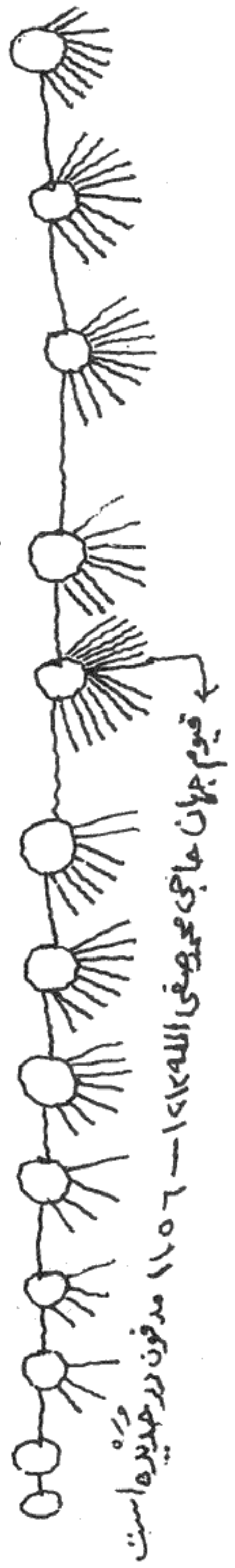
۴۳۸ غلام نبی زوج حضرت بی بی صاحبہ  
۱۲۲۶ - ۱۷۰ درقندھاراست

محمد فضل اللہ حاجی محمد فضل اللہ  
۱۲۳۸ - ۱۱۸۴ درقندھاراست

عبد القیوم

عبدالرحمن ۱۳۱۵

محمد حسن جان ۱۳۴۹ مؤلف الاصول الاربعہ  
عبداللہ  
فی تردید الوہابیہ



قیوم جبران حاجی محمد صوفی اللہ ۱۲۱۲ - ۱۱۵۶ مدفون در حیدرہ است



# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## پیش گفتار

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی خیر البشر و آله و اصحابه الکرام . کمال مسرت داریم و خدای بزرگ لایزال را شکر گذاریم با توفیق بخشید این کتاب پر از حسنات را بنام عمده المقامات اثر محمد فضل الله سرسندی فاروقی را به مخلصان عرفان و محبان بزرگان و پیروان پاکان و نیکان تقدیم می کنیم .

صاحب نظران آگاه اند که از سالیان مدید باین سو نسخه های چاپی عمده المقامات نایاب شده بود و آن ده هزار نسخه مطبوع را در طی زمان ، خوانندگان احسلاص کثیر در سراسر این ناحیه جهلان زینت کتابخانه ها و وسیله مطالعه و مرآتبه خود بنا ساختند چنانکه امروز هزاران شوقمند طلب قرائت صفحات گهر بارین بنا براند مقام و اهمیت این کتاب مبارک در شناسائی تاریخ عرفان ما و روشن کردن صفحات عمده تاریخ فرهنگ افغانستان و کشورهای مجاور آن محل یقین است . در هر ورق و سطر آن مطلبی است که از آن اهل علم علاقمندان تاریخ ، ارباب ادب و ثقافت و جویندگان احوال مردان راه حق از آن برخوردار شوند . از پروردگاری بمانند علی شاه التماس داریم ملت خدادوست افغانستان را در راه دوستی حق پایدار بدارد و خدمت مخلصان را بدرگانی نیازی خود مقبول کند . در موجب الدعوات  
میران ۱۳۵۵ هجری شمس . جلد پدید خلع و کلمه در کتب جامع کتابخانه خانی کابل  
۱۳۹۷ هجری

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد سيد  
المرسلين وعلى آله وصحبه نجوم الهدى ايتى فى الدين  
وسلام على عباد الله الصالحين . رسال يکتر او  
پنجاب و پنج ہجری قمری ( ۱۰۵۵ ) نظر جماعہ صاحب بصیرت عرفانے  
و دارای ذوقیات روحانی کتاب بنام عمدۃ المقامات رونق آروز  
مجامع علمی وثقافتی گردیدہ بود این اثر گراہنہای علم و ادب کہ تذکار  
احوال رہنمایان بزرگ روحانیک سلسلہ خاصى تصوف را کہ بنام طریقہ  
نقشبندی و یا عبارت دلچسپ برگزیدہ عارف ربانی مولانا عبدالرحمن  
الحاجی الہرودی صاحبان سلسلہ الذہب می نامند مشتمل بودہ ادبکہ  
عرفان بحیث یک وثیقہ مقدس معرفت مقام ارجمند را داراست کتاب  
مذکور کہ بعد از اتمام دیباچہ از تذکار سیرت حضرت فخر کائینات  
خاتم النبیین علیہ افضل الصلوات افتخار یافته و سپس بر حیات  
حضرات خلفائے راشدین و اہل بیت طہین و بعضی اصحاب طاہرین  
علیہم الرضوان فی العالمین بطریق اختصار روشنی انداختہ کہ بعینہ  
و خوانندہ را از صحت بیان و عبارت فصیح مخطوط نمودہ و بتجلیہ قلب و  
قالب مطالوکنندہ می افزاید اتقانی را کہ از طریق منقول عنہ  
وارد است زیارہ بر زیارہ ارباب دانش را تسکین میدہد مؤلف  
این مجموعہ کہ از علم و فضیلت تقوی و مخطوط روحانی پیرہ علمی و عملی را  
وارد از قلم توانای خویش بہ تذکار مشایخ نقشبندی پرداختہ احوال

متقدمین و متأخرین این سلسله عالیہ را از نقطہ نگاه کیفیات معاشرتی و حیات علمی و اجتماعی و روحانی بہ بہترین اسلوب ثقافت تسردن و وسطی کہ در آنوقت بودہ در معرض بیان و تبیین آوردہ اند بلی :

زہر یک نقطہ اش چون نافہ تر شمیم وصل جانان می زند سر

تشنہ گان آب ذلال معرفت را سیراب و از روایح رایجہ های قدسی عالم علوی قلوب و لطایف روحانی طایبان سلوک و جذبہ و صاحبان معارف سبحانی را تکلین بخشیدہ و با اصباغ صیغ انوار جبروتی و ملکوتی منبغ می نماید مؤلف دانشمند و توانا با جدیت تمام کیفیات معارف ہر یک از مشایخ را کہ بہ اصول علم تصوف تعلق دارد از قریب قبلم و از قلم بہ بقرطاس سپردہ عالم ربانی شیخ محمد فضل اللہ مجددی قنداری در این تألیف عمدہ و برگزیدہ خویش از مقامات عشرہ و از سیراربعہ و واردات اسمانی و شئوناتی و صفاتی و از کیفیات فنا و بقا و عشق و توحید ہر کدام از مشایخ کبار سلسلہ نقشبندی مجددی بہ اساس کتب وحدت الشہود و کتب وحدت الوجود شرح و بسط عالمانہ و عارفانہ فرمودہ اند بلی ، « توانا بودہم کہ رانا بود »

ناگفتہ ماند کہ شجرہ طیبہ تصوف کہ اہل آن بار آورندہ تہذیبیات اخلاق بودہ و حافظہ کرامت آدمیت است ہم در حیات اجتماع ہم در زندگانی فردی داہل این ادبکہ کہ مسلمین اخلاق اند تمثیل آثار علمیای مردمی را عقیدتاً و علماً و عملاً و ذوقاً میفرمایند بزرگترین شعبہ این علم حفظ نوامیس اخلاقی بودہ بعقیدہ من عالم انسانیت در ہمہ حال و تمام ازمنہ های گذشتہ و حال و آیندہ احتیاج بہ ہذب



اخلاقی داشته هیچ گاه بشر نمی تواند بدون حفظ این عزیزه کرامت  
زندگانی نماید صلح و امنیت عمومی توده و برقراری نوامیس حسنه اجتماع  
و فردی بشر بدین عروة الوثقی برتر وابسته است. فطرت سلیم  
بذات خود محتاج به اخلاقی است بجاگفته شده :

آدمیت استرام آدمی باختر شو از مقام آدمی

و انبیا را از واریافته گان معارف حضرت بی نیاز که از دبستان معرفت  
دعیا و حالاً و ذوقاً علی حسب مراتبیم پیروز گردیده اند همه حرکات زیبا  
بشر در عالم سکون و تهذیب ظاهری و باطنی آورده از معان نیکو  
استادان روحانی است. بشر گذشته و امروز و فردا مرهون احوال  
همین طبقه روحانی و عرفانی بوده - پر واضح است که ذکرشان سبب  
هدایت بنی نوع هم در حیات معاد و هم در حیات معاش می باشد.

خویش را صافی کن از اوصاف خویش تا بر بنی زات پاک صاف خویش

بنی اندر دل علوم انبیا میر کتاب و سیر مفید و اوستا

دین مسبین اسلام در همه جنبه های آدمیت پیروی تقوی و تهذیب لازم

میداند و اصول اساسی تصوف در اسلام همان است که از کلتور اسلام

و باطن مقدس پیغمبر اسلام علیه افضل اسلام گرفته شده که مراد از آن

حقایق علوم تنزیلی است بمقصد از تصوف تهذیب نفس و تصفیه آن از

کدورات و ظلمات و تجلیه از رزاین و صفات ناپسند و تجلیه آن باوصاف

جمید و کمالات معنویه است پس پیروی از این مکتب روحانی از ضروریات

فطرت آمده

تا نگیری راضی صاحب دلی از کید گردون خاطرت در این سرای شش جهت امین نگرود

صاحب کتاب عمده المقامات شیخ محمد فضل الله مجددی قند باری  
چنانچه از جنبه علمی بر حالات مشایخ عظام نقشبندی روشنی انداخته و از  
پهلوی کیفیات زیت باهی این برگزیدگان ربانی بحث خوب و مبسوط و سزاوار  
تجسید نموده که خواننده می تواند از حیات آنها و سکن ایشان و مدفن  
این ذوات قدسی و آثار گرانبهای عسرفانی شان و خدمات عیبی آنها  
در حصه پیشرفت کلتور اسلامی واقف گردد. این کتاب که در سال ۱۳۵۵ هجری  
و قمری بوجه و مهمت صاحب فضیلت و دارای معرفت حقیقت محمد حسن مجددی بطبع رسیده بود  
و اهل ذوق و علم و حال با عشق زاید الوصف که غایبند غزایز حسنه خاصان  
علم و عسرفان است از هر گوشه و کنار ساحه عسرفان با بوله و ذوق و  
محبت تمامه این درجه علمی را بدست آورده بودند بار دیگر ضرورت طبع آن  
محموس گردیده لهذا دستدار علم و محب اصحاب تقوی و معرفت حاجی بهادر خان  
و فرزندش محمد زکریا مالکان دارالکتب لغمان دفعه ثانی بطبع عمدت المقامات  
همت گماشتند جزاها لله سبحانه خیر الجزاء امید است که در طباعت  
ثانوی توجه تمامه بکار برند تا صحت اطلاق آن بطوریکه شایان اصول تحریر است  
مرتب گردد و از بارگاه خداوند توانا اجل و سلطانه برای ناشر  
این تذکار عمده روحانی پاداش نیک میخواهم

نیست در جنت ارباب حقیقت سبزه حق

جنت اهل حقیقت بر حقیقت اینست

والسلام علی من اتبع الهدی

محمد ابراهیم مجددی ابن عمر عفی الله عنه

خانقاه مجددی کابل

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی من هو رحمة للعالمین وعلی آله واولیائه اجمعین ۵

زلف حمد و نعت اولی است بزخاک ادب خشتن سجودے میتواں کردن درود میتواں گفتن

یہ ضمیر نیز ناظرین باتمکین واضح و لائح باد کہ کتابیکہ دریں وقت از انوار فیض آثاراں دید و دل روشن  
ہم رنگ گلشن دارید کتابیت غریز الوجود کہ مانند گنجینہ گراں تبارین و لا از گوشہ استتار بر منصفہ نظار و شہو ز سید  
بود و غنچہ ناشگفتہ از بار اسرارش اٹھ بخش بوستان جہاں نگریہ تیشہ کا باجر عمہ جان فرآ آب حیوانی با دیہ طلب خشک لب  
میبوند و شیفہ کان جمال پری تماشای پیوستہ در انتظار رونمای مصحف چہرہ دلربایش بپراگشتند و فالحمد للہ و المننتہ کہ  
جناب حضرت قبلہ علیہم السلام کا توجہ عالی بانظر نگاشتند و مونت مصار کثیرہ طبع و کتابت بزورہ عالیہ خویش برداشتند۔  
و فرماں اجب الاذعان بانصرام ای امر مہتمم بالشان در داند پس توفیق الہی غراسمہ رقم اتم در اہتمام تصحیح آثار نمود  
و تا اینکہ شاہ مقصود رخ نمود کمر ہمت کہ بر میان جا بستہ بود نکشود و افسوس اینکہ از ترک تازہ تحریف و تحیف کتاب  
آپنجاں گردے از اغلاط بر خا بود و بر آئینہ مجامعی عبار کتاب نشستہ کہ بے وقت نظر جاہدہ پیا این راہ دشوار گذار  
گشتہ بود و دل گدائی این گزار ہمیشہ بہا از ہجوم خار ہا بشمار بیچ گل چینی نمیتوانست کردار میلنے رنگین نامعانی  
دانشین پری نمیتوانست بر دہ پس بکوشش بیخ ہفت عدد نسخہ ما قلمی کہ جاہنا متعددہ معلوم داشتیم جمع نمودم و مقالہ  
و تصحیح پر دستم و حتی الوسع در این امر خطیر تفصیر نوریزم و حوالہ کتاب نمودم اما چہ قدر تا سلف خورم چون دیدم کہ  
اوبازار بجمالت خویش اغلاط بیش از بیش کردہ و بنوک پیکان قلم دلگاہل نظر رایش نمودہ۔ ناظرین عالی وقار  
عیاریاہ علم و اغنیار ش ازیں دریا بند کہ در خاتمہ جائیکہ نام خود نوشتہ بود وقت تصحیح دوم کتاب غریز رقم اتم طنز  
براں لفظ اسرار سرب تمیز افزود۔ لطف اینکہ آرا از منشاے فطرت خویش ثبت فرمود و از بعضی تصحیح ضروریہ  
انماض نمود چنانچہ عنواناتہا کہ بالاصحاحات مستزاد است ہم طبع زاد است کہ در بسامون اشع تعلق مضمون کتاب ندارد ناظرین  
آرا لغوی پندارند و از فرست و صحت ناشاطہ مضمون مطلوب آرزو تصحیح کتاب کنند ممکن است کہ بعد از نیز اغلاط ماندہ یا  
اما از اسلوب چشم بار سوم دیدم تو استم چون بلا ہور سیدم کتاب را مطبوع یافتیم این تلخ نوائی اگر چہ ناموزون است اما  
توان کرد کہ دل از دست تطاول شان خونست بہر حال ۶ من بعجز و قصور معترفم۔



از صاحب دلائل پاک نفس مبول آنکه خدمت مبر را بیدر قبول خواهند دید و خط نسخ بر خود مایم خواهند کشید  
از انفاس قدسیه ایشان همت میخواهم که دیدارم از بسیار و دل حسرت دیده ام از نصیب منور شد و در آن مرادم از گلهای  
نامتنبه ای افضل الهی پر آنه عجیب قدیر و بلا جایت حیدر -

و دیگر اینکه احوال و خنده مال حضرت مصنف قدس سره الاقدس رفعت مرتبتشان چه در علو ظاهریه و چه در کمال  
و مقامات باطنیه خود از تصنیف لطیفشان عیان است، چه حاجت به بیان است - بالجمله آنکه مرجع علمای زمان و ملاقات  
اولیاد و اهل بود و فضل کمان همیشگی خویش گوی سبقت یابدند و به تذکار فیض آثار خویش نام بزرگان روشن فرمودند  
علیه عم شود ز آب گهر نام ابر نیسان سبز پس اندازد علوشان سمع و مکان حضرت ایشان خود محمول بطبع سلیم نظر مستقیم ناظرین است  
اما بنده از سوانح حیات زیاده للیصیر از انساب الانجاب حضرت قبله مظلوم العالی منقول است بعضی از غریبات عالیات  
که از جهانها مختلفه موصول گشته تحفظاً عن الاضاعه ایراد میسرود که این جواهر پارها از دست برد زانم بر یاد نرود

والسلام خیر ختام  
محمد هاشم مجددی کان الله له

مرکز یازدهم رمضان المعظم ۱۳۵۵ هـ  
لاهور

مخفی نماید که از جمله فرزندان حضرت غلام نبی قدس سره ای دو برادر عینی یعنی حضرت محمد فضل الله و  
حضرت محمد ضیاء الحق امتیاز کلی داشتند سبب امتیاز حقیقه مضمون کریمه ذلك فضل الله یوتیه من یشاء است  
و نظام فرزندیت حضرت بنی عبد کلان قدس سره که بنت اخت حضرت قیوم جهاد قدس سره و دختر حضرت سید عطار الله شاه  
نکاری است بسیار و حضرت بنی حنا خلیفه عظیم و جانشین کرم حضرت قیوم جهاد بودند - بسا بشارات عالیات از زبان حق  
ترجمان حضرت قیوم جهاد حق حضرت بنی حنا و از شده است عهد مذکور است سفر اخیرین حجاز نیز حضرت بنی حنا بعد از فرزندان خود هم تاقیم جهاد  
و هم پناه قافل بودند چنانچه حضرت مجدد قدس سره در عقد المقامات احوال کشف و کرامات نقل اجاز نام ایشان که حضرت قیوم جهاد بنی صاحبیه  
و ادو اند احوال سفر حرمین الشریفین جمع یزاره پرانوار حضرت صفه کرار رضی الله بام حضرت سید الابرار صلی الله علیه سلم  
و انتقال حضرت بنی حنا در فرار شریف واقع ملک بلخ به تفصیل نوشته است الحاصل بعد رحلت حضرت بنی صاحبیه  
بر دو برادر رجوع بوطن افغانستان کرده حضرت شاه ضیاء الحق قدس سره در حدود کابل سکونت اختیار نمودند و حضرت  
ایشان صاحب ترجمه و چند چهارم نشین حضرت الله ماجد خود گردیدند تولد حضرت ایشان در قندهار ۱۸۴۲ هـ واقع شده  
بعد حصول علوم ظاهری بر آفند نسبت بام و الذخیر جمع بحضرت قیوم جهاد کردند تا حیات ایشان سفر او حضرت در حضور

مرشد خود مانند روز حضرت ایشان اجازت نامه ارشاد که عطا شده است نقل آن در عمده مسطور است کتاب عمده <sup>المقات</sup>  
 تصنیف حضرت ایشان است در سفر با حرمین الشریفین گذر ایشان بر بلاد سند و یوچیتا و افتاد و خلق الله کثیر از انجا  
 مبارک ایشان قضیایند که تا ایوم احفاد و خلفا را ایشان در این بلاد بجز از احصاء است حضرت ایشان در علوم ظاهر  
 فرید هر دو حیدر بودند گامیکه تویه نطق میفرمودند در رعایت عزوت ادا میفرمودند آخر عمر نجاه و چهار سالگی تقریبا  
 در حدود سنه ۱۲۳۸ هزار و دویست سی هشت هم در قندهار رحلت فرمودند و در حین والد مکرم خود آسودند در زمانه تاج محمد  
 انتهی

# فہرہ کتاب عمدة المقامات

نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ	مضمون
	ذکر امام جعفر صادق و امام موسی کاظم		مقدمہ کتاب
۲۵	رضی اللہ عنہما	۳	حمد و نعت
۲۵	ذکر حضرت امام علی رضا رضی اللہ عنہ	۳	فضائل صحابہ کرام علیہم الرضوان
	ذکر حضرت امام محمد تقی و امام علی نقی	۴	مدح حضرت قیوم جہاں رخ
۳۶	رضی اللہ تعالیٰ عنہما	۵	سبب تالیف کتاب
	ذکر حضرت امام حسن عسکری و امام محمد	۶ تا ۹	فہرست منتخبات سببہ
۳۷	بن الحسن رضی اللہ عنہما	۱۰ تا ۱۷	سیرت النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام
۳۸	بیان عقائد اہل سنت و الجماعت	۱۸ تا ۱۹	شمال نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام
۳۹	مناقب اہل صفہ رضی اللہ عنہم	۲۰	سجرات نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام
۴۰ تا ۴۵	ذکر بعض اصحاب کبار رضی اللہ عنہم	۲۱ تا ۲۲	صفات معنوی و اخلاق علیہ الصلوٰۃ والسلام
	نسبت ثانیہ امام جعفر صادق	۲۳	اولاد اجداد و صلی اللہ علیہ وسلم
۴۶ تا ۴۷	رضی اللہ عنہ	۲۴	زوجات طاہرات او صلی اللہ علیہ وسلم
۴۸ تا ۴۹	نسبت طرق اربعہ	۲۵ تا ۲۶	ذکر حضرت حدیقہ رضی اللہ عنہا
۴۹	رسیدن نسبت شریفہ با حضرت بسطامی	۲۶	ذکر حضرت فاروق رضی اللہ عنہ
۵۰ تا ۵۱	ذکر حضرت خواجہ ابوالحسن فرقانی رضی اللہ عنہ	۲۷	ذکر حضرت ذی النورین رضی اللہ عنہ
۵۲ تا ۵۳	ذکر حضرت ابو علی فارسی رضی اللہ عنہ	۲۸ تا ۲۹	ذکر حضرت حیدر رضی اللہ عنہ
۵۴ تا ۵۵	در ذکر حضرت خواجہ یوسف ہمدانی	۳۰	ذکر دو ازادہ امام رضی اللہ عنہم
۵۶ تا ۵۷	ذکر حضرت خواجہ عبدالخالق عجمدان	۳۱	ذکر حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ
	ذکر حضرت خواجہ عارف ریوگری	۳۲	ذکر حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ
۵۹	و خواجہ محمود انجیر فغنوی رضی اللہ عنہ	۳۳	ذکر حضرت امام زین العابدین
۶۰	ذکر خواجہ محمد سہاسی رضی اللہ عنہ		و امام باقر رضی اللہ عنہما



نمبر صفحه	مضمون	نمبر صفحه	مضمون
۲۰۶ تا ۱۸۹	و خوارق عادات حضرت ایشان قدس سره	۶۱ تا ۶۲	ذکر حضرت امیر کمال ر . . . . .
۲۱۴ تا ۲۱۴	در ذکر رحلت حضرت امام بانی بغدادین حادانی قدس سره	۶۳ تا ۶۴	ذکر خواجه خواجگان بساکی الدین ر . . . . .
۲۱۸ تا ۲۱۴	در ذکر اسما خلیقا حضرت مجدد الف ثانی قدس سره	۷۱	در ذکر خواجه علاؤ الدین عطار ر . . . . .
۲۲۶ تا ۲۱۸	در ذکر حضرت شیخ محمد صادق قدس سره	۷۲ تا ۷۵	ذکر خواجه محمد پارسارحمة الله علیه . . . . .
۲۳۸ تا ۲۲۲	در ذکر حضرت فازن الرحمة خواجه محمد سعید قدس سره . . . . .	۷۵ تا ۷۷	ذکر خواجه یعقوب چرخچی ر . . . . .
۲۳۹ تا ۲۳۸	در ذکر فرزندان حضرت خازن الرحمة	۷۷ تا ۸۲	ذکر خواجه عبیدالله احرار ر . . . . .
۲۴۰ تا ۲۳۸	در ذکر حضرت عروة الوثقی خواجه محمد مصوم قدس سره	۸۲	ذکر خواجه زاید وحشی ر . . . . .
۲۴۱ تا ۲۴۱	در ذکر باقی فرزندان حضرت مجدد الف ثانی	۸۳	ذکر مولانا درویش محمد ر . . . . .
۲۴۳	قدس سره	۸۳	ذکر مولانا خواجه اکنسگی ر . . . . .
۲۴۳	در ذکر حضرت شیخ عبدالاحد ولد حضرت خازن الرحمة قدس سره	۸۳ تا ۹۷	ذکر حضرت خواجه باقی بالله ر . . . . .
۲۵۰	خازن الرحمة قدس سره	۹۷ تا ۹۸	ذکر حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی ر . . . . .
۲۵۱	در ذکر تولد حضرت عروة الوثقی تاریخ	۹۹ تا ۱۰۰	ذکر سلطان شهاب الدین فرخشاہ کابلی
۲۶۱	ایشان علوم ظاہری و فیوضات باطنی	۱۰۰ تا ۱۰۲	ذکر حضرت امام رفیع الدین ر . . . . .
۲۶۱	در ذکر بعضی عرائض حضرت عروة الوثقی	۱۰۳ تا ۱۰۸	ذکر حضرت مخدوم عبدالاحد . . . . .
۲۶۹	بخدمت حضرت امام ربانی قدس سره	۱۰۸ تا ۱۱۰	ذکر حضرت شیخ عبدالقدوس ر . . . . .
۲۶۹	در ذکر بعضی معارف علیا از مکاتیب حضرت عروة الوثقی رضی	۱۱۰	ذکر حضرت شیخ رکن الدین . . . . .
۲۶۹	مکتوب حضرت عروة الوثقی در رد جماعه که ترک تعرض مذہب صوفیہ علیہ دانستہ اند و فضائل جہاد و فریضت امر معروف و نہی منکر	۱۱۱ تا ۱۱۴	ذکر ملاقات حضرت مخدوم شیخ کمال کتقی
۲۶۹	مکتوب ثقت و بنجم در شرح بعضی کلمات مصطلحہ ایں طریقہ علیہ	۱۱۵	ذکر سید علی قوام ر . . . . .
۳۱۳	در ذکر خوارق و تعزرات حضرت عروة الوثقی	۱۱۵ تا ۱۲۶	ذکر حضرت مخدوم عبدالاحد ر . . . . .
۳۲۶	در ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی رضی اللہ عنہ	۱۲۶ تا ۱۲۸	ذکر ولادت صوری حضرت امام ربانی رضی اللہ عنہ
۳۲۶	در ذکر ارتحال حضرت عروة الوثقی رضی اللہ عنہ	۱۲۹ تا ۱۳۳	ذکر رفتن ایشان بدیرستان و کمال علوم عقلیہ و نقلیہ . . . . .
۳۳۸	در ذکر خلفائے حضرت عروة الوثقی	۱۳۳ تا ۱۳۴	در ذکر توجہ حضرت مجدد کی نسبت باطنی
۳۳۹	عروة الوثقی	۱۳۴ تا ۱۳۶	در ذکر حضرت عبدالقادر جیلانی ر . . . . .
۳۳۹	عروة الوثقی	۱۳۶ تا ۱۵۶	اغذ طریقہ نقشبندیہ حضرت امام ربانی ر . . . . .
۳۳۹	عروة الوثقی	۱۵۶ تا ۱۷۴	در ذکر بعضی حالات بلند کہ حضرت ایشان بآن مستاز بودند . . . . .
۳۳۹	عروة الوثقی	۱۷۴ تا ۱۸۵	در ذکر بعضی عبادات تدبیری و لیلی حضرت امام ربانی قدس سره
۳۳۹	عروة الوثقی	۱۸۵ تا ۱۸۵	در ذکر بعضی علوف معارف و اسرار و کرامات

نمبر صفحه	مضمون	نمبر صفحه	مضمون
۲۱۲	در ذکر وفات حضرت قطب الاقطاب		در ذکر ولادت حضرت قیوم الزمان
۲۲۳	شاه غلام محمد معصوم	۳۲۳ تا ۳۵۱	حضرت شیخ محمد صیغه الله و رسیدن ایشان بدرجه کمال و اکمال
۲۲۳ تا ۲۲۸	در ذکر قدوة الاولیا حضرت شاه غلام محمد رف	۳۵۱ تا ۳۵۵	در ذکر فضائل و خصوصیات و تصرف و طرق عادات حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صیغه الله رف
۲۲۸ تا ۲۳۲	شجره نقشبندیه منظومه از میر غیاث الدین خلیفه حضرت شاه غلام محمد رف	۳۵۵ تا ۳۵۸	در ذکر ارتحال حضرت تلج الاولیا قیوم الزمان رف
۲۳۳ تا ۲۳۷	در ذکر حضرت جیوشاه غلام حسین صاحب و اولاد ایشان قدس سرهم	۳۵۸ تا ۳۵۹	در ذکر هر چهار فرزندان حضرت قیوم الزمان و سایر خلفائے ایشان
۲۳۷ تا ۲۴۲	در ذکر حضرت شاه غلام حسن و فرزندان ایشان قدس سرهم	۳۵۹ تا ۳۸۵	در ذکر حضرت شیخ محمد اسمعیل رف
۲۴۲ تا ۲۴۵	در ذکر حضرت شاه غزت الله و یاقی فرزند آن حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم	۳۸۵ تا ۳۸۶	در ذکر حضرت شیخ اهل الله فرزند حضرت تلج الاولیا قیوم الزمان
۲۴۵ تا ۲۴۸	در ذکر ولادت حضرت قیوم جهان خواج محمد صفی الله رف	۳۸۶ تا ۳۸۸	در ذکر حضرت نقشبند ثانی خواجه محمد حجة الله فرزند حضرت عروة الوثقی
۲۴۸ تا ۲۵۰	در ذکر کمالات رسیدن حضرت قیوم جهان بدرجات علیا و شجره منظوم	۳۸۸ تا ۳۸۹	در ذکر حضرت عبید الله فرزند حضرت عروة الوثقی
۲۵۰ تا ۲۵۹	در ذکر تصانیف اشعار و تصرف و خرق عادت بعضی عبادات حضرت قیوم جهان رف	۳۸۹ تا ۳۹۱	در ذکر حضرت محمد اشرف فرزند حضرت عروة الوثقی
۲۵۹ تا ۲۶۲	در ذکر ارتحال حضرت قیوم جهان رف	۳۹۱ تا ۳۹۲	در ذکر حضرت خواجه سیف الدین فرزند حضرت عروة الوثقی
۲۶۲ تا ۲۸۴	در ذکر فرزندان حضرت قیوم جهان رف	۳۹۲ تا ۳۹۴	در ذکر حضرت خواجه محمد صدیق فرزند حضرت عروة الوثقی
۲۸۴ تا ۲۹۰	در ذکر خلفائے حضرت قیوم جهان رف	۳۹۴ تا ۳۹۷	در ذکر حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم رضی الله عنه
۲۹۰ تا ۲۹۵	در ذکر عارفه باشد و مقبوله رسول الله حضرت بی بی صاحبیه رضی الله عنها	۳۹۷ تا ۳۹۸	در ذکر بعضی خصوصیات و طرق عادات جناب قطب الاقطاب حضرت شاه غلام محمد معصوم رف
۲۹۵ تا ۵۱۱	تکمله در قصیده ها و غزلیها و حمد و نعت و منقبت حضرت کرام از حضرت قیوم جهان رف	۳۹۸ تا ۴۱۳	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِاللَّهِ

نَسْتَعِينُ

وَأَسْتَغِيثُكَ يَا رَبِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَأُصَلِّي وَأُسَلِّمُ عَلَى رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ  
وَعَلَى آلِهِ ذَوِي الْفَضَائِلِ الْجَسِيمِ وَخِيَارِ صَحْبِهِ بِالتَّخْصِصِ وَبِوَاقِفِهِمْ  
بِالتَّعْمِيمِ عَمْرَةَ فَصَاحَتِ عِنْدِي لِبِزَانٍ وَزَيْدَةَ بِلَاغَتِ طَوْطَى بِيَانِ سِيَّاسِ  
بِسْتَأْنَشِ خَالِقِ اسْتِ كِهْ خَلَقَتْ اِنْسَانَ رَاهِ كَلَعَتْ خَلَقَتْ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ  
خَلِيفَةً كَسُوْتِ اِمْتِيَازِ بُوْشَانِيْدِهْ اَزْ سَائِرِ مَخْلُوْقَاتِ بَشَرَا فِتْ بَشَارَتِ اِنَّا خَلَقْنَا  
الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ سَابِقَهْ مَوَاهِبُ عِنَايَاتِ مُمْتَازِ كِرْوَانِيْدِ خُرْدِ

گریدن من زبان شود هر موی

ای شکر تو از هزار تنم کرد

جَلْوَهُ شَاهِدُ قَسْبِ قَلَمٍ وَحَلِيَهْ عُرُوسِ كَلِكِ رَقْمِ نَعْتِ سَيِّدِ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ وَ  
قَائِلِ كُنْتُ نَبِيًّا وَاَدْمِيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ اسْتِ كِهْ بَاعَثْ خَلَقَتْ اَطْبَاقِ اَفْلَاكِ  
وَعَلَّتْ عَاظِمَارِ رُبُوْبِيْتِ پَاكِ وِيْ اسْتِ رَبِّ اَعْمَى :-

بصورت تو نگار و گر شنیده شد

بقامت تو درین باغ سر و پد نشد

ز کلک صنعت حق یا محمد عربی

مثال ذات شریف تو آفریده نشد

صَلَوَاتُ اللَّهِ تَعَالَى وَتَسْلِيْمَاتُهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ وَعِيْرَتِهِ الطَّاهِرِيْنَ  
وَخُلَفَائِهِ الرَّاشِدِيْنَ وَاصْحَابِهِ اَجْمَعِيْنَ - قَطْعٌ

ابو بکر است چون عرش معظم

عمر با وسعت کرسی است هدم

نباشد کلک عثمان از قلم کم

علی بر نسخ لوح هست اعلم



بین کاین چارتن ہستند یا ہم

ایک جسم او یک روح و یکدم

اما بعد یگویدا ضعف عباد اللہ القوی محمد بن الملقب بفضل اللہ  
السرہندی الفاروقی ابن العارف الولی شاہ غلام نبی غفر اللہ له  
ولو الدیہ واحسن الیہما والیہ کہ این مختصرست نافع و منتخبست جامع و ترتیب  
احوال و آثار کبار و اقوال و اطوار اولوالیادی و الالبصار کہ آن اکابر دین و جلساء  
مسند یقین بحدت بصیرت بل بسابقہ مومبت وجود بشریت خود ہا را باختہ بواجب الوجود  
تعالی و تقدس در ساختہ از ائصاف خود منسلخ شدہ باخلاق واجبی حل و علی متخاق  
گردیدہ اند و از ولادت ثانیہ مولود و بانوار قدم مشہو شدہ اند کہ میر و من کان مینا  
فکحیناہ و جعلنا لہ نورا یمشی بہ فی الناس مشعرا انہا است لہذا از اوزح علی  
تزیل شدہ بحضیض اذنی رجوع قہقری نمودہ اند و بچہان جہان گم گشتگان بواجب  
ہوا و سرگردانان تیرہ اغوا سائق سبیل تحقیق و سابق جاوہ توفیق شدہ اند بحیت

از انکہ در عالم چو رشد و تربیت

نیست ممکن غیر جذب جنسیت

لاجرم بوجود مہوب حقانی تحقیق یافتہ واسطہ وصول خلائی گردیدہ اند و در این جزو  
زمان چون کیسہ ایام از این جوہر نفیسیہ خالی و عاری مگر خال خالی و آن ہم در قباب  
حضرت عثرت شوارسی لہذا متعظشان زلال وصال و متعلقان سلسلہ اتصال  
تسکین خاطر بندگرا این اکابر مے جویند و بالوف تا سف می گویند متنوی

چونکہ گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از کہ جوئی از گلاب

از ان جگہ کاتبین اوراق چونکہ از صحبت کثیر البرکت حضرت قیوم جہان قطب  
دائرہ زمین و زمان مجددمائتہ ثالث عشر سہمی ابو البشر علی نبینا و  
علیہ الصلوٰۃ و التسلیمات ایات لہو لفظ

آنکہ مسجود ملائک بشدہ ہمناش

نتوانم زاوب تا بلب آدم نامش

وانکه کل بصر اهل صفا گردیده  
 عالمی راز خمار ابدی و اوجات  
 خلعت قطبیت و عنایت و قیومی  
 فضل چون حاصل جان ستم نیش واد  
 شده آوم صفی الله چون نام نامیش  
 منکر او شود از در گریزدان محروم

از سر عز و شرف خاک و قدایش  
 جرعه ساغر در یامی ظهور آتاش  
 از کمال کرم ایزد نمود انعکاش  
 تانیا در زبان نیست بدل آرمش  
 گشته عالم همه ملوز فیوض عایش  
 با چو ابلیس که شد از سبب هم نایش

شعر. لا یدرک الوصف لمطر خصائصه وان یک سابقا فی کل ما وصفنا

بقتضیه ارتحال آن قبله ارباب کمال  
 مچو رگ گردیده تسلی ده خاطر حزین جز این ندید که  
 ظلمت بیابانی فراق را بیا و ایام وصال  
 بمشعلی از بیان احوال او مشتعل و بمشغلی از فکر کمال  
 او مشتعل سازد - ایسات لحرره :-

یاد آن صحبت که بودم از ادب  
 محو گشته از خود و نپسندار خود  
 گر چه بودم در حضور شش چشم  
 ملتصق گر چه ز بانم بد بکام  
 نه خبر از نیک و زشت و ز کار  
 بی خبر از بجزش بس ماه و سال  
 و امی زین دم که از ان عالیجناب  
 و تنگ و در هر طرف بی پا و سر  
 راه ناپیدا و منزل نه عیان  
 فرصتم بس تنگ دل پر اضطراب  
 و مبدم با خود خیبالی میکنم

در جنابش مهر خاموشی بلب  
 مست از جام وصال یار خود  
 یک ستر پایا تمامی گشته چشم  
 یک زافکار دل بد در کلام  
 نه اثر از گردش لیل و نهار  
 می خوامیدم به بستان و سال  
 دور ماندم بادل و جان خراب  
 بیدلیل اندر طریق پر خطر  
 اسپنایم هوار بگسسته عنان  
 و آنچه رفت از کف نمی یابم خوب  
 بیخود از خود صد سوالی میکنم

روز و شب مفتون فکر او شدم  
فضل زین بچیده در این گفتگو

لاجرم مشغول ذکر او شدم  
تا روز آرد شب زین جستجو

متصل آن واقعه مسوده چند بر روی کار آورد فاقما بحکم کل امر مهوون باوقافها  
در بیاض نیاید و معوق ماند در این ایام باز آن داعیه تازه شد و چنان بخاطر رحمت  
که اگر از احوال متقدمین و متأخرین این سلسله علیه مرتب رساله جمع نمائی چه احوال این  
اکابر سلسل من اوله الی آخره در یک جا مذکور نه گردید بل در کتب متعدد و متفرقت  
هر آنکه کثیر المنفعت زاید البرکت خواهد بود و رونق دیگر خواهد افزود مصرع

فَالذُّرِّيَّةُ دُحُسْنَا وَهُوَ مِنْ نَظْمٍ

هر چند در خود شاکتگی و لیاقت این امر نمی یافت معتصماً بحبل الله  
رشته امید قوی کرده شروع در جمع آوری آنها نمود فرد

قبولش گریباید و رافادت

هم استعدا و بخشید هم سعادت

رَبِّ يَسِّرْ وَلَا تَعْسِرْ وَآيِنِ مَجْمُوعَةَ أَعْمَلَةِ الْمَقَامَاتِ

نامید و مشتمل بر منتخبات سبعة سوای مقدمه و خاتمه هفت منتخب ترتیب داده و بهر زبانی به  
چند تذکره مذکور شد و مقدمه را در سیر نبی علیه و الله الصلوة والسلام و  
ذکر آل و اصحاب او و کیفیت اتصال طریقه علیه حضرات نقشبندیه بجناب  
قدس او مع التحقیقات اللایقنه بها مقرر ساخت و خاتمه را در جمع قصاید  
متفرقه حضرت مرشدی قیوم جهان قدس سره مخصوص گردانید  
ملتئم از قاریان و سامعان آنکه چون وقت عزیز ایشان از مطالعه این اوراق  
خوش گردد و جامع را بدعای خیر خاتمت حسن عاقبت یاد آور باشند فرد

ای آنکه بساحلی و دلشاد

می کن ز غریب و ز عمش یاد

و آنچه از احوال و اقوال این اکابر که در بند رقم و قید قلم آمده همه باذعان قبول پیش



آیند و بر دو انکار وقت خود را ملول نمایند و هر آنچه از وقت لفظ و علو معنی مستبعد نماید  
 علم آنرا مفوض بر قائل آن دارند چه این اکابر در اظهار این معانی میان نه اند مصرع  
 زبانے ز ما بود گوئید او پر زبان اینها حکم شجره مویدی علی نبینا و علیہ الصلوٰة  
 والتسلیمات گرفته دوست حق پرست ایشان نشان از ید پیمان داده متنوعی

از تست طلسم این خزانہ	من هیچ نہ ام درین میانہ
معنی تو دہی چکین شکر خم	من جلد کتاب صوت و خم

انتخاب این رسالہ را از کتب معتبرہ مثل نفحات و رشحات و زبدۃ المقامات  
 و حضرات القدس و نسیمات الانس و برکات معصومی و معدن الجواهر  
 و اشجار الخلد و آثار الاشجار و مخزن الانوار صفی احمدی فی کشف  
 الاسرار المجددی نمونہ شد و فہرست منتخبات تذکرات از ابدین تفصیل مفصل گردید  
 منتخب اول از منتخبات شعبہ مشتمل بر پانزودہ تذکرہ تذکرہ اولی از منتخب اول و در ذکر  
 حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سرہ العزیز تذکرہ  
 ثانیہ از منتخب اول و در ذکر حضرت خواجہ ابوالحسن خرقانی قدس سرہ العزیز  
 تذکرہ ثالث از منتخب اول و در ذکر شیخ ابوعلی فارمدی قدس اللہ سرہ  
 تذکرہ رابع از منتخب اول و در ذکر خواجہ یوسف ہمدانی قدس اللہ سرہ  
 تذکرہ خامس از منتخب اول و در ذکر خواجہ عبدالخالق غجدانی قدس اللہ سرہ  
 تذکرہ ششم از منتخب اول و در ذکر خواجہ عارف ہریرکی خواجہ محمود انجیر فغنوی  
 و خواجہ علی ہر میتنی قدس اللہ سرہ ہم تذکرہ سابع از منتخب اول و در ذکر  
 خواجہ بابا محمد سماسی قدس اللہ سرہ تذکرہ ثامن از منتخب اول و در ذکر  
 حضرت سید امیر کللال قدس اللہ سرہ تذکرہ ناسم از منتخب اول  
 و در ذکر حضرت خواجہ خواجگان بہاؤ الدین بلاگروان قدس اللہ سرہ



تذکره عاشره از منتخب اول در ذکر خواجہ علا و الدین عطار قدس اللہ سرہ  
 تذکره احدی عشر از منتخب اول در ذکر خواجہ محمد پارسا قدس اللہ سرہ  
 تذکره اثنی عشر از منتخب اول در ذکر مولانا یعقوب چرخي قدس اللہ سرہ  
 تذکره ثالث عشره از منتخب اول در ذکر خواجہ عبید اللہ احرار قدس اللہ سرہ  
 تذکره رابع عشر از منتخب اول در ذکر مولانا زاہد و حنی قدس سرہ و مولانا  
 درویش قدس سرہ و خواجہ امکنہ قدس سرہ تذکره خامس عشره از منتخب  
 اول در ذکر حضرت خواجہ پیرنگ محمد بن الباقی رضی اللہ تعالی عنہم  
 منتخب ثانی از معجبات بمعہ منقسم بر پیروہ تذکره در احوال حضرت مجدد الفثانی  
 و ذکر اجداد و نسب ایشان قدس اللہ تعالی اسرارہم تذکره اولی از منتخب ثانی در ذکر  
 نسب حضرت مجدد الف ثانی تذکره ثانی در ذکر سلطان شہاب الدین علی  
 ملقب بفرخشاہ کابلی و ذکر حضرت امام رفیع الدین قدس سرہ ما تذکره ثالثه از منتخب  
 ثانی در ذکر حضرت محمد معبد الاحد با ذکر شیوخ ایشان قدس سرہ ہم تذکره رابعه  
 از منتخب ثانی در ذکر ولادت صوہر حضرت مجدد الفثانی قدس سرہ العزیز تذکره خامسہ  
 از منتخب ثانی در ذکر شدن بدیہستان تعلیم تعلم حضرت مجدد الفثانی قدس سرہ  
 تذکره سادسہ از منتخب ثانی در ذکر توجہ ایشان بکشف باطنی از والد خود  
 قدس سرہ تذکره سابعہ از منتخب ثانی در ذکر بعضی احوال حضرت شیخ  
 ابن والانس سید عبد القادر اجمیلانی قدس اللہ سرہ - تذکره  
 ثامنہ از منتخب ثانی در ذکر دریافت حضرت مجدد الفثانی صحبت حضرت خواجہ پیرنگ  
 قدس سرہ ما تذکره ناسعہ از منتخب ثانی در ذکر تجدید و غیرہ خصوصیت حضرت مجدد الفثانی  
 قدس سرہ تذکره عاشرہ از منتخب ثانی در ذکر عبادات یومی و لیلی حضرت مجدد الفثانی  
 قدس سرہ تذکره عشر از منتخب ثانی در ذکر بعضی علوم و معارف و تصوف و خوارق

حضرت مجد دالف ثانی قدس سره العزیز تذکره اثنی عشر از منتخب ثانی در رحلت جناب  
حضرت مجد دالف ثانی قدس سره العزیز تذکره ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر  
اسامی خلفاء حضرت مجد دالف ثانی قدس سره و مرضی الله عنهم اجمعین -  
منتخب ثالث از انتخابات بیعه متضمن بر شش تذکره در ذکر فرزندان حضرت  
مجد دالف ثانی و اولاد و احفاد ایشان قدس سره الله تعالی اسرارهم -  
تذکره اولی از منتخب ثالث در ذکر حضرت شیخ محمد صادق قدس سره -  
تذکره ثانیه از منتخب ثالث در ذکر حضرت حازن الرحمة حلیه محمد سعید قدس سره  
تذکره ثالثه از منتخب ثالث در ذکر فرزندان خواجه محمد سعید قدس سره -  
تذکره رابعه از منتخب ثالث در ذکر حضرت عروۃ الوثقی خواجه محمد معصوم بطریق اربع  
تذکره خامسه از منتخب ثالث در ذکر فرزندان باقی حضرت مجد الفثانی قدس سره  
تذکره سادسه از منتخب ثالث در ذکر حضرت حداد شیخ محمد سعید قدس سره  
منتخب رابعه از انتخابات بیعه منطبق بر شش تذکره در ذکر حضرت عروۃ الوثقی  
خواجه محمد معصوم قدس سره بطریق تفصیل -

تذکره اولی از منتخب رابعه در ذکر ولادت حضرت عروۃ الوثقی قدس سره تا  
رسیدن ایشان بدجات کمال و اکمال تذکره ثانیه از منتخب رابعه در ذکر ایراد بعضی عرایض  
ایشان بوالد بزرگوار خود قدس سره تذکره ثانیه از منتخب رابعه در ذکر بعضی معارف  
خاصه حضرت عروۃ الوثقی قدس سره تذکره رابعه از منتخب ذکر تصرفات و  
خرق عادت حضرت عروۃ الوثقی قدس سره تذکره خامسه از منتخب  
رابعه در ذکر ارتحال حضرت عروۃ الوثقی قدس سره تذکره سادسه از منتخب  
رابعه در ذکر اسامی خلفاء حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنهم اجمعین  
منتخب خامس از انتخابات بیعه متضمن بر شش تذکره در احوال حضرت تاج الاولیا

قیوم الزمان قدس سره تذکره بعد از منتخب خامس در ذکر وفات حضرت قیوم الزمان  
 با ذکر اسما و خلفای ایشان تذکره خاصه از منتخب خامس در ذکر حضرت شیخ محمد اسماعیل  
 و باقی فرزندان حضرت قیوم الزمان قدس سره العزیز تذکره سادس از منتخب خامس  
 در ذکر حجره الله محل نقشبند قدس سره العزیز تذکره سابع از منتخب خامس در  
 ذکر حضرت مروج الشریعہ محمد عبید الله قدس سره تذکره ثامن از منتخب  
 خامس در ذکر حضرت شیخ محمد اشرف قدس سره تذکره ناسعه از منتخب خامس  
 در ذکر حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سره تذکره عاشده از منتخب خامس  
 در ذکر حضرت شیخ محمد صدیق قدس سره رضی الله تعالی عنهم اجمعین منتخب سادس  
 از منتخبات بیستم شامل بر هفت تذکره و در احوال حضرت قطب الاقطان شاه غلام محمد معصوم قدس  
 الله تعالی سره و قدوة الال و لیا شاه غلام محمد و فرزندان ایشان قدس اسرار و هم  
 تذکره اولی از منتخب سادس در ذکر ولادت حضرت شاه غلام محمد معصوم  
 و رسیدن ایشان بدرجات کمال و امکان تذکره ثانیه از منتخب سادس در ذکر خصوصیات  
 و حواریات ایشان تذکره ثالثه از منتخب سادس در ذکر وفات با ذکر  
 خلفاء ایشان تذکره رابعه از منتخب سادس در ذکر قدوة الال و لیا  
 حضرت شاه غلام محمد قدس سره تذکره خاصه از منتخب سادس در ذکر حضرت  
 شاه غلام حسین قدس سره تذکره سادس از منتخب سادس در ذکر حضرت  
 غلام حسن قدس سره تذکره سابع از منتخب سادس در ذکر حضرت شاه عماد الله و  
 باقی فرزندان حضرت غلام محمد معصوم رضی الله عنهم منتخب سابع از منتخبات بیستم  
 متضمن بر هفت تذکره و در احوال حضرت قیوم جهان حاجی محمد صفی الله و  
 منتسبان ایشان قدس سره هم تذکره اولی از منتخب سابع در ذکر ولادت حضرت  
 قیوم جهان قدس سره تذکره ثانیه از منتخب سابع در ذکر رسیدن ایشان بدرجات

بهرت صحبات

کمال و اکمال خصوصاً ایشان تذکره ثالثه از منتخب سابع در ذکر تصانیف اشعار و  
 خوارق ایشان تذکره رابعه از منتخب سابع در ذکر احوال ایشان بفرهنگینان  
 تذکره خامسه از منتخب سادسه در ذکر فرزندان حضرت قیوم جهان  
 قدس سره تذکره ششم از منتخب سابع در ذکر خلفا حضرت  
 قیوم جهان قدس سره تذکره سابعه از منتخب سابع در ذکر حضرت بی بی  
 و منتسبات صالحات ایشان و حمدن الله تعالی. و ماده تاریخ و ترتیب  
 و ترکیب این مجموعه اورحروف برضی الله عنک بدو در مصرعه این منظوم داخل کرده

ابیات مؤلفه

نازم بگلک خامه که سر تا پاد وید  
 ز انوار شمع اش جو جهان گشت منجلی  
 باختصار منتهی بحسب مع چو او  
 و از شوق گلرخان معانی این چمن  
 چون بوستان خلد مرتب شش جهت  
 تاریخ افتتاح بجوش از سرش غیب  
 جن بشر به نیت احسن فضل گفت  
 و اختتم لنا بعافیه یا الفنا

بس نقش دلپذیر بر روی و رقی کشید  
 خورشید خط بنده گیش بر بزم کشید  
 در زیر چرخ چشم کو اکب گردید  
 بالید غنچه و لم و پیم بن درید  
 جاوید ماند فصل بهارش خزان بدید  
 برضی الله عنک بام ندارید  
 لعل و زجامعه از ملک شنید  
 من لطفک الرشید عن فضلک السعید

مقدمه

فیہ رشحه من سیر النبی المختار صلی الله علیه و آله  
 الامرار و صحبه الکبار و الیهاجرین و الانصاف و المعز من  
 خصایر اهل بیت الطهار و الاخیار رضی الله عنهم



الى يوم القدر بطريق الايجاز والاختصار تبركا  
وتيمنا لافتتاح ذكر الصالحين الاخيار وقد

خالی از نقش نگامی حسن ثمبار | خالی از خط فکرت من معنی نهان

بدانکه ابتدای خلقت و آفرینش نور نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بیان  
مجمعی از نسب شریف مقدس او و حالات و غزوات و معجزات مبارک وی علیه  
و علی الله من الصلوات افضلها و من التحيات اكملها از جابر بن  
عبد الله مر و لیست که اول چیزی که خدا می تعالی آفرید نور حضرت  
پیغمبر خاتم النبوة است صلی الله علیه و آله وسلم پس آن نور را منقسم بدو  
قسم ساخت قسمیکه در لطافت و صفا بود و موسوم بنور شد و از وارواح انبیا و اولیا و  
ملائکة و اجرام علوی آفرید و قسم دیگر موسوم بنار شد از وجان بن البجان و اجسام مخلوقات  
سفلی آفرید نسب شریفش برین پنج است حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصه بن کلاب بن مره  
بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدسکه بن  
الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن عد بن ادد بن رحیل بن قید امر  
بن اسمعیل علیه السلام بن ابراهیم علیه السلام بن تارخ بن ناخوره بن اشرع بن ارم  
بن عامر بن شالخ بن امر فحشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ  
وهو ادریس علیه السلام بن سرد بن مهلا بیل بن قینان بن انوش بن شیت بن  
ادم علیه السلام و لادت مبارکش روز و شنبه دوازدهم شب زماه ربیع الاول  
گذشته پنجاه و پنج روز از سال قبل منقضی شده چهل سال از سلطنت نو شیروان بسر آمده در  
مکه معظمه بوقوع پیوسته پدشاهن عبد القدر و ایت اصح قبل تولد مبارکش وفات یافته مادرش



آمنه بنت هب بنت عبد مناف در شش سالگی آنحضرت حلت نموده بعد از آن عمویش ابولهب  
در سن وازوه سالگی بجانب شام برده و در بیست پنج سالگی بمال خود یحیی <sup>الله</sup>  
تعالی عنهما بتجارت شام رفته و بعد از معاودت او را خواسته و چون سنین عمر مبارکش  
پنجاه رسید روز و شنبه یفدیم شهر رمضان وقت چاشت در غار حرای مکه معظمه حیرت  
علیه السلام برآمد و پنج آیه از سوره اقرأ باسم ربك برو خوانده بدعوت مامور شده و آنحضرت را  
صلی الله علیه و سلم سه سال دعوت خفیه بود پس از آن آشکارا شده و چون قریش از یدای مسلمانان  
میکردند سالان پنج بعثت بعضی از مسلمانان بامر آنحضرت بجانب حبشه هجرت نمودند و در سال هفتم  
همه قریش با یکدیگر معااهده کردند که با بنی هاشم مناکحه معامله نکنند و در سال دوازدهم قضیه  
کثیره الایتهاج معراج رو داد و در سال سیزدهم بمقاد مردوسه ن از اعیان مدینه خیر سینه  
اسلام آوردند و بعد از این سال هجرت مدینه منوره واقع شد سنه احد که از هجرت بعد تا  
سین بنامی مسجد قبا و عمارت مسجد شریف مدینه مکرمه و استحکام عقد مواخات میان  
هبا جرین و انصار بموجب حکم پروردگار مستعد قتل کفار گشت پس از یازده ماه در ووم صفر  
بغزوه ابواکه موطنی است قریب مدینه طیبه شصت تن در طلب کفار قریش برآمده  
بی وقوع قتال مدینه مراجعت فرمود در همین سال سریه حمزه بن عبد المطلب سریه عبیده  
بن الحارث بن عبد المطلب بود و در همین سال عبداللہ بن سلام و سلمان فارسی اسلام  
آوردند و فاطمه زهرا رضی اللہ تعالی و دیگر بنات طیبات و سوده و عائشه رضی اللہ تعالی  
عنہن با عیال ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ از مکه مدینه منوره آمدند و پیش از هجرت  
فرض نماز دو رکعت بود و بعد یکماه از هجرت در حضرت نماز چهارگانی فرض شد سنت بعد  
از آن مشروع شد سنه اثنی از هجرت در ماه ربیع الاول بغزوه ابواکه رو دست  
سه روز راه از مدینه منوره با و دست نفر از صحابه روان شد و در جادوی الاون <sup>بغزوه</sup>  
حشره که نام کانیست بیرن رفت در هر غزوه بی قتال مراجعت فرمود و در همین سال غزوه بدر

اولی شد که آنحضرت با هفتاد و کس از مهاجرین بطلب کربن جابر که بر مویشی مدینه قمارت  
 زده بود برآمد و او را نیافته رجوع فرمود و در شهر صفر یا رجب حضرت بنی فاطمه زهرا رضی  
 عنها با حضرت علی کرم الله وجهه الکریم تزویج فرمود و عمر شریف حضرت زهرا رضی در آنوقت  
 شانزده و عمر شریف حضرت مرتضی بیست و پنج سال بود و همدین سال قبله از بیت  
 المقدس بجانب کعبه تحویل شد و بعد از شعبان آیه فرضیت صوم رمضان نزول  
 کرد و صدقه فطر و جوب یافت و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در محصلی مدینه منوره  
 نماز عید بگذارند و همدین سال غزوه بدر کبری هفدهم رمضان واقع شد و  
 سبب نگوئیم کفر و باعث عزت اسلام گردید و آبی جهل العین و حجر و ساس  
 قریش هفتاد و نفر قریش کشته شدند و هفتاد تن از آنها اسیر گشتند و عباس بن  
 عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب از اساری بودند و از مسلمانان هفت انصار  
 پنج مهاجر شهید شدند و ذوالفقار از غنائم این غزوه بنی سلیم و غزوه بنی قنیع  
 در همین سال بود و در این سال نماز عید اضحی گذارد و در کیش بدست مبارک  
 خود قربان نمود **سنه ثلثه** در این سال غزوه سویق غزوه پنجم و سمره  
 زید بن حارث و سمریه محمد بن مسلمة و تزویج ام کلثوم رضی الله عنها با عثمان بن  
 بن عفان و نکاح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
 و ولادت حسن بن علی رضی الله عنهما اتفاق افتاده و در شوال غزوه احد وقوع  
 یافت که در آن دندان مبارک و شفته شریف مجروح شد و شهید الشهداء حمزه رضی  
 الله عنه با هفتاد صحابی دیگر از مهاجر و انصار بشف شهادت رسیدند **سنه**  
**اربعه** در این سال سریه پیر معونه بود که هفتاد جوان از انصار که ایشان را  
 قزاعی گفتند شهید شدند و آنحضرت تا چهل صبح در قنوت فجر بر آن قبائل  
 که آنها را کشته بودند دعائی بد نمود و دیگر سریه بیج بود که نام مو صنع است و در

بسیح الاول غزوه بنی النضیر بود که قبیلہ ازیم بود است و در غزوه ذی قعدہ غزوه بدر صغری  
بود و آیت تحریم خمر نازل شد در ہمین سال زینب بنت خزیمہ اُم المؤمنین و فاطمہ بنت  
اسد اُم علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم وفات یافتند سنہ خمسہ من الهجرة  
در ماہ محرم غزوه ذات الرقاع بود و در و صلوة خوف مشروع شد و در ربیع الاول غزوه  
دومتہ اجدل بود کہ نام جاہلیست و در شعبان غزوه مریح بود کہ نام آہلیست و آنرا  
غزوه بنی مصطلق نیز گویند و جویریہ بنت الحارث از اسار امی این غزوه است کہ آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم اورا اعتناق فرمودہ تزویج فرمود و نزول آیت تیمم در ہمین سال بود  
و در ذی قعدہ غزوه خندق بود کہ اورا احزاب نیز خوانند و درین غزوه سید ابرار  
ذوالفقار را بر حیدر کرار بست و آنستہ سوار معرکہ کارزار عمر بن عبدود را کہ پانز آہیلون  
برابرے افتاد و بکشت و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در شان او فرمود و لمباد نرۃ علی بن ابیطالب  
یوم الحندق و افضل من اعمال اقصی الی یوم القیامۃ بعدہ غزوه بنی قریظہ  
و مشروعیت صلوة خسوف شد و فرضیت حج نزول یافتہ سنہ ششم غزوه  
بنی النضیر و در ربیع الاول این سال بود و غزوه غابہ و صلوة استسقا و غزوه حدیبیہ  
و تزویج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جویریہ بنت الحارث را و قضیہ انک جناب اہل  
المؤمنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا و نزول آیات بیانات و برات ذات  
الطہر و از اقوال منافقین و مرضاء القلوب نیز در ہمین سال بود و در ہمین سال اتحاذ  
خاتم و بعث رسل مبلوک آفاق و ہر ایامی مقوقس ملک اسکندریہ ماریہ قبطیہ را  
و خواہر شش شیرین و ہمار یغفور نام و بغلہ دلدل نام و کسوف آفتاب مشرعیست  
صلوة کسوف واقع شد سنہ سابعہ در این سال فتح خیبر بود کہ امیر المؤمنین  
علی کرم اللہ وجہہ در اورا کندہ سپہر خود نمودہ بود و تافح صلوات بست و از لشکر مسلمانان  
پانزدہ نفر بشرف شہادت رسیدند و آتہ بود و نو و سہ کس مقتول شدند و صفیہ بنت حمی کہ

یکی از اہمات مؤمنین است از اولاد ہارون بنحیر علیہ السلام بود بحضرت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رسید و آنحضرت او را آزاد نمودہ تزویج فرمود و قضیہ زیر کرون یہودیہ در طعام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطور شمس بعد از غروب و دوران غزوه از اکل حمار اہلی و ہرزی نابت سباع و بیع مغانم قبل القسمة و وطنی جواری پیش از استبرائی کردند و ہمدین سال تحریم نکاح متعہ کہ در اوائل اسلام حلال بود و قضیہ لیلة التقرین و آنحضرت و اصحاب صلی اللہ علیہ وسلم و فوت نماز صبح و قضای آن باذان و اقامت و جماعت و عمرہ قضا واقع شد و ہم در این سال بخاشی ملک حبشہ ام حبیبہ بنت ابی سفیان را در حبشہ برای آنحضرت تزویج کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مہینہ بنت الحارث را نیز تزویج فرمود سکنہ ثمانیہ در فوجیہ این سال از ماریہ قبطیہ ابراہیم علیہ التحیة ابن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولادت یافت و آن حضرت بشر اورا غلامی بخشید در این سال در مسجد شریف نبوی منبر راست کردند و ہم در این سال سر یہ موتہ بالضم کہ موضعے است بزین شام واقع شد و در این سر یہ زید بن الحارث و جعفر طیار و عبد اللہ بن رواحہ از پس یکدیگر رایت گرفتہ شہید شدند آخر الامر رایت را خالد بن الولید گرفت و فتح بروست او شد و جعفر بن ابی طالب از آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم بلقب طیار و ذوالجناحین بلقب شد و خالد خطاب سیف اللہ یافت ہم در این سال سر یہ خبط بود کہ غزوه سیف البحر ہم خوانند و در این سر یہ ماہی عنبر نام از دریائی برآمد کہ کاسہ چشم او پیترده مرد را جانی بود و ماہی یا نصف ماہی طعام عسکر بود و از بقعہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہم تناول فرمود و در این سال فتح مکہ معظمہ شد و اسلام ابو سفیان و معاویہ و ہند و عکرمہ بن ابو جہل و ابو قحافہ پدر حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بعد فتح مکہ بود و غزوه حنین نیز در این سال بود و دوران غزوه غنائم پیشہار بدست افتاد کہ میان



مَوْلَاةَ الْقُلُوبِ وَبِجْرِ اصْحَابِ قِسْمَتِ شَدِّ وَتَعْبُدُهُ غَزْوَهُ طَائِفٍ وَعَمْرُهُ جَعْلَانَهُ شَدِّ كَعَبِ  
 بِنِ زَبِيرِ قَصِيدِهِ بَانَتْ سَعَادُ وَرَحْمَتِ مَقْدِسِ آوَرِدُهُ مَحْفُوظِ امْنٍ وَسَلَامَتِ شَدِّ -  
 سَنَةِ تَاسِعِهِ دِرَایِنِ سَالِ بَعَثَ عَیْنِیةَ بِنِ حَصِیْنِ وَزَوَّلَ آیَةَ کَرِیمِہِ اِنَّ الَّذِیْنَ  
 یُنَادُوْنَکَ مِنْ وِیْرَآءِ الْکُجُرَاتِ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ وَوَاقِعُ شَدِّ وَدَمْتُ یَمَآہِ اَنْ  
 حَضْرَتِ صَلٰی اللّٰہِ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَسَلَّمِ ہِجْرَانِ نَسَا عَصَمَتِ التَّمَاذِیہِ تِبَارِکُ وِدِرَایِنِ سَالِ  
 اَنْ حَضْرَتِ صَلٰی اللّٰہِ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَسَلَّمِ بَغْرُوهٖ تَبُوکِ بَرَامِدِ وَاَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ حَضْرَتِ  
 عَلٰی کُوْمَرِ اللّٰہِ وَجْہِہٖ دِرِمدِیْنِہٖ شَرِیْفِ بَرَاہِلِ وَعِیَالِ گُذَاشْتِ وَحَاضِرِ آوَرِدِ  
 صَدِیقِ تَمَامِ مَالِ خُوْدِ رَاضِیِ اللّٰہِ تَعَالٰی عَنْہُ وَفَارُوقِ نَصْفِ مَالِ خُوْدِ رَا  
 وَتَجْمِیْزِ ذِی النُّوْرِیْنَ جِیشِ عُسْرَتِ رَا وِرْہِیْنِ غَزْوَهُ بُوْدِ وِبِے جَنَگِ رِجُوْعِ فَرَمُوْدِ وِنْدِ  
 وِسَرِیْہِ خَالِدِ وِرْہِیْنِ سَالِ بُوْدِ وِسَجْدِ ضَرَارِ رَا کِمِنَا فِئْتَانِ بَعْدَتْ حَسَدِ اہْلِ قِبَا  
 جِهَتْ تَقْلِیْلِ جَمَاعَتِ اَنْ سَجْدِ کَرُوْدِ بُوْدِ وِنْدِ بُوْحِیِ الْہِیِ خَرَابِ فَرَمُوْدِ وِبِسُوْخِ قِیَمِیْنِ سَالِ  
 حَضْرَتِ اَبُو بَکْرِ صَدِیقِ رَضِیِ اللّٰہُ عَنْہُ رَا بَیْحُ فَرَسْتَا وِوَدِہٖ آیْتِ اَزَا وَاوَّلِ سُوْرَةِ  
 بَرَاةِ بَا وِدَا وِکِمِ بَرِ مَرْدِمْ بَخْوَانْدِ وِچُوْنِ رُوَا نِ شَدِّ عَلٰی کُوْمَرِ اللّٰہِ وَجْہِہٖ رَا بَا وِیِ  
 فَرَسْتَا وِوَرِایِنِ سَالِ سِجَاشِیِ وِرِ حَبِشَہٗ وِفَاتِ یَا فِتِّ وَاَنْ حَضْرَتِ صَلٰی اللّٰہِ عَلَیْہِ وَسَلَّمِ دِرِ  
 مَدِیْنِہٖ بَرِ نَمَازِ گُذَارِ وِشَافِعِیْہِ رَا اِیْنِجَا وِیْلِیْلِ اَسْتِ بَرِ جَوَازِ نَمَازِ جَنَازَہٗ بَرِ غَايْبِ وَحَنْفِیْہِ  
 گُوینْدِ کِمِ اَنْ مَخْصُوْصِ بِنِ بِنِیْرِ اَسْتِ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَاَلْسَلَامُ زِیْرَانِ کِمِ جَنَازَہٗ سِجَاشِیِ رَا بَرُو  
 کَشْفِ کَرُوْدِ نِیْسِ وِرِ حَقِیْقَتِ نَمَازِ بَرِ حَاضِرِ گُذَارِ وِوَرِہِیْنِ سَالِ اَقْرِ کَلْتُوْصَرِ نَرِ وِجَرِ  
 عَثْمَانَ رَضِیِ اللّٰہُ عَنْہُمَا وِفَاتِ یَا فِتِّ وِوَرِیْنِ سَالِ بُوْدِ کِمِ وِفُوْدِ عَرَبِ اَزِ ہِرِ  
 جَانِبِ وِرِ وَا وِرِ وِنْدِ لَہِزَا اَنْزَاعَامِ الْوَفُوْدِ نَامُنْدِ سَنَدِہٖ عَشْرَہٗ دِرَایِنِ سَالِ  
 وِفِدِیْنِیِ حَنِیْفَہٗ بُوْدِ کِمِ یَا نِ اِیْشَانَ مِیْلِمَہٗ کِذَابِ بُوْدِ کِمِ مَرْتَدِ شَدِّ وِوَعْدِیِ نَبُوْتِ کَرُوْدِ وِگُفْتِ  
 کِمِ اَنْ حَضْرَتِ مَرَا شَرِیْکِ خُوْدِ سَاخْتِہٗ وِہِیْمَرِایِنِ سَالِ قَضِیْبِہٗ مِبَاہِلَہٗ بَا نَصَارَہٗ سِجَاشِیِ کِمِ نَامِیِ رَا اَصْنَعِ



ین است واقع شد و آیه ابناءنا و ابناءکم الی آخره نازل و درین سال قدوم  
 و قد بجیله بود که در آن جریر بن عبد اللہ بجلی بود که طول قد او شش گز شرعی و  
 در از می نعلش یک گز بود و عمر رضی اللہ عنہ او را از کمال حسن و جمال یوسف این مهت  
 میخواند جریر با صد و پنجاه کس از قوم اسلام آورد و پس و را بهت بد مردم صنم ذوالخاصه  
 که آنرا کعبه ثانیہ گفتند بهین روان فرمود و ابراهیم ابن رسول اللہ صلی اللہ  
 علیه و آله وسلم وفات یافت و در بقیع مدفون گشت و همان روز کسوف واقع شد  
 و هم در این سال حجه الوداع است آیه الیوم اکملت لکم دینکم نزول یافت حضرت  
 صدیق معنی این متر معلوم نموده مخزون گشت حضرت امیر را آنحضرت صلی اللہ علیه و سلم درین  
 سال فرمود من کنتم مولاہ فعلی مولاہ **تسنن الاصحاح** عشره جناب اطهر درین  
 سال اہل بقیع را با مراد استغفار نمود و در صفر روز دوشنبہ سریتہ اسامہ بن زید  
 بود و همیشه عظیم را با وی بعث فرمود و ز چهار شنبہ در وجود شریفش تری در و  
 عارض شد و روز پنجشنبہ بدست خود لوامی مبارک عقد کرده با و داد و کبار  
 مهاجر و انصار امثل ابی بکر و عمر و عثمان و سعد بن ابی وقاص و ابی عبیدہ  
 رضی اللہ عنہم و مثال ایشان را با اسامہ همراه کرد و چون ذات شریف او مرخص بود  
 پیش در منزل اول معطل ماند بعد از حال مبارکش جیش او روانه شد و بکرت  
 آنحضرت فتح کلی یافت روز شنبہ ہم بیع الاول بخانه مبارک آمد و روز یکشنبہ  
 مرض اشتداد و روز دوشنبہ بسجده و آمد و اصحاب را با مرخص و با اقتدار ابی بکر در  
 نماز وید و خوشش و اقتدار با وی نموده بخانه رفت پس در نصف روز بوقت چاشت  
 دوازدهم بیع الاول بقول ارح وصال حضرت ایز و متعال اختیار فرمود و اہل بیت  
 او ویرا غسل دادند و جماعت مسلمانان بروی نماز جنازہ گذاروند و امام میچکس نشد  
 اولاً نماز جنازہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله وسلم صحابہ خواندند بعد ملائکہ جماعہ میخوانند

و بعد جماعه مسلمانان و در شب یا سحر چهارشنبه من نموند سنین عمر مبارکشان بقول  
اصح شصت سه سال ولنعم ما قیل فی تاریخ وفاته صلی الله علیه و سلم فرد

هو بود همیشه برزبانش | تاریخ شده است هو از این

فائد لا جیلله ایل سیر رحمة الله تعالی علیهم اطلاق غزوه کنند بر آن حرب  
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم به نفس نفیس خود در آن لشکر حاضر  
بوده باشد و آنها بیست هفت اند و در نه غزوه ازان جمله به نفس نفیس خود قتال فرمودند  
اول بدر دوم احد سوم مدینه چهارم خندق پنجم قرینه ششم خیبر  
هفتم فتح مکه هشتم طائف نهم حنین و قیل در غزوه بنی النضیر هم  
قتال نمود و سربیه بعثت آن فوج باشد که بر اعدای دین فرستاده بسرواری  
یکه از اصحاب خود آن چهل و هفت بود فائده بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم چون بدین تشریف فرمود امر بتاریخ کرد و آنرا از هجرت نوشتند و بعضی  
گویند وضع اولاً از عمر بن الخطاب بود رضی الله عنه بر رای حضرت علی کرم الله  
وجه و همه اصحاب اتفاق نموده ابتدای سال از ماه محرم عتبار نمودند

# بیان شمایل نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

روایت می کند امیر المؤمنین علی کوم الله وجهه الکریم که جناب پیغمبر صلی  
الله علیه و آله وسلم بسیار با هیبت بود چنانکه هر که از او دید بترسید و چون نزدیک  
خوش شندی کشاده رو بود و روشنائی ازان هتیاقت اگر در از مرده با او همراه رفتی  
از او فرو تر نمودی کرد و سر بود و وجد موی و موی مبارکش تا بنا گوش استاده بودی  
و چون فرو کشید بسرتف رسید و هر گاه بگذشتی باز بجای خود شندی فرارخ  
پیشانی و کشاده ابر بود و در میان دو ابروی مبارک او گوی بود که چون در خشم

شدی پیدا آمدی بار یک مینی و بار یک لب بود کثاوه و ندان و گرد و شیرین  
 سخن و لطیف آواز و سیاه موی و سفید عارض و خوب گردن و معتدل اندام  
 و پشت مبارکش باشکم راست و فراخ بر بود و آواز سپینه او تا ناف و خطی بود از  
 موی خور و میدید چنانکه بقلم نگارند دراز ساعد پهن کف دراز و بار یک انگشت  
 بود و میان انگشتان کثاوه گی داشت و دراز ناخن بود و نگر پستن او از و بنا له چپم  
 بود و بیشتر زمین نگریتے و آهسته بود و نه تند خوی کثاوه پیشانی نه ترش رو کخنده  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تبسم بود و حکمش عدل و گفتارش حکمت و پیشہ اش  
 سخاوت بود و بدی را مکافات نکرے و گناہ را عفو فرمودے و در میان دو کتف  
 او خالی بود و سیاه بز روی مائل از وینا کمتر بود و آن مہر نبوت بود و آزان بوے  
 خوش آمدے مانند مشک صلوٰۃ تعالیٰ و سلا مد علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ بدل

## بیان معجزات تراکیات و صلوات اللہ علیہ و آلہ و سلم

بدان استعدک اللہ تعالیٰ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را معجزات بسیار  
 و پیشماراست اما آنچه حق تعالیٰ اورا بر آن مخصوص کروایندہ آنست کہ اورا  
 سید ہمہ پیغمبران کرد علیہ و علیہم السلام و ہمہ در زیر علم او باشند و ز آخرت  
 و از مادر ناف بریدہ ز او چون از مادر جدا شد سر بسجده نہاد و انگشت بر کرد  
 و کلمہ شہادت بر زبان آورد و ملائکہ اورا ختر کردند و ہر گاہ کہ دایہ او مشغول کاریے بود  
 کہوارہ خود بچسبید و انگشت خود میکید می مژہ نشیر و انگبین یافتی بول و غائط اورا  
 ندید و احتمالش نیفتادے چشیش در خواب شدی و لیسش بیدار بودے و عقب  
 ہاچنان دید کہ از پیش ہرگز پیشہ و گس براونہ نشستے و ہرستوے کہ سوار شدی  
 گرچہ ضعیف بودے بر ہمہ ستوران سبقت بردے و موی زیر ناف او ہر نیل مدے

و با هر کس که گشتی گرفته اگر چه قومی بودی او را بپنداختی و سنگ بریزه بر دست او تسبیح  
گفته و سنگ و کلوخ بر او سلام فرستادی و هر جا که آب و زمین انداختی آنجا  
خوشبوی گشته و ستون مسجد از جدائی او ناپیدی چون در کنار گرفتگی خاموش شد  
درخت بفرمان او از جای خود پیش آمدی چون فرمود و باز گشتی آبر بر سر او  
سایه افکندی پریان با او سخن گفتند و ایمان آوردند و از میان انگشت او  
چندان آب بر آمدی که همه شکر سیراب شدی در عرب بدر شکر کفار را بیک مشت  
خاک نهمیت او و از همه نهانها خبر دادی حدیث غار با صا جستن و آنچه در و  
گذشت معروف است سو سمار و آهو با او سخن گفتی و رفتن او بمعراج بر براق و  
دیدن او هفت آسمان و زمین و ملکوت و عرش و کرسی و جباه و سده و آیه  
و درخت طوبی و قباب و قوسین او ادنی و رویت او جناب قدس خداوند  
را بچشم سر و گفتگو و برگشتن در یک ثلث شب مشهور است بتان کعبه و را سجده  
کردندی و بزغاله بریان زهر آلوده با او سخن درآمد و سپینه او را بشکافتند  
و بستند و علم و حکمت و ایمان مملو ساختند باز بجای خود آوردند در شب لاوت  
او کنگرهای قصر کسری بپنجاه و بیست و سه خشتک شد و آتشکده فارس که  
هزار سال نه مرده بود کشته شد و ماه با شاره او شوق و دو نیم شد و آفتاب بد عالمی  
بعد غروب خود نمود و گوگرد خورد و گواره پیچید و او خبر داد و غلظت همه  
معجزات قرآن عظیم کریم است که بیچ فصیحی از فصحاء عرب مانند کوتاه ترین  
سوره ها و که سه آیه باشند نیاروده و همیشه بر صفر و زکار باقی ماند و تغییر تبدیل در راه نیافت

له قوله در یک ثلث شب یعنی معراج آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در ثلث اقل شب یا دوم یا سوم علی حثله  
الروایات واقع شده آنکه مدت معراج ثلث شب بود که تقریباً چهار ساعت نجومی است که آن بطور طبی زبان  
در یک لحظه سرانجام شد حلقه در جنبیدن و بالین گرم بودن او علیه السلام مشهور است ۱۲ دانش عالم محمد حسن رضوی



و برہین مقدار بر معجزات زکیات آن سرور کائنات علیہ افضل الصلوٰۃ  
 و اکمل التحیات بر سبیل ایجاز و اختصار اکتفا نمود :-

**بِأَنصِفَا مَعْتَرُوْا خَلْقًا عَلِيًّا سَيِّدًا قَدِ اْوَدَعَهُ اللهُ فِيْ رَحْمَتِهِ**

قال الله تعالى وَاِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيْمٍ حق سبحانه و تعالی خلق اور عظیم فرمود  
 برای آنکه مکارم اخلاق در وجودش بجمع بود و نیز بعینه بعثت لانتتم  
 مکارم الاخلاق مشعر باین است از جناب بی بی عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا  
 و عن ابیہا مروی است کہ خلق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قرآن بود و عینی  
 با و امر و نواہی و آداب و اخلاق کہ از قرآن معلوم میشود عمل می فرمود و حسن خلق  
 آنسرور بمرتبه بود کہ ہرگز ہرچکس را از زمرہ یاران نبود و ہم از منقولست کہ  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانہ خود چنان سلوک می کرد کہ یکی از احاد  
 الناس سلوک می کرد و بکارهای خانہ قیام می نمود و چاروبے داد و جامہ خود  
 می دوخت و تعلین را وصلہ میکرد و شتر را آب می داد و گوسفندان را می دویشد  
 و خادم را در کار ہا مدومی داد و با او طعام می خورد و تصاعت خود را از بازار بر میداشت  
 و خانہ می آورد ز ہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمرتبه بود کہ دنیا را و ز نظر ہمت  
 او عرض کردند القیات بآن نمودند و از دنیا بیرون رفت و زرہ او نیز و یہود و کرمیون  
 بود و سہ روز قتلایع و یادور و ز قتلایع از نان جو سیر نشد و گاہ گاہے در خانہ  
 او یکماہ آتش فروختہ نمی گشت و باب خرمائی می گذاردند و گاہے شب گرسند  
 خواب کردی و روز روزہ دہشتہ نواضع آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہت باہ  
 بود کہ زانوہائی خود را از زانوہائی ہنشین نہ گذر ایندی و ہم کس کہ با او رسید سلام بر  
 آنکس کردے و ابتدا بمصافحہ نمودی و پائی خود را در حضور اصحاب دراز نہ کردے و

جامی بر کسی تنگ نداشتی کسی که بروی در آمدی اورا تعظیم و اکرام نمود و چون کسی که  
 حاجت داشته و نزد او رفتی و در نماز بودی در نماز تخفیف کردی و حاجت او را  
 بر آوردی و باز نماز مشغول شدی و بر روی زمین تکیه فرمودی و بخواب میرفت  
 و دعوت بند و نه خرید را اجابت می فرمود وجود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بنحایتی بود که سائل را از درگاه خود محروم نگردانیدی توبی صد هزار در بهم آوردند  
 همه ابر حسیب ریخت بر مردم قسمت فرموده چون برخواست یک درهم آنجا مانده بود  
**حِلْمٌ مَبَارَكٌ** آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنهایتی بود که هر چند از اقارب  
 و اجانب ایذا می کشید تحمل می فرمود و در صد انتقام در نمی آمد بلکه از ای آن  
 دعای خیر در شان ایشان بتقدیم رسانیدی و فایده خود لازم می شمرد و هرگز  
 خلف وعده از وی متحقق نشد **ثَبَاتٌ** عتق چنان بود که هیچکس در دلاوری بان  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی رسید هر گاه در محاربه جمعی از اعدا رسیدی اول کسی که  
 بان جمع دست بر نمود اول بود و حیا و او بر تبه بود که گفته اند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 سخت چپا تر بود از و ختر و دشمنه در پرده خود و اگر از کسی مکر و پدور و کتگیری  
 پیدا شد لیکن بمواجهت با او نگفتی **إِلَّا دَرَحْتُكَ** و حقوق العباد و حکمت و علم او  
 سحر یکم ایزد سبحانه علوم اولین و آخرین با و عطا فرمود عفتش آنکه هرگز بے مکتبین  
 و نکاح بستش زنی را نرسیده بود و دلش بر خلاق مهربان و سینه اش منشرح و از خوف خدا  
 و اما گریان و مهران دوست بود و قام با م خدا و جهتها و کنند در عبادت و طالب ضای  
 مولای بود و بزرگان را تعظیم کردی جهت وقار ایشان خوردان را بخود نزدیک گردانیدی  
 و نعمت اشکر گفته اگر چنانکه بودی کم گوی و کم خنده و بسیار تبسم و کف کشاده و تازه روی  
 و شیرین سخن اندک تنعم و در پر خشم و زود آشتی و لطیف طبع و مجتنب از صرام و شبه  
 مستجمع جمیع صفات حمیده و دور از همه صفات میمه بود و نبود زشت خوئی نه عیب جوی



در سال اول پادوم هجرت عقد بست و فاشش بیوم رمضان بعد فوت پیغمبر  
علی اللہ علیہ وآلہ وسلم شش ماه یا چهل روز و مدت جیانش بیست و هشت سال

## زَوْجَاتُ طَاهِرَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اول خدا یجه کبری رضی الله عنها بنت خویلد اول کسی که از زنان  
بشرف اسلام مشرف شد و تصدیق آنحضرت فرمود و بود و اول از و اج طاهرات  
که شرف فاشن مقدس یافت نیز وی بوده رضی اللہ تعالیٰ عنہا و مال خود را در رضا  
وی صرف نموده اولاد آنحضرت از ذکور و آنات همه از وی بودند الا ابنا هیم  
علیه التجه از ماریه قبطیه متولد شده و تا او در قید حیات بود آنحضرت از زن دیگر  
نخواست و مدت بیست و پنج سال مصاحبه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و فاشش  
سال دوم از بعثت عمر مبارکش شصت و پنج سال بود و کمر سوده بنت  
ذمعه در سال و هم از بعثت او را بخواست و فاشش در آخر خلافت عمر رضی  
اللہ تعالیٰ عنہ بیوم عاشقته صدیق بنی نعت صدیق النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
با او محبت و الفت بسیار داشت و او بهترین مصاحبان او بود و او سرع و اتقی و  
از هر و اعلم بود با حکام شرعیه و مرجع بود در امور دین از جمیع مومنین و صاحب  
رأی و اجتهاد و در خدمت و محبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بی مثل بی همتا بود و  
وفات مبارکش سنه خمیسین هجری از ندگانش شصت و شش سال  
چهارم حضرت بنت عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ در سال سوم  
هجری در سلک جهات المؤمنین داخل شد و وفات مبارکش در سال چهل و پنج  
یا پنجاه از هجرت از ندگانش بقرب شصت سال رضی اللہ تعالیٰ عنہا  
پنجم زینب بنت حزمید در سال بیوم از هجرت نکاح آنحضرت مشرف شد



وبعدهشت ماه وفات یافت رضی اللہ عنہا ششم اقرسلت بنت عاتکہ بنت  
 عبدالمطلب در سال چهارم ہجری در عقد آنحضرت اور آمد و در سال شصت یک  
 ہجری فوت شد عمرش ہشتاد و چہار سال رضی اللہ تعالیٰ عنہا ہفتم زینب بنت  
 محبت اول اہل زبید بن الحارثہ بود و بعد مفارقت در سال پنجم ہجری آنحضرت اورا  
 بخواست و فائش سان ششم ہجری حیالتش پنجاہ و سہ سال ہشتم جو بینیر بنت  
 الحارثہ آنحضرت سال نچہم ہجری اورا بخواست و فائش سال پنجاہ  
 و شش ہجری نگاہش شصت و پنج سال رضی اللہ تعالیٰ عنہا بود۔  
 نهم اقرحبیبہ بنت ابی سفیان ہفتم ہجری اورا بخواست و فائش  
 سال چہل و چہارم رضی اللہ تعالیٰ عنہا دہم صفیہ بنت جی بعد عرب  
 خیبر اورا بخواست و فائش سال سی و شش ہجری رضی اللہ تعالیٰ عنہا یازدہم  
 میمونہ بنت الحارثہ سال ہفتم نکاح آنحضرت در آمد و فائش سال شصت و  
 سہ ہجری از این جملہ یازدہ ازواج مطہرات حضرت خدیجہ و زینب و رحیم  
 حیات آنحضرت وفات یافتند و آنحضرت از نہ دیگر متوفی شد صلی  
 اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم و اہل بیت الطاہرین و الطاہرات۔

## ذکر حضرت خلفاء الراشدین رضوان اللہ علیہم اجمعین

ایشان چہار تن اند اول و افضل الصحابہ و اول ہم  
 بالتصدیق حضرت ابوبکر بن الصدیق رضی اللہ تعالیٰ

عنہم شمس با حضرت سید البشر و مرہ بن کعب اتصال سے یا بدین تفصیل  
 ابوبکر بن ابی قحافہ بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ بن کعب  
 ماورئش اقر الخیر بنت صخر بن عامر و لاوتش بعد سانچہ فیل بدو سال

و چهار ماه نایش در جاهلیت عبت الکعبه بود در اسلام عبد الله سی و هشت ساله  
 بود که اول از مسلمانان تصدیق رسالت آنحضرت آورد و هیچ دلیل محتاج  
 نشد و لقب بصدیق کبر شد و اعظم و اکرم و احب خلق نزد پیغمبر علیه الصلوة  
 والسلام بود و لیاقت بخلت خود او را فرمود و پیش قدم همه اصحاب چه در  
 حیات و چه در مات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود بعد فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 جمیع اصحاب بر خلافت او راضی شدند و او را بهترین بشر بعد الانبیاء میدانستند  
 روز اول خواص و روز دوم عوام بیعت نمودند و حضرت علی کرم الله وجهه نیز روز  
 دوم بیعت نمود و سبب تاخیر او گرفتاری بود در امور عزا آنحضرت بقول اصح نه امر  
 دیگر و قیل سبب طلب نام نمودن او بمشورت که سبب گرفتاری با امور عزا او را  
 طلب نمودند و بودند نه امر دیگر و او را خلیفه رسول الله می خواندند و نقش نگین او  
 نعم القادر الله و قیل العبد الذلیل للرب الجلیل در خلافت خود منصب  
 قضا بمر بن الخطاب تفویض فرمود رضی الله تعالی عنه و با چندین قبائل که بعزانه  
 فوت پیغمبر مزند شده بودند مراسم جهاد بجا آورد و وفات مبارکش بیست و دویم  
 جمادی الاول سال سیزدهم هجری ایام خلافتش دو سال و سه ماه و چند روز  
 بود مدت حیات مبارکش پسندت بنوی شصت و سه سال بود و چون زمان حلتش  
 نزدیک رسید عمر فاروق رضی الله تعالی عنه را خلیفه خود نمود: -

## الثانی الناطق بالحق وهو حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه

نسبت بهشت واسطه بحب که از جمله اجداد خیر العباد است اتصال بیاید بدین طریق  
 عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قریظ  
 بن ذراح بن عدی بن کعب مورش غنیم بنت هاشم بن مغیر ۵ -

ولادتش بعد از سیصد و سه سال واقع فیصل تقبش فاروق اعظم کنیتش ابو الحفص و  
 اورا امیر المؤمنین گفتندی و نقش نگینش کنی بالموت و اعطایا بعد از آسلاش  
 سال ششم از بعثت و واسطه قوت اسلام و پستی مسلمانان و نگون ساری بتان  
 و بت پرستان در زمان خلافت او اسلام قوت و توسع پیدا نمود و در اطراف  
 عالم منتشر شد کوفه و بصره در زمان او تعمیر یافت و مصر و اسکندریه  
 و روم و اکثر بلاد شام و عراق و آذربایجان و فارس و کرمان طبرستان  
 و غیره مفتوح شد بیست

بعد پیغمبر با طواف کریم کرد فتح چار صد ششم عظیم

و در سال بیست و سیوم هجری ابولؤلؤ در حین نماز صبح روز چهارشنبه بمیت و  
 هفتم و یکم و قیل غزه محرم فاروق را چهار ضرب تیغ زد و در روز پنجشنبه  
 آن فوت شد خلافتش ده سال عمر مبارکش پست نبوی شصت و سه سال  
 بود مدفن شریفش با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق کبریا رضی  
 الله تعالی عنه در یک حجره مبارکه رضی الله عنه

# الثالث مع القرائة النورین لبراز رفیق النبوة والجنان حضرت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه

هو عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد مناف  
 بن قصه چون ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه فاروق را مجروح نمود فاروق رضی الله  
 عنه فرمود که سزاوار خلافتش تن اند علی و عثمان و سعد بن ابی وقاص  
 طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف باید که یکی از ایشان بعد من خلیفه  
 باشد روز چهارم از فوت او رضی الله عنه جماعت مسلمین با عثمان بیعت نمودند و مدت

دوازده سال بر مسند خلافت بحال استقلال متکلم بود بعد جماعت از مصریان  
 با محمد بن ابی بکر اتفاق نموده بر خروج نمودند شبی که فریاد آن شهیدان رسید  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخوابید که بوی بفرمود که فردا افطار با ما خواهد کرد  
 پس احوان خود را از جنگ منع نمود و در سرای خود بچین تلاوت قرآن مجید  
 شهید شد رضی الله عنه مدت حیاتش هفتاد و دو سال و زمان خلافتش  
 دوازده سال و شهادتش نوزدهم شهر ذیحجه الحرام واقع شد رضی الله تعالی عنه

## الرابع أسد الله الغالب مطلوب كل طالب يريد المؤمنین جعفر علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه

ولادت باسما و تنش در سنه بیست و هشتم از واقعه فیل بود در خانه کعبه بیت

شد و در بیت الحرامش صد | کسی را پیشش در این شرف |

کنیتش ابوالحسن و ابوالحسین و ابوالسبیطین و ابوالرحمانتین و ابونور  
 و القابش بیبا و نقش خاتم مثل ملک الله و صغیر سن اسلام آورد و بقول آنجناب  
 اول کسی است که اسلام آورد و بقول اصح آنکه اول مسلمات از زنان خدیجه و  
 از کلانان ابوبکر و از خوران علی و در اکثر معارک مواقف در ملازمت جناب  
 نبوت مآب شرائط شجاعت و جهاد و مرعی داشت بعد از مقدمه شهادت عثمان رضی  
 الله تعالی عنه جماعه مسلمین برضا و رغبت بوی بیعت نمودند و مسند خلافت را بوجوه  
 ذمی خود شریفش آرامت و عزل و نصب حکام ماضیه فرمود و جهت طلب قتلان  
 عثمان رضی الله عنه در رمی و بگرا صاحب اختلاف افتاد و آن بجدال و قتال انجامید  
 چون اصحاب پیغمبر صاحب را و اجتهاد بودند و خطاییکه از راه اجتهاد واقع شود  
 از ملامت و رسد زبان فرزند خیر ایشان نباید شود و سلامت خود را در این باید و بد



چنانچہ وی فرمودہ اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من البنا وید ازل  
 عبات مبارک بقربینہ تاویل لب بخطائی باید کشود و فرمودہ امام شافعی رح را در این مقام  
 نصب عین باید دید کہ فرمودہ تلك دماء طهر الله تعالى عنها ایدینا فلنظهم  
 عنها السنننا آخر الامر صلح واقع شد و قضیہ حکیم وقوع یافت چون ایام صال  
 رسیدہ روز جمعہ ہفتم رمضان عبدالرحمن ابن بلجم رحیم شمشیر بر سر مبارک او زد  
 و نوزوم یاسیم و یکم شہر مذکور بجوار رحمت غفور انتقال فرمود و سبطین شریفین  
 اورا غسل دادہ و دفن مبارکش بموجب وصیت او از نظر خلق پنهان ساختند  
 بہذا چند جا قبر شریفش تعیین یافتہ آریاب مکاشفہ درجا ہا متعددہ نشان دادہ اند  
 منها بہ نجف اشرف منها مزار فیض تاریخ و غیرہ اما در سفینۃ الاولیاء  
 قول ثانی را تریح دادہ اند ہر چند اول مشہور گشتہ و آریاب کشوف صا و قہ نیز  
 در بلخ بسیار تعیین نمودہ اند و العلم عند الله سبباً فزادت حیاتش شصت  
 و سہ سال بہ سنت نبوی علیہ و علی آلہ و صحبہ الصلوۃ والسلام و خلافتش  
 چہار سال و نہ ماہ از واجہ طہارتش نہ اند اول آنها خاتون قیامت شافعیہ  
 امت سیدۃ نساء العالمین فاطمۃ الزہراء رضی اللہ عنہا تا او زندہ بود  
 زن دیگر نحو است و در حیات او از زن دیگر ممنوع بود پس رانش پانزودہ  
 تن بودند حسن و حسین رضی اللہ عنہما محسن عبد اللہ عباس عثمان  
 جعفر یحییٰ عون محمد اکبر عمر محمد اصغر عبید اللہ ابوبکر بنات طہارتش  
 ہفدہ اند زینب الکبریٰ ام کلثوم کبریٰ رقیہ امہ الکبریٰ امہا میمونہ  
 ام الحسین ام کلثوم صغری فاطمہ ام حدیقا ام الکرام ام سلام  
 حامہ نفیسہ ام جعفر امامہ رضی اللہ عنہم و عنہن :-

لے ہر دو نسخہ منقول عنہا ہما نشانزد ہم منقول بود و اسم ہفتم نوشتہ و اللہ اعلم فافہم المجرورہ رح

# ذکر امام محمد باقر رضوان الله تعالیٰ علیہم اجمعین

علی کرم الله وجهه امام اول من ائمه اثنا عشر رضی الله تعالیٰ عندهم  
 وهو الذابغ من ائمه الخلفاء الابرار بعتر الراشدين رضوان الله تعالیٰ علیہم اجمعین

اول و آخر ابرار توتنی | مشرق و مغرب انوار توتنی

فقیر و رایامیکه بزیاارت روضه شریفش که در توابع بلخ واقع است  
 مشرف شدم و حضوری لطفی داده بزبان شوق چند فرود بقافیه ثنوی  
 معروض داشته اینجا ایراد آن بخاطر فاتر زیان نمود و نظم

يَا عَلِيُّ بَادِ شَاهِ كُونِي  
 اَوْلِيَا رَسُوْلَةِ الْعَيْبِي

بولایت کسے قدم زنند  
 در میں قلب زشت پر زنگم  
 یک نگاہے نمودہ زرساز  
 گرچہ من لایق نگاہ نیسم  
 یک رہ گزار گر قدمی  
 زان شرافت براج ماہ شوم  
 شاہ گروم ولے کمین بندہ  
 بر رسول کریچہ و صحابش  
 نکم زوزور کہ کر مست

بولائے توتا کہ دم زنند  
 کہ ز قلا بیش لبی تنگم  
 کارم از یک نگاہ در ساز  
 در ریت بہر خاک راہ نیم  
 بہی برس میں از کرے  
 ز گردانی گذشتہ شاہ شوم  
 بکلاب درت سر انگندہ  
 بہ ہل بیت و حبابش  
 ای سرم خاک باد برت

فضل راجہ جناب حضرت توتنی  
 نیست روئے و سیدہ و بگر سوئے

# امانتان حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه

کنیتش ابو محمد و لقبش نقی و طیب و سید و لاوش روز شنبه منصف  
 رمضان المبارک سنه اثنین او ثلاث من الهجرة در مدینه منوره و بعد از شهادت  
 امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه لکریم مردم عراق پر نفاق بشرط جنگ اهل  
 شام با وی سعیت نمودند چون خدمت می بجزم شام بد آن رسید معاویه نیز  
 روی بعراق آورد و خدمت حضرت یوفانی لشکر خود دیده با وی صلح کرد و  
 خلافت را بوی گذاشت که مدینه منوره توطن فرمود و بالآخر منکوحه اش بکرت یزید  
 پلید الماس سووه بخوردنش و او مدت چهل روز بیمار بود روز هفتم صفر سنه  
 تسع و اربعین بقولی او ایل ربیع الاول سنه خمین انتقال فرمود و عمرش  
 چهل و هفت سال بود اولادش ذکوره اند زید و حسن و عمر و قاسم  
 و عبد الله و عبد الرحمن و حسین و اثوم و طلحه و اسحاق و آناث  
 شش تن بودند جبرئیل اسم شریفش بر قطعه حریر بهشت نوشته حسن بن علی  
 نزود رسول علیه و علی الصلوٰة والسلام بهدیه آورده و وی شبیه  
 ترین مردمان بود به نبی علیه و علی الصلوٰة والسلام روزی که امیر المؤمنین حضرت  
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه امام حسن رضی الله عنه را بر دوش گرفته بود و سوگند  
 می خورد که این شبیه نبی است علیه الصلوٰة والسلام نه شبیه علی کرم الله وجهه  
 و علی رضی الله عنه ایستاده بود و تبسم می نمود از وی می آید که نسبت پنج  
 حج پیاده گذارده و حال آنکه نجاست می را با وی میکشیدند رضی الله تعالی عنه

# امانتان حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه

کنیتش ابو عبد الله و لقبش سید و شهید و ولادتش در مدینه منوره روز شنبه  
چهارم شعبان سنه اربع هجری قیل آخر ربیع الاول سنه ثلث مدت جلستش  
شش ماه و پنج فرزند می شش ماه نیامده مگر وی و چچی علیه السلام چون  
نوبت امارت بیزید رسید قریب بیست هزار اهل عراق با رسولی که مسلم باشد  
بیعت نمودند و او را طلب داشتند و این اثنا عشر تن را از مدینه فرموده بیزید بپدید  
از بصره بگرفته آمد چون خدمت امام از مکه معطره بیعت عراق روان شد اهل عراق با عبد الله  
بن زیاد در قصد کشتن او اتفاق نموده بر او برآمدند جناب و را با هفتاد و دو تن  
و پاهشتاد و دو تن از اهل بیتش و اتمامش روز جمعه و تقو له روز شنبه عاشتر محرم  
سنه احد و ستین شهید ساختند عمر مبارکش پنجاه و شش سال و پنجاه و هشت روز  
اولادش ذکر بقول اصح علی اکبر علی اصغر جعفر عبد الله که در هنگام طفلی  
با پدر خویش همراه بودند و بغز شهادت رسیدند و اناث دو تن بودند رسول صلی  
الله علیه و آله و صحبه وسلم وی را حسین نام نهاد و وی را جمالی بود که چون در تاریکی  
نشسته مردم از بیاض حسین او و بریق رخساره مبارکش بوی راه بردند و او را  
از سینه تا پاهایشها مشابه بود با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه امیر المؤمنین  
حسن از سینه تا فرق سر و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که حسین از  
من است و من از حسین ام خدا دوست میدارم آن کس که حسین را  
دوست دارد و حسین سبط است از سباط.

مَدِينَةُ الْمَدِينَةِ  
أَمَّا أَحْسَنُ مَا فِي الْعَالَمِينَ عَلِيٌّ وَ حُسَيْنٌ اللَّهُ تَعَالَى

کنیتش ابو محمد و ابو الحسن و لقبش سید العابدین و زین العابدین و سجاد  
ولادتش روز شنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلثین یا ثلث و ثلثین در زمان حیات



امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ در مدینہ منورہ واقع شد و او در روضہ واقعہ پذیرگوار  
 خود مرخص بود چون عمر عزیزش پنجاه و ہفت سال رسید بگفتہ ولید بن عبدالملک  
 دو از دہم محرم سنہ خمس و تسعین اورا بزہر شہید ساختند اما متش سی و چہار  
 سال و دو روز و اولاد و زکورش محمد باقر زید عمرو عبد اللہ حسرت حسین  
 اکبر حسین اصغر عبد الرحمن سلمان علی محمد اکبر محمد اصغر  
 و آناث چہار تن بود مادد امام زید العابدین شہر یافق و ختر یزدجر و از اولاد  
 نوشیروان عاقل است و سبب تلقیب او بزین العابدین آنکہ شبہ در نماز تہجد بود  
 و شیطان بصوت از وہائی خود را با و نمود و بے هیچ ملتفت نشد آخر پائی مبارک  
 اورا گزید و اورا در وناک ساخت خدائی تعالی بے منکشف گردانید  
 کہ این ابلیس است پس وے را و شنام داد و پیا پنچہ زد و گفت دور شو  
 ای ملعون دور شد برخواست تا و در خود ادا نماید ہاتف صد ادا و انت

زین العابدین سے بارگفت

اما خامس الامر محمد بن عابد بن رضی اللہ عنہما

کنیتش ابو جعفر و لقبش باقر بنی بنی لک لتبقره فی العلم و توسع فیہ ما در شش  
 امر عبد اللہ فاطمہ بنت الحسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما و لاوتش  
 در مدینہ منورہ روز جمعہ سیوم ماہ صفر یاغزہ رجب سنہ و خمسین پیش از شہادت  
 امیر المؤمنین حسین رضی اللہ عنہ بسہ سال و وفاتش سنہ رابع عشر مائت  
 و عمرش پنجاه و ہفت سال و قبرش در بقیع نزدیک مدینہ و اما متش نوزوہ سال وے  
 گفتہ است کہ بر جابر بن عبد اللہ در آمد و سلام کردم و چشم و پو شیدہ شدہ بود  
 سلام مرا جواب داد و گفت کیستی گفتم محمد بن علی بن حسین گفت ای فرزند رسول تہ

پیش آئی پیشتر شدم دست مرا بوسید و از جانب سول سلام بر من خواند  
 و گفت پیغمبر علیہ السلام مرا گفت ای جابر شاید که با منی تا وقتیکہ ملاقات کنی  
 با یکی از فرزندان من کہ وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدا  
 تعالیٰ وے را نور و حکمت خواهد داد و وے را از من سلام برسان

## اما ساس حضرت امام جعفر بن محمد بن صادق علیہ السلام رضی تعالیٰ عنہما

کنیتش ابو عبد الله و ابو اسماعیل و له القاب اشهرها الصادق ماورش  
 ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بن الصدیق رضی الله تعالیٰ عنہم  
 و ماورام فروه اسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنہما و لاوتش  
 در مدینہ منورہ ۳۳ شہ ثلث و ثمانین من الهجرة و قیل روز دوشنبہ ہفتم ربیع  
 الاول و غاشش نیز در مدینہ منورہ روز دوشنبہ منتصف رجب ۴۸ سنہ  
 ثمان و اربعین بایۃ مدت جانش شصت و پنج سال اما شش سی و چہار سال  
 و دو ماہ و قبرہ فی البقیع عند ابیہ و جدہ رضی الله تعالیٰ عنہم  
 اولاد و زکورش موسیٰ کاظم اسمحق محمد اسماعیل عبد الله عباس  
 علی آفات سہ تن بودند از عظامی علمای و کبرامی مقتدا اولیا است اورا  
 فضائل و کمالات بسیار است و طریقہ اکابر نقشبندیہ بوسے اتصال دارد  
 چنانکہ در مجلس مذکور شود و انشاء الله تع

## اما ابعات سلمیٰ حضرت امام جعفر بن صادق رضی الله عنہما

کنیتش ابو الحسن و ابو ابراہیم و لقبش کاظم ماورش ام ولد بوده  
 حمیلہ بریوید و لاوتش در ابو ایمان مکہ و مدینہ در روز شنبہ ہفتم صفر سنہ ثمان و عشرين بایۃ

وفاتش در حبس هارون الرشید در بغداد و ایام حیاتش پنجاه و پنج سال اما تنش بیست  
و پنج سال و سه ماه اولادش زکوری علی رضا زید ابراهیم عقیل هارون  
حسن حسین عبد الله اکبر عبد الله اصغر اسمعیل محمد احمد جعفر یحیی اسحاق  
عباس ابوالقاسم حمزه عبد الرحمن قاسم جعفر اکبر جعفر اصغر اناث  
هزوه تن بودند عابدترین و کریمترین اهل زمان خود بودند رضی الله تعالی عنهم اجمعین

## اما شام حضرت ما علی رضا بن موسی کاظم رضی الله عنهما

گنیش ابو الحسن لقبی رضا و این کنیت و لقب پدرش بوی نهادند و هو  
فی رضا الله سبحانه و مرضا رسول الله و اورش سینه نوبیه است لا تش  
در مدینه منوره بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر ۳۵۳ هجرت و خمین مایه  
وفاتش در ولایت طوس بود در قریه سناباد از رستاق توتان فی شهر رمضان  
۲۰۸ شان و آتین و قبرش طرف قبله قبر هارون الرشید در قبه که در ساری حمید  
بن قحطبه طای است اما تنش بیست و یک سال و پنج ماه و کسری ایام حیاتش  
پنجاه و یک سال و کسری مادرش ام ولد بوده که بسیمانها دارد و منها نجمه از ان حمیده  
بود مادر کاظم رضی الله تعالی عنه شیخ مصطفی راصد الله علیه و آله و سلم بچوبه بد که فرمود  
نجمه را بموسی بخش کند و باشد که از وی فرزندی وجود گیرد که بهترین اهل زمین بود و از  
ام رضا رضی الله عنده و ابیت کنند که گفت چون برضا حامله شد هم هرگز از خود نفل حمل  
بر نیافتم و در خواب از شکم خود آواز شنیدم و از تسبیح تهلیل می شنیدم هر روز و همیت بر من غلبه میکرد  
و چون بیدار میشدم هیچ آوازی آمد و در زمان ولادت و هفت ماه از زمین نهاده روی  
با آسمان کرده لب مبارک خود را می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند اولاد  
زکورش محمد تقی ابو جعفر اکبر ابو جعفر اصغر ابو الحسن ابراهیم حسین اناث یک تن بوده

# امام محمد بن علی نقی رضی الله تعالی عنهما

کنیتش ابو جعفر و لقبش نقی و جواد و داد روی ام ولد بود و خیردان نام و لاوش  
در مدینه منوره بود و جمعه ویم رجب یا نهم ۹۵۰ هجری قمری در مدینه منوره و فاش  
روز شنبه ششم ذیحجه ۲۱۰ هجری قمری در عهد خلافت معتصم و قبرش در  
بغداد قفای جدوی کاظم رضی الله تعالی عنهما از کمال علم و ادب و فضل و کرم که در  
پانصد سن با مومن مخلص وی شده دختر ام الفضل را بزنی بوی داد و همراه وی به مدینه منوره  
روان نمود و هزار و نهم در هر سال بوی فرستاد و آمانش هفده یا بیجده سال ایام  
زندگانش بیت پنجسال و دو ماه و یازده روز من کلماته القدر سیه یوم العبد علی  
الظالم اشهد من یوم الجود علی المظلوم العلماء و غرباء و اکثره اجمعاً بینهم  
اولاوش ذکر علی نقی و موسی آناث نیز و تن بودند رضی الله تعالی عنهما :-

# امام عاشر حضرت علی بن محمد نقی رضی الله تعالی عنهما

کنیتش ابوالحسن و لقبش می هادی و عسکری مشهور باورش ام ولد بود و  
سنان نام و قیل اصداقر الفضل بنت المامون و لاوش در مدینه منوره  
سیزدهم رجب ۲۵۰ هجری قمری و فاش در سرمن رای از نواحی بغداد و در زمان  
منتصر روز شنبه او اخر ۲۵۰ هجری قمری و خمسین و یاتین قبرش هم در سرک و بیت که  
سرمن رای داشته زندگانش چهل و یکسال آمانش سه و سه سال شش ماه  
و بیت و هفت روز مناقبه کمالات او زیاده از حد کتیب است و  
اولاوش حسن عسکری حسین جعفر رضی الله تعالی  
عنهما جمعین - و آناث یک تن بود :-



# اما حای عشر حضرت امام حسین علیه السلام رضوان الله علیہ

کنیتش ابو محمد لقبش ذکی و خالص سراج وی نیز چون پدر شهوات بعکری  
 مادرش ام ولد بوده سوسن نام و قیل غیر ذلک و لاوتش در مدینه روز  
 دو شنبه چهارم ربیع الاول ۲۳هـ اثنا و ثلثین و مائتین و قاش در سرمن رای  
 و رسته شین و مائتین قبرش پہلوی قبر پدرش است مدت چنانست بیست  
 هفت سال و دو ماه و بیست روز از آتش پنج سال و هفت ماه کسری از اولادش امام محمد

# اما شانزدهم حضرت امام محمد بن الحسن بعکری

کنیتش ابو القاسم لقبش عبداللہ و نزل امامیه حجت و قائم و منتظر و مهدی  
 و صاحب زمان و هو عندم بز اخیر اعم خاتم الولا ئیر و الامامہ و اقمم  
 یزعمون انه دخل السرداب الذی یسر من رای و امته تنظر الیه  
 فلم یخبر الیها و ذلک فی سنه خمس و ستین و مائتین و قیل فی سنه  
 ست و ستین مائتین فاختفی الی الان علی ذعمهم تاورش ام ولد بوده  
 زحین نام و قیل غیر ذلک و لاوتش در سرمن رای در بیست و سوم رمضان ۲۵  
 شان و خمیس و مائتین و یقال فی لیلة النصف من شعبان ۲۵  
 خسرو خمیس و مائتین اتانز و اهل کشف و باطن و علماء ظاهر اهل سنت  
 و جماعت شکر اللہ تعالیٰ علیهم و منهم شیخ علا و الد و لترسمانی میگوید که چون  
 امام محمد بن حسن مختفی شد و زمره ابدال داخل شد و چون قطب آن وقت علی بن حسین  
 بغدادی فوت شد امام محمد بن حسن برو نماز گزارد و بجای او بنشست و نوزده  
 سال در مرتبه قطبیت بود تا فوت شد و در مکہ اینک منو و نه ماه فون گردیدند

# بیان اعتقاد اہل سنت جماعت شکر اللہ علیہم

در حق مہدی ہو عمو و آنست کہ مہدی موعود کی از سادات حسینی است کہ در آخر الزمان در مدینہ مشرفہ متولد شود و نام او و نام پدر او موافق نام حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و از مکہ مبارکہ وقت چہل سالگی ظہور کند و قبیل ہجرت او سوی بیت المقدس بود و در کتف او علامت بود چنانچہ در کتف آن سرور بود و در ماہ محرم روز عاشورا بعد از سن بچہ زار و دو صد الی ما شمار اللہ ظہور نماید و سہ صد و سینزدہ کس از اشراف قوم بعد و اہل بدر باو بیعت کند در میان رکن و مقام و با او بیرق حضرت رسالت پناہ و پیر امین و تیغ او باشد صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ و سلم و خلق را بحق دعوت کند و تمامی عرب و عجم اطاعتش کنند بے جنگ و کرہ و در او اضرایام و می عیسی علیہ الصلوٰۃ والسلام از آسمان نازل شود و در پس او روز جمعہ نماز صبح کند و مدت بادشاہی و سہ اختلاف اقوال ہفت سال یا چہل سال بود و ہکذا یستفاد عن الاخبار و الآثار و العلم عند اللہ و عجمارت شیخ اکبر محی الدین ابن عربی قدس سرہ و در فتوحات بکیہ مطابق ہمین است :-

کہ قولہ ظہور کند الخ لے ظہور مہدی رحمۃ اللہ علیہ یعنی از زبان والد خود علیہ الرحمۃ والفرقان شنیدہ ام کہ والد او شان ہادی الخلق الی الحق حضرت مولانا حاجی میان ضیاء الحق قدس سرہ سے فرمودند کہ فقیر را در مکہ معظمہ بابگی از دوستان خدا کہ مرا در منزلت غوثیت بود از ظہور مہدی در خدمت او شان سوال نمودم فرمودند کہ بعد از فوت تو دو چند از عمر تو بگذر و ظہور مہدی خواهد شد تا بیخ وفات او شان گلے در پیایغ و عمر او شان ہشتت سہ سال سیدہ بودند کہ در درہ فرخشاہ بدرجہ شہادت رسیدند رحمۃ اللہ علیہم

۱۲  
ابن عساکر  
۱۲

ابن عساکر  
۱۲

# فصل در بیان مناقب اهل صفای رضی الله تعالی عنہم

بدانکه امت مجتمع اند بر آنکه پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم گویند و ندانند از اصحاب که در مسجد  
و بی لازم بودند و پیغمبر را و دست به کلی از دنیا برداشته بودند و از کسب معاش  
اعراض کرده و خدا تعالی از برای آنها پیغمبر خویش را فرموده قوله تعالی وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ  
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ فَقَرَاهَا جبرین بودند که تولد  
بر خدا کرده رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مامور بود صحبت ایشان قوله تعالی وَاصْبِرْ  
نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ  
عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا تَارِسُ بْنُ سُلَيْمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
هر یکی از ایشان را دیدی گفته مادر و پدرم فدای آنها باد که خدای تعالی از برای آنها  
بر من عتاب کرد و قرآن مجید در فضایل ایشان ماطلق است و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم  
اند در فضایل ایشان اخبار بسیار است ابن عباس روایت کرده که وقف  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی اصحاب الصفة فرای فقر هم و جهد هم  
و مع ذلك طيب قلوبهم فقال ابشر و ايا اصحاب الصفة فمن بقى من امتي  
على النعت الذي انتم عليه و ارضيا بما فيه فان من رفقاؤی فی الجنة معنی خبر  
آنست که چون پیغمبر علیه الصلوة و السلام بر اصحاب صفة گذشت و مرا ایشان را بدید  
و بایستاد و خور می دل ایشان را در فقر و مجاهدت بدید فرمود که بشات با و مر  
شمارا و آنها را که پس از شما پائین در صفت شما و در فقر خود را رضی باشند ایشان از رفیقان  
من باشند اندر بهشت و آسامی بعضی از ایشان نوشته می شود و هتاهم بلال بن رباح  
و ابو عبد الله سلمان فارسی و ابو عبیده عامر بن عبد الله بن جراح و ابو الیقظان عمار  
بن یاسر و ابو مسعود و هنزلی و عتبیه بن مسعود و برادرش مقداد بن اسود

وعبد الله بن عمر رضي الله عنه وخباب بن اريث وصهيب بن سنان وعقبة بن غزوان  
 وزيد بن خطاب وابوكبشة والمرتد كنانة بن حصين عدوي وحذيفة بن اليمان  
 عكاشة بن محصن ومسعود بن ببيع انصاري وابو ذر جنادة غفاري و  
 صفوان بن بيضاء وابو الدرداء عويم بن عامر وابو لبابة بن عبد المنذر وعبد الله  
 بن بدر الجهنمي وغيرهم رضي الله تعالى وارحمنا ربنا بحق متهم امين وادخلنا  
 في ذممة اتباعهم يارب العلمين اما ابو هريرة وثوبان ومعاذ بن الحارث  
 وسائب بن خلد وثابت بن دية وابو عيسى بن عويم بن ساعد وسالم بن عمر بن  
 ثابت ابو البشر كعب بن عمر وصهيب بن سنان وعبد الله بن ابيس وجراح بن عمرو الاسلمي  
 رضي الله تعالى عنهم نيز ارجله ايشاندر دوران درجه بودند گاهي بسبب تعلق کردند  
 كذا وجدت في المكتوب

## در ذکر بعضی صحاب کبار که مرتما صلی الله علیه و آله و سلم

الالف - ابو ذر غفاري ابو عبیده بن الحارث بن عبد المطلب ابی بن کعب انصاري  
 ابان بن سعید ابو هريرة عبد الرحمن بن صخر الاوسي اسامة بن زيد حارثة قضاعي  
 اشجع منذر بن عامر العبدي ابو اللحم خلف بن عبد الملك انصاري اشعث محمد  
 بن قيس ابو محصن عكاشة اسدي اوس بن ثابت برادر حسان انس بن نصر ابو حمزة  
 انس بن مالك اسعد بن زرارة انصاري ابو امامة باهلي ابو بردة بن قيس بن عامر  
 ابو موسى اشعري عبد الله بن قيس ابو برزة عبد الله بن نسله انصاري ابو بكر  
 تبع بن حارث ابو حذيفة بن ماشم بن عتبة بن عبد شمس بن عبد مناف ابو جانت  
 سماك بن حرثة الانصاري ابو الدرداء بن عويم بن عامر الانصاري ابو الهيثم  
 بن تيمان الانصاري ابو طلحة زيد ابو عثميرة اسما بن حارثة بن سعید الاسلمي اسدي بن سريج



ضمير ابو العاص بن ربيع زوج زينب صفي الله عنها آسدة بن عروة اكان بن نعمان انصار  
ابو كبشة سليم ابو محذور سلمى بن سلمة ابو مسعود حنيفة ابو ايوب خالد بن زيد انصار ابو  
سعيد بن زيد عدوي ابو نافع ابو قتادة الانصاري ابو سيد مالك بن ربيعة الانصار  
ابو البشر كعب بن عمر الانصاري ابو قتادة انصاري بن نعمان ابو سعيد رعد بن سعيد  
بن مالك انصاري ابو لطيفيل عامر بن وائله ليشي آخرين اصحاب بحسب وفات  
البراء بلال بن رباح حبشي مؤذن لعلي بن منبه لعلي بن ثقيف براء بن عازب  
انصاري براء بن مالك براء بن معرور سلمى بريد بن حصيب سلمى بشر بن رطاة  
قرشي بشر بن سعد انصار بلال بن حارث التاء تميم بن اوس وارانى تميم  
بن مولى النخراش الخزرجي تميم بن يعارن الخزرجي التاء ثابت بن قيس الانصار  
خطيب ثابت بن ضحك الانصاري ثعلبة بن غنم بن عدى الانصاري ثوبان حكيم  
ثابت بن نزال انصاري الكجيم جعفر طيار براء رعيد ركرار رضى الله تعالى عنهما  
جرير بن عبد الله بجلي جابر بن عبد الله انصار جبار بن سعيد غفاري جابر بن صخر  
بن امير انصاري جعفر بن ابى سفيان جابر بن مره عامر بن جنادة بن امية الاوى  
جنادة ووسى الكاء حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء وعم النبي عليه على اله الصلوة  
والسلام وانجيد من الرضاع حارث بن هشام خزيم بن ثابت ذو شهاب وثمان  
حارث بن خزيمه انصاري حكيم بن حرام قرشي حسان بن ثابت انصار كشاع مداح بيخمير  
عليه الصلوة والسلام حارث بن نوفل حارثة بن سراقه انصار حارثة بن عمر انصار  
حارثة بن نعمان انصاري حجر بن عدى حنظله بن مالك خديعة بن مالك غفاري  
خديعة بن اليمان صاحب سره عايه السلام حصين بن حارث بن عبد المطلب حكيم  
بن سعيد بن عاص بن امية حو ليظ بن عبد العزيز حارثة بن ابى حازم اصمري  
الكحاء خالد بن وليد قرشي مخزومي خفاف بن بديه خباب بن الارث خوات بن الجبير

الدال وحيه بن خليفة الذال ذوالبجا وبن عبد الله بن عبد السهم ذوالشمالين عمير بن  
عبد بن عمرو كه اورا ذوالبيد بن اعم كونيذ ذرع بن عامر اسلمى رض الراعد ربيع بن اكرم  
بن شجرة ربيع بن كعب بن مالك رافع بن خديج انصاري رفاعه بن مالك بن عجلان  
انصاري رفاعه بن عمر بن نوفل انصاري ركانة بن عبد يزيد بن ماشم بن  
عبد المطلب رويغ بن ثابت بن سكن الزاء زيد بن حارثة زيد بن ثابت  
انصاري زيد بن ملحان زهير بن عجرة زبرقان بن حصين بن بدر زهير بن قيس  
النسلي زهرة بن خونة بن عبد الله زيد بن صفوان زيد بن ارقم بن زيد زيد بن حباب  
زيد بن سهيل انصاري السمين سلمان فارسي سعد بن معاوية سهيل رومي سهيل  
بن عدي سهيل بن قيس سلمة بن ثابت سعد بن سويد سليم انصاري سهيل بن  
سعد سمرة بن جندب سكران بن عمرو سنان بن ابى سنان سلمة بن عبد الله  
سلمة بن اسلم سعيد بن عاص بن امية سعيد بن ثابت سعيد بن ربيع سلمة بن عمرو  
سلمة بن مسعود سعيد بن عدي سهيل بن جمان سويد بن سعد سعد بن عبادة سويد بن  
نعمان سهيل بن بيضا سهيل بن حنيف النشيب شيبه بن عثمان شرحبيل بن  
حسنه شراون اوس انصاري الصاد صفوان بن امية صهيب بن سنان  
صلاة بن اشم الصاد ضارم بن مقرون مزني ضمام بن ثعلبة سفدي الطاء طاق  
بن شهاب طفيل بن حارث طفيل بن عمرو طلحة بن عتبة انصاري طلحة بن اسحاق -  
الظاء ظهير بن رافع بن اسحاق العين عباس بن عبد المطلب عم النبي صلى  
الله عليه وآله وسلم عمار بن ياسر عيسى عبد الله بن ام مكتوم عمرو بن امية ضمير عامر  
بن فهير عباد بن خشخاش عبد الله بن عمرو انصاري بدر بن عبد الله بن قح -  
عبد الله بن جبير عمارة بن مخلد عمرو بن جموح عمر بن حمام بن جموح عتبة بن ربيع عبيد  
معالي عبيد بن يهبان عبد الله بن مساة عباس بن عباد عبد الله بن رواحة عباد

بن صامت عمرو بن مسعود ثقفي علاء حضري عبد الله بن مسعود ونهرلي عبد الله بن زيد  
 انصاري عكاشة بن محسن اسدي عمرو بن الحق عباد بن لحيان عبد بن ابيه بن وحب عبد  
 بن سهل عبد الله بن صعصعة عمارة بن حقيته عمرو بن اوس عمر بن محمد يرب عمرو عاص  
 عباد بن بشير عباد بن الحارث عامر بن ثابت عائد بن معوية عبد الرحمن قطي عتاب المد  
 سعيد علي بن عاص عبد الله بن انس عبد الله بن ثابت عبد الله بن سعيد عبد بن مالك  
 عبد الله بن عتيق عمار بن اوس عمار بن حزم عمرو بن طفيل بن عمرو عبد الرحمن بن عبد  
 عبد الرحمن بن خيل عبد الله بن بديل عبد الرحمن بن خالد بن وليد عبد الرحمن بن ربيعة  
 عبد الرحمن بن هالك عبد الرحمن بن عايد عبد الله بن ايس عثمان بن خصين  
 عبد الله بن عباس صبيد الله بن عباس عبد الله بن مغفل مزي عبد الله بن عمرو بن العاص سمى عبد  
 بن قوط ازوي عثمان بن عامر قرشي پدر حضرت ابو بكر صديق كنيته ابو قحافة رضي الله عنها عبد  
 بن جدر و عثمان بن ابي العاص عثمان بن طلحة عقبه بن عبید عرابض بن سارية عبید بن زيد  
 عقيل بن ابي طالب اخ مرثضى رضي الله تعالى عنها عبد الله بن جعفر بن ابي طالب عدس  
 بن حاتم طائي عمير عوف بن مالك عدي بن عمير عثمان بن مطعون عبد الله بن قيس عبید بن  
 خلف قرشي عبد الله بن حارث عبد الله بن عمر بن خطاب وقد مضى اسمه في ذكر  
 اسماء اصحاب الصفة رضي الله تعالى عنهم عبد الله بن زبير عبد الله سهل عمارة بن  
 عمارة بن عقبه تكمرة بن ابي جهل عبد الله بن ابي اوفى الفاء فضيل بن عباس فيروز  
 وليبي فضالة بن عبید القاف قيس بن سعد انصاري قبصة بن ذؤيب قنادة  
 بن نعمان قثم بن عباس بن عبد المطلب الكاف كعب بن عجرة كلثوم الاوسي اللاهر  
 لبید علمري شاعر الميم محمد بن ابي بكر الصديق مصعب بن عمير معاوية بن جبل انصاي  
 مقداد بن الاسود محمد بن سلمة معاوية ابن ابي سفيان سوز بن مخزوم مقدم بن محمد يرب  
 منيرة بن شعبة منيرة بن سعد النون نوفل بن حارث نوفل بن معوية نعمان بن مقرن

نعم بن اوس و ارفی الوارد و الله بن اسقع و یس بن عقیبة الهاء ثم بن عتبة الیاء و یسار

## ذکر الستة الباقية من العشرة المبشرة بالجنة

طلحة بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد مناف بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن منصور بن قسيرة بن ثعلبة بن قحطان بن ابراهيم بن هارون بن فیل بن یس بن عقیبة الهاء ثم بن عتبة الیاء و یسار  
ابن جراح رضى الله تعالى عنهم وعن سائر الصحابة اجمعين **نسب** من نماند که نسبت بسایه علیہ حضرات طیفوی نقشبندی مجدی مصلومی صبغوی صفوی از حضرت خواجہ کائنات منقر موجودات رحمة للعالمین شفیع المذنبین خلاصه موجودات اشرف مخلوقات جیب رب العالمین سید ولد آدم اجمعین احمد مجتبی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وعلیہ وسلم و صحبہ افضل الصلوة و اکمل التحیات بحلیفه اول و پیر و پیشوا مقتدی صنعا و کبار ثانی اثنین اذ هبنا فی الغار مقدم جاده تحقیق حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنہ و امیر المؤمنین امام الاعمالین واقف اسرار تزییل محدث کلام الجلیل جناب فیضاب خلیفہ مکرم فاروق اعظم صاحب لدیة و الاحتساب حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنہ و امیر المؤمنین امیر الامور عین الذی استخیت منه ملائکة الرحمن رفیق النبی فی الجناد فی النورین والبرهان جامع آیات القرآن کمثال لترتیب لوح الرحمن حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنہ و امیر المؤمنین امیر الاشجعین مولی العرب و العجم صاحب فضل و الکریم مظهر العجاائب و الغرائب حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنہ و من الصدیق التقی بحضرت سلمان فارسی رضی الله عنہ فائز گرویدہ چه خدمت و رضی الله عنہ با وجود دریافت صحبت حضرت خیر البریه و بیعت خلفا و اربعة مظهر کمالات صدیقیت شده و از خدمت حضرت سلمان فارسی رضی الله عنہ این نسبت علیه بحضرت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنہم رسید و



و از ایشان با امام همام واجب تعظیم و التکریم مقتداً اطلاق حضرت امام جعفر صادق  
 منتقل شده و نیز خدمت حضرت قاسم مذکور جدا و ری امام مذکور است رضی الله عنهما  
 لهذا خدمت امام فرموده ولد فی ابوبکر مرتین چه مراد از تولد مرتین که ذکر یافته  
 یکی ولادت صوری است که نسبت والده باورسیده و ثانی ولادت مسنوی است  
 که بانساب لایت او فالض گر دیده رضی الله عنهما و این نسبت عبارت از ولایت  
 متمتزع بکمالات نبوت است و معبر بولایت صدیقیه

بیان نسبت ثانیه امام الخلیف جعفر الصادق علیه السلام که بواسطه  
 آباء کرام خود در عنوان الله علیهم صمیمین مشرف شده اند بدین تفصیل

که حضرت و رازوالد ماجد خویش امام همام پیشوای اکابر حضرت محمد بن باقر رضی الله عنهما  
 عنه ایشان از ماجد خود حضرت زین العبا امام سجاد رضی الله تعالی عنه و ایشان از والد ماجد  
 خویش قره عین نبول و ولی و وارث نسبت نبی مجتبی ثقلین حضرت امام حسین رضی الله عنه  
 و ایشان را از امام المؤمنین امام الاشجعین اسد الله الغالب حضرت علی بن  
 ابی طالب کرم الله وجهه الکریم و حضرت ویراز جناب فیضآب رسالت انتساب  
 صلی الله علیه و علی اله الکرام و صحبه العظام و این نسبت کنایه از ولایت  
 خاصه خلاصه غیر متمتزه است و در ماده امام این هر دو نسبت متمتزه بوده اند  
 کمثل موجه البحرین یلتقیان بینهما بذر ذخر لا یبغیان و وی رضی  
 الله تعالی عنه جامع ولایتین و مرجع طریقین گر دیده و از این جهت این  
 طریقه را تفوق بر سایر طرق اکابر ثابته و پیش طاق این بزرگواران  
 مرتفع گردیده مجمع البحرین آمده **فرد**

از این اینون که ساقی در می نهند | حریفان رانه سرماندند و ستار

و بعضی این نسبت ثانیه را اول گفته و اولی را ثانی قرار داده اند چنانچه در شجره منظومه خود  
حسین که از خلفاء مرشد امام حضرت قیوم جهان قدس العزیز است  
محقق نماید که چون عاشیه حضرت مرشدی ام قیوم جهان قدس را بتدریس و الاقدس در  
رساله منظومه خود که در بیان کیفیت نسبت اکابر طریقه اربعه مسمی چهار جوی نموده اند نسبت  
طرق اربعه را بجناب فیضآب اسد اللغات غالب داده اند و جمله طرق را از ایشان جاری  
و اثبات کرده اند و تحقیقات واضح فرموده و می چند از آن نوشته می شود هذا هو

چون بیان کیفیت نسبت باطنی جناب حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ  
نموده شد و معلوم گردید که مقتدای اکابر این سلسله علیہ وجود شریف و لیت  
و عروۃ الوثقی این طریقه جلیله ذات علیا صفات او است پس ختم مقدمه اینجا قرار داد  
بتفصیل ذکر مناقب و آثار و ندرت چه فضائل او اظهر من الشمس است که هر صغیر و  
کبیر بر ناز و پیر از خصوصیات او با خبر اند و تکرار ذکر آن تحصیل حاصل بیت

در مکررین مضمون نگین لطفانیت

|| کم دهد رنگ کسی بند و جنا گسته را ||  
شرع در نتایجات نموده شد و احوال منتسبان و به بیان آمد که از انعکاس باطنی و  
بهره ورشده چون کواکب هدایت نشان شبستان جهان از شعشعان انوارشان فروخته  
و سلسله ذہبیه را بنحانہ آفتاب رسانیده فرود

|| این سلسله از طلا و نایاب است ||

|| اینجا تمام آفتاب است ||  
منتخب اول ذکر رسیدن این نسبت شریفه بحضرت سلطان العارفین  
بایزید بطامی قدس و مسمی شدن بطریق و این منتخب شهاب پائیزه تذکره است -

# تذکرہ اولیٰ از منتخب اول

مخفی نماند کہ خدمت سلطان العارفین ابن نسبت شریف را از روحانیت سپید الخلاق  
 حضرت امام جعفر الصادق رضی اللہ عنہ یافته و مستفید گردیده و نام ایشان طیفون  
 عیسیٰ است لهذا این طریقہ را مقدسین طیفوریہ نامند و ایشان مقتدائے اہل تصوف  
 و پیشوائی ارباب توحید اند ایشان را در سائر صوفیہ شان عظیم است لهذا لقب  
 سلطان العارفین اند و تفصیل احوال ایشان تطویل سے طلبد مختصر آنکہ صاحب جذب  
 قوی بوده اند و کلام مبارک ایشان سکر آمیز است فاما بعضی سخنان را کہ نسبت  
 بایشان سے نمایند اقتر است چنانچہ در نجات خدمت مولوی جامی علیہ الرحمۃ در  
 ذکر ایشان سے نویسد کہ شیخ الاسلام قدس سرہ گفت بر بایزید فراوان دروغها  
 بستہ اند می گویند کہ چون خدمت ایشان نازمی کردند قعقہ از استخوان سینہ  
 پیرن می آمدے و شنیدہ سے شدے از ہیبت حق و تعظیم شریعت و رحمت  
 رحلت فرمودہ اند الھی ما ذکر تک الامن غفلة و ما خد متک الامن فترہ  
 ہرگز یاد نہ کروم ترا مگر از سر غفلت و ہرگز ترا نہ پرستیدم مگر از ہر فرقت این بگفتند  
 و جان بجان سپردند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ایشان را بعد از مرگ بخوابدیند  
 گفتند حال تو چیست فرمود کہ مرا گفتند ای پیر چہ آوردی گفتم دروشی بدرگاہ  
 ملک شو ویرانہ گویند چہ آوردی گویند چہ خواہی و نیز در نجات می آرد کہ در عیشاپو  
 مجوزہ بود عراقیہ نام از درہا سوال کردے از دنیا برفت بخوابش دیدند گفتند حال  
 تو چیست گفت گفتند چہ آوردی گفتم آہ ہمہ عمر را بدین در حوالہ می گردند کہ خدا و ہا و کون  
 می گویند چہ آوردی فرمودند راست می گوید از و باز شوید این قطعہ شعر از کلام  
 حضرت سلطان بایزید بسطامی است قدس سرہ و السامی شاعر

وَقَدَّتْ إِلَى الْكَرِيمِ بَغِيْرَ زَادٍ

مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ

وَحَبْلُ الزَّادِ أَقْبَرُ كُلِّ شَيْءٍ

إِذَا كَانَ الْوَفْوَدُ إِلَى الْكَرِيمِ

و بعضی این شعر را بر کفن بیت می نویسند و در مدفن مبارک ایشان اختلاف است  
و در جاهها متعدد و تعیین می نمایند و از آنها در بسطام که ولایت ایشان بوده مشهور و  
معروف است و فقیر در موضعی قریب عبیک من تو لبع بلخ زیارت مزار ایشان متعدد  
گردیدم و فیوض و برکات و بهیت و رقت بسیار آنجا مشاهده نمودم آن  
موضع را لقب سلطان العارفین می نمایند و بر تله مدو که مرتفع صورت  
قبر مبارک ایشان را ساخته اند یزار و یَتَبَرَّكُ بِهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
وَعَلَى سَائِرِ الشَّالِكِينَ

# تذکره ثانی از منتخب اول رز و کرسطان المشایخ حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رضی الله تعالی

نام مبارک ایشان علی بن جعفر است یگانه عصر و عوْث و وقت خویش بود و ند  
و کسب کمال از روحانیت حضرت سلطان العارفین نمود و اندچه نسبت ولایت  
این هر دو بزرگوار بعد از رحلت مهورع خود با به ثبوت پیوسته و خدمت سلطان  
العارفین در فراست باطنی و ارث نسبت معنوی خود ایشان را معلوم نموده  
بشارت داده اند چنانچه خدمت مولوی رومی در مشنوی معنوی آن  
بشارت را بنظم کشیده تصریح فرموده اند **مشنوی**

بعد چندین سال می زاید شمع  
رویش از گلزار حق گلگون بود  
چیت ناش گفت نامش بوحسن

میزند بر آسمانها خرگه  
از من او اندر مقام افزون بود  
حلیه اش و آفت ابر و وزن



قدوم رنگ او ہم شکل او  
 طیبہ ہائے روح اور ہم نمود  
 علیہ تن ہچوتن عاریت است

یک بیک و گفت از لیسوی او  
 از صفات و از طریق و جای بود  
 دل بر آن کم نہ کہ آن کجاست

آن روزے با صاحب خود فرمودند کہ چه چیز بہتر بود اصحاب گفتند شیخا ہم تو بگوئی گفت  
 آئی کہ در وہمہ یاد کردگار بود از وہے رسیدند کہ صوفی کیست گفت بمرقع  
 و سجادہ صوفی نبود و ہر سوم دعاوات صوفی نبود صوفی آن بود کہ نبود پر رسیدند کہ  
 اخلاص چیست گفت ہر چه برای حق کنی اخلاص است و ہر چه برای خلق کنی ریاست و  
 فرمودند ہرگز با کسی صحبت مدارید کہ شما گوید خدا و او گوید چیزی دیگر و ہم وہے گفتہ کہ اندوہ  
 طلب کن تا آب چشمت پدید آید کہ حق سبحانہ و تعالیٰ گریہ بندگان را دوست میدارد  
 وہم وہے فرمودہ کہ اگر سر وہے بگوید وہاں حق را خواهد بہتر از ان بود کہ قرآن  
 بخواند و بدان حق را خواهد وہم وہے گفتہ کہ وارث رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 آن کس بود کہ بفعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقتدا نماید نہ آن بود کہ  
 روئے کاغذ سیاہ کند نزد وہے گفتند کہ شبلی گفت آن خواہم کہ نخواہم  
 فرمود کہ این ہم خواستی است کہ وہے گفتہ امروز چہل سال است کہ تا در یک  
 وقت حق بدلمے نگر و و بجز خود را نمی بیند **شعر**

ما بقی فی غیر اللہ شئ

ولا فی صدی لغیرہ قرار

فرمود کہ چہل سال است کہ تا الفسّم یک شربت آب سرد خواهد یا شربت دوغ غرض  
 می خواهد تا ہنوز وہے را ندادہ ام و وہے گفتہ کہ رو شنتزین دلہا آن بود  
 کہ در ان راہ خلق را نہ و بہترین کار ہا آن بود کہ در ان اندیشہ مخلوق نہ و  
 ضلال ترین نعمتہا آن بود کہ بجز تو بود و بہترین رفیقان آن بود کہ زندگانی  
 با حق بود و وفات ایشان بہت شبہ عاشور **شعر** خمس و عشرین اربعایہ واقع شدہ

# تذکره ثالثه از منتخب اول زکریا حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره العزیز

از جناب حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی این نسبت شریف بحضرت شیخ ابوعلی  
فارمدی قدس سره رسیده و ایشان نیز بحضرت خواجه ابوالقاسم کرکافی صحبت  
داشتند مستفیض شده اند و از اینجا طریقه کبرویه با نقشبندی جمع میشود و رضی اللہ  
عنہما ابوالیمان نام ایشان فضل الله بن محمد است شیخ ایشیوخ خراسان بوده اند و مقرو  
بطریقه خاصه خود در تذکره و معظمت شاگرد امام ابوالقاسم قشیری است انتساب او  
چنانچه ذکر شد بدو طرف است هم شیخ بزرگوار ابوالقاسم کرکافی و هم شیخ عالی مقدار  
خواجه ابو الحسن خرقانی است که پیشوائی مشتایخ و قطب وقت خویش بوده است ابوعلی میفرماید  
که در ابتدای جوانی در نیشاپور بودم بطلب علم مشغول شدم که ابو سعید ابو کثیر از حمله آمده  
است و مجلس میگردد بر منم تا ویرا به بنیم چون چشم من بر جمال وی افتاد عاشق وی گشتم و محبت  
این طائفه در دل من بیشتر شد یک روز در مدرسه در خانه خود نشسته بودم آرزوی  
دیدار شیخ در دل من پیدا آمد وقت آن نبود که شیخ بیرون آید خواستم که صبر کنم تا ششم  
بر خواستم و بیرون آمدم چون بر سر چار سو رسیدم شیخ را دیدم با جمیع انبوه می رفت  
من هم بر اثر ایشان میرفتم به خویشتم شیخ بجای در رفت جمیع هم در رفت من نیز  
در رفتم و در گوشه شدم چنانکه شیخ مرا نمی دید چون اسماع مشغول شدند شیخ را وقت  
خوش شد و وجد بروی ظاهر شد جامه شق کرد چون فارغ شدند اسماع شیخ جامه بیرون  
کرد و در پیش و جامه را پاره می کردند برای خود هر کس قطعه شیخ از آن می گرفت  
یک آستین با تریز از هم جدا کرد و بنهاد و آواز داد که ای ابوعلی طوسی بجائی من خوب  
بازندادم مرا نمی بیند و نمی داند مگر از مریدان شیخ کسے دیگر ابوعلی طوسی نام دارد

شیخ باز آواز داد جواب نداوم سیوم بار باز آواز داد جمعی گفتند مگر شیخ ترا می خواهد  
 پیش شیخ رفتم آن استین تریز بن داد و گفت قمار چون استین و تریزی انجامه  
 بستدم و خدمت کردم و جای عزیز بنهاوم و پیوسته بن خدمت شیخ می آمدم و مرا فائده و  
 روشنی با از خدمت شیخ پدید آمد و حالها را و نمود چون شیخ از نیشاپور برفت من پیش استاد ابوقاسم  
 قشیری می آمدم حالیکه پدای آمداوی میگفتم و او میگفت برو ای سپهر علم آموختن مشغول باش  
 روز بروز آن روشنائی زیاده میشد و سه سال دیگر به تحصیل علم مشغول بودم تا  
 یک روز قلم از محجره بر کشیدم سفید بر آمد در خواستم پیش استاد امام رفتم و حال با  
 وی بگفتم استاد امام گفت چون علم دست از تو برداشت تو نیز دست از وی بردار  
 کار را باش و بمعامله مشغول گرد و برفتم و رختها از مدرسه به خانقاه آوردم و بن خدمت استاد  
 امام مشغول شدم روزی استاد امام در گرما به رفته بود تنها من برفتم و دو کوزه چند  
 آب در گرما به ریختم چون استاد امام بر آمد و نماز بگذار و گفت این که بود که آب  
 در گرما به ریخت من با خود گفتم بخردی کردم خاموش گروم دیگر بار هم بگفت جواب  
 نداوم چون سه بار گفت گفتم من بودم استاد امام گفت هر چه ابوالقاسم بنفست  
 بیافت تو بیک لوب آب یافتی پس مدت بجای پیش استاد امام بن خدمت یک  
 روز حالتی بر من افتاد و در آن حالت گم شدم و آن واقعه با استاد امام بگفتم گفت  
 بوسلی روش من از اینجا فراتر نیست هر چه از این فراتر بود راه فرزانان ندانم  
 من با خود گفتم مرا پیکر باستانه که مرا از این مقام بالاتر بزرگی و آن حالت  
 زیادت میشد من نام شیخ ابوالقاسم گرکانی شنیده بودم روی بطوس  
 نهادم جائیگاه و گفتم چون شهر رسیدم جائی او پرسیدم نشان  
 دادند رفتم با جماعتی از مریدان خویش در مسجد نشسته بودم و در رکعت نماز  
 تحیه المسجد بگذاردم و پیش وی در آمدم وی سر در پیش من پشت سر بر آورد

گفت بیایم بوسلی تا چه داری من سلام کردم و نشستم و واقعا خوش بگفتم شیخ  
 ابوالقاسم کرکافی گفت آری ابتداءت مبارک با و هنوز بدرجه نرسیده اما چون تربیت  
 بیانی بدجه برسی با خود گفتم که پیر من اینست پیش او مقام کردم بعد از آنکه مرادته دراز  
 با انواع ریاضیات و مجاهدات فرموده بود بر من اقبال فرموده عقد مجلس نمود فرزند  
 خویش را بحکم من کرد و پیش از آنکه شیخ ابوالقاسم عقد مجلس فرماید شیخ ابوسعید از  
 مهنه بطوس آمده بود و بخدمت وی رفتم گفت ای بوسلی زود باشد که چون طوطی گشت  
 در سخن آرنده بسی بر نیامد که شیخ مرا عقد مجلس فرمود و سخن بر من کشاوه گشت و نسبت  
 علیه نقشبندیه را از خدمت خواجه ابوالحسن اخذ نموده کما مراد حمته الله علیه :-

## تذکره دایعه از منتخب اول در ذکر خواجه امام حقانی حضرت ابویقوب یوسف همدانی رضی الله عنه

از جناب حضرت شیخ ابوعلی فارمدی رضی الله عنه این نسبت عالی به حضرت خواجه  
 یوسف همدانی رسید و او از اولاد حضرت امام الائمه ابوحنیفه کوفی اندر رضی الله  
 عنهما که ایشان پسر خواجه یعقوب بن خواجه عبدالاحد بن عبدالباسط بن طسطن بن قالون  
 بن محمد امین بن امام اعظم معتمد صوفی صافی ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه از اینجا نسبت  
 امام الائمه که از خدمت مقتدر اخللاق حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه  
 حاصل نموده چنانکه فرموده اند لَوْلَا السَّنَتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ و دو سال کامل  
 ترک شغل ظاهر نموده به تعمیر باطن و در خدمت امام بهام مشغول شدند و ظاهر را  
 بیاطن جاسع نمودند از اینجا با نسبت نقشبندیه جاسع میشود و ولادت خواجه یوسف همدانی  
 روز دوشنبه دویم صفر ۳۳۰ که چهارصد و سی بود در ایام طفولیت رو سخن آورده اند  
 و علوم ظاهری را تحصیل نموده بخدمت حضرت شیخ بوعلی فارمدی شافعیانند و از آنجا



سلوک طریقت نموده اند و بزیارت خواجہ ابو الحسن خرقانی رضی در صغیر مشرف شدند  
وسی و هفت حج پیاده نموده اند و هزاران ختم قرآن کرده اند و در هر رکعتی از نماز شب  
یک سیاره قرآن می خوانند و هفت صد جزو کتاب را تفاسیر و حدیث و فقه  
و اصول و فروع در حفظ داشتند و در ولایت و سیزده شیخ کامل را ملاقات  
کرده اند و مستفاوشده اند و هفت هزار بیت پرست را مسلمان نموده اند و بر آن  
قوت خود در مقامی یا کسب یا دیگر بوقت حاجت میگردند و هر سال چهل روز حساب  
عوام می فرمودند تا سن هفتاد و پنج سال متنازل شدند و اکثر عمر شریف را در  
مسافرت گذرانیدند و آخر از بهمان بسم فرمودند و تزویج نمودند و هر ماه نو اهل  
و علم را بمرقد را دعوت می کردند و مباحثه علم شریعت می نمودند و اکثر با حضرت  
صحبت میداشتند و تیر خوب می انداختند و بر لاله در دها و زخم چشم دار و داوند و خط خوب  
مینوشتند و تبخیر و تملیک گاهی نیز داشتند و برای بیت امثال آن تعویذ می نوشتند و سخته  
بازار نمی خوردند و عامه کلان و آستین کوتاه و فراخ می داشتند و در حجره شریف غازی بویا  
و کله و قرانند و در بالاش و ابرق چیزهای گزشتند و تدریس میفرمودند و نوافل نماز  
و روزه بسیار میگردند و حکایات مشایخ باصحاب خود نقل میفرمودند و خدمت  
مولوی جامی در نضیات مینویسند که او از در مرکز و ساکن شدند و از آنجا بهرات آمدند  
و چند گاه اقامت کردند و بعد از آن اهل مرو از ایشان التماس مراجعت نمودند و بمرو  
آمدند و باز بهرات رفتند و بعد از آن عزیمت مراجعت بمرو کردند و در راه  
فوت شدند و هم آنجا که فوت شده بودند دفن کردند و بعد از چند گاه بمرو نقل  
شدند و فوات ایشان روز بیست هشتم محرم بایران را فرمود که آب گرم کنید و صابون  
نمودند و ضلیفه سیوم خوردند که سلطان احمد لیسومی با ششدر امر بخواندن بسوخته فاطمه و  
و النازعات و کسب کردند و این بیت بزبان مبارک می آوردند هر د

در کوی تو عاشقان جان بجا بدیند

کاخ ملک الموت ننگد هرگز

و حضرت خضر و الیاس با جمعی از ابدال و اولیا و اقطاب حاضر شدند و فرمودند که غوث وقت را که حاضر است به پهلوی من و فن کنسید بعد از تمام وصایا روح مبارک عروج فرمود و غوث مومی الیه نیز جان بداد و کان ذلك فی شهر شوال ۵۳۵ هجری خمس و ثلاثین و خمسمائة و عاشر فی الدینا خمساً و تسعین سنه مزار فیض آثار ایشان در مرو ظاهر و مشهور است یزار و تبرک به رحمت الله علیه از جمله یاران صاحب کمال ایشان چهار بزرگوار بخلاف آنحضرت ممتاز بودند بدین ترتیب خواجه عبدالشکر قاسمی خواجه حسن اندا قی خواجه احمد سیوی خواجه جهان خواجه عبدالخالق غجدانی رضی الله تعالی عنهم و سوائے این چهار اصحاب با کمال حضرت بسیار بودند از ان جمله خواجه شاه عاتق قری شیخ نظام الدین مازیدی خواجه محمد خواجه گادرونی کلابادی خواجه محمد شوشی خواجه حلیم ملغانق قری ابوموسی و امام پیکینی و خواجه اسحاق و امام سلمان عارف ترک و خواجه مہملہ و خواجه قریش و خواجه آدم ساد واری و خواجه زباط و غیره و چهار خلیفہ مذکور فوق بعد رحلت آنحضرت چنانکہ وصیت بود ارشاد و خلافت نمودند و از زمان این بزرگواران این سلسلہ طریقہ خواجگان ملقب شد و ایشان بخواجه اولیا ملقب بودند بطریقہ کبرویہ و نیز مجاز بودند و از خلفاء اربعہ ایشان طرق جاری ماند و طریقہ ما نحن فیہ از جناب خلیفہ چہارم خواجه جهان خواجه عبدالخالق غجدوانی کہ رئیس طریقہ خواجگان اندامندہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین۔

این اصحاب چهار صاحب کمال

تذکرہ خوار خجبت اول ذکر جناب خواجه جهان خواجه  
عبدالخالق غجدوانی رضی اللہ تعالی عنہ

از جناب خواجه اولیا این نسبت مبارک بخواجه جهان حضرت خواجه عبدالخالق

نجد وانی رسید و ایشان از اول حضرت امام مالک ندکنذنی الرشیقا و از طرف ما در پادشاهان  
 ملاطیه بودند و اسم والد ایشان خواجه عبد الحمید است و ایشان در سن بیست و دو سالگی  
 بطلب خدا مشغول شدند و در ایشان در طریقت حجت است و مقبول همه فرزند علی السلام  
 و در راه صدق و صفا و متابعت سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مجانبت مخالفت  
 از بدعت و هوا کوشیده اند و روش پاک خود را از نظر اغیار پوشیده اند ایشان از سبق ذکر  
 دل در جوانی از حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام بوده و بران سبق مواظبت نموده  
 اند و خواجه خضر ایشان را بفرزندی قبول کرده و فرموده اند که در حوض آب درانی  
 و غوطه خور و بدل بجوی لا اله الا الله محمد رسول الله چنان کردند این  
 سبق را گرفتند و بکار مشغول شدند و کثرت یافتند از اول حال تا آخر روزگار ایشان  
 نزدیک همه خلق محمود و مقبول بوده بعد از آن بخد مشیخ الشیوخ عالم ربانی عارف  
 سبحانی خواجه امام ابی یعقوب یوسف همدانی قدس الله روحه به بخارا آمدند و خواجه عبد الخالق  
 صحبت ایشان را دریافتند و معلوم کردند که ایشان را هم ذکر اول بوده در صحبت ایشان  
 می بودند تا مدتی که بخارا بودند گفتند که خواجه خضر علیه السلام پیر سبق ایشانند خواجه  
 یوسف پیر صحبت و خرقه بعد از خواجه ابو یوسف <sup>و یحیی</sup> خواجه عبد الخالق بر پیاضت مشغول  
 شدند و احوال خود را پوشیده میداشتند و لایت ایشان چنان شد که در یک وقت  
 نماز بجهیه می رفتند و می آمدند و در شام ایشان را مردیانی سیما پدید آمد و خانقاه و  
 آستانه پیدایش روزی در ایام عاشورا جمعی انبوه بخدمت خواجه نشسته بودند و  
 ایشان در معرفت سخن میگفتند تا گاه جوانی در آمد بصوت زاهدان خرقه در بر سجده  
 بر کتف در گوشه نشست حضرت خواجه در و در نظر کردند بعد از ساعتی آن جوان  
 برخاست و گفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که  
 اتقوا فراسد المؤمن فانه ینظر بنور الله عز و جل ستر این حدیث چیست

خواجه رحمة الله عليه فرمودند که سر این حدیث آن است که زنا ببری و ایمان آر می جوان  
 گفت فعوذ بالله منها که مر از زنا باشد خواجه با خادم اشاره فرمود و خادم برخاست  
 و خرقه از سر جوان برکشید و زیر خرقه زنا بری پیدا شد آن جوان فی الحال آن زنا  
 را برید و ایمان آورد و حضرت خواجه فرمودند بیایید ای یاران بیایید تا ما نیز بموقت  
 این جوان تو عهد زنا را با قطع کنیم و ایمان آریم چنانچه و س زنا ظاهری برید یا نیز  
 زنا باطنی که عبارت از پندار است بریم تا چنانکه و س آمرزیده شد ما نیز آمرزیده  
 شویم حالت عجیب بر یاران ظاهر شد و ورقده های خواجه می افتادند و تجدید  
 توبه می کردند روزی در ویشت پیش خواجه می گفت اگر خدای تعالی مرا محیر  
 گرداند میان بهشت و دوزخ من و دوزخ را اختیار کنم چه من در همه عمر بر مراد نفس  
 نبوده ام و در آن حال بهشت مراد نفس من بود و دوزخ مراد خدای تعالی خواجه این  
 سخن را گوید و فرمودند که بنده را با مراد چه کار هر کجا گویند ر و رویم و هر کجا گویند  
 باش باشیم بندگی اینست نه آنکه تو میگوئی آن رویش گفت که شیطان را بر روندگان را  
 هیچ و ترس نباشد خواجه فرمودند هر رنده که بسبب حد فناء نفس رسیده باشد چون رشم شود  
 شیطان بر دست یابد اما آن رنده که بفناء نفس رسیده باشد و پراختر نباشد غیر  
 بود و هر کجا غیرت بود و شیطان بگریزد این چنین صفت آنکس را مسلم باشد که روئے  
 بر احق دارد و خدا را غر و جل بدست راست گیرد و دست سول الله صلی الله علیه و سلم  
 بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنائی راه راه لک کند و روزی مسافری  
 از راه دور بخدمت خواجه آمده بود و ناگاه جوانی خوب صوت بخدمت خواجه درآمد  
 و طلب دعا کرد و خواجه دعا فرمود آن جوان بپیدا شد آن مسافر پرسید که این جوان  
 چه کس بود خواجه فرمودند که فرشته بود که مقام او در چهارم آسمان بود بسبب تقصیری  
 از مقام خود و راقداوه بود و با آسمان دنیا آمده با فرشتگان دیگر گفت چه کار کنم که حق تعالی باز مرا



بهمان مقام رساند فرشتگان و کرا اینجان نشان دادند و دعا در خواست کردیم با حاجت مقرون  
 شد بمقام خود باز رسید آن مسافر گفت خواجه مارا بد عای ایمان مدد کنید باشد که از آن  
 وام گاه شیطان جان بسلامت بریم خواجه فرمودند که وعده آن است که بعد از  
 او ای فرض هر کس که دعا کند مستجاب شود و تو بر کار یا شوم مارا بد عا خیر یا و کن بعد از فرض ما نیز ترا  
 یاد کنیم باشد که در این میان اثر اجابت ظاهر شود هم در حق تو هم در حق من و بالله التوفیق :-

**تذکره سجاد از خب ان در کتب خواجه عارف ریوگری خواجه  
 محمود انجیر فتنوی خواجه علی رامیتنی رضی الله تعالی عنهم اجمعین**

و از حضرت خواجه جهان این نسبت بحضرت خواجه عارف ریوگری رحمة الله رسیده هر چند  
 سوائی ایشان دیگر خلفا نیز داشتند خواجه اولیا کلان و خواجه احمد صدیق و خواجه  
 سلمان کثیر و اقدم و اعظم خلفا ایشان خواجه عارف رحمة الله علیهم اجمعین بودند  
 نسبت ارادت و سائل حضرت خواجه کلان نقشبندی از این جماعت بحضرت خواجه عارف  
 ریوگری است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و از ایشان این نسبت علیه بحضرت مولانا  
 خواجه محمود انجیر فتنوی رسیده و ایشان صاحب حالات بلند و معاملات ارجمند  
 اند رحمة الله علیه و از حضرت مولانا محمود فتنوی این نسبت علیه بحضرت  
 مولانا خواجه علی رامیتنی رسیده و لقب ایشان حضرت عزیزان است و  
 ایشان را مقامات عالیه و کرامات ظاهره بسیار بودند و مزار مبارک ایشان  
 در خوارزم مشهور است یزاد و یتبرک به رحمة الله تعالی علیه  
 رحمة واسعة و ذکر این هر سه اکابر در یک تذکره مذکور گردید  
 و هر یکی از ایشان در وقت خود مرجع و مقصد رانی عالمیان بودند :-  
 رحمة الله تعالی علیهم اجمعین -

تذکرہ نسا از خب و ان ذکر حضرت خواجہ محمد باسی حمز تعالیٰ علیہ السلام

و از جناب حضرت عزیزان این نسبت شریف بحضرت خواجہ بابا محمد باسی حمز علیہ السلام  
علیہ سیدہ است ایشان و چند عصر و فرید و مزو و ند و خدمت حضرت خواجہ  
بہا و الدین را نظر قبول بفرزندی از ایشان بوده و ایشان اند کہ بار بار قصر منند و آن گذشتند  
و میفرمودند کہ از این خاک بومی مرے می آید زود باشد کہ قصر منند و آن قصر عارفان شود  
تا روزی از منزل حضرت سید امیر کلال کہ از خلفای ایشانند بطرف قصر عارفان متوجه  
و فرمودند کہ آن بومی زیادت شدہ است ہمانا کہ آن مرد متولد شدہ است چون نزول  
فرمودند از ولادت خواجہ سہ روز گذشتہ بود و جد ایشان معاملہ بر سینہ ایشان گذشتہ  
بہ نیاز تمام بخدمت خواجہ محمد بابا بر و ند فرمودند کہ او فرزند ما است ما او را قبول کردیم  
و توجہ با صاحب کردہ فرمودند کہ این آن مرد است کہ ما بومی او شنیدہ بودیم مقتضای  
روزگار شود و بابا میر کلال فرمودند کہ در حق فرزندم بہا و الدین تربیت و شفقت و بیخندار  
و ترا کل نکم اگر تقصیری کنی امیر فرمودند مرد نباشم اگر در وصیت خواجہ تقصیر کنم  
و حضرت خواجہ بہا و الدین سے فرمودند کہ چون خواستیم کہ متاہل شویم جد من مرا  
بحضرت خواجہ محمد فرستاد و بسامی کہ برکت قدم ایشان منازل برسد  
چون بلقائے ایشان مشرف شدم اول کرامتے کہ شاہدہ کردم آن بود کہ  
در آن شب در من نیاز و تضرع پیدا شدہ بودم خود استم و در مسجد ایشان  
در آمدم و دو رکعت نماز گزارم و سہ سجده نہادم و تضرع و نیاز تمام نمودم  
در آن میان بر زبان من گذشت کہ الہی قوت کشیدن بار بلا خود و تحمل محنت  
و محبت خود مرا کرامت فرما چون با داد بحضرت خواجہ رسیدم فرمودند کہ  
ای فرزند در دعا چنین سے باید گفت الہی آنچه ضامی تو دوران است این بندہ ضعیف

را بران و اربفضل خود و اگر خداوند تعالی حکمت خود بدو مستجاب فرستد بفرستد بخود  
 آن دوست را قوت آن بار دهد و حکمت آن بر و نظام گرداند باختیار طلب بلا  
 دشوار است گستاخی نباید کرد بعد از آن طعم حاضر شد چون بخوردیم قرصی بمن دادند  
 در خاطر من گذشت که اینجا سیر خودیم و همین ساعت بمنزل خواهریم رسید این نان مارا بچه کار آید  
 چون روان گشتند من در رکاب ایشان به نیاز تمام می رفتم و اگر تفرقه در باطن پیدا میشد  
 می فرمودند که خاطر را نگاه می باید داشت و در راه بمنزل یکی از حجابان رسیدند به بشارت  
 و نیاز تمام پیش آمد چون نزول فرمودند در آن فقیر اثر اضطراری مشاهده نمودند  
 گفتند حقیقت حال چیست راستی باز نمائی گفت شیره شتر حاضر است ولی نان  
 نیست خواه تو چه بمن کردی فرمودند که آن قرص بیار که عاقبت بکار آمد و مرا بشا به  
 آن احوال یقین بحضرت ایشان زیادت شد رحمة الله علیه و علی سائر السالکین ۴

**تذکره نامنه از جناب انور حضرت امیر کلال رحمة الله علیه**

و از خدمت حضرت خواجه بابا محمد ساسی این نسبت علیه بحضرت سید امیر کلال رضی الله عنهما  
 رسید و خدمت خواجه بها والدین را نسبت صحبت و تعلم آداب سلوک طریقت تلقین  
 و کلاز ایشان است روزی جمیع عظیم بود خدمت امیر خواجه را طلبیدند و ایشان کردند  
 و گفتند که فرزندم بها والدین نقش حضرت خواجه محمد بابا ساسی را قدس سره در حق شما نام  
 بجاء آوردم که گفته بودند آنچه تربیت در حق تو کردم فرزندم بها والدین بجا آور  
 و در بیخ نداری و اشاره بسینه خود کردند و گفتند که پستان را برای شما خشک کردم  
 مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت بیرون آمد اما مرغ هست شما بلند پرواز افتاده  
 است اکنون اجازت است هر کجا که بوی به شام شما پیرسد از ترک تا جیک طلبید و طلبکار  
 بموجب هست تقصیر کنید و چنان آرند از حضرت خواجه که چون این نفس از خدمت میر



ظاهر شدن اسطه ابتلا شد اگر بهمان صورت بمنابعت امیر بیوم از ابتلا دورتر و سلامت نزدیکتر  
 بود روزی حضرت امیر حضرت خواجه گفتند چون استنا و شناگر در اثر تربیت کنند هر آینه  
 خواهد که اثر تربیت خود را در شناگر و مشاهده کند تا ویرا اعتماد شود بر آنکه تربیت من  
 در و س جایگزین افتاد است و اگر خطی در کاغذ کشاگر و بنید آن خلل را با صلاح نماید نگاه فرمودند  
 که فرزند من امیر برهان حاضر است و بیچکس دست تصرف بر و نهاده است تربیت  
 معنون کرده است و در نظر من تربیت و مشغول شوید تا اثر آنرا مطالعه نمایم و مرا بر صفت  
 شما اعتماد شود حضرت خواجه بمراقبه نشسته بودند متوجه خدمت سید امیر شده از غایت غایت  
 ادب امتثال آن امر متوقف گشته خدمت امیر فرمودند توقف نمی باید کرد حضرت خواجه در  
 امتثال امر ایشان کردند متوجه باطن امیر برهان شدند و تبصره در باطن وی مشغول شدند  
 و در حال آنکه آن تصرف در باطن و ظاهر امیر برهان پیدا گشت و طالع بزرگ در او پیدا  
 و اثر سکر حقیقه ظاهر شد و فرزندان ایشان بسیارند خدمت امیر برهان و امیر شاه و امیر حمزه  
 اما خلفای ایشان حضرت مولانا عارف و یک گرانی و مولانا جمال الدین کبیری مولانا  
 جمال الدین هستانی و خواجه یادگار و خواجه شیخ و راز و بی و شیخ شمس الدین کمال و  
 مولانا طاہر و مولانا محمد خلیفه و مولانا ہا و الدین طوسی و پہلوان محمود جلالت عمرتند  
 و شیخ بدر الدین برہانی و خواجه محمود اسکونی و شیخ امین شاہ کریمکی و اعظم و اقدم همه  
 ایشان خدمت حضرت خواجه خواجگان بہا و الدین نقش بند بلاگر و ان و ضوا از اللہ تعالیٰ  
 علیہم اجمعین و نستغفر اللہ ہم لی و للمؤمنین آمین برحمتک یا ارحم الراحمین ؟

تذکرہ تاسعہ از منتخب اول ذکر خواجه جگان پیران حضرت  
 خواجه بہا و الدین نقش بند بلاگر و ان رضی اللہ تعالیٰ

از خدمت حضرت سید امیر کمال نسبت خاصہ تشریفہ بخدمت حضرت خواجه بہا و الدین نقش بند سید



و نام مبارک ایشان محمد بن محمد بن محمد البخاری است ابن سید محمد ابن سید جلال الدین ابن سید  
 برهان الدین خال بن سید زین العابدین ابن سید قاسم ابن سید سیفان ابن سید برهان ابن  
 سید قلیج ابن سید محمود ابن سید ایلال ابن سید تقی ابن سید صوابی ابن سید محی الدین ابن سید علی اکبر ابن امام علی مقام  
 حضرت حسن عسکری علیه علی آباءه الکرام التجیه والرضوان و لاوت با سعادت آنحضرت  
 در شصت هفت صد و مجده بود و قیل نوزده و ایشان را نظر قبولیت بفرزند از خدمت  
 خواجه بابا محمد ساسی است حقه الله علیه و تعلیم او اب طریقت بحسب صورت از سید امیر  
 کلان نموده اند چنانکه گذشت و بعد از آن با حضرت سید کما صحت به قثم شیخ و خلیس  
 اتنا که هر دو از مشایخ ترک بودند نیز نموده اند و استفیده شده و بمولانا عارف و یک  
 کرانی که خلیفه حضرت سید امیر و هم پیره ایشان اند در سفر و حضر صحبت با نمودند چنانکه  
 می فرمایند که هفت سال با مولانا عارف در تنگ پو بودم که از اصل سلگاهی یا بم و  
 سه بار بسفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا صیبه لانا می یافتم هرگز بر نمی گشتم اما بحسب حقیقت  
 ایشان اویسی بوده اند و تربیت از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق عجد و انی روح  
 یافته اند چنانکه می فرمودند که شبی در مبادی احوال و غلبات جذبا بر سر مزار تبرک از مزارات  
 بخارا رسیدم بهر مزار چراغی دیدم افروخته و در چراغدان روغن تمام و فتیله یافته ام  
 اندک حرکتی بالنسبت داوتا از روغن برون آید و بتازگی با فرزند و در مزار آخرین متوجه  
 قبله شستم در آن توجهی افتاد مشاهده کردم که دیوار قبله شوق شد و سخن بزرگ پیشد  
 و پرده سبز در پیش و کشیده و گرداگرد آن تخت جماعته اند خواجه بابا را در میان ایشان  
 شناختم و دانستم که ایشان از گذشتگان اند از آن جماعت یکی مرآفت بر تخت خوچه  
 عبد الخالق اند و آن جماعت خلفای ایشانند و بهر یک اشارت کرد خواجه احمد صدیق  
 و خواجه اولیا کلان و خواجه عارف یوگری و خواجه محمود انجیر فغنوی و خواجه علی ربیعی  
 قدس الله ارواحهم و چون بخواجه محمد بابا سی رسید گفت ایشان را در حال حیات یافتن شیخ

تواند و ترا کلاه و او ده اند و ترا که است کرده اند که بلای نازل شده از برکت تو دفع شود و نگاه  
 آن جماعت گفتند گوش دار و نیک شو که حضرت خواجه بزرگ سخنان خوانند فرمود که در سلوک راه  
 حق سبانه تعالی از ان چاره نباشد از انجماعت در خواستم که بر حضرت خواجه سلام کنم و بجال مبارک  
 ایشان مشرف شوم پرده از پیش برگرفتند پیر دیدم نورانی سلام کردم جواب دادند نگاه  
 سخنانیکه میداد سلوک و وسط و نهایت تعلق دار و بمن در میان آورند و گفتند  
 آن چراغها که بان کیفیت با تو نمودند اشارت بشارت است ترا با استعداد و قابلیت این راه  
 اما فتنه تعداد و در حرکت پایدار و روشن شود و اسرار ظهو کند و دیگر فرمودند و مبالغه  
 نمودند که در همه احوال قدم بر جاده امر و نهی و عمل بعزیمت سنت بجا آر می از خدمت  
 و بدعتها دور باشی و اما احادیث مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و در خود سازی و متفحص و  
 متحسرا خبا و آثار رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه کرام و رضی الله عنهم باشی و بعد ازین  
 سخنان آن جماعت مرا گفتند شاهد صدق حال تو آنست که فردا علی صباح فلان جابرو  
 و فلان کار کنی و تفصیل آن در مقام ایشان گویمت و گفتند بعد از ان متوجه نفس شو بخدمت  
 سید امیر کلال قدس سره چون بموجب فرموده ایشان بنسب فتم و بخدمت سید امیر کلال قدس سره  
 رسیدم خدمت امیر الطاف فرمودند و التفاتها نمودند و مرا لقبین ذکر کردند و بطریق نفی و اثبات  
 بطریق خفیة مشغول ساختند و چون در واقعه مامور بودم بعمل غزیمت بکر علانیة عمل نکردم کسی ایشان  
 سوال کرد که در ویشی شمارا مورد وثی است یا مکتب ایشان فرمودند بکلمه چند بترمز چند با حق  
 تو از عمل الثقلان باین سعادت مشرف گشتیم و از ایشان پرسیدند که طریقه شما ذکر چه ریه خلوت و  
 سماع میباشد فرمودند که نمیشد پس گفتند که بنا علی طریقه شاکر حقیقت فرمودند که خلوت در انجمن  
 با خلق باطن با حق سبحانه و تعالی - فرد

از درون شو آشتا و از بردن بیگانه دش	انجمنین زیبا صفت کم بیواندر جهان
آپ حق سبحانه و تعالی می فراید که و جلال لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت	

باین مقام است گویند که حضرت خواجہ را ہرگز غلام و کینزک نبود ہست ایشان را از این سخن سوال  
 کردند فرمودند کہ بزدگی با خواجگی راست نمی آید کسی از ایشان پرسید کہ سلسلہ حضرت  
 شہاب بچا میرسد گفتند کہ از سلسلہ کسی بچاے نمی رسد و مے فرمودند کہ نفسہا خود را ہمت  
 نہیید کہ ہر کہ بعنایت حق سبحانہ و تعالی نفس خود را بہدی شناختہ باشد و مگر کہید  
 اورا دستہ نزد او این عمل سہل است از روندگان این راہ بسیار بودند کہ گناہ دیگریرا  
 بر خود نہاودہ اند و ہار آن کشیدہ ومی فرمودند کہ قوله تعالی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا**  
**بِآيَاتِنَا** اشارت بآن است کہ در ہر طرفۃ العین نفی این وجود طبیعی مے باید کرد و اثبات  
 معبود حقیقی مے باید نمود شیخ جنید قدس سرہ میفرمودند کہ شصت سال است کہ ایمان  
 آورده ام و در ایمان تازہ کردن ام و میفرمودند کہ نفی وجود نزدیک ما قرب طرقت  
 بیکن جز تبرک اختیار و دید تصور اعمال حاصل نمی شود و مے فرمودند کہ تعلق با سوسی  
 روندہ این راہ را حجاب بزرگ است فرود

تعلق حجاب است بجا صلی | چوپویند با بگسلی و اسلی

اہل حقیقت ایمان را چنین تعریف کردہ اند کہ **الْإِيمَانُ عَقْدُ الْقَلْبِ بِنَفْيِ جَمِيعِ مَا تَوَلَّيْتِ**  
**التَّلَوُّبِ إِلَيْهِ مِنَ الْمَنَافِعِ وَالْمَضَارِ سِوَى اللَّهِ تَعَالَى** و میفرمودند کہ طریقہ صحبت است  
 و در خلوت شمر تست و در شہرت آفت است خیریت جمعیت است جمعیت در صحت بر نفی بودن در بیدگرو  
 آنچه آن بزرگ فرمودہ است کہ **تَعَالَى تَوْمِينُ سَاعَةِ** اشارت بآنست کہ اگر جمعی از طالبان  
 از طالبان این راہ کہ بایکدیگر صحبت دارند در آن خیر و برکت بسیار است امید است کہ مداومت  
 و ملازمت بر آن منتہی بہ ایمان حقیقی شود ومی فرمودند کہ طریقہ ماعر وہ وثقی است و چنگ و ذیل  
 متابعت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زدنست و اقتدا با آثار صحابہ کرام رضی اللہ عنہم کردنست  
 و درین طریقہ بانکہ عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کاری بزرگ است  
 و ہر کہ از این طریقہ مارومی بگرداند خطر دین دارد ومی فرمودند کہ طالب می باید کہ در زمانی با دوستے



از دوستان حق صحبت میدارد و واقف حال خود می باشد و زمان صحبت را با زمان گذشته  
موازنه کند اگر تفاوت یابد بگوید *اِذَا اَصَبْتُ فَالزَّمْ صَحْبَتِ الْغَرِيزِ رَاغِبِيَّتِ وَاَنْدُو نِيْزِمِي فَرْمُوْند*  
*لَا اِلَهَ نَفِي الْطَبِيْعِيَّتِ اِسْتِ اِلَّا اللهُ اَثْبَاتِ مَعْبُوْدِيَّتِ حَقِّ اِسْتِ جَلَّ جَلَالُهُ مُحَمَّدًا رَسُوْلًا اللهُ*  
خود را در مقام *فَاثْبَاتِ دَعْوِيَّتِي وِرْ اَوْرُوْدِنِ هَسْتِ مَقْصُوْدِ وَاذُوْكَرْ اَنْسْتِ كِهْ بِحَقِيْقَتِ كَلِمَهْ تَوْحِيْدِ بَر*  
و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه *اِسْمِ اللهِ بَلِي نَفِي شُوْ وِ سِيَا كَفْتِنِ شَرْطِ نِيْسْتِ وَمِي فَرْمُوْدِهْ اَنْد*  
که حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان میگفتند که زمین در نظر این طائفه چون سفره ایست و ما  
می گوئیم که چون روی تاخن است هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست و می فرموده اند که بستر  
توحید میتوان رسید اما بشرف معرفت رسیدن دشوار است و قتی که خواهی بستر مبارک حج میرفتند  
یکه از بزرگ زاوگان خراسان را تعلیم ذکر کرده بودند در وقت مراجعت بایشان گفتند  
که فلان کس بنکر است سبق ذکر که تعلیم گرفته بودم مشغولی کرد و فرمودند باک نیست پس از او  
پرسیدند که ما را هیچ خواب دیدی گفت آری فرمودند که این بس است از این سخن معلوم میشود  
که هر کرا اندک رابطه باین عزیزان باشد امید که *اَفْرَا لَمْ يَحْقُ بَايِنَانِ كَرُوْدُوْ اَنْ سَبَبِ نَجَاتِ*  
و رفع درجات وی شود شخصی در حضرت ایشان گفت که فلان کس رنجور است توجه خاطر  
شریف در یوزه می دارد فرمودند اول بازگشت دل خسته می باید و آنگاه توجه خاطر شکسته  
از خدمت ایشان طلب کرامت کردند فرمودند که کرامت مظاهر است با وجود چندین بار  
گناه بر روی زمین میتوانم رفت و میفرموده اند که شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره را پرسیدند  
که در پیش جنازه شما کدام آیت بخوانیم فرمودند که آیت خواندن کا بزرگست این بیت خوانیده

چیت از این خوبتر در همه آفاق کاس	دوست سدنزد دوست یار نزدیک یار
----------------------------------	-------------------------------

باز پس حضرت ایشان فرمودند در پیش جنازه ما این بیت خوانید **فرد**

مفلسا نیم آمده در کوه تو	شیئا الله از جلال و نه تو
--------------------------	---------------------------

از خدمت مولانا جلال الدین خالدهی رحمه الله علیه پرسیدند که نسبت سلوک و طریق خواهی

بیت دوم حضرت لغت بنده قدس سره که معنی این بیت است دست بجای بایست و دست بر سر بار و سوار



بہاؤ الدین از متاخران مشائخ رحمہم اللہ تعالیٰ بطریقہ کہ مناسبت دارد فرمودند کہ سخن از متقدمان گویند و بیست سال زیادت است کہ تا این قسم ظہور آثار ولایت کہ بر خدمت خواجہ بہاؤ الدین بعنایت الہی ظاہر شدہ است برعکس از مشائخ طریقت از متاخران نشدہ است خدمت مولوی جامی میفرماید کہ شیخ قطب الدین نام پیر از اصحاب خواجہ در زمان شریف شریف آورده بود و وے گفت کہ من خورد و سال بودم حضرت خواجہ مرا فرمودند کہ بفلان کبوتر خانہ رو و بچہ چند کبوتر بہار چون کبوتر بچگان می آوردم مرا خاطر بان میل کرد کہ یک کبوتر بچہ بگاہ دہشتم و بخصو خود آویزاوروم چون کبوتر بچگان را پختند و در حاضران قسمت کردند مراند و اندو گفتند کہ فلان کس نصیب خود را زندہ گرفتہ است و بہت ایشان تمامی مصروف در ترویج شریعت و تخریب بدعت و عمل بغیرت بود توجہ مبارک بامور معاش بقدر ضرورت و متہم و دشمن عمل و نیت چنانکہ این رباعی ایشان مشعر بر آن است رباعی -

گر طاعت خود نقش کنم بر نانے	و آن نان بنجم پیش سگے نادانے
و آن سگ سال گرسنہ در کھدانی	از رنگ بر آن نان نہدوندانے

وقوت نسبت و کوشش و کوشش و اتباع سنت اجتناب بدعت بنوعیکہ مافوق آن متصور نہ باشد حضرت خواجہ پیرنگ قدس سرہ در مثنوی مبارک خود در مدح ایشان می فرماید - مثنوی

الو الوقت دو عالم قطب ارشاد	بہاؤ الدین کہ شد دین از و آباد
ز سنت در چنید افگند آشتوب	بجذبہ با نریدش آستان روب
پئے تسکین مشتاقان دیدار	جمال مصطفی را آیینہ دار
دران آیینہ می بیند محقق	سواد من را فی قد دای الحق
فنائی اللہ خواجہ بس بلند است	بکن تاویل خواجہ نقت بندست
خلیفہ بود حق را در زمانہ	نمودش بر زخی وان در میانہ

از اتباع سنت پیچ امری نامری نمیکند شدند و آنچه از اعمال مصطفوی می یافتند بہاؤ الدین می نمودند

چتے کہ روزے مسموع ایشان شد که جناب سالت مآب باجماعت اصحاب خود رضی اللہ تعالیٰ عنہم  
 نان می پختند و ہر یکی نان خود بر تنوری می بست بدست خود آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم نان مبارک  
 خود بدست مقدس بہ تنوے بست نان تمامی جماعت یاران پختہ شد رضی اللہ عنہم و نان مبارک  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خام ماند چہ بمسوس مقدس او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آتش آرز داشت  
 خدمت حضرت خواجہ اتباعا عالسنۃ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب خود بہسین روش  
 ناہا پختند نان ہا ہمہ یاران پختہ شدند و نان حضرت خواجہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نا پختہ ماند  
 مرتبہ ابتلع کہ تا یکجا یک جہتی مے آرد خدمت حضرت مجد و الف ثانی رضی اللہ عنہ می فرمایند  
 کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب و فراست و این مقدمہ دلالت بر انتہائی کمالت  
 متابعت ایشان مینماید آنسر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تگیری بکیسان پیشہ عام ایشان  
 و مشکل کشائی در ماندگان خاصہ آن استنان عالی شان در این معنی خواجہ عظیم کشمیری  
 قصیدہ در شجرات النخل بنظم کشیدہ چند فرودے ایراد مے رود **مثنوی** -

ز حال سالکے مو فورایقان  
 دلش روشن ز سر اید خدا بود  
 بدشت محشرش پر دند بی تاب  
 ہمہ محشر بغوغا کے نہامت  
 بدوزخ خلق و بگر بے سرو پا  
 ہی بر دند با صد محنت و غم  
 ز کار دین و دولت نامرادے  
 پی تخلص خود بس باجر کرد  
 شدہ کفرش ز دار النخل حائل  
 بگفتا با تن زار و دل داد

رقم زد سیدی از اہل عرفان  
 کہ نام پاک او خواجہ ضیا بود  
 کہ کیشب بود سر گرم شکر خواب  
 چو دید آشوب صحرای قیامت  
 روان جمعی سوی فرودس علی  
 ہمہ کفار را سوئے جہنم  
 در آن آشوب یک ہند تر اوے  
 ز رفتن جانب دوزخ ابا کرد  
 گرہ کشود از کارش و سائل  
 در آن حالت ز جوش آمد بفریاد

بدیناگر غمے رنجے مر ابود  
نیاز خواجہ سے داوم ہمیشہ  
قبولم بود مدین او بتحقیق  
مرانازش در این محشر همین است  
ندا آمد نہ در گاہے اطمینانی  
چو از خاصان من نام بزرگے  
شفیع آورد او دیش ہائی  
از این حالت بسی از اہل محشر  
کہ ای کاش اندر آن نیامی مرود  
بلے این نقش رول خوش نشست

کفیل خواجہ مشکل کشا بود  
رسیدے او بفریاد ہمیشہ  
زیس حاجت روائیہای توفیق  
پناہ من بہائی ملک و دین است  
کہ شد ہر چند عمرش در تباہی  
برا و نقشبندی بس سترگے  
تعجب نیست از شان الهی  
نمودند از تاسف دست بر سر  
زماہر یک غلام خواجہ مے بود  
کہ مشکل کشای کار بستہ است

خدمت ایشان عنایت میکردند کہ مسلمانان و انقیاد احکام و رعایت عمل بعزیمت و دور بود  
از رخصتہا بقدر ضرورت ہمہ نور ہا و صفایا و رحمت است و واسطہ وصول بدرجات لایت  
بمنازل و مقامات اولیاء اللہ از پرورش این صفتہا میسرند و این ہمہ دور افتادگیہای از آن است  
کہ خود را دور میدارند و اختیار بر خود زیادہ می کنند و گرنہ تصور و فیض الہی چل شانہ نیست  
از سید امیر کلال رحمۃ اللہ علیہ ذکر کردند کہ ایشان تمثیل مینمودند کہ تا نم تعلقات دور نشود  
وجودشالستہ آن بگردو کہ او را در خندان تصرف و آورند و باز چون کوزہ ہارا در خندان آورند  
بعضی از آن درست می آید و بعضی در آن خندان شکستہ این نسبت ظہور ارادت از لی است بانہم  
آنرا کہ شکستہ بیرون آمدہ است فی الجملہ امید است کہ دیگر بارہ او را آرد و مانند و با کلی دیگر یار کنند  
و بار دیگر با خندان پزند تا باشد کہ این بار درست بیرون آید و فرمودہ اند کہ حضرت سید امیر در  
آخر حیات سہ شبانہ روزی بقبلہ متوجہ بودند و با کسی سخن نمی گفتند بعد از آن سخن آمدند و شکستہ گفتند  
و فرمودند کہ مقصود از این توجہ آن بود کہ شناختہ شود کہ این در را بقبول باز کنند یا بروا نہند

تقبول گشودند و وفات حضرت خواجه رضی اللہ عنہ زرد و شنبه سیوم ماه ربيع الاول سنه ۶۹۱ و  
 سبعماية بوده است قدس اللہ تعالیٰ بوجه افاض علینا فتوحه آمین مدت عمر شریف مبارک  
 ایشان هفتاد و دو سال در ماده تاریخ ایشان حضرت خواجه حافظ علیہ الرحمۃ می فرماید قطعاً

<p>بها و الحق و الدین طاب مثواه          چو میرفت از جهان این بیت میخوانند          بطاعت قریب زد میتوان یافت          بدین دستور تاریخ و فاش</p>	<p>باجای</p>	<p>امام ملت و شیخ جماعت          برای فضل و ارباب بلاغت          قدم در نه کرت هست استطاعت          برون آرز صرف قرب طاعت</p>
---	--------------	---

و نیز خدمت حضرت مولوی جامی رحمه اللہ علیہ تصیده فرموده و فرموده تاریخ اینست فرد

منزل باو ای او چون بود قصر عارفان | قصر عرفان زان سبب آمد حساب حلتش

و اصحاب با کمال ایشان بسیار اند اما خلفای کاملین ایشان هین چهار ابتدا اول و اقدم ایشان  
 خدمت غواص بحار انوار خواجه علاء الدین عصار عطر اللہ تعالیٰ ترتبه و دوم حضرت امام اولیا و تقیا  
 خواجه محمد پارسا سوم حضرت قطب ربانی خواجه علاء الدین غجد وانی چهارم مقتدای حضرت  
 نقشبندی خدمت مولانا یعقوب چرخى رضی اللہ عنہم جمعین در این عهد و چهار خلیفه نیز متابعت  
 سنت آمد و اولاد مبارک ایشان نیز از دختر ماند و این نیز سنت نبوی نصیب ایشان شد

## تذکره عاشره از منتخب اول در ذکر حضرت جبه و الدین عطا علیہ السلام

نام مبارک ایشان محمد بن محمد البخاری است از کبار اصحاب کمل خلفای حضرت  
 خواجه بها و الدین اند و خدمت حضرت خواجه در ایام حیات خود حواله تربیت بسیاری از طالبان  
 با ایشان میگردند و می فرمودند که علاء الدین خیلی بار بر ما سبک کرده است لاجرم انوار ولایت  
 و آثار آن علی الوجه الاتم الاکمل از ایشان بطهور پیوست و هین صحبت و حسن تربیت  
 ایشان بسیاری از طالبان از پایگاه بعد نقصان به پیشگاه قرب کمال رسیده و مرتبه تکمیل کمال



یافته اند بعضی از کلمات قدسیه ایشان در قید کتابت می رود و منها سابقه عنایت از لی الکی را  
می باید دید و از امید واری بآن عنایت بیعت و طلب آن عنایت لحظه غافل نمی باید  
بود و از استغنا خود را نگاه می باید داشت و اندک غضب حق را سبحانه بزرگ می باید  
شمرد و ترسان و لرزان می باید بود و از ظهور استغنائی حقیقی تعالی شانها خاموشی از  
سه صفت باید که خالی نبود و یا نگا بداشت خطرات یا مطالعه ذکر دل که گویا کشته باشد  
یا مشاهده احوال که بر دل بگذرد و منها خطرات مانع نبود و از از ان و دشوار باشد  
اختیار طبیعی که مدت بیست سال در نفی آن بودیم ناگاه به نسبت خطر گذشته  
اما قرار نیافت خطرات منع کردن کار قوی است و بعضی بر آنند که خطرات را  
اعتبار نیست اما نباید گذاشت که ممکن کرد و که تمکین آن سده در مجاری فیض  
پدید آید بنا بر آن دائم منتفح احوال باطن باید بود و خود را به نفس زدن تهی کردن دل  
ظاهراً با مرشد در حضور یا در غیبت برای نفی خطرات است که ممکن یافته است  
در باطن و سبب آنست که هر معنی در لباس صورت بود هر وقت خود را به نفس زدن  
از خطرات موانعی که ممکن یافته تهی می باید کرد و منها در خود رفتن است از خود رفتن  
و اصل در راه معتبر این است و علامت در خود رفتن از خود رفتن است غیبت از خود حضور با حق سبحانه  
و تعالی بقدر عشق است و نتیجه محبت مفرط است حسن هر که بیشتر غیبت از خود و حضور با عشق  
بیشتر و چون ملک و ملکوت بر طالب پوشیده شود و فراهوش گردد و فنا است و چون مستی  
سالک هم بر سالک پوشیده شود و فنا بر فنا بود و منها بعد از هر نماز از پنج وقت  
نماز و بعد از ذکر علم بیست بار کلمه استغفار را گفتن مداومت و سعی و توجه که ذکر  
کرده شد منها صیقل بر روی آئینه باید بدسته آئینه یا بر پهلویا بر پشت فائده  
ندید در این زمان بذر خفیه که مشغول اند بعد و میگویند نه بدل مقصود بسیار گفتن نیست  
در یک نفس سه مرتبه گویند لا اله الا الله طرف راست آغاز کند و بر دل فرود آورد

وَحَمْدُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ جَانِبِ بَيْتِ بَيْرُونَ آرد بے مجاهده نمیشود و پیش از صبح و بعد شام  
در خلوت و فراغت از خلوت شیخ عطار میگوید رحمة الله علیه فرد

صد هزاران قطره خون از دل چکید | تا نشان قطره زان یا قسم |

یا در یک نفس شکر گوید یا سجده اگر نتیجه ندهد از سر گیرد و هنها حضرت خواجہ نقشبند  
می فرمودند طریقہ مراقبہ از طریقہ نفی و اثبات اعلی و اقرب است بجزبہ و از طریقہ مراقبہ  
بمرتبه وزارت و تصرف در ملک ملکوت میتوان رسید و اشراف بر خواطر و نظر مویست  
نظر کردن و باطن را منور گردانیدن از دوام مراقبہ است از مراقبہ ملکہ دوام جمعیت  
خاطر و دوام قبول و لها حاصل است و این معنی را جمع و قبول می نامند و فاق حضرت  
ایشان بعد از نماز نفل شب چهارشنبه و از دهم رجب سنہ اثین و ثمان مایہ  
بوده است و روضہ مبارک ایشان در رویہ چغانیان است نورانی تعالی با نوارہ  
و شرفناز یار تہ و خدمت شیخ مولانا نظام الدین خاموش از خلفای ایشانند

## تذکرہ احمد عسکر ز عجب ذکر حضرت محمد رحمتہ اللہ علیہ

نام مبارک ایشان محمد بن محمود الحافظ البخاری است ایشان نیز از کبار خلفای  
حضرت خواجہ بزرگ اند قدس سرہ حضرت خواجہ بزرگ در حق ایشان فرموده اند با حضور صحاب  
خود بایشان خطاب کرده اند کہ حق و امانتہ کہ از خلفاء خاندان خواجگان قدس سرہم باین ضعیف  
رسیدہ است و آنچه در این راه کسب کرده است آن امانت را بشما می سپریم چنانکہ بر او روینی مولانا  
عارف با سپرد و قبول می باید کرد و این امانت را بخلق حق سبحانہ می باید رساند ایشان تو وضع  
کردند و قبول نمودند و در مرض اخیر و غیبت ایشان در حضور اصحاب و اجابہ حق  
ایشان فرمودند کہ مقصود از ظہور ما وجود او است و را بہر دو طریق جذبہ و سلوک  
تربیت کردم اگر مشغول میشود جهانی از او منور میشود و در محلی دیگر صفت بترخ بنظر مویست

اورا کرامت کرده اند و قصه بزرگ رخ روضه در کتاب توت القلوب مذکور است و در محلی دیگر  
اورا بنظر موهبت نفسی بخشیده اند تا هر چه گوید آن شود و در محلی دیگر فرموده اند هر چه آدمی  
گوید حق تعالی آن کند بحکم حدیث صحیح این من عباد الله من اولوا قسمه علی الله  
سبحانه لا یبره میگویم که بجز او نمیگوید و در محلی دیگر ایشان را تلقین ذکر خفیه  
فرمودند و ایشانرا اجازت دادند بمن موجب آنچه دانند از وقایع و حقائق آداب  
طریقت تعلیم آن را یعنی ذلک من الشریفات التي لا تعد ولا تحصى سنة اثنین و  
عشرین و ثمان مایه بنیت طواف بیت الله الحرام و زیارت نبیه علیه الصلوة و السلام  
از بخارا بیرون آمدند از راه نسف بصغانیان و ترند و بلخ و هرات بقصد زیارات  
مزارات متبرکه که روان شدند همه جا ساوات و مشایخ و علماء مقدم شریف ایشانرا معتمد  
و باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند خدمت مولوی جامی علیه الرحمته در صفحات اظهار نمایند  
که چون از ولایت جام میگذشتند پدر ایشان با جمعی از نیازمندان خدمت  
مولوی را که هنوز عمر شریف ایشان پنج سال تمام نشده بود بروش بروشته  
بقصد زیارت بیرون شدند چون بخدمت ایشان رسیدیم یکی از نیازمندان مرا با مرد بروش  
گرفته پیش محف محفوف ایشان داشت و ایشان التفات نمودند و کیسیر نیات کرمانی عنایت  
فرمودند امروز از آن شصت سال گذشته است هنوز صفای طلعت منور ایشان در چشم من است  
ولذت بیدار مبارک ایشان در دل من همانا که رابطه اخلاص و اعتقاد که این فقیر را سبت  
بخاندان خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم واقع است برکت نظر ایشان بوده باشد و امید  
میدارم که بمن همین رابطه در زمره مجبان و مخلصان ایشان محشور شوم بمنه و جوده بر اصل سخن بگویم  
می آمدند که چون به نیشابور رسیدند بواسطه حرارت هوا و خوف راه در میان اصحاب سخنی میگذشت  
فی الجمله فتوی بفرمیت با راه یافت دیوان مولانا جلال الدین رومی قدس سره را  
بتفاوت کثافت این ابیات بر آمد

بتفاوت کثافت این ابیات بر آمد

رویدای عاشقان حق باقبال ابد ملحق  
مبارک باد تا این راه بتوفیق امان الله

روان باشد همچون مه بسوی برج مسوی  
بهر شهری و هر جای به روشنی که میوی

از اسب خا این مکتوب بنجارا فرستاده بودند **هدایا مکتوبه الشریف** باسمه سبحانه  
نوشته شد این مکتوب در روزی که بیرون آمده شده بود و از نیشاپور صافها الله و جمیع  
بلاد المسلمین عن الافات والمخافات و آن روز یازدهم بود از جاوی الآخر  
۲۳۰۰ اثنین و عشرين و شان مائة در حال صحت سلامت رفاهیت و شوق تمام  
بفضل و کرم الهی جل ذکره و قوت قلب و قوت یقین فیض فضل نانتناهی حکم اشارات  
و بشارات **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ وَلَا يَطِيرُ وَقَالَ رَسُولُ**  
**اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَبْقَ بَعْدِي مِنَ النَّبُوَّةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ يَوْمَ**  
**الْمُؤْمِنِ أَوْ تَرَى لَهُ وَهَذَا أَحَدٌ مِمَّنْ تَقَى عَلَى صِحَّتِي يَا نَبِيَّ الْهُدَى حَدِيثُكَ**  
**عَوْنِي وَاعْتَصَامِي بِيَابِكَ وَالتَّجَانِي وَالتَّهَابِي وَچون در کف صحت و سلامت**  
**بکه محترمه رسیدند و ارکان حج تمام کردند ایشان را مرضی عارض شد چنانکه طواف**  
**وواع در عماری کردند و از اسب متوجه مدینه شدند و در راه اصحاب را طلبیدند**  
**والملا فمروند که لبسیم الله الرحمن الرحيم جاءني سيد الطائفة جنيد**  
**قد سره في ضحوة يوم السبت التاسع عشر من ذي الحجة سنة اثنین و عشرين**  
**و ثمانمائة عند انصرافنا من مكة المباركة زادها الله تكريما وبركاتا ونحن**  
**نسير مع الريب وانا بين النوم واليقظة فقال رحمة الله عليه في زیارته و بشارته**  
**القصد مقبول و حفظت هذه الكلمة و سردت بها ثم استيقظت من الحال الواقعة**  
**بين النوم واليقظة الحمد لله على ذلك بعد ان كلمات دیگر هم بعبارت عزلی املا**  
**فرمودند که ترجمه آن این شود که این کلمه واحده که سید الطائفة واقع شد کلمه ایست جامع**  
**تمامه و بشارتی است شامله عامه ما را و اولاد ما را و اصحاب اجاب حاضر و غایب زیرا که قصد**



درین مشاعر عظام و اوعیه که کرده شد بر موقوف و مقام مصالح دینی و دنیوی همه آن بود  
 و آن قصد بمقتضای این بشارت مقرون بقبول و الحمد لله سبحانه و جلایا  
 مبارک و یوفای نعمه و یکافی مزید کرمه روز چهارشنبه بیست سیوم ذالحجه  
 مدینه رسیدند و آنحضرت سالت پناه صلوات الله علیه و آله و سلم بشارت های یافته آن مسووم  
 امارا طلبیدند تا بر آن زیادت کنند چون مطالعه کردند فرمودند که همین با است زیادت  
 نوشتند و در روز چهارشنبه بجوار رحمت حق سبحانه و تعالی پیوستند مولانا شمس الدین  
 رومی و اهل مدینه و قافله پریشان نماز گذاروند و شب جمعه در آن منزل نزول فرمودند  
 در جوار قبه شریفه امیر المومنین عباس رضی الله عنه و شیخ زین الدین خوانی رحمه الله علیه از مصر  
 سنگ سفید تراشیده آورده است و لوح مزار ایشان ساخته همان از ساز قبور ممتاز  
 است فقیر لاقم گوید که مرتبه اول این فقیر در سنه مائتین و اثناعشر بعد الف که زیارت  
 حرمین الشریفین مستعد شده بودم زیارت ایشان رسیدم آن سنگ موجود بود  
 چون بار دیگر در سنه الف و مائتین و خمس و عشرین باز مشرف شدم آن سنگ را ندیدم  
 اما ناکه و ابیه که مسلط شده بودند بر دشته باشند می آرند که خدمت خواجه ابونصر پارسا  
 چنین می فرمایند که وقتیکه والد من فوت می شد ببالین ایشان حاضر بودم چون حاضر  
 شدم روی مبارک ایشان کشادم تا نظری کنم چشم بکشادند و تبسم نمودند و قلق و  
 اضطراب من زیادت شد به پایان پائے ایشان آمدم و روی خود بر کف پای ایشان  
 نهادم پائی خود بالا کشیدند و تاریخ وفات ایشان سنه اثنین و عشرین ثمانمائه  
 یوم الخمیس و اربع و عشرین من شهر ذیحجه الحرام کما مر رضی الله تعالی عنه -

تذکره شریفه از حضرت اول در کتبات الانبیا ربه الله علیه  
 ذکر حضرت خواجه یعقوب چرخي رحمه الله علیه

نسبت شریفه نقش بندیه حضرت خواجه بزرگ بضر مولانا یعقوب چرخي رسیده همانا که موجب

تصویر آن شد که شاید که آن همین در خیال من بوده باشد بعد از آن از بعضی همراهان شنیدم که وی هم آن را مشاهده کرده بود و عقیده فقیر آنست آن خلع و کسب صورت بشعور و اختیار ایشان بود اثبات این معنی را که از خدمت حضرت مولانا یعقوب نقل کردند خدمت حضرت مولانا یعقوب می فرمودند که طالبی که به صحبت عزیزی می آید چون خواجه عبید اللہ می باید آمد چراغ همیت ساخته و دروغن و فتنه ادا کرده همین که کوکروی بان میباید داشت خدمت خواجه عبید اللہ فرمود که خدمت مولانا یعقوب و شیخ زین الدین خوانی رحمة اللہ تعالیٰ پیش مولانا شهاب الدین شیروانی هم سبق بودند روزی حضرت خواجه عبید اللہ قدس سره از حضرت مولوی جامی رحم پرسیدند که شیخ زین الدین مذکور محل وقایع و تعبیر منامات مشغولی می نمایند و درین باب اهتمام تمام دارند گفتند آری چنان است حضرت خواجه ساعتی از خود غائب شدند و طریقه ایشان چنان بود که ساعتی فساعتی از خود غائب می شدند چون حاضر شدند این بیت را خوانند

چو غلام آفتابم همزه ز آفتاب گویم | نشبم نشب پرستم که حدیث خواب گویم

این رباعی از مقوله مبارک ایشان است رباعی

لاغر صفتان ز رشت خور انگشند

در سماع عشق جز نکور انگشند

مردار بود هر آنچه اورا انگشند

گر عاشق صادق از کشتن مگر بیز

و این فرود نیز از مقولات مبارک ایشان است بیت

گر شاه جهان نگروی انگه گل کن

ای بنده بمن گریز خود را بید کن

## تذکره چشمه از مخیر اول در ذکر چشمه بجا آمد اعلی اللہ عنہ

این نسبت علیه نقشبندیه از حضرت مولانا یعقوب چرخى بحضرت خواجه عبید اللہ اقدس سره مخفی نماند که اکثر آباء و اجداد و اقربای پدر و مادری حضرت ایشان از باب علم و عرفان و صحاب ذوق و وجد بودند و شیخ عمر باغستانم جد اعلیٰ مادری ایشانند و شیخ عمر مذکور بشارت زده و اسطه به عبید اللہ بن عمر بن خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہما میرسد ۱۲ رشحات القدس

رسیده و خدمت خواجه احرار از آبائی کرام فاروقی اند و والده ماجده ایشان از سادات  
 حسینی است از اخفاء شیخ خاوند ظهور اند و شیخ عمر باغستانی هم نسبت دارند  
 ایشان بعد از اتمام تحصیل علوم در ریاضات ثنایه و حصول بعضی کمالات اخذ طریقیه  
 از خدمت مولانا یعقوب کرده اند کما اشارت شد و با علی مرتبه کمال و اکمال رسیده اند و  
 ترویج و تکمیل طریقیه علیه بسیار فرموده اند و ارشاد ایشان اتم و اکمل آمد و عالم عالم  
 تشنه لبان بوادی ناکامی از بحر مومن فیوض و برکات ایشان کامیاب و  
 سیراب شدند و خدمت ایشان اول عمر فقره صیوی بکمال داشتند و آنرا حفظ  
 و افرود داشته و واسطه او و اواخر مظهر اسم الغنی شدند و مثل ایشان کم کسی درین طریقیه بقنای  
 ظاهری رسیده باشد و جوهر شریف ایشان سر چشمه فیوض ظاهری و باطنی ربانی بوده چنانکه برکات  
 باطنی ایشان عالمی را منور ساخته احسانهای ظاهری ایشان نیز اهل عالم را بمنون گردانید  
 جوهرهای آب که از آنها بر آورده اند در اکثر بلاد ماوراء النهر و خراسان امید است که تا ما و  
 قیامت کثرت ظاهری اهل عالم را سیراب آرد و فیوض باطنی ایشان کذلک الی یوم القیام  
 از باب باطن را شاد آب و منور گردانیده از زوال و غلظ محفوظ باشد میان فیاضی ظاهری و  
 باطنی ایشان از قید تقیر و اعاطه تحریر بیرون است **فرد**

بحر اگر آوری در کوزه || چند کنج قسمت یک وزه

از ملفوظات ایشان است بر خور واری از حیوة کسیر است که ولش از دنیا سر باشد  
 و پذیر حق سبحانه و تعالی گرم حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا گردد و حریم دل گردد  
 تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه و تعالی از هیچ چیز نباشد فیض نخستین را مظهر  
 کثیر است هر چه موجود است او را از تجلی ذاتی نصیب است که آنرا خاص میگویند  
 این وجه را انجذاب بحق سبحانه و تعالی و رفع است بحسب و ام توجه اگر بتاثر اسم الهی  
 از تصرف اسم المفضل نجات یابد بدوام انجذابش بذات مقدس از خود بکلی نیست

شده باشد همچین لمحق گشته غیر از حق سبحانه و تعالی نه بیند و نداند و العیاذ بالله اگر به تاثیر  
 اتم المصل طریق مستقیم انجناب بذات کم کند گرفتار خود گشته جز خود نه بیند و جز خود نداند  
 همیان کند که ظلمتش بر ظلمت افزاید و همیشه محجوب ممنوع از شهود و وحدت گردونه او را  
 روح در طاعت باشد بلکه طاعت نیز نباشد همه عذاب های دنیوی و اخروی و  
 صوری و معنوی رستند و هیتا گردد و خلاصی از این بلینه را اسباب است توبه انصوح  
 و مباشرت اعمال صالح بهترین آنکه از سر صدق بخدمت طائفه که بجهت ذاتی از  
 خود ربانی یافته اند قیام نماید و بتامی خود را در ایشان کم کند رزقنا الله و یا کم  
 دانی که پیر کیست پیر آن کسی است که آنچه مرضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 نیست از آن نیست شده باشد و آنچه نه از او است صلی الله علیه و آله و سلم نمانده بلکه  
 او و بایست او از و تمام گم شده باشد و او آینه شده باشد  
 که جز اخلاق و اوصاف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در او هیچ نباشد و در  
 مقام بوسطه انصاف بصفای نبوی مظهر تصرفات حق سبحانه و تعالی گشته و بتصرف  
 الهی در بو اطن مستعدان تصرف کرده تمام از خود خالی شده بمراد حق سبحانه تعالی است و

از بسکه در کنار هم بگردان نگار | بگرفت بوی یار را که در بو طین

و مرید آنکه بتاثر آتش ارادت با ناست و سوخته باشد و از شرارت او هیچ نمانده  
 و بتصرف دل و رأینیه پیر جمال بر او دیده روی از مجموع قبله ما گردانیده و قبایل و جمال  
 پیر گشته و در بندگی آواز ازادی فالغ آمده و سر پناز جز بر آستانه پیر نینداخته و آعرص  
 از مجموع کرده سعادت خود را در قبول و دانسته و شقاوت خود را در رد او بلکه  
 رقم نیستی بر ناصیه وجود کشیده و از تفرقه شعور بو و عزیز خلاص گشته بدیست

آنرا که در سرای نگار است فارغست | از باغ بوستان تماشاخانه لاله زار

منها بد آنکه فضل از کار ذکر لا اله الا الله است زیرا که این کلمه طیبه مرکب از نفی و اثبات است



جمله که بنده را حاصل شده است بواسطه انتقالش صور کونیه است و درین  
انتقاش اثبات غیر او است و نفی حق پس قرب حاصل نشود بی رفع حجاب و آن آنست  
که اثبات حق و نفی غیر او همچنانکه مفهوم شد بکند پس اگر بتدی خواهد که مشغول شو و باید باین  
عمل راه کوتاه کند و حصر کند حیوة خود را بر نفسی که وی در آن است و درین نفس که در  
آخر انفاس خود داشته است بذكر لا اله الا الله بدین طریق مشغول شو که در لا اله  
هر چه غیر او است از دل دور کند و در الا الله حق جل و علا را به محبوبی و معبودی ملاحظه  
کند چنانکه هر بار که کلمه لا اله الا الله را گوید بدل گوید که نیست هیچ معبودی مگر الله باید که  
چنان مشغول شود که هیچ وقت ترک نکند و در همه حال باین مشغول باشد اگر ناگاه غافل شود  
چنان شو که مردی در می با قیمت کم کند ناگاه یادش آید که چه حال شود او را نیز همان حال  
شو و روشن این حال دلیل است بر متاثر شدن دل او از ذکر و چون بدان مداومت  
کند بدرجه رسد وصال ایشان بیست و نهم شهر بیج الاول<sup>۹۳</sup> سنه هشتصد و  
نود و چهار بود و فرزندان گرامی ایشان خواجه عبداللہ و خواجه محمد یحیی و خدمت خواجه  
عبداللہ هفت پسر داشتند خواجه عبدالہادی و خواجه شہاب الدین محمود و خواجه  
عبدالحق و خواجه عبدالعلیم و خواجه عبدالشہید و خواجه ابو الفیض و خواجه محمد یوسف  
و این ہر ہفت بزرگوار صاحب کمال و تکمیل بودہ اند و فرزندان ایشان نسلاً بعد نسل بر  
مسندار شاد و متکی بودند و فرزند دوم حضرت خواجه احرار کہ خواجه محمد یحیی اندسہ پسر داشتند  
خواجه ذکریا و خواجه عبدالباتی کہ ہر دو بوالد بزرگوار خود شہید شدند و خواجه امین کہ فرزند  
سیوم خواجه یحیی شہید اند حضرت ظہیر الدین بابر بادشاہ از سمرقند ہمراہ خود بکابل و ہند  
آوردہ اند الی الیوم اولاد ایشان در کوہستان کابل اند خلفای خواجه احرار قدس سرہ سوا  
فرزندان مبارک ایشان چہل کس اند بیست کس از ایشان را صاحب شجاعت ذکر کردہ و  
بیست باقی را صاحب نعمات مذکور نمودہ و در اینجا بذكر آسامی آن بزرگواران اکتفا میرود

خدمت مولانا سید حسین مولانا قاسم مولانا میر عبد الاول مولانا جعفر مولانا برهان الدین  
 ختلانی مولانا لطف الله ختلانی مولانا شیخ مولانا ابوسعید اوبهی مولانا محمد قاضی مولانا خواجہ علی تاشکندی  
 شیخ حبیب بخاری تاشکندی مولانا نور الدین تاشکندی مولانا زاوہ انزائی ہندی مولانا  
 خواجہ ترکستانی مولانا اسماعیل فرنگی مولانا اسماعیل شاماسی مولانا اسماعیل ثالث بیت

بزرگ را که صاحب نسات مذکور ساخته است بدین تفصیل انداول خدمت مولانا فخر الدین  
 علی که مصنف رشحات است و شیخ عبد الله اوبهی سربلی و مولانا سید عمادی و حاج جلال الدین  
 و خدمت حضرت مولانا زاوہ حشتی و خواجہ تاج الدین کاشغری امیر عبد الله مینی شیخ عیاش  
 کازرونی مولانا اسماعیل شیروانی و خواجہ خراسانی و سید بابا و خواجہ امیر مولی بلغاری مولانا  
 عبد الوہاب سمرقندی عم زاوہ مولانا عبد الله سربلی مذکور و خواجہ مصطفی مولانا نجم الدین  
 مولانا موسی مولانا میر قیاد ہروی مولانا درویش سربلی و ہر کدامی را از این خلفای فرزندان  
 و خلفای صاحب کمال ماندہ ذکر آنها بطویل سے انجام ختم این تذکرہ بسیار تی کہ خدمت  
 مولوی جامی در آخر ذکر ایشان در نجات الامنودہ اند کردہ می آید میفرمایند کہ از ذکر  
 احوال و اقوال خوانوادہ خواجگان و بیان روش و طریقہ ایشان بہ تخصیص خدمت  
 خواجہ بہاؤ الدین نقش بند و خلفای و اصحاب ایشان قدس اللہ اسرارہ معلوم شد  
 کہ طریقہ ایشان اعتقاد اہل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت و  
 اتباع سنن سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم و دوام عبودیت کہ عبارت  
 است از دوام آگاہی بجناب حق سبحانہ و تعالی ہمراحت شعور بوجود غیر پس  
 گروہی کہ منفی این عزیزان کنند بواسطہ آن تواند بود کہ ظلمت بدعت ظاہرمان  
 آنها را فرو گرفته است و رمد حسد و عصبیت دیدہ بصیرت آنها را کور ساخته لاجرم  
 انوار ہدایت و آثار ولایت ایشان را نہ بیند و این نابینائی خود را بہ جھود انکار آن انوار  
 و آثار کہ از مشرق تا مغرب گرفته است اظہار کنند ہیئات ہیئات نظم

نقشبندیه عجب قافله سالارانند  
از دل سالک ه جا ذیه صحبت شان  
قاصری گزندا این طائفه طعن قصور  
همه شیران جهان بستن این سلسله اند

که برند از ره پنهان بحرم قافله را  
میبر و سوسه خلوت فشر چله را  
حاش بشد که بر آرم بزبان شیکله را  
رو به از چله چنان بگسلد این سلسله را

تم انقاسه الشریف رحمة الله تعالى

تذکره رابع عشره از منتخب اول در ذکر جناب مولانا  
زاهد وحشی رحمة الله علیه ذکر مولانا در ویش که خلیفه  
ایشان و خواهرزاده ایشان است و ذکر حضرت خواجه  
اکبره ذکر این سلسله بزرگوار و زیادت کرده نموده شد عندهم

نسبت علیه حضرت نقشبندیه از حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره بحضرت  
مولانا زاهد وحشی رسیده است و خدمت ایشان از وحش اند و وحش موصی است از  
توابع حصار و ایشان از اقارب مولانا یعقوب چرخمی اند و قبل از وصول خدمت  
حضرت خواجه احرار تعالیم بعضی اذکار و اخذ بعضی فیوضات از دیگر خلفای حضرت مولانا مستفاد  
شده بودند اما مسکن اضطراب ایشان نمیشد تا بعنایت اللہ سبحانه بحضرت خواجه  
بندگان احرار رسیده و اخذ نسبت علیه نمودند و ایشان به علاقه قرابت مولانا یعقوب چرخمی  
قدس سر تا بیرن شهر سمرقند صاهانها عن الافات استقبال نمودند و با کرام اغراض تمام با خود شهر آوردند  
و خدمت مولانا نهادند و خدمت حضرت خواجه احرار ماندند و از ایشان بجمالات علییه و بتعاضد شریفان  
شدند و تصرفاً و جذبات جناب ایشان بین الانام مشهور است و بعد از ایشان این نسبت علیه  
در سایر خلفای و اقربای بحضرت مولانا در ویش که خواهرزاده ایشان بودند رسید

ذکر مولانا اورویش محمد رحمۃ اللہ علیہ خدمت مولانا محمد درویش در علوم  
 ظاہر پاپہ مولویت داشتند و جامع بودند و جمیع علوم عقلیہ و نقلیہ در احادیث بسیار مثل  
 ایشان بود و تمام عمر مبارک را در تدریس احادیث بسر بردند و بعد از خالی مقام  
 خود قایم مقام ایشان شدند و نسبت نقشبندیہ احراریہ را اجرا نمودند و اکثر عمر تراویح  
 خمول و عزلت بسر بردند ذکر تصرفات و خرق عادات ایشان زائد از تحویر است  
 و در نسبات و غیرہ کتب برخی از ان مکتوب خلفای ایشان بسیار انداز آنجمله خواجہ  
 بزرگ کند سبزی و خواجہ محمد رضا و مولانا شیخ محمد خلوتی و ذکر غیرہ منتسبان ایشان  
 بطویل می انجامد لہذا بہ ذکر فرزند حق پسند ایشان کہ اقدم و عظیم ہمہ اندا گفتار رفت  
 ذکر جناب مولانا خواجہ امکنگی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ و از جناب حضرت  
 درویش محمد این نسبت عزیز بفرزند ایشان حضرت خواجہ امکنگی فائض شد و  
 ایشان منظر آیات بینات مصدر فیوض و برکات اند و تمامی عمر مبارک را بذکر احادیث  
 نبوی و نشر اخلاق مصطفوی بسر بردند و تقدا حوال صادر و وارومی نمودند و در  
 آخر اکثر این قطعہ بزبان مبارک میگذاشت قطعہ

زمان تا زمان یاد مرگ آیدم	ندانم کنون تا چه پیش آیدم
جدائی مباد امر از خدا	وگر هر چه پیش آیدم شایدم

و عهد مبارک شان از حد و تسعین گذشتند در ششم ہزار و ہشت و قیل  
 و ہ رحلت نمودند و بوصول این زمینان مشرف شدند فرزند ایشان حضرت خواجہ  
 ابوالقاسم است کہ صاحب کمالات و مزج بریات بودند و در مکان تزیب سی آیات  
 حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بخدمت ایشان مکتوبی مرسل  
 شدہ مشتملہ نصائح ضروریہ این راہ و خلفای حضرت خواجہ امکنگی بمعہ فرزندان ایشان  
 وہ نفر اند ذکر اسمار ایشان نمودہ می آید خدمت خواجہ ہاشم کہ ولد خواجہ بزرگ کند سبزی است



و خواجه محمد یحیی ولد خواجه محمد صابر و خواجه احمد مشهور و خواجه عماد مولانا محمد سعید حاجی عبد العزیز  
 و حاجی خیرالدین و مولانا صوفی علی آبادی و خواجه لطیف کند بادامی و عظیم و اقدم همه سنده آراء  
 نقشبندی مشعل افروز مجددی خدمت حضرت محمد باقی قدس الله تعالی اسرارهم و نورنا با نوار هم

## تذکره خاص عیال حضرت اول درویشی حاجی باقی نقشبند خواجه بزرگ رضی الله عنه

قبله انفسی و افاقی	بزم خاص شصت و راساتی	بندی انشا الله تعالی
خضر جان بخش راه مشتاقی	خواجه ما محمد ه الباقی	

این نسبت علییه از خدمت حضرت مولانا خواجگی املنگی قدس سره بحضرت خواجه محمد علی  
 رسیده و لاوت کثیر السعادت آن حضرت در بلده فاخره کابل صاها الله تعالی  
 عن الافات و التزلزل و شهرت ۹۰ و سبعین و تسعمایه و چون خدمت  
 ایشان بجد تعلیم رسیدند تحصیل علوم از خدمت مولانا صادق حلوانی که از اکابر متقین  
 آن عصر بودند نمودند و بمصاحبت ایشان سفرها و رارالنه فرمودند و در آن سفرها و جود صغیر  
 سن ذوق درویشی بهم رسانیدند و صحبت اکثر درویشان در یافتند و بملازمت  
 هر یک بقدر استفادہ ماندند و از هر جا فوائدی حاصل روزگار ایشان آمد اما از علو  
 استعداد و مسکن اضطراب ایشان نمی شد منها مدتی بخدمت خواجه عبید که خلیفه  
 مولانا لطف الله بودند بر سر بردند و باز بملازمت افتخار شیخ یسوی رسیدند باز کمال  
 از جناب امیر عبد الله بلخی نمودند لیکن تسلی تمام نمی یافتند و در اضطراب می بودند تا در  
 معالده بشرف زیارت حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه مشرف شدند و تلقین از  
 آنحضرت یافتند و کذلک نیز از روحانیت خواجه عبید الله احرار قدس سره اعانتها یافتند و ابواب  
 فتوح باطنی نصیب گوا ایشان شد و در تقیید از کافکا طریق علییه شدند و در همین مابین کشمیر  
 را بقدم مبارک خود در شک فروس برین نمودند و چند می آبخا بنخا نقاه

شیخ بابا والی که مجاز از طریقہ خواجگان عالی بود می بودند باز بهند وستان تشریف فرما  
 شدند در آنجا شوق از ویاد فواید برایشان غلبه کرده و با اشاره ارواح طیبه خواجگان  
 ولایت ماوراءالنہر رسیدند و در این مرتبه غنچه امید ایشان از مہبت صال و زینبدرجات  
 کمال بالیدن آغاز کرد و گلبن دل مبارک ایشان چون بہستان جان صفا کیشان کل  
 گل شکفت بیعت از این نسیم کہ از فیض صبح گاہ وزید بہ ہزار غنچہ شکفت و بہر کلاہ رسید  
 بہخت توفیق ایشان بہت سفر بہ منزل خواجگان نہاد یعنی بشرف صحبت مولانا عظیم  
 مظہر کمالات اتم خواجگی اہلنگے مشرف شدند اخذ کمالات جدیدہ و تصحیح معاملات قدیمہ  
 فرمودند و دیدند آنچه دیدند و رسیدند بجائی کہ رسیدند و بانہک فرصت بہ نسبت  
 خاصہ نقشبندیہ مشرف شدند و آن خدمت ایشان مجاز گردیدند چنانکہ اصحاب خدمت  
 مولانا خواجگی از سرعت کمال و اکمال ایشان متحیر ماندند و عرق غیرت بجنبانیدند کہ  
 مایان را عمر با است کہ در این آستان بانواع ریاضیات و خدمات مشغول ایم اما انہند  
 فیاضی کہ بانہک مدت با ایشان نمودند بجز با نصیب روزگار مانشد حضرت مولانا ازین  
 کنکاش با خبر شدند و فرمودند کار ایشان را تمام نموده برای تصحیح نزد ما آورده بودند  
 ہر کہ بچنان آید چنین رو و خدمت مولانا بشانہ وز لہلا و نہارا در خلوت با ایشان صحبت  
 و شنند و بر بعضی از فواید زوائد اطلاع داده فرمودند کہ کار شما بعنایت اللہ سجادہ  
 و تربیت روحانیت اکابر بانجام رسیدہ و شمارا باز بہند وستان باید شد کہ سلسلہ  
 علیہ را در آنجا رونق عظیم پدید آرند و مستفیدان عالی مقدار از زمین تربیت شما  
 برومی کار آیند پس حضرت خواجہ بامر مبارک حضرت مولانا و اشارہ ارواح  
 طیبہ اکابر زلال آسا بکام لبشنگان بیداد بہند وستان افتادند و زمانہ ہزاران  
 زبان مترجم این مقال گشت بدست

زین قند پارسی کہ بہنگالہ میرود

شکر شکن شوند ہمہ طوطیان بہند

چون بہمنہ و ستان رسیدند سالی در بلدہ فاضلہ لاہور بماندند و بسا علماء و فضلا آن بلدہ شریف  
 از ایشان مستفاد شدند و آزان جامتوجہ پہلی گرویدند و رقلعہ فیروز آباد کہ بس منزلی است  
 عالی بغایت دلکشانی و مشرف بدریامی مشتمل در نہایت لطافت و صفائی سکونت  
 اختیار نمودند و تا زمان ارتحال ازین دار ملال بجائی دیگر انتقال نمودند بدین

زہے طالب بقعہ با صفا | کہ در وی سکونت کند اولیا

شیوہ مرضیہ آنحضرت قدس سرہ بگی ستر احوال و اخفا کما و خمول انزوا و تویع و اتقا بوند  
 و از غایت انکسار و وید قصور اعمال و اہتمام نیات کہ ایشان داشتند چہ بیان نماید و  
 و تعظیم و تکریم ساوات و علمائی بمبالغہ می نمودند و در جزوی و کلی عملیات بفقہائے  
 متوسع رجوع می فرمودند چون طالبی بہ آستان ایشان مشرف میشد از غایت انکسار ہما  
 اکنہ خود را دور میداشتند و عذر ہا می نمودند اگر آن طالب صادق بودی و بیچ وجہ ایشان  
 و اگذار نشدی مصداق این مقالہ قطع

از این درنداریم روی گزر	اگر چہ از دو عالم گذر کردہ ایم
بیان نمک ہائی این می کسار	حوالہ بریش جگر کردہ ایم

و چون رسوخ طلب دیدند لاچار بحکم اِذَا دَأَيْتَ لِي طَالِبًا فَاَنْ لَّهُ خَادِمًا در آغوش  
 عنایت و کف تربیتش میکشیدند گویند جوانی از خراسان غریب شدہ مدتها در مزار فاضل  
 الانوار خواجہ قطب الدین بختیار قدس سرہ بسر می برد و از روحانیت ایشان طلب شاہ  
 بوجہ درہ نمائی کامل میکرد بعد از رسیدن خواجہ بدہلی مبارک آن جوان را در واقعہ نمودند  
 کہ بزرگی از طریقہ علیہ نقشبندیہ اکنون بدہلی رسیدہ خدمت او را لازم باش حسب الامر  
 بخدمت ایشان رسید واقعہ را معروض داشت فرمودند کہ این مسکین خود را شایان آن نمیداند  
 دیگرے خواهد بود آن برنا بر او یہ خود بازگشت شب دیگر ویرا گفتند کہ آن بزرگ همان است  
 کہ بخدمتش رسید و انکسار او دیدے فروش آن جوان چنان آمد کہ باز نگشت و بجز

قبول مشرف شد طویلی له از خدمت خواجده حسام الدین احمدی آرند که چون  
آنحضرت الحاح نمودند و با جماعت یاران فرمودند که با طرف ترو و کنند مگر کسی رایانند که شایان  
خدمت باشند و این فقیر را نیز اعلام کنند که بخدمت او شتایم باشد که زخم خود را مرهمی  
یا بم چون تو کید بسیار نمودند توقف را دور از اوب دانسته متوجه آگره شدم و بعد از  
رسیدن آن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم یا خودی گفتم که باستان ایشان  
رفته معروض دارم که امثال امر نمودم چنان کسیکه میفرمودند نیافتم در این حین برآید  
می گذشتم که از سرای سرود در بامی بگوشش هوشم رسید چون نیک استماع نمودم قوال  
این بیت سعید سعدی شیرازی قدس رومی خواند - بیت

تو خواهی آستین افشان خواهی اسن اندر کش || گس برگرز نخواهد رفت از دکان حلوانی

سماع این بیت و امان بر اعلم ز و سر از پانثناخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه  
دیدم و شنیدم تفصیل فروتنی و انگسار ایشان را در کتاب نسومات الاصح ذبده المقامات  
باید دید این منتخب گنجایش آن ندارد و طریقه مضمین آنحضرت آن بود که هر که  
می پذیرفتند سخت توبه اش میدادند اگر عشق آن طالب را بخود مشاهده می نمودند  
بطریق رابطه نگاهداشت صورت مبارک خود به حقیقت جامع اش امر میکردند و بسیار  
کشانش از این احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار می گشت آورده اند  
که خواجده برهان نام بزرگه از خواجهای ده بیدی که از اکابر خود نسبت فیوض داشت  
چون بخدمت ایشان ارادت آورد و طلب افاده و استفاده نمود ایشان و پیرا  
بنگاه داشت صورت مبارک اشارت فرمودند او در تعجب شد و با محرمان خود  
گفت این شغل مناسب جمعی است که اول قدم در این راه نهاده باشند مرا ایشان  
کرم نموده بمراقبه عالی تر از آن اشاره نمایند و دستانش گفتند امثال امر باید نمود چون  
عقیدت داشت لاچار بنگاه داشت صورت مبارک پرواخت دوروزی زفته بود



که آن صورت او را فرو گرفت و نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجای رسید  
 که با وجود تکین و کبر بین مقدار و ذراع از زمین میجست و هر سوئی خود را بدیوار و اشجار  
 میزد تا آنکه چندی از جوانان او را گرفته بودند قوت ایشان بشکاه داشت او وفا نمیکرد  
 تا وید آنچه وید اما پیشتر طالبا نرا بند کردل بطریق مقرر اکابر ولالت می نمودند و جمعی را  
 بندگرفی و اثبات و بعضی را بندگراسم ذات غراسمه از غایت سر بیان نسبت آنحضرت جمعی  
 بجهر و دیدن ایشان پهوش میشدند و مجذوب و مغلوب میگرویدند گویند که یکبار خطیب  
 بر منبر بوده نظرش بر جمال ایشان کشت و صیحه زد و از منبر بزیرافقاد آورده اند که شے  
 از شبهای ماه مبارک رمضان حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ بدست  
 خادمی فلو ده برای ایشان فرستادند آن خادم از ساوه دلی بدر و ازه خاص رفته حلقه بدر  
 حضرت خواجه خود بدروزه مبارک تشریف آوردند ظرف را از دست او گرفته فرمودند که  
 از کجانی گفت خادم شیخ احمد فرمودند که چون خادم شیخ احمد با بامانی بجهر مراجعت آن خادم  
 را جذب فرود گرفت و ریادکنان افتان و خیزان خود را بخدمت حضرت ایشان رسانید  
 آنحضرت فرمودند حال چیست بشورش تمام گفت که همه جاچه در حجر و چه در شجر و زمین و  
 آسمان نوسه بی کیف و پیرنگ بی غایت و بی نهایت می بینم که بیان آن نمی توانم کرد  
 حضرت ایشان فرمودند البت حضرت خواجه مقابلین بیچاره شده اند فرودش بحضرت  
 خواجه رسانیدند تبسم فرمودند بیست

بروز حشر شهیدان چون به طلبند	تبسم کن و خاموش کن زبان همه
------------------------------	-----------------------------

گویند که عسکری بخدمت ایشان آمده بود ایشان بتقریب طهارت از مسجد بیرون شدند  
 خادم آن سپاهی عنان اسپ را گرفته ایستاده بود و چین تنخس استبراز نظر کمییا اثر بر آن  
 خادم افتاد چون ایشان به مسجد رسیدند خبر آوردند که خادم عسکری را جذب و بخودی بخاک  
 آکنده و میان اسپان چون گوئی هر طرف غلطان است از قبل شام تا پاسی از شب در

اضطراب بود بناگاه بشوید و روی بیازار نهاد و همچنان بصحرا بیرون رفت و دیگر هیچ کس  
از وی خبر نیافت تا همدو هفتاد و هشتاد و نهمین روز تا بحمدی بود که در مجلس شریف  
ایشان سخن از امور دنیوی نمیکند شست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس نمودند  
که کفافی برای پو میه فقرای معین نمایند ایشان در حق جمعی که نسبت معنوی بایشان درست  
کرده بودند رضامند بودند و بمادون ایشان مجوزی داشتند از غایت تنفر که ایشان را  
از این ممر بود بوقتیکه عزم سفر حجاز کرد و ند عبد الرحیم خان مخاطب بخان خانان که از  
مجتبان ایشان بود چون خبر یافت لک روپیه که عبارت از صد هزار روپیه باشد جهت  
خریج راه از زاد و راه دور ایشان ایشان فرستاده عرض نمود که بقبول آن بر من منت  
نمید خدمت ایشان روی در هم کشیدند و فرمودند که بج رفتن چون منی گو ارامی آن  
نمیکند که آن همه سیم و زر مسلمان را صرف خود کنم نپذیرفتند و باز بگردانیدند و بی تقیدی  
ایشان از مسکن و ملبوس و ماکول تا بحمدی بود که اگر یک طعام غیر مرغوب را چندین  
روز پی در پی بخد مت ایشان حاضر میکردند نمیفرمودند که طعام دیگر کنسید و کذلک  
اگر جامه چندی در بدن مبارک بودی که چرکین شدی طلب دیگر جامه نمیداشتند  
و نیز هر چند در خانه تنگ و تیره می بودند یا آن مسکن کهنه شدی یا از خاک و خاشاک  
پرگشتی از آن جا که غرق لجه تسلیم و رضا بودند اظهار تنظیف و تنویر و تمیز آن نمی نمود  
ایام ایشان با وضو و صرف عبادت و تکثیر طاعت میگذشت و شبها که بعد از ادا  
نماز عشای بجزه شریف فرمایند و مراقب می نشستند چون ضعف اعضا  
علیه میکرد بر خواسته تجدید وضوی نمودند و دو گانه او کرده با می نشستند با چون  
اعضا بدر و ضعف می آمد چنان می کردند اکثری شب بر این می گذشت احتیاط در رقمه تا بحمد  
بود که هدیه که میر رسید بحکم حدیث منحن لا نورد الهدیه رو نمی کردند اما آنرا خرج نمیکردند  
بل از محل اطیب قرض حسنه می گرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن در وجه دیگر

طیبت پیدامی کند و تاکید تمام می فرمودند که پزنده طعام بوضو باشد زل از باب حضور و صفا باشد  
 و هنگام طبخ با حرف نیاومی پردازد و می فرمودند از لقمه که بچضور و احتیاط خورده شود  
 رود می می خیزد که مجاری فیض راحی بندد و ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نمی شوند  
 و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب می نمودند و گذر نک در همه امور عمل ایشان بضرمت اولی  
 بود و از اینجا که در کتب حاوایت بقارات فاتحه خلف امام تو کید رفته چند روز بر آن آمدند  
 که فاتحه خلف امام قرائت نمایند و بر این اثنا امام الامت سراج الامت ابو حنیفه کوفی را  
 را در معامله دیده اند که قصیده غراء در مدح خود می خوانند که از ان این مضمون مستفاد  
 می کرد که چندین اولیا کبار در مذہب من بوده اند بعد از این واقعه ترک آن نمودند  
 علو همت ایشان آن بود که از هدایت احوال تا نهایت کمال به هیچ یک از احوالات بلند  
 و مکاشفات از جملند سر همت ایشان فرو نمی آمد در عین بحریافت و مازنایافت زده  
 خشک لب می بودند و این رباعی شریف ایشان نیز دلالت برین مدعا می کند و باعی

در راه خدا جمله اوب باید بود	تا جان باقی است در طلب باید بود
دریا و دریا اگر به کامت ریزند	کم باید کرد و خشک لب باید بود

شیخ تاج که از خلفای ایشان بوده فرموده که روزی در حجره خاص ایشان بودم ایشان  
 را بغایت مغلوب و مستهلاک دیدم در حکایت شدم اما آهنا شعور بکلام خود و ایشان نیافتم  
 بیشتر گفت و گو سوال در میان آوردم تا بعد از ساعتی چند بنکلم آمدند بعد از آن فرمودند  
 که فلان کس امروز عجب سیدی که کلینبی یا حسیرا ماشدی که در حیرت نیستی و دوشست  
 عجب قته بودم هم از این غلبه تفرید ایشان بود که سر بشیخی و صحبت در نمیدانند ایام توجه  
 ایشان تبریت در ایشان بدو سال نکشید چون حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه  
 بکمال و اکمال رسیدند ایشان خود را از صحبت و تعلیم ارباب راوت باز کشیدند و بار اتر را  
 حواله ایشان نمودند چنانچه تفصیل آن در احوال حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

و خود آنرا و آگیر شدند شیوه قطب آفاق ابو علی دقاق قدس سره بدر و واند و ه سر  
 بگر میان نبی کشیدند و خبر نماز بجماعت بمسجد حاضر نمی شدند هر که ایشان را میدید  
 از حدیث من اذ ان ینظر الی مکتب ینبئنی علی و جبه الارض فلینظر  
 الی این آبی تخاصم و میگردید مع ذلک از بهیبت و در بهشت دیدار ایشان هر که بر کجای بود <sup>نقش</sup>

دیوار میشد بیت | بهیبت حق است این از خلق نیست | بهیبت این مرد صاحب لوق نیست

بمجرد دیدن ایشان بمصدق خبر اذ او ذکرو الله بظهور می رسید تا روزیکه بمحور  
 ایشان یکی از قرائی که سکنه آن مینو بود و ند بود وقوع پیوست بگردی که نظر آن جماعت بر  
 ایشان افتاد و باهم دیگر میگفتند که این عجب مرویست که از دیدن او خدا پیا و ما آمده  
 و با این همت گاه گاه از جوش قلق و اضطراب تنها در کویچه و بازار میگذشتند و در  
 سایه دیواری بنجاک می نشستند با اینهمه نبی هائی و حیرت سرسوی در امور شرعیه  
 و التزام عزیمت فتوری نمی رفت و سماع و رقص را در آنجا چه بار و وجد و تواجد  
 را کجا مجال تا حدیکه روزی در حضور ایشان یکی از و رویشان بچهره الله گفت  
 فرمودند با او بگویند که او ب مجلس ما و نسته به مجلس ما بیاید **مصرعه**

ای تو بسوعه خوبی ز کدامت گویم

شاهد عظیم بر علوهیبت و حال ایشان همین بس است که در مدت دو سال که برسند شیخ  
 بود و در این فرصت تعلیم چه مردم که از جوان دولت ایشان روز میند گردیده اند  
 و چه آثار برکات در کشور هند و استان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله  
 شریفه نقش بندیه که در آن دیار غریب بود ترویج تمام یافت خدمت مولانا  
 هاشم و مرابده المقامات در ذکر ایشان مینویسد که فاضله باین حقیر گفت  
 که بعضی شیخان بزرگ صاحب حال و قال بقنا و سال در بهشت شیخی کردند معلوم است  
 که از ایشان چه ماند و که ماند شاید بزرگگی خواهی شما همین است که بسن چهل سالگی رفتند



و دوسالی سخی نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند امید است که تا ما دام قیام ساعت  
 فیوض و برکات ایشان پائنده و باقی باشد اشاره که با ویسی بودن ایشان بالا رفته  
 در اوائل و اواسط آنحضرت مستغرق بکرم توحید وجود بودند هر چند در اوخر  
 ازان مقام ترقی نموده بوحده شهود و پیوسته اند اما از رباعیات ایشان معنی  
 وحدت وجود مستفاد میشود بعضی رباعیات ایشان را خدمت حضرت  
 مجدّد الف ثانی رضی الله تعالی عنده شرح نموده از توحید وجودی صرف  
 نموده بتوحید شهودی برده و بعضی رباعیات که بطرز رساله املانموده اند و می بایست  
 الاحرار کرده اند تیرگ چند رباعی را زینت این اوراق می نمایم **رباعی**

چون ظاهر علم پرده مقصود است از نقش و می بسوی بی نقش برد		وین مشت خیال هر بسزنا بود است وانگه نظر ره کن که حق موجود است
هر بنس لو نه ریت ز انهار نقوش بر خیز جمال نقش بندی بطلب	ج ر ک د	شد ظاهر و باطن تو در کار نقوش کاسان شود شکست زان نقوش
چون نقش نهاده روی بی نقش آری نویس برنگ ز جانش کرد	ج ر ک د	زان لوح وجود نسخ برداری ز نهار که دل بز جانش نیاری
آن بی رنگی چو پر تو انداز شود هر جانور نسبت بر کشد جمله بخود	ج ر ک د	بس راز نهفته را که غماز شود وانگاه بی انکشاف هر راز شود
گویند که چون سد دل بحال چشم زهر سو سر مه مازان غ کشد	ج ر ک د	گرد دل جان ز جهان فاعبال گوش از هر جانب شنود بانگ تعال
ای گشته بهر نموده بهیوده گرو در دست نمونه که بس بی طرفست	ج ر ک د	این است مقام کنت سمع شنود بنشین بهر طرف مرو در تنگ دو
یک لخطه سر به جیبستی درش گر مردی بنا مرادی خود کن ما	ج ر ک د	حرفی آنا گوی را خطی در برش یعنی که نگار نیستی در برش
وین سکه بمن که بنام فقر است بر خیزه خواهه احرا مر بگیر	ج ر ک د	این روشنی از نور تمام فقر است کان راه ز سر حد مقام فقر است

در ابتدای از فحوائی کلام ایشان بطرف وحدت وجود میسر معلوم می شود در آخر تنزه  
 نام نموده اند و فرمودند که از برکت صحبت شیخ احمد معلوم شد که توحید کویچه تنگ است  
 شاهراه دیگر است فرمود که کمال طفل بنمزد زینت پدر است **شود ز آب گهر نام ابر نیسان سپر**  
**والد ماجد ایشان از ساوا حسینی انداز قانتات نسا و همواره به نیاز و شکستگی و البتجا**  
**و همیشه مشغوف خدمت فقرا چنانچه خدمت طبع خالقاه معلی حضرت خواجه خود میکردند**  
**مخفی نماید که بعد از حضرت خواجه بزرگان سه اشخاص درین طریق علیهم السلام**  
**بوده اند همانا که اشاره حضرت خواجه ثنوی مبارک خود بایندها نموده اند چنانکه میفرمایند**

<p>ز این پیش بخط بخارا          آینه ارجند می بود          امروز در این خرابه نشین          اینجا تم اچه اوقتا هست          دارم بهمان زمین سروکار          ساقی می نقش بند پیش آر          هر چند کند عنس بر بومی          آهومی ختن شکار دارد          عطار که نقش بند تا نیست          آن رشته که پار سالقب بود          آن خواجه بندگان آنرا          من چون هوسی چنین نیارم          خوش آنکه سه یار چار گردد          خسته گروم که این نکو قصر          در بزم زلال باوه نوشتان</p>	<p>بودی چو حیات اشکارا          ز نقش ز نقش بند می بود          این مشت خیال را فروین          جان سر بهمان زمین نهاد          من نیز بخاری ام بر قنار          من صید تو ام کند پیش آر          آن نیست که آورد من رو          بالاشه خرچه کا دارد          در حلقه آن کند فانی است          در پیش آن کند آسود          سر در خم این کند نهاد          من خود سگ این ستر یار غارم          قصر اوب استوار گردد          آید به کمال خود درین عصر          خوانندم ختم می فروشان</p>
---	---

چون عمر شریف ایشان از حد و واربعین متجاوز شد قرین بان مبشر بر رفع  
 علاقه جسمانی شدند شوق وصل عربانی و منگیر ایشان شده ترک اختلاط مردم می  
 نمودند دست مبارک از کارخانه شیخی کشیدند و مقدمه ارشاد فیض شاد را با سر حاکم  
 حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه گذاشتند مستعد ببقا داد الله و منتظر بر فوق اعلی  
 نشستند مانا که این رباعی در آن آوان بزبان مبارک ایشان گذشته در رباعی

صحرا شین ز سبل حذر کن که آستین  
 آن گلبنم ز باغ تو گزیک نسیم لطف

تر میکنم بگریه و افشوده می روم  
 فشگفته ام هنوز که پژمرده می روم

ذکر وصال آنحضرت روز شنبه بیستم جمادی الثانی ۱۲۱۳ هجری کبیر او در وازده که  
 سن مبارک از چهل متجاوز شده مشرف ببقا داد الله شدند و مجسمان عقیدت سرتیغ  
 اسپر دام حسرت و حیرانی گذاشته تا سیخ وصال ایشان را بانی ز جبهان قطع نمودند

فاتی که بدوست بود باقی  
 بر خالق خویش جلگی عشق  
 وی تشنه لب بسال صلیش

و از خود همه فانی الصفت بود  
 بر خلق تمام عاطفت بود  
 خوش گفت که بحر معرفت بود

و نیز از حروف نقش بند وقت یافته شده و روضه سیر که ایشان در وهلی کهنه  
 جو از قدم رسول علی صاجه الصلوة والسلام والتجیة واقع شده مانا که در کلام خود شاره  
 باین نموده اند جای که میفرمایند **مشنوی**

در دیده کشم قبول خود را  
 ای خاک مدینه در کجائی  
 ای مردم چشم دور بینا  
 در باب غم اشیا نه را

خاک قدم رسول خود را  
 در دیده من سپر انبیائی  
 وی چشم چراغ نور بینا  
 بنوا از سیاه خانه را

فرزندان گرامی ایشان دو اند خدمت خواجه عبید الله و خواجه عبد الله از ایشان در سن  
 رضاع مانده بودند بحسن خدمت خواجه حسام الدین احمد که متکفل ایشان شدند بودند  
 چون بمراتبه تدریس رسیدند از علوم معقوله و منقوله بهره کامل یافتند چنانچه پایه علمیت  
 ایشان از عرض که بخدایت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه نوشته اند

معلوم است که بعبارت تازی در کمال بلاغت اطلاق فرموده اند و بعضی از آنها را خود خدمت مولانا  
 باشند قدس در زبدة المقامات درج نموده نزد ذوالدیشان فی الجمله بعد از فراغ  
 علوم ظاهری بطلب معالده باطنی بحسب وصیت والد بزرگوار خود بنخدمت سراسر  
 سعادت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدند و کسب طریق  
 علیہ والد خود نموده بدرجات علیا فایز شدند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی  
 رعایت ایشان در هر امور زاید التخریر میفرموده اند از خلفای جناب حضرت خواجہ  
 پیرنگ بدون جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ خدمت حضرت  
 شیخ تاج و شیخ الہ داوود خواجہ حسام الدین احمد این سه بزرگوار به نسبتی که خدمت  
 خواجہ پیرنگ قدس حاصل نموده بودند اکتفا فرموده و باقی خلفای مبارک ایشان  
 بموجب امر مرشد خود بل بسابقه موہبت با آنچه حاصل روزگار ایشان بود مکتفا نشد  
 بسع از وی و بنخدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدند و یافتند  
 آنچه یافتند و معامله خود را از اینامی جنس بالا بردند پیش طاق ایشان بمرتفع گردیدند

|| هنيئًا ليريابن لنعيم نعيمها || وللعاشق المسكين ما يتجرع ||

انشاء اللہ تعالیٰ ذکر سہار انہار اور منتخب ذکر اسما خلفا حضرت الف ثانی رضی اللہ عنہم خواہد نمود۔

منتخب فی از منتخب بہ منقسم بر سیرۃ تذکرہ راجع ال جناب  
 محبوب بجانی قطب بانی غوث یزدانی قیوم حمانی  
 کاشف اسرار سبع المثانی واقف بر مقتضیات فرقی  
 و منشایہات قرآنی حضرت مجدد الف ثانی لازل اسمہ  
 کالاسم المبارک الذی بشر بہ عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ



والسلام الشيخ احمد ابن الشيخ عبد الاحد الفاروقى الكابلى السمرقندى  
 رضى الله تعالى عنه وذكر آباء واجداد ونسب ايشان قدس الله  
 تعالى سرارهم تذكره اولى رتبه ثانی در ذکر نسب حضرت  
 امام ربانى مجدد الف ثانی رضى الله تعالى عنه

مخفی نماید که نسب مبارک حضرت مجدد الف ثانی رضى الله تعالى عنه بخليفة تا ایدر المؤمنین و  
 امام الاعدالین الناطق بالحق والصاب حضرت عمر بن الخطاب رضى الله تع  
 میرسد بدین ترتیب که اسم مبارک ايشان شیخ احمد ابن شیخ عبد الاحد  
 ايشان ولد شیخ زین العابدین ايشان ولد شیخ عبد الحق ايشان ولد شیخ محمد ايشان ولد  
 شیخ حبیب الله ايشان ولد شیخ قطب الاقطاب غوث العالین حضرت امام فیه الدین  
 ايشان ولد شیخ نصیر الدین ايشان ولد شیخ سلیمان ايشان ولد شیخ یوسف ايشان  
 ولد شیخ اسحاق ايشان ولد شیخ عبد الله ايشان ولد شیخ شعیب ايشان ولد شیخ احمد  
 ايشان ولد شیخ یوسف ايشان ولد شیخ سلطان شهاب الدین علی المعروف بفرخشاہ کابلی  
 الفاروقی ايشان ولد خواجہ نصیر الدین ايشان ولد خواجہ محمود ايشان ولد خواجہ سلیمان ايشان ولد خواجہ  
 مسعود ايشان ولد خواجہ عبد الله الواعظ الاصغر ايشان ولد خواجہ عبد الله الواعظ الا  
 ايشان ولد خواجہ ابو الفتح ايشان ولد خواجہ اسحاق ايشان ولد خواجہ ابراهیم ايشان  
 ولد خواجہ ناصر الدین ايشان ولد حضرت عبد الله رضى الله تعالى عنه ايشان ولد

مخفی نماید که تمام نسب مبارک تا ایدر المؤمنین از روی انتخاب می و دو نفر میشوند لیکن در اینجا پس حضرت عبد الله رضى  
 ناصر نام مقرر نموده اند و این تعیین را از زبده المقامات مولانا هاشم کشتی نقل کرده اما مولانا بدر الدین سرمنده می در حضرت  
 القدس بجا ناصر سالم نام این حضرت عبد الله ابن عمر رض نوشته و همین اسم سالم را در کتب حدیث در اولاد صلیبی  
 حضرت عبد الله یافته شد پس از این تقریر معلوم شد که آنچه مولانا بدر الدین قدس سره نوشته اند بر صواب خواهد بود زیرا که  
 ناصر نام در اولاد ايشان ظاهر یافته شده مگر اینکه احتمال لقب دارد که همان سالم ملقب بن ناصر باشند لکن این

در ذکر نسب مبارک ايشان شیخ احمد ابن شیخ عبد الاحد الفاروقى کابلی السمرقندى رضى الله تعالى عنه

حضرت امیر المؤمنین عمویں الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین :-

تذکرہ شاہ از منتخب ثانی در ذکر سلطان شہاب الدین فرخشاہ  
 فاروقی کہ از جلد او مہتابک حضرت مجد الف ثانی اند و در تذکرہ او  
 این منتخب ہم مہتابک ایشان نوشتہ شد با ذکر امام رفیع الدین  
 کابلی و در ذکر حضرت امام رفیع الدین قدس تعالیٰ اسرارہم و در

اما بعد مخفی نماند کہ از جلد او کبار حضرت مجد و الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 بعد از جناب حضرت مجد اللہ بن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما این دو بزرگوار یعنی حضرت  
 سلطان شہاب الدین علی و حضرت امام رفیع الدین قدس سرہما از جلد اولیا کملین اند  
 حضرت سلطان شہاب الدین علی لقب ایشان فرخشاہ است و خدمت ایشان قبل از  
 سلوک صوفیہ والی کابل بودہ اند از قبیل سلاطین غزنویہ و قبل بعد از زوال سلطنت  
 غزنوی ایشان از کابل خروج نمودہ اند و سلطنت بایشان مقرر شدہ و خدمت ایشان  
 مراۃ ابہند و ستان با عساکر و افواج قاہرہ چہت جہا و کفار و ترویج اسلام و توہین  
 اصنام تشریف فرما شدہ اند و با فتح و فیروزگی بغنائیم بسیار بکابل مراجعت نمودہ اند  
 آخر الامر عنایات الہی شامل حال و قرین احوال ایشانان شدہ توجہ ایشان را از امور  
 سلطنت گروانیدہ شوق و ذوق خود را نصیب روزگار ایشان نمودہ قبلہ توجہ  
 ایشان را بسلوک طریقیہ علیہ حضرت چشتیہ مصروف داشتہ و از اکابر آن طریقیہ عالی  
 مستفید گردیدند و بدرجات کمال و اکمال مشرف شدند و عالمی از سرچشمہ فیض ایشان  
 سیراب و کامیاب گردیدند ایشان بعد از ترک سلطنت و قبول فقر در کویہستان  
 کابل سکونت اختیار فرمودہ ما دام حیات بہ فیاضی خلق مشغول بودند و بعد از رحلت

در همان سرزمین آسودند امروز آن موضع بدره فرخ شاه معروف و مشهور است قبر مبارک  
 رازپارت گاه عالی ساخته اند قبله توجه آن نواحی مزار ایشان است نیز او بیتبرک به  
 الحال برادر این راقم حروف شاه ضیاء الحق سلمه الله تعالی ابقاه و او صله الوفاة  
 ما تمنا ه تعبير مزار فیض آثار ایشان نموده و مسجد و خانقاه عالی را مسمو ساخته خود  
 بتربیت طلاب آن نواحی در آن خانقاه مبارک مشغولست و سکونت خود را در  
 آنجا مقرر نموده اینر و تعالی بهمین برکات ایشان او را با علی مراتب کمال اکمال ممتاز و آرد

این دعوت را بجای تهنیت  
 آمین آمین کناد جبیریل

و نسب عارف اکبر حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره الانوار نیز با ایشان تهنیت میاید  
 ذکر امام رفیع الدین رحمة الله علیه جد ششم حضرت مجد و الف ثانی اند  
 و خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و اقتباس انوار کمال از شمع صحبت حضرت سید  
 جلال الدین بخاری رضی الله تعالی عنه که ملقب بسید مخدوم جهانیان بودند نموده اند و خدمت  
 امام رفیع الدین و آما دو امام نماز و خلیفه ایشان بوده اند آورده اند که چون حضرت  
 مخدوم جهانیان از ولایت بخارا بکابل تشریف فرما شدند و حضرت امام رفیع الدین را  
 از آنجا راهمراه خود دهند و ستان آورده اند چون خدمت ایشان بقریه براس که پنج شش  
 کرده است از سهند رسیدند مردم آن قریه از خدمت ایشان التماس آن داشتند  
 که چون خدمت ایشان بدلی برسند به پادشاه وقت که مرید ایشان است بفرمایند  
 که همیشه سهند را شهری آباد نماید که آن پیشه مویش و مسکن شیر و سباع است  
 رعایای اطراف آن سرزمین برسانیدن مالیه سلطان ببلده سامانه که بعد مسافت دارد  
 عسرتا می کشند خدمت ایشان قبول است دعا نمودند و متوجه دار الخلافه شدند

له جد بزرگوارش مشهور بفرخ شاه زمام حکومت کابل در کف داشت و پدره الا که شیخ موسوم بحال الدین  
 سلیمان در عهد شهنشاه غوری از کابل به ملتان آمده قضا قصبه گهوئوال که نزدیک ملتان است یا نقل من تاریخ

و چون بکنور که دو منزل است از دهلوی رسیدند سلطان فیروز شاه که از سلاطین فاغنه  
بوده است استقبال ایشان نموده بقریه مذکور آمده بشرف ملاقات ایشان مستعد گردید  
خدمت ایشان مسئول آنجماعه سلطان رسانیدند و سلطان فرموده ایشان را  
سعادت خود دانسته قبول نمود و حکم فرمود که در آن سرزمین شهر بنا کنند خواه  
فتح الله را که برادر حضرت امام رفیع الدین بودند و از مقربان سلطان تعیین نمود  
که با دو هزار سوار رفته در آن سرزمین باشد و بانصرام آن مهم اقدام نماید چون خواه  
فتح الله آمده شروع در تعمیر آن قلعه کرد و روز با هتنام تمام آنچه بنامی یافت در شب  
منهدم می شد علی الصبح باز تعمیر می نمودند بدستور سابق منهدم می یافتند  
چون این مقدمه را بعرض سلطان رسانیدند خلیفه علاج آن را بحضرت محمد و مهبانین  
حواله نمود خدمت ایشان امام رفیع الدین را فرمودند که شما رفته متوجه احوال کیفیت  
این واقعه شوید چنانچه برادر شما از طرف سلطان مامور تعمیر است از جانب شما امر باشد  
و خشتی از دست مبارک خود بایشان وادند و فرمودند که بدست خود در بنا قلعه  
گذارید چون خدمت ایشان با مرشد خود بدان سرزمین رسیدند و خشت را در  
بنامی قلعه گذاشتند و متوجه کیفیت آن حال شدند معلوم نمودند که خدمت شیخ شرف الدین  
بوعلی قلندر قدس سره را از نادانگی به بیگانه گرفته بودند چه ایشان خود را پوشیده  
بودند و کسی ایشان را نمی شناخت و از غیرت باطنی بنامی قلعه را هر شب منهدم میساخت  
خدمت امام رفیع الدین شیخ مذکور را در یافته عذر تقصیر بر او رخصت خواست شیخ فرمود که  
رفیع الدین پاسخاطره این شهر چند روز آباد باشد و الا نه تا قیام قیامت آبادی  
این را نمیگذارم بعد از این چون قلعه مذکور بانصرام رسید سلطان فرمود که این قلعه  
بتصرف حضرت امام رفیع الدین آباد شده است خدمت ایشان آنجا سکونت نمایند  
و محصولات آنرا صرف فقرا خود کنند از آنروز سکونت حضرات اسلاف مجددیه



در آن بلده سپهرند مقرر شد خدمت ایشان مدت چیات خود آتجا بودند و بعد رحلت  
 تربت شریف ایشان بیرون شهر نمودند هر چند الحال قبر مبارک ایشان در اندرون شهر  
 شد از کثرت آبادی خدمت مولانا هاشم در زبده المقامات می نویسد حضرت امام بانی  
 مجد و الفثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرخنده شبی زیارت تربت حضرت امام رفیع الدین شدند  
 و مدت تمام محاذی صدر امام بر پائی مراقب ماندند بعضی مخلصان معروض داشتند که اگر  
 بنشینند خوب باشد ایشان به شستن توجه نفرمودند و زمانی به تربت والده معصوم خویش  
 رحمتها اللہ تعالیٰ که در آن مقبره منوره است نیز خاموش ایستاده اند فرمائی آن شب خدمت  
 خدمت مخدوم زاوه مستحکم بر جاوه مخزن الاسرار و العلوم خواجہ محمد معصوم  
 ستری شکر ف از زیارت شب بیان نمودند مجمل آن اینست که حضرت بعد از مراجعت  
 فرمودند که چون محاذی روضه امام ایستادم از حق سبحانه و تعالیٰ ملتس آن شدم که  
 الهی از جمیع این گورستان عذاب را مرتفع کن آواز رسید که هفتہ عذاب از ایشان  
 بر وارتد باز بلتجی شدم که رحمت ترا نهایتی نیست در مغفرت باقرای حکم شد که ماهی عذاب  
 مرفوع گرد و باز بیش نضرع نمودم بکرم خاص نوازش فرمودند و به کلی بخشیدند فرمائی  
 آن روز بمقبره که والده و جد ایشان مدفون اند رفتند بخاطر مبارک آن حضرت مضمون حدیث  
 معروف گذشت که چون عالمی بمقبره بگذر و تا چهل روز عذاب آن مقبره را بر وارتد بجز و این  
 نخطور ملهم شدند که بقدم تو تا قیامت عذاب این مقبره بر و اشتهم بدیت

بدین خوبی و رعنائی تو از هر در که باز آئی | دری باشد که از رحمت بروی خلق بختانی

تذکره آثار انتخباتی در ذکر والده حضرت مجد و الفثانی خدمت شیخ  
 مخدوم عبد الاحد قادری الحشتی با ذکر شیوخ ایشان قدس اللہ سرہم

لقب ایشان حضرت مخدوم است و خدمت ایشان را در عنفوان جوانی و او ان تحصیل علوم

ظاهری بناگاه دست شوق این راه گویان گیردل شده بخدمت مطهر النفوس شیخ عبدالقدوس  
 قدس سره بر دو آنجا بگذرد ارادت او در آینه تلقین اذکار فرا گرفت چون از خدمت شیخ  
 التماس سکونت خود بر آن آستان خواست و طلب مصاحبت بدان درویشان کرد شیخ  
 فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده بعد از تحصیل اینجامراجعت نمائی و  
 تحصیل معالده کرمیت به بند که در ویش بعلم را چندان تمکین نیست و چون حضرت مخدوم  
 این شنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود زبان مسئلت بگشود و گفت ترسم که اگر پس از انصراف  
 و اتمام علوم بدین عقبه علیه شتابم این گرامی صحبت در نیابم شیخ فرمود چون مرانیابی  
 بفرزندم رکن الدین شو و از و بجوآنچه می جوی حسب الامر شریف باز بر تحصیل علوم مرا  
 فرمود قضا را پیش از تمامی تحصیل او عمر گرامی شریف شیخ و می رخت تمامی کشید  
 مصر عد آن نامه سوز دل با تمام رسید پیش حضرت مخدوم بعد از فراغ  
 اکتساب فنون علوم از منقول و معقول و سیر و سیاحت بعضی بلاد بحکم اشاره آن  
 بشارت بخدمت شیخ رکن الدین قدس سره شد و خدمت او بفرموده و وصیت والد  
 ماجد خود و ملاحظه علوم استعداد طریق شفق و عنایت پیشتر نموده و نظرات تربیت را  
 در باره ایشان وسیع نداشت و چون از موافق فواید خویش بهره در کرد و خرقه خلافت  
 از دو طریق به ارکب قادری و چشتی قدس الله تعالی اسرار الیها پوشا مید و بتلقین  
 و تربیت طلاب امر فرمود و آجاست نامه بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت  
 الفاظ نوشت و آن نامه گرامی را که نگارش نمود این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

وفد الخیر والاقبال موعدا  
 بشکر ترا که دولت درین روز نمود  
 در آسمان رفعت شمسی بر آمده

و کوب المجد فی الافق الاعلی  
 ایجا ز وعده کرو نقابے ز رخ کشود  
 نوکے ازان بتافت اندر جهان نمود

الحمد لله الذی خلق الادم علی صورته و کرمه بخلافته و اجر محاتک النسب بنین

انبياؤه واوليائه - وقد ما حسانه على منتهى - وآخر شكره على نعمته - وهو الاول -  
والآخر - والظاهر والباطن لا مؤخر لما قدم - ولا مقدم لما اخر - ولا معن لما ابطن -  
ولا مخفي لما اظهر - وتمت بهم اوليائه عن الركون - الى الاكوان عاردا - واعتلقت الجنان  
باراديات عليهم بكرة وعشيرة كاس المحبة من كوثر محبوبهم دارا كلما جن  
عليهم الليل جعل قلوبهم من شوق لقاء الخليل نارا - وتفيض اعينهم  
من الدمع مدارا ليللا وفهارة - ويشتغلون بذكره سرا وجهادا - و  
يتمتعون بمناجات المحبوب اعلا لا واسرارا - ويطوفون حول سرادقات  
الوحدة افكارا - لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه نضادة  
العرفان وهو عطشان وحيوان له في فضاء العشق والوله طيران  
غايتة مطلوب لقاء الرحمان - ونهاية مقصودة رضاء المنان فينظر  
في اقطار الارض اثاره ويظهر في الافاق انواره - لسانه فاطوب الحق  
وهو داع الى الرب للمخلق لينخرجهم من الظلمات الى النور - ويقر بهم فيحبيهم  
الى الله التقوى والصلوة والسلام على من هو خير خلقه واحبائه  
وخاتم انبيائه - واصفيائه وهو رسول الرحمة وصاحب الشريعة  
الغراء والطريقة الزهراء والحنيفية البيضاء وعلى اله وخلفائه  
الاربعه واصحاب الكرام البررة **اما بعد** فان الدعوى الى  
الله العلام من اوثق دعوات الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل  
والاحسان على ما ورد في الخبر عند علي الصلوة والسلام والذي  
نفس محمد بيده صلى الله عليه واله وسلم ان احب عبدا لله الى الله  
الذين يحبون الله الى عبادة ويحبون عبادة الله الى الله ويمشون  
في الارض بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذية سبيلى

ادعو الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني انما يكون برعاية اقواله وافعاله واحواله  
ثمان الاخ الاغر الرضي والصاحب المرضي المتوجه الى رحمة رب العلمين  
المتوكل الى مالك يوم الدين اخانا العالم الشيخ عبد الاحد بن  
زين العابدين لما صح قصده ولبس الخرقه منا وتفقّه بالعلم واشتغل  
بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجازة بالباس الخرقه للطالبين  
كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب الاقطاب الشيخ عبد <sup>القدس</sup>  
قدس الله سره العزيز وهو من شيوخ الاسلام الشيخ محمد عارف  
وهو من شيوخ وايه الشيخ احمد عبد الحق وهو من شيوخ الشيخ جلال  
پانی پتی وهو من شيوخ الشيخ شمس الدين ترك پانی پتی وهو من شيوخه  
الشيخ علاء الدين على احمد صابر وهو من شيوخ الشيخ فريد الحق  
والدين مسعود هني من شيخ قطب الحق والملة والدين خواجہ قطب الدين  
بختيار او شوه من شيخ خواجہ عبد الدين سنجرى وهو شيخ الشيخ عثمان الهامى وهو من  
شيخه والدة سيد السادة محي الدين بن نصر وهو من شيخه والدة سيد الحسين النسب  
ابن <sup>سيف</sup> صا وهو من شيخه حاجي شريف زندي وهو شيخ الشيخ مودود چشتى وهو من شيخه الشيخ ابيو  
چشتى وهو من شيخه ابى محمد چشتى وهو من شيخه ابواسحاق شاقى  
وهو من شيخه الشيخ على الدينورى وهو من شيخه الشيخ هبيرة البصرى  
وهو من شيخه الشيخ سلطان البلخ ابراهيم الادهم وهو من شيخه نصير  
بن عياض وهو من شيخه الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيخه الشيخ  
حسن البصرى وهو من شيخه الشيخ امير المؤمنين وامام المسلمين على المرتضى  
كوم الله وجهه وهو من حضرت الرسالة الرفيعة القدسية محمد رسول الله  
صلى الله عليه واله وصحبه وسلم وهو من الله تعالى عز وجل وايضا اخبر له



دامت بركاته وزيدت درجته بالبأس الخرق المباركة القادرية المحمدية  
من يطلبها ويراه اهلا ومستحقا لها كما اجازنا بالبأس الخرق للطالبين  
استاذ علماء المشرق والمغرب علامته الوري علم الهدى المحقق المدقق  
الكامل المكمل سيّد السادات امير سيد ابراهيم معين الحسيني  
الايروحي القادري وهو من شيوخ الشيخ بها والدين الانصاري الحسيني  
الحسيني القادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الحلبي القادري  
وهو من شيوخ والده سيد السادات سيد موسى القادري وهو  
من شيوخ والده سيد عبد القادر وهو من شيوخ والده سيد السادات  
سيد حسن وهو من شيوخ والده سيد السادات محي الملة والدين في نصر  
وهو من شيوخ والده سيد الحسب والنسب سيد السادات ابي صالح وهو  
من والده السيد الجيد السند المستند عبد الرزاق وهو من والده  
سيد السادات قبله ارباب الكرامات قطب الكونين غوث الثقلين  
محي الحق والشريعه والطريقه والحقيقة ابي محمد عبد القادر الحسيني  
الحسيني الجيلاني رضي الله تعالى عنه وقدس الله تعالى روحه وهو  
من شيوخ الشيخ ابي سعيد الخزومي وهو من شيوخ شيخ الاسلام  
ابي الحسن القرشي الهنكاري وهو من شيوخ شيخ الاسلام ابي فرج  
يوسف الطرسوسي وهو من شيوخ شيخ الاسلام عبد الواحد بن  
عبد العزيز اليماني وهو من شيوخ شيخ الاسلام ابي بكر الشبلي وهو  
من شيخ الاسلام سيد الطائفة الصوفية جنيد البغدادي وهو من  
شيوخ شيخ الاسلام سري الفلس السقطي وهو من شيوخ شيخ الاسلام  
معروف الكرخي وهو من شيوخ شيخ الاسلام ابي سليمان داود الطائي

وهو من امام علي موسى رضا وهو من ابيه الامام جعفر الصادق  
وهو من ابيه الامام محمد الباقر وهو من ابيه الامام زين العابدين  
وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين وهو من ابيه امام المسلمين  
وامير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب رضي الله تع  
عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو عن سيد المرسلين  
امام المتقين خاتم النبيين المبعوث رحمة للعالمين محمد بن  
النبي الامي الامين صلى الله تعالى عليه وبارك عليه والاطيبين  
الطاهرين وَوَصَّيْنَا لَهُ دَامَتْ بَرَكَاتُهُ ان يشتغل بالعلوم  
الصوفية وآومراد المشائخ واعمالهم اعيان حقوق الشرع  
من الاصل والفرع مثلثا لا وامر الله تعالى ومجتنبًا  
لنواهيهم ومتأديًا باباب الصوفية حق الادب وان لا يتردد لارباب  
الدنيا واصحابها وان لا يحضر في مجلسهم لطلب الدنيا وان يجب  
اولاد الشيخ واقربائه ويراعى حقوق اديهم كما قال الله تعالى  
كحبيب صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ  
أَجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَأَنْ يَشْتَفِلَ بِاللَّهِ اشْتِغَالَ بَاطِنًا مَّعْرُوفًا  
عن غير الله كما قال الله تعالى كحبيب صلى الله عليه وآله وسلم وأذكر  
اسم ربك وتبتل اليه بتبيل زاهد في الدنيا راغبًا الى العقب  
ثابتًا على السعادة والسخاوة من غير الالتفات الى رسوم اهل  
البطالة وان يجعل الوحدة والعزلة راس ماله فانها متمسك ارباب  
الصدق والصفاء ان استطاع ان يستمر اوقاتة على ملازمة  
بالخلوة هو اولى واحرى وان لم يتيسر له ذلك فيجعل لنفسه نصيبًا

منها وینبغی ان لایکون سنتہ خالیتہ عن خلوة او خلوتین فان کان هکذا فهذا  
 العزیز نائب عن یدنا و بین الناس خلیفتنا فیرحم الله من اکره و عظم  
 من اکرمناه و عظمناه و اهان الله من اهانته فاسئل الله العظیم المنان  
 ان یکون الاخر المشار الیه مرضیا عند الله و محبوبا عند الناس اللهم بلغه  
 الی منتهی مطالب الصدیقین و اوصله الی اعلی درجات العارفين الکاملین  
 المکملین بحرمته النبی و الہ و صلی الله علی حضرتہ خیر خلقہ و الہ و صحبه  
 اجمعین من الفقیر الحقیر المجیز المرخص دکن الدین بن عبد القدوس  
 اسمعیل الحنفی کتبه و حرره فی سنه تسع و سبعین و تسعمائة و اربع  
 علی من اتبع الهدی انتهى :-

## ذکر اکابر کے کہ حضرت مخدوم از صحبت انہما مستفید شدہ اند اول خدمت شیخ عبد القدوس قدس سرہ و عزیز

و ایشان از اکابر شیوخ ہندوستان انداز فرزندانشیخ صفی الدین کہ در  
 اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیدہ سکر و شوش  
 قوی داشت و جد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات و وفور غلبات و راتباع سنت  
 سنیہ بغایت متیقن و در التزام عزایم امور سخت متکمن اورا کتابے است مسمی  
 بہ انوار العیون مرتب علی شبعۃ فنون کہ در ہر فن اسرار عالی بر صحائف  
 املا آورده و اورا مکاتیب است بس علاوت بخش در مکتوبے سے نویسد کہ شیخ  
 سید محمد گیسو در از زبان دراز کرد از جیرانی و گفت کہ او سبحانہ و تعالی و را  
 الوراہت اگر چہ این سخن نیز باشد اما جویندہ را جان نیز باشد کہ در طلب او  
 طالب از ہمہ و را الوراہت محققان گفته اند کہ نہایت رجوع بسوی بدہت

است چون بدایت ابدایت نیست نهایت را نهایت نه بود که خدای را جل شانہ نهایت  
 نہ بود و طالب نہ نهایت بی نهایت باید تا در نهایت سجوع بسومی بدایت آید مومنان  
 خدای عزوجل را در بہشت بینند نہ آنکہ خدا در بہشت باشد تعالی اللہ عزوجل  
 علوا کبیرا اما طالب را در بہشت باید شد و از بہشت باید شد چون ما فی الجنۃ  
 سوی اللہ روئے نماید و راہ الوراہت تحت الثریٰ یک جا آید چہ جای و راہ الوراہت  
 است در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و خوف خاتمہ می نویسند صححات  
 صححات تا عقبہ اہام فریقی فی الجنۃ و فریقی فی السعیر و پیش  
 است کجا خواب و خورد و گرفتار و آرام در کیش است بیست

حل می نشود در این جہان مشکل من  
 تا خود بکدام راہ بود منزل من

کسی ندید نشان ز آب گل من  
 از بہت این دو راہ خون شد دل من

جائے دیگرے نگار و فرد

چون برہمن پیر بہتخا نہ باندم

در کوئی بتان رفت ہم عمر درینا

عمر باختر سید مرگ و سفر عاقبت در پیش آمد ز او آن کہ علم و عمل بر متابعت  
 سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم است بدست پیام و خوف و حیرت آن فر گرفت کہ  
 امام مسلمانان ابو حنیفہ کو فی رضی اللہ تعالی عنہ می فرماید اکثر ما یسلبک الایمان  
 عند النزاع ندانم دران وقت دشواری و زمان بقیرانی چہ پیش آید جائے در  
 تصحیح فرزند نخست خود شیخ حمید الدین نوشتہ اندای فرزند فرصت عزیزا  
 و روز و شب تحصیل علوم بجد و جہد کوشش بطبع نامی کہ وقت تحصیل علوم ہمین است  
 و دوام طہارت و اوامی فراض و سنن با تعدیل ارکان با خضوع و خشوع بر  
 وجہی کہ صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر کہ استقامت این کار سعادت و وجہانی  
 و دولت دو جہانی و برکات و رحمت بی شمار است بدانکہ مقصود از علم عمل است



که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود و از عمل خلاص و محبت حق تعالی است  
 لیست الصادقین عن صدقهم کما شکر خواص و عوام است و مقصود از خلاص محبت  
 محبوب است که معبود برحق است و موجود مطلق ان صلواتی و نسکی و محیای و صباتی  
 لله رب العالمین انکهی کلماته الشریفه خدمت شیخ از این دار پر ملال انتقال  
 بان سال نموده که شیخ اجل مبین آنست رحمة الله تعالی علیه :- ۹۴۴

## ذکر شیخ خواجه رکن الدین - قدس سره الغریب

فرزند دویم و خلیفه اول حضرت شیخ عبدالقدوس اند بعد از والد خود بر جاده ارشاد  
 نشست با وجودیکه از والد خود با علی درجات کمال رسیده بود و از خدمت سید ابراهیم  
 الایزجی القادری نیز طریقه علیه قادریه را اخذ نمود چنانکه در ارشاد نامه حضرت مخدوم  
 ذکر نموده و خدمت او صاحب اسرار و احوال عالیه بوده و تصانیف شایسته دارد  
 از آن جمله است صریح البحرین محتوی بر اسرار علوم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات  
 کثیره البرکات است در یکی از مکاتیب خود بیکی از محرمان راز نوشته و آقا پنجمه  
 دیک فحدت ثلث الحمد والمنه که در دیده مشهوری نهانده بجز خدا معجزان افکار  
 و عجز بیش از آن و خیر حیرت و در ماندگی گیش نه بعیت

تشنه از دریا جدائی می کنم || بر سر کعبه گدائی می کنم ||

شیخ رکن الدین را بر حل بعضی کلمات سکریه و الدخولیش تحقیقات است از آنجمله  
 است که والد ماجدش روزی در اثنای سماع در زبان راندند که خداوند ما کجا ایم  
 باز فرموده اگر گوی خداوند شاید شیخ رکن الدین می نویسد مراد از علم الهی تعین علمی است  
 اجمالی یا تفصیله که بوحده و واحدیت مبراند شیخ در آنوقت فوق تعین علمی بوده و حد  
 شیخ رکن الدین علیه الرحمة در سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه از این جهان رفته

مضجع او با سایر انجوش در جنب لد بزگوار است الا شیخ احمد ولد شیخ عبد البقی  
 شهید صاحب کتاب سن الهدی که در شاه آباد آسوده و انتقال و در سنه اثنین و سبعین  
 و تسع مایه رحمة اللہ علیہ رحمة واسعة۔

۹۷۲

**ذکر شیخ جلال الدین تہا لشری** از اعظم خلفای شیعہ عبد القدوس  
 اند و خدمت حضرت مخدوم رابعلاقہ ہم پیرہ گی با ایشان صحبت ہای شایستہ مجلس  
 شگرف بودہ و از علم ظاہری بہرہ تام داشت و استغراق و استہلاک تمام تا گویند  
 کہ بسا بودے کہ برائے اولے نماز مریدان آمدہ برائے افاقت شیخ با و از بلند  
 حق حق می گفتند تا از سکر بھومی آمد عمر دراز یافت بعد از نو و پنج سالگی در سنہ  
 تسع و ثمانین تسع مایه باخرت شتافت و ربلدہ خود مضجع یافت رحمة اللہ علیہ و  
 خدمت و در ارسال مفید است و مکاتیب شگرف۔

**ذکر ملاقات حضرت مخدوم علیہ الرحمہ بحضرت شیخ کمال کہتلی رحمۃ اللہ علیہ**

حضرت مخدوم را در آوان مجالست حضرت شیخ جلال ملاقات بحضرت شاہ کمال و بیاد  
 روزی حضرت مخدوم با شیخ جلال صحبت داشت کہ مردے بصورت اہل سپاہ  
 بان خانقاہ درآمد بحضرت شیخ معانقہ نمود و در انجمن بنشست شیخ اورا از سپاہ دانستہ  
 از احوال شاہ و سپاہ پرسید وی از این پرسش در شورش درآمد و گفت  
 شیخا اگر میکنے از مسکینان این راہ جہت اقتباس انوار اللہ باین خانقاہ آید شمارا  
 لایق نیست از احوال شاہ و سپاہ پرسیدن اگر خواهش این اخبار وارید بر راہ گذر  
 بنشینید و از روندگان بجویید شیخ از غایت بروباری طریق معذرت پیش  
 گرفت حضرت مخدوم آثار جذبہ از وفہمیدہ چون او از محفل شیخ بیرون شد و عقب  
 او شدند با و اظہار محبت و اخلاص نمودند از منزل مسکن او پرسیدند آن عزیز نیز

بالفت بشاشت پیش آمدہ اظہار احوال خود و منزل و ماوای باز نمود و فرمود سکونت  
 فقیر بیشتر بقصبہ پایل است و پایل از توابع ہرند است حضرت مجدد بعد از چند  
 آنجا شدند و خدمت شیخ کمال ذوی الاکمال را آنجا یافتند و صحبت ہای گرم ہم رسید  
 و فیما بین این دو بزرگوار الفت بسیار روندا و تا بعد کے کہ شاہ کمال مذکور مع عیال  
 و المال بہ منزل جنت مشاکل حضرت مجدد می آمد و چندی گذرانیدہ باز بہ سکن خود  
 مراجعت نمودی فی الجملہ فوائد بسیار از مجالست و مصاحبت شاہ کمال نصیب  
 وقت ایشان شد و غرائب معاملات و عجائب خرقعات از او مشاہدہ نمودند  
 خدیر شاہ کہ ان باب جو یکہ ایسی بودند بہت ظاہری شیخ فضیل داشت کہ بہ نہ و سطر  
 بشکر الجن والانس جناب شاہ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 میرسید بدین تفضیل آراوت شیخ فضیل بسید گدا رحمان ثانی بود اورا بسید سرائدین  
 عارف و اورا بسید گدا رحمان اول و اورا بسید ابوالحسن و اورا بسید سرائدین  
 صحرانی و اورا بسید عقیل و اورا بسید برمان الدین و اورا بسید عبد الوہاب  
 و اورا بسید شرف الدین و اورا بسید عبد الرزاق و اورا ابو الدجاہد خود امام لفقین  
 غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ و قدس اللہ سرہ الا قدس و شاہ کمال اکثر از شوریدہ  
 سرے و آشفته حالی بجزائرمفاوز بسر بردے و دوران بوادی چون احتیاج  
 طعاش شدی بنا گاہ دران بیداشہری پیدا شدی و ساکنان آن شہراورا  
 ہرچہ تمام تر باغراز و اکرام بمنازل خویش برودندے و ضیافت نمودندے و شیخ از  
 طعام و شراب آہناتنا ول کرے و شب بمصدق ابیت عند ربی بامکنہ  
 ایشان غنودی بامدادان کہ شیخ بیدار شدی نہ از آن شہر نامی دیدی و نہ نشانے یافتی و خدمت  
 حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ازوالہ خود و نقل نمود و اندکہ خدمت  
 شاہ کمال چون در بیان معارف و تبیین اسرار می درآمد و قائق در میان مے آور و کہ با خود

توت علمیت مستمعان کامل احوال را بعد از تامل و تفکر بسیار بر و ایام بفهم می و ز آمد بیت

ارباب نمازنده بجای دیگر اند | بیرون زد و کون در جهان دیگر اند |

و خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه فرموده اند که چون نظر کشفی سر داده می شود بعد از حضرت عوث الثقلیین کریم الطرفین از مشایخ علیه قاوریم چون شیخ کمال اقل قلیل بنظری در آید چون عمر مبارکش از ثمانین تجاوز نموده و در تاسع<sup>۱۹</sup> عشر از جمادی الآخر<sup>۹۸</sup> هجری و ثمانین و تسع مائة راه وصل بر فوق اعلی یافت و در قصبه کھتل از قره تابه سر میزند است خواب گاه یافت رحمة الله سبحانه علیه رحمة واسعة - بعد از وی خدمت شاه کندرزاسه او و وارث نسبت او شد صاحب حالات بلند و معارف را رهنم بود و حضرت مجدد الف ثانی رضی فرمایند که جانب کتاب میتوان بفراغت نظر کردن اما بر دل شاه کندرزاسه نور نظر را راه نیست شاه مذکور در ۲۳ ثلث و عشرين بعد الف از جهان رفت رحمة الله سبحانه بیت

چمن را تر و تازه آرستند | چو شب نم نشستند بر خوستند |

خدمت حضرت مجدد و مباحث بسیار نموده اند و بسیار رگان را یافته اند و مستفاد شده و ایشان در این سیر و سیاحت عهد نموده بودند که در هیچ جا از علمیت خود و یا از نسبت خود اظهار ننمایند و همه را طالب باشند نه مطلوب و از هر که اظهار بدعت بینند با وصحبت ندارند در اسفار خود بسی علمای عال و عرفاء کامل در یافته اند از آنها چیزی بیان شود و منها چون گذر ایشان بر تپاس افتاده شیخ الهداد مروه بود بغایت معمر و عزیز صحبت مائی عزیزان یافتند او را آنجا یافتند باو صحبت نمودند و فرموده هر راه را نهایت نیست الا راه حق را عزوجل که آنرا نهایت است و خدمت ایشان از آن کلام بغایت متعجب می بودند و در معنی آن متفکر بود خلاف صریح کجیم مشایخ که منازل الوصول ایقظم ابد الابدین



خدمت حضرت مجدد الف ثانی رض میفرمایند کہ حل این معنی آن چنان بخاطر می آید  
کہ هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق ہمہ اشیا جز وجود و اعتبارات نیست  
و نہ اندو وجود و اعتبارات را غایت نیست بخلاف راه وصول  
با وسببمانہ کہ منتہی بذات اقدس او گرد و زیر آنکہ چون غارف را سیر عجیبی و  
اجمالی بخص عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا ہمہ وجود و اعتبارات  
منفقو گردند و سیر او بذات بخت منتہی گرد و بعد از آن سیر در راه ماند و دست  
ادراک از زمان آن کوتاہ پس آن سیر لا ینقطع ابد الابدین گفته اند سیر اسما  
و صفات است کہ سیر تفصیلی است و غایتہ ندارد و خدمت حضرت مجدد الف ثانی  
از والد ماجد خود نقل می فرمودند کہ روزی در مجلسی ذکر ازہ بر می کشیدند شیخ الہدای  
ندو ز حاضر بود و بعد از فراغ آن مرا صاحب فرامی فرمود کہ ذکر برائے تصفیہ دل  
و انجلائے آنست کہ دل نیست مگر آئینہ کہ رنگی بر و نشسته است اورا صیقل  
باید کرد تا روشنی پذیرد و آن خود بند کہ خفیہ سیر است نہ آنست کہ دل آہنی باشد  
کہ ما را بہ نیک برو باید زد و یعنی بر این ضربت و شدت ذکر نباید کرد حضرت مخدوم  
می فرمودند کہ در سیاحت خویش بہ بلاد بنگالہ بشہرے رسیدم کہ در آنجا درویشی  
بود شیخ برہان نام داشت و در یکی از مساجد با حیائے لیالی بسیر و شبھا  
از فرط بے قراری بگریہ و زاری می بود و او و جہر بانی بمن اظہار کردی و گفتم  
بیات چند گاہ با ہم بگذرانیم اما از جهت آنکہ امرے از امور بدعت را ترکب بودم  
پذیرائی صحبت او نہ گشت و آن درویش اکثر شعرے از شعرهای ہندی ہی خواند  
و اشک خزان از دیدگان نشانے مضمون آن شعر این بود کہ حیرت دارم از  
لطافت معشوق کہ اگر گوی از بس نزاکتش موی را آنجا گنجانی نیست شاید و اگر  
از بسے انبساط و اتساع او گوی عاملها در و کم است نیز درست آید بیت

نمکدانی بتسکلی چون دل مور

نمک چندان که در عالم فتد شوق

# ذکر سیدی قوام علی مرتضی کتبی امام الیوم لقیام

و هم خدمت مخدوم را گذاری بشهر جوپور فتنه آواجا فواید صحبت سیدی علی قوام اوریا فتنه  
 قدس سرها و آو بزرگی بود صاحب کرم و وجد و سماع و خوارق ظاهره و کرامات باهره  
 ذوالتوکل والتبتل والا نقطاع در سلسله خواجهر معین الدین سنجر  
 مرید شیخ بهاء الدین جوپوری که بسینه واسطه شیخ نصیر الدین محمد میر سید رحمت الله  
 سبحانه از وی می آرنده که سید الانام را صلی الله علیه و اله وسلم در منام دید  
 که فرمود علی وصل بر در خود می زنی و آن خلق خبری نمی گیری گفت یا رسول الله اگر اهل اول  
 است از آن تست و اگر دور است هم از آن تست علی بیچاره در میان کیست فرمود  
 برای خلق دعا کن که دعائی تو برای ایشان مقبول است توفی رحمة الله علیه ۵۹۰  
 حسین و تسعائیه با کجمله حضرت مخدوم صحبت بسیاری از اهل معرفت و علوم را دریافت  
 از اسفار عنان مراجعت بوطن بر تافت تا زمان انتقال از این دار پر لال در بلده  
 مبارکه سرهند بود همواره شهبازا به گریه و زاری و طاعات و عبادات بسر برد و روزها  
 بر استغیابان کتب متداوله از معقول و منقول بی تعطیل و فتور بر سبیل تحقیق تدقیق  
 بیان می فرمودند و در جمیع علوم علامه شکر بر بود چنانچه علماء عصر و فضلائی وقت  
 ایشان را با ستاوی قبول داشتند و از سحاب افاضه اش سیراب و شاداب می بودند  
 می فرمودند که چون در وقایق بزودی غور نموده می آید محسوس گردد که در جذب علوم  
 اجتهاد و وقت استنباط و سراج الامته امام الامته سائر مجتهدین کالتلا میبنداند و نیز  
 بمصداق خبر لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لك من الدنیا و ما فیها  
 از باب سلوک باطنی از خدمت کثیر البزگت ایشان بدرجات کمال و اکمال میرسیدند شاکردن

در سخن بیان کتب صوفیه علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیره  
در غایه خلوتی افراشت با ارباب شوق و اصحاب ذوق که بقرات  
و استماع این کتب و خدمت عالی او از روز و روز دیگر فایز شدند و از سببت افاده او  
بمقاصد پیوستند و قدوة المشایخ خائب شیخ میر که در بلده لاهور گذشته است  
از بلائند و مجازان ایشان است حضرت او از آگاهی در اسرار ارباب توحید و جویدی مرتبه  
علیا داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین ابن العزلی رض از فطر علم و غلبه حال طویلی  
داشت و بر مشرب او بود بانکه مقتضیات نجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات  
و شطیحات است اما از علوفطرت و فطر تکلیف و پند می همت بن محض صیانت  
حضرت عز اسمع و جل ذکره بر طبق کلام ثمره الالهام شیخ ربانی ابوسلیمان دارانی  
که در بعضی یقع فی قلبی النکتة من نکتة القوم ایا ما فلم اقبل منه  
الا بشاهدین عدلین الكتاب والسنة و حالیکه مخالف کتاب  
سنت بود و خواه از خویش یافته خواه از غیر شنیده بر آن اعتبار ننهاد  
و اعتد او نفرو و هذاعلم صحة الاخوال و صد اقرار الاقوال و خلوص  
الاعمال رحم الله تعالی اربابها رحمة واسعة و رحم عبد الله قال  
امینا اخذت حضرت بجد الف ثانی رضی الله تعالی عنه منقولست  
که از والد خود رحمة الله علیه نقل میفرمودند که ایشان مدتی جویان بودند ملاقات  
شیخ عبد الغنی را که در ویشے بود در شهر سون یتیم بس معمر و بزرگ  
بجهرت استماع رازے که از او بایشان رسیده بود که پیاد که جداوری او بود  
قریب هنگام احتضار او را با یکی از درویشان شوریده کار بنزد خویش خواند تا القا  
نسبتی نماید و اعطای نعمتی فرماید چون بنجد متش حاضر شدند سر بی از حقیقت  
این معاملة بزبان راند که بجز و استماع آن سر آن درویش شوریده است از

از جان بست و شیخ عبدالغنی هم چنان چیران و سر اسبمه جان بر جای ماند خدمت مولانا  
عاشق علیه الرحمۃ می فرماید بیت

چه راز بود که شب آن تو بر زبان بگذشت	که روز عمر با مان تر جان بگذشت
بگویش صد ندامت زبان تیغ گفت	که در سماع و راقماد همدان بگذشت

ارادة الله سبحانه خدمت شیخ عبدالغنی را به حجت مہمی از سر بند عبور فرایستش آمد  
در کار و ان سہ نزول نمود و حضرت مخدوم از قدوم مہمیت لزوم مطلع  
شدند بدان کار و ان سہ شدند و خدمت شیخ را یافتند بعد از موانست مہجالت  
خلوتی در خوشنود و التماس اظهار و ابراز آنرا نمودند و ان سہ سرند از نشان جستند  
فرمودند کہ ہمین مسئلہ کہ ما بر انیم حال و مشرب ما است ایما از انکہ این ہمہ می نماید و حد  
حقیقہ است کہ بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن در ویش را الوحی بود  
ساده و این راز مفاجا بگویشش رسید تحمل آنرا بر تافتہ و براہ لاکت شتافت  
شیخ عبدالغنی چون اہل آن و صاحب تمکین بود بر جای ماند حضرت مخدوم فرمودند  
گاہ باشد کہ پیش از ظہور حقیقت توجیب کما ہو بعضی مبتدیان و متوسطان  
را از استیلای محبت کہ از اقتضای آن استیلای آن است کہ غیر محبوب را نیز در  
نظر محب محبوب بیدارند کثرت موہومہ متیقنہ را بکسوت وحدت ہویدا میگردد  
چنانکہ در شہر برابہ می شدم در ویش را ویدم کہ از حال خود میگفت کہ وقتی در  
شہر بودم و برای میرستم ناگاہ نظرم بر یکی از ساجد جمیلہ افتاد کہ بطرف نام  
خویش خرامش مے نمود و مجرد دیدن او از خود شدم و او خود مخفی و مستور گشت من  
در ان حالت چون در خود بگویم لباس او را بہمان رنگ و صورت و کیفیت کیفیت  
بر خویش یافتم چنانکہ از نظارہ گیسان شرم گین گشتم و خویش را کنارہ جستم مصرا  
در عشق چنین بو العجبی با باشد خدمت ایشان فرمودند چگونہ اشبیای متعدہ متکثرہ



عین و احد حقیقی بود که کثرت موهوم است یعنی حضرت حق سبحانه ظلال آسمان و صفات خود را از مرتبه  
خشن و وهم بقدرت کامله نمودی و البقاعی بخشیده عالم نامیده اما در خارج بحقیقت موجودی نیست  
جز ذات و صفات حقیقت او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقی بود تحقیق این بحث در  
مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مواضع متعدد و  
بتدقیقات عالیه و تمیلات و ضخیم نگارش یافته من اراد الاطلاع بها تفصیلاً  
واجمالاً فلیرجع الیهما علماً و حالاً باجمعه خدمت حضرت مجدد و م ایام جیاست  
خود را با اتباع سرور کائنات علیه افضل الصلوة و التسلیمات بسرمی بر وند که سنتی از سنن  
عادیه را هم ترک نمی نمودند تا بجای که مهاالکن ازار رنگت کردند و تعلین ذوقین  
در پای آورندی و همه لباس مبارک را از کتب تحقیق نموده متابعت فرمودندی  
پس از طاعات مسنونه و دعوات ماثوره بعضی وظائف او را و بعضی مشایخ قدس را  
ار و اجم را نیز از دست نداوندی چون منافی عزیمت نمیدانستند و خدمت حضرت  
مجدد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه می فرمودند این در و لیش را التوفیق عبادت  
نافله از والد بزرگوار خود است چنانچه تفصیل آن مذکور گرد و انشاء الله تعالی  
هر چند سلوک از سلاسل دیگر نموده بودند و آنبرکات آن طرق مستفید گشته  
اما غایت شتیاق و نهایت اخلاص بسلسله علیه حضرت نقشیندیه اظهار می نمودند  
و خدمت حضرت مجدد و الف ثانی از زبان والد خود می فرمایند که چنان معلوم  
ماگر دیده که مرکز این دایره و شاهراه این باویه بدست طائفه علیه نقشیندیه افتاد  
و نسبت اینها فوق همه نسبت باظا هر میگرد و می فرمودند که باوجودیکه از رسایل  
کتاب انطریق بر اوصناع و اطوار و اسرار ایشان طلاع دست داده است و  
حظها وافر گرفته ایم و از نسبت شریفه بهره پایافته اما همواره خوالان آنیم که یکی از  
کارشناسان و راه نمایان این سلسله را حق سبحانه بدیاری ما رساند یا ما را بدیاری آنها

بروتا از برکات صحبت اقتباس انوار این اکابر نمایم خدمت حضرت مجد و الفانی <sup>تازی</sup>  
 میفرمایند که چون من بشرف صحبت خواجه یعنی خواجه بزرگ مشرف شدم و از فرط محبت  
 و آرزو مندی که حضرت مخدوم را بود بسجبت اکابر بقت بندیه معروضه شدم فرمودند  
 که ما را نیز شوق دیدن ایشان بسیار بوده چون بسر بهر رسیدیم خبر از ایشان  
 گرفتیم ما نا که یکی از قرائی آن حد و وقت شریف برده بودند و خدمت حضرت مخدوم را در  
 علوم و دینی کتب شائسته و در اسرار یقینی رسایل خجسته اندازا انجمه کتاب (کنون الحقایق)  
 و رساله اسرار التتهد که بسانکات عالیه را در آن بعلوم بیان آورده اند نفع الله  
 سبحاندر الطالبین بها بر شناسندگان جوهر سخن هویدا است که آن همه مفاصل  
 از حضرت و اهدب العطیات است و جناب او مامور بدان نگارش و املا است  
 چنانکه خود در عنوان آن رساله شریف این معنی را نگارش می نمایند آنجا که میفرمایند  
 هذه اسرار التتهد فی معارج النبی صلی الله علیه و آله و سلم افاض  
 الله سبحانه علینا بفیضه القدیم و فضله العظیم فابرزها امتثالا  
 لامر المفیض الحکیم هر چند این رساله بزبان تازی است اما خدمت مولانا  
 ما شتم علیه الرحمة و رزیده المقامات بر نخی از آن ترجمه نموده بزبان پارسی اینجا  
 نیز از آن ترجمه قدس ایراد میرو و طلب معراج که متضمن رویت است به سان استعداد  
 آنحضرت است علیه الصلوة و السلام از غیر سوال بلفظی زیرا که دعا به سان استعداد و الزم  
 و اتم است مرا استجابت را لهذا موسی علیه السلام ممنوع گشت از رویت با سوال  
 لفظی زیرا که پیش از استعداد آن طلب نمود در معنی التحیات و در همین مقاله میفرمایند  
 التحیات لله و الصلوات و الطیبات فی اظهار الکمال بصفات  
 الجمال و نفوت الجلال لجمیع الانواع و جمیع الاعتبارات للذات  
 المستجمع لجمیع الکمال المنزه عن النقص و الزوال فاندر باعتبار

قولي وفعلی وحالی أمّا القولي فكأظهر الإنسان عظمة الحق سبحانه  
وكماله باللسان وأمّا الفعلی فكأمتثال الأوامر واجتناب النواهي باتيان  
الاعمال لبدني والآفعال الحسني من العبادات أنواع الخيرات واستعمال  
كل عضو فيما خلق له ابتغاء لوجه الله تعالى وأمّا الحالی فكأشتغال القلب و  
الروح بكسب الكمالات العلمية والعملية والتخلق باخلاق الإلهية فإن  
الإنسان ما مور به ليصير الكمالات ملكة نفسه كما ورد في الحديث  
تخلقوا باخلاق الله هذا بالنسبة الى مقام الفرق وأما بالنسبة  
الى مقام الجمع فالقولي كذكره سبحانه تعريفات ذاته بكما لا صفاته  
في ضمن الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعلی فكأظهار حاله و  
جلاله من الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهر ومن العلم الى  
العين والحالی كتجليته سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض لمقدس  
أوباعتبار الذاتي والصفات والآفعال فالذاتي كذكر الحق سبحانه  
بصفة وجوب الوجود وأنه منزلة عن الكل وسائر في الكل بالكل  
أي بمحديته جمع جميع كمالاته واسمائه وصفاته بحيث لا  
مفاصلة في الأشياء كلها أعلاها وأسفلها من هذا الحيثية  
أصلاً والصفات كذكره سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة والآفعال  
كتعظيمه سبحانه باللسان أو بالجنان بصفة الخالق والرزق  
أو غير ذلك من الأسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند لعرفاء  
المحققين الثناء الذاتي فإنه شامل لجميع وجوه التعظيم وأوصاف  
الكمال بخلاف الثناء لاسماء الوصفية الفعلية فإنه يوجب التحديد  
والتقييد كرشوق علوم ایشان و منگیه شویس و در رساله مبارکه رجوع نمائی و این مختصر

حال کل آن نتوان شد و نیز در موضوعی از موضوع این کتاب سلمی منبأیند که سر آنست این  
 ثناء النجیات لله الخیر و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قرب ریاض محمود  
 که حق سبحنا فاعل بود و بنده آلت نه بر قرب نوافل که بنده فاعل بود و حق تعالی  
 آلت لانه لما تم فقره علیه الصلوة والسلام و ارتفع من البین استحال  
 ان یستند الیه شیء فما یظهر منه فانما هو من الله سبحانه لا کماله  
 کقولہ علیه الصلوة والسلام لا احصى ثناء علیک الخ وان الحق ینطق  
 بلسان عمرو یمکن ان یجعل من قرب لنوافل بتزله الیه و ارضا  
 له نفسه فی البین انکسار الیه و اظہار العجز بیدت

تمام اینجا کسی دان که تمامی | کند با خواجگی کار غلامی

او یجعل وجود الموهوب له من الحق سبحانه بدل وجوده و وجوده  
 مضافا الیه و آن کان من الحق سبحانه مغتذی فی تنزید او باعتبار مقام  
 الدوران فی المقامات الثلثة من قرب النوافل و الفرائض و الجمع  
 بینهما من غیر تقید بواحد منهما و هذا المقام او اذ فی المختصر بنیینا  
 محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و در خاتمه این رساله شریفه بقره مبارک آورده اند که  
 ما برول بعون اللہ تعالی چنان می آید که امر بقرات تشهد در آخر نماز تذکیر و ایدان  
 است بر آنکه نماز معراج مؤمنین است پس سزاوار آن است که معراج مؤمنان نیز  
 در و منتظم باشد چیزی را که در معراج او صلی الله علیه و آله و سلم بظهور پیوسته از  
 احوال عظیمه و شرفیات علیه و ذر قنا الله سبحانه و تعالی جو عتد من کاسه  
 صلی الله تعالی علیه و سلم بلطفه و امر بصلوة بعد از تشهد بر آنکه رسید  
 البشر اعلام است بر آنکه معراج مؤمنین بتابعیت است صلی الله علیه و آله و سلم و ادای حق  
 نعماد است که رسیده مسلمین را بین هدایت و متابعت او صلی الله علیه و آله و سلم و تنبیه است



بر آنکه چون آنحضرت شکرک بخشید امت را به تشریفات معراج فینبغی لهم لصلوة علیه فی  
 معراجهم و نیز ایما است بر آنکه اگر چند کمال امت بنهایت مرتبه اکمال عروج نماید بیرون نمی  
 رود از رتبه متابعت او علیه الصلوة و السلام و نمیرسد بنهایت ایشان بیدایت مقام او و سر  
 ایشانست تحت اقدام او فرد

از این تفکر اگر سرفردین کشم || کم است گرفتار و مشم سیرم بیاید جای

ایضا اشارتست الی ان منتهی معراجهم الی النبیه علیه الصلوة و السلام و منتهی معراجهم صلوات الله علیه و السلام  
 الی الله سبحانه و تعالی و العظم الاتر من انه علیه الصلوة و السلام انشی علی الله سبحانه فی التبت  
 بقوله التحیات لله انحر و المؤمنون امر و ایا الصلوة علیه علیه التحیات و التسلیحات  
 فی صفتها هم بعضه فواید که حضرت مجدد الف ثانی از والد خود حضرت  
 محمد و م رضی الله تعالی عنه بیان نموده اند تحریر می یابد از زبان والد می فرمودند که یک  
 شیخ جلال الدین پیش شیخ رکن الدین رفته بود و خدیش شیخ رکن الدین آن کلام حساب  
 تعرف سا که عارفان رویت و مشاهده او سبحانه و رین نشاء پنجم سر و چه پنجم سر  
 جز ایقان بهره ندارد و در میان نهاد شیخ جلال الدین گفت این سخن منی بر ستر اسرار  
 است اما این توجیه شیخ رکن الدین را خاطر نشین نشد حضرت مجدد الف ثانی رضی الله  
 عنه می فرمودند که من از خدمت والد پرسیدم که آخر شما و شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق  
 دادید و بر چه تقوی نهادید فرمودند سالها بسیار گذشتند بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل  
 می آید آنست که در مقام اتحاد و یقین است پس چنانکه هر کس را خود می باشد  
 چه هو و اثبنت می طلبند و مشاهده معارضت می خواهد منزها حضرت مجدد  
 الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکاتیب قدسی آیات خویش نگارش فرموده  
 اند که از والد بزرگوار خود رحمته الله علیه شنیدم که اکثر از گروههای هفتاد و دو  
 ملت که بصلالت رفته اند و راه راست گم کرده اند و مشاء آن دخول در طریق صوفیه است

بند  
 بین

که کار را با بنجام نارسانیده غلطها کرده اند و بظلال است رفته منها هم حضرت محمد  
 الف ثانی در مکتوبه بقلم مبارک می آرند که حضرت والد بزرگوار قدس سره فرمودند  
 که در علم سلوک ساله دیده ام که آنجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال  
 نمودن و حد وسط نگاه داشتن در وصول مطلوب کافی است و با این مراعات هم احتیاج  
 بذکر و فکر نیست خدمت مولانا هاشم قدس سره در کتاب خود می نویسد که فقیر خود  
 از زبان حضرت مخدوم زاویه عالی و عین بزرگوار ایشان شنیده ام که روزی یکی  
 از مخلصان حضرت مخدوم کجوه افول و زاویه خمبول ایشان در آمده می بیند که آن  
 جناب مقتول و مقطوع افتاده اند آن مخلص نوحه کنان و خاک بر سر ریزان بیرون آید  
 و بگردان را خبر کرده چون آن هر دو یار بان حمله شدند خدمت ایشان را حی و سالم دیدند  
 و جالس و مراقب یافتند چیران شده سرور قدم مبارک ایشان گذاشتند پس  
 حضرت مخدوم با آنها فرمودند که تا به حیات اینجهان با شیم افشامی سیر نکنید یاران  
 از سیر آن پرسیدند فرمودند که بیان را در پیرامون آن راه نیست ولیکن بزبان  
 حال این ابیات عارف رومی قدس سره و العزیز مترجم ساختند غنای

دشمن خویشم ای یاران که مارا می کشد  
 نیست عزرائیل را بر عاشقان او را  
 تشکان نعره زنان یا لیت قوم یعلون  
 بس کنم چون من بگویم ستر قتل عاشقان

غرق دریایم مارا موج دریا می کشد  
 عاشقان دوستم هم عشق رومی کشد  
 خفیه صد جان میدهد و لدا رسید مسکیشد  
 زانکه منکر خویش را چشم و صفرا می کشد

چون زبان قلم بحرف شهادت کبری گویا شد اکنون جامی آن هست که بیان ذکر  
 موت صغرانمایم چون حضرت مخدوم رحمه الله علیه حمزه حیات را بدر و ازه سنین  
 ثمانین رسانیده و بزبان نبوی صلی الله علیه و سلم ابنا آن عتقاء الله اند نفس نفیس  
 ایشان ندای ارجعی را شنیده اجابت فرمود که ان ذلک فی السابع عشر و

۱۰۷  
سبع بعد الالف رضی اللہ تعالیٰ عنہ در پیرون شهر سرمنہ لاقل گروہی از شهر مذہب و جاب  
شمال آسودند تاریخ وصال ایشان را چنین یافته نظم نموده اند رباعی

آن شیخ که بود اعلم اندر هر فن | جانش گہری سرازل رامون  
چون شیخ زمانہ بود در علم و عمل | تاریخ وصال آن بگو شیخ زمن

از خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ می آرند کہ ایشان فرمودند کہ زمان احتضار  
والد بزرگوار خود حاضر بودم در آن سكرات ناگاہ بزبان مبارک راندند کہ سخن همان است  
کہ شیخ بزرگوار فرمود و گمانم آن شد کہ مراد ایشان حضرت شیخ محی الدین بن عربی  
باشد باستفهام معروض داشتیم کہ شیخ این عربی فرمودند نہ شیخ ما شیخ عبد القدوس  
گفتم آن کلام کدام است فرمودند آن سخن اینست کہ گفت حقیقت او سبحانہ ہستی مطلق  
است اما کسوت کونی خاک در چشم محبوبان می افکند و دور و محبوب میدار و بعد از آن معروض  
داشتیم کہ مرابا مری دالالت نمایند و وصیت فرمایند کہ بران باشیم فرمودند کہ ترا بر همین سخن وصیت  
میکنم و ہم از خدمت ایشان می آرند کہ چون بارہا والد ما را بزبان مبارک می گذشت کہ  
محبت اہل بیت حضرت خاتمیت علیہم الصلوٰۃ والتحیۃ را در حرز ایمان و حسن خاتمہ مدخلی  
عظیم است ہنگام نزاع ایشان من آن را فریاد ایشان دادم فرمودند الحمد للہ  
والمننہ کہ سرشار آن محبت ایم و غرق آن دریائے نعمت فرود

الہی بحق بنی فاطمہ | کہ بر قول ایمان کنی خاتمہ

خدمت حضرت مخدوم مطابق شیخ خود حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی رحم  
ہفت پسر داشتند و خدمت حضرت مجدد الف ثانی قرنہ چہارم اند  
مرکز آن دائرہ خدمت حضرت مولانا ہاشم علیہ الرحمۃ در اینجا رمزے بیان فرمود  
اند کہ آن حضرت رابع آمد کہ در مراتب حساب مرتبہ رابع مرتبہ الف است و  
خدمت آن حضرت (مجدد الف) اند و آن حضرت آفتاب فلک ولایت اند و نور

شمس که از انوار دیگر کواکب اعظم و انوار است جامی او فلک رابعه آمد و بر اوران  
ایشان همه فاضل و صلح و بالنسبت بودند یکی از انخوان حضرت مجد و الف  
ثانی شیخ شاه محمد نوزده سال با ایشان بزرگتر بوده تربیت از والد ماجد خویش  
یافته از علم ظاهر و نسبت باطن پدر بزرگوار حفظ وافر گرفته و از زبان حضرت مجد  
الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ می آرنند که از زبان والد خود قدس سره شنیدم که بارها  
فرمودی که شاه محمد در قال و حال تمیذ رشید ما است خدمت و در عنفوان  
جوانی در حیات و الد شریف خود رحلت نمود رحمه اللہ سبحانہ رحمة واسعة  
و از حضرت مجد و الف ثانی روح اللہ روح الغریزی آرنند که فرمودند که در وقت  
اختصار این برادر حاضر بودند ناگاه تبسمی کرد و موجب آن پرسیدم گفت حقیقت  
محمد علیه و علی له الصلوة والسلام بر من منکشف شد و مشاهد آنم  
الحمد لله علی الاحسان دیگر از برادران ایشان شیخ محمد مسعود  
بود که بعد از والد تلقین ذکر از خدمت حضرت خواجه بزرگ نیر یافته و ستفیض گردیده  
و دیگر از برادران ایشان شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مود و دکه در مکاتیب  
قدسی آیات بنام مومی ایها مکاتیب متعده و ارد شده از آن جمله این مکتوب  
بشیخ مود و نوشته اند در آنوقت که بجهت تحصیل مایحتاج دنیوی بار باغبان  
رجوع نمود مکتوب شریف ای برادر و فقنا الله سبحانه و ایاک  
فرصت حیات بسیار قلیل و عذاب ابدی متفرع بر آن حیث باشد اگر کسی  
این فرصت را در تحصیل امور لا طائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلد گردد و آن  
برادر مردم از اطراف و جوانب در رنگ مور و بلخ میریزند و شما قدر دولت  
خانگی را ناشناخته در طلب دنیا می و نیه بذوق می و وید و بشوق خواهان  
حصول آئیند الحیاء شعبه من الایمان حدیث نبوی است علیه



من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها اى برادرين نوع اجتماع  
 اهل الله و اين قسم جمعيت بئذ و في الله که امروز در سرهند ميسر است اگر گرو عالم گرويد  
 معلوم نيسست که عشر عشر اين دولت پيدا آريد و شمه ازان ما جرا حاصل کنيد و شما  
 انچنين دولت رامنت از دست داو پيد و از جواهر نفيس بجوز و موز در رنگ  
 طفلان اکتفا نموديد مصى عما شترت با و هزار شترت با و اى برادر تا وقت  
 ديگر شايد فرصت ندهند و اگر دهند اين اجتماع بر پانگزارند آن زمان علاج صيبت  
 و تدارک آن بچه بود تلافى بچه چيز حاصل آيد غلط کرده ايد و خطا فهميده ايد بقمه ها  
 چرب شيرين مفتون نشويد و لباس هاى نفيس و فريب فريب نخوريد که تاج آن  
 غير از حسرت و ندامت چه در دنيا و چه در آخرت هيچ نيسست بواسطه رضاى اهل  
 و عيال خود را در بلا انداختن و خستيا عذاب اخروي نمودن از عقل دور اندي  
 و و راست حق سبحان و تعالى عقل و با و و تشبهه کناد اى برادر و دنيا که در  
 بيوفائى مثل است و اهل دنيا که در دنيا و حسرت مشهور حيف باشد که کسی عمر  
 گرامى خود را در پي و فاق و خيس صرف نمايد و مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ

## تذکره ايشان در ذکر و لا و صوی جناب حضرت مجدد الف ثانی علیه السلام

منقول است که حضرت مخدوم عليه الرحمة که والد ايشان اند چون همواره  
 سياحت و انقطاع ميل داشتند و بهاجرت بيگزارانيدند اکثر و ربلدان و  
 بقاع غربت بسر می بردند چنانکه در ذکر ايشان رمزی ازان گذشته چند گاه  
 در سکندره که قریب پاتاوه است از قصبات مشهوره هندوستان بطریق  
 نشر علوم شرعی و ادائی عبادات سنیه اقامت داشتند چون انوار صلاح  
 و آثار معرفت و ذکا بر جبین مبین ايشان لایح و لامع بود روزی عورتی از

اعیان آن بلد و مبارکه در صلاح و خدا طلبی از مشهورات اشراف آن یار بود و بفرست  
صاوتی که متصف بود بحکم اتقوا فی استر المؤمنین بمشاهده کمال ایشان که ظاهرا از  
احوال ایشان بود و التماسی نمود که من در کنار تربیت خود خواهری دارم که از کار  
جواهر عفت و در صدف عصمت است میخواهم که در جباله عقد شما منتظم گردم  
و امید دارم که این التماس پذیرائی قبول افتد چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید  
بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال بقبول لب نکشادند و عذر خوشنند  
چون التماس با اتمام پیوست و موافق تقدیر و رضا خداوندی بود بر منصفه قبول  
رسید ۱۵ اورا در عقد خود منتظم ساختند و چند گاه آن جا بسر بردند چنان مشهور است  
که آن عقیقه از مردم ترین که قوم مشهور اند در افاغنه بود و العلم عند الله  
این دو تعالی و تقدس از برکت نیکو گمانی و خجسته نیتی این مخدره آسمان عصمت  
جواهر او را مطلع بیضا و صدف در یکتا گردانید یعنی چون حضرت مجد و الف ثانی  
رضی الله تعالی عنه بزرگی را از ان عقیقه بظهور آورد این قصه شهباهت تمام دارد  
بقصه حضرت ثابت و الدامام نام ابیحنیفه کوفی رضی الله عنه که بزرگی از اتقیای  
کوته بملاحظه کثرت روع و تقوی ایشان صبیبه طاہره خود را بقدر و در آورد  
چنانچه در کتب مسطور است حق سبحانه آنجا بزمین گمان نیک او نمره چون سراج  
الامته امام الائمه رضی الله عنه بوجود آورد و اینجا بعنايات او تعالی چون  
این قلب ربانی مجد و الف ثانی رضی الله عنه ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت  
و ولادت این اختر برج هدایت در حد و دایره احدی و سبعین و تسعمائیه وقوع یافت

بیت | ته دولت مادر روزگار | | که پوری چو تو پرورد در کنار

که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت اقبال مینماید تولید ایشان واقع در شهر سرهند

بیت	سرهند ملوک رشک طور است	خار و خس او همه ز نور است
-----	------------------------	---------------------------

آن بلده شریفه از اماکن مشهوره بلدان هندوستان است و مرکز آن کشور بکرت نشان  
در ایام طفولیت هر که ایشان را می دید (کریمه) یگاد زیتها یضیی و لو کتمسنه  
فاد بزبان حال قال می کشور خدمت شاه کمال قادری که ذکر شرفش گذشت انطا خاصه  
در حق ایشان مرعی میداشتند گویند که در ایام کودکی خدمت ایشان را ضعف قوی روی  
داوه و معالجه بیاس کشید چنانکه والد ماجد ایشان از غایت بی آرامی ایشان بر کنار کشید بخدمت  
شاه کمال برده التماس عامی صحت ایشان نمود خدمت شاه بخدمت شورش تمام بزبان مبارک اندک خاطر  
جمع دارید که این طفل عمر دراز خواهد یافت عالم و عال عارف کمال خواهد شد نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بولد  
ایشان ح انقاس بشارت اساس در حق ایشان فرموده خدمت ایشان در سن هفت  
هشت ساله بودند که شیخ کمال از این جهان انتقال نموده و علیه مبارک  
شیخ را گها هو بیاد و هشتاد مشهور است که روزی در ایام طفولیت اند ماجد ایشان  
حضرت شاه کمال را همان داشتند ایشان را برداشته بخدمت شیخ آوردند تا شیخ  
التفات و عا در حق ایشان نماید حضرت شیخ ایشان را در بغل خود گرفته انگشت مبارک  
در میان ایشان گذاشتند ایشان در گریه شدند بخدمت شیخ بدست چیز داشتند  
در آن آثار بدعت بود حضرت شیخ تبسم فرموده آن شیخ را از دست مبارک دور کردند  
فی الحال ایشان انگشت را پوشیدند خدمت شیخ فرمودند که با بابس قدس برای اولاد  
ما گذار روی بحضرت مخدوم کرده فرمودند که این طفل تو بسیار قشوع و ملتزم سنت  
خواهد بود و سخن حق را هرگز و آزار نخواهد شد ویدی که ما را نیز ولالت بانداختن آن شیخ  
بدعت نموده جزا از الله سبحانه عنایه جزا نسبت ما را تمام کشید الا قدر  
برای اولاد ما گذاشت

لے مراد از شی که بدست مبارک شیخ کمال موصوف بود انگشتری طلا بود که در شرع لبس آن ممنوع  
است بکنایه الراسل المتسلطه علی مناقب المجددیه ۱۲ ع پوشیدن در لغت کلمات بلوچی میگردن را گویند ۱۲

# تذکرہ خامسہ در نشانیان بدیرستان و رسیدن ایشان بحال علوم عقلیہ و نقلیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ

بالجملہ چون سن مبارک ایشان لائق بدرس شد و الدما بعد ایشان اول خدمت  
 ایشان را بحفظ قرآن شریف مشغول نمودند و در اندک مدت از حفظ فارغ شده  
 بہ تحصیل علوم پرداختند از خدمت والد ماجد خود اکثر علوم را حاصل نمودند بوجه چند  
 روزے فتنے کلی و ملکہ ثنائی ایشان رویدا و چنانچہ عبارات و قیوہ را حلہا  
 و تحقیقے فرمودند و بر بعضی مواضع کتب و قیوہ عبارات و لکش کشنا و مشکلات  
 را تحریرے نمودند و بعضے علوم را از نزد علمای کبار آن روزگار نیز حاصل نمودند  
 بعدہ بیال کوٹ رفتہ بنزد محقق مدقق مولانا کمال کشمیری رحمۃ اللہ علیہ کہ از  
 فحول دانش و ران متوسع بودہ و از باطن نیز صاحب نسبت قومی و استاد مولانا  
 عبدالحکیم سیالکوٹی علیہ الرحمۃ بودہ بعضے کتب متداولہ معقول را خواندند  
 و بعضی کتب احادیث بشریح یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ گذارانیدہ و خد مت شیخ  
 یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم قطب مکرم شیخ حسین خوارزمی  
 کیروی قدس سرہا بودہ و در جرین شریفین ذادہما اللہ شرفا و تعظیما  
 در نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نمودہ بود و نیز خدمت ایشان بعد از جلوس مسند  
 ارشاد و اجازت تفسیر و آحادی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول  
 و نیز تفسیر قاضی بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون ثلاثیات و منہاج الاصول و غایتہ  
 القصوی و غیرہما و صحیح امام بخاری با جمیع مؤلفاتش چون ثلاثیات و آداب مفردہ  
 و افعال العباد و تالیخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی  
 و قصیدہ پروہ شیخ بو سعید بوسیری و نیز روایت حدیث مسلسل را کہ ذکر شود مع الاسناد از



عالم رباني قاضي بهلول بدخشاني رحمه الله تعالى عليه كه از مخلصين و مریدان ایشان  
 بوده یافته بودند و قاضي مذکور اجازت این کتب مذکوره را بان حدیث مسلسل از شیخ  
 معظم عبد الرحمن بن فهد داشته که او و آباءش او در بلاد معظمه عرب از کبار محدثین  
 بوده اند و خانه ایشان ابا عن جد بیت الحدیث بود چون بیان اسناد همه کتب مذکوره  
 بتطویل می انجامد از آن اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند آن حدیث بتخریر می آرد  
 أمّا الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن بن فهد سمعته  
 من لفظ سیدی و والدی عبد القادر بن عبد الغزیز بن فهد و من لفظ سید  
 و عمی حافظ جار الله بن فهد و هو اول حدیث سمعته منهما قال الحدیث ثاب و الدنا  
 الحافظ عزیز الدین عبد العزیز بن فهد و هو اول حدیث سمعنا منه قال  
 حدیثی بر جدی الحافظ الرجل تقی الدین ابن محمد بن فهد الهاشمی العلوی  
 و هو اول حدیث سمعته منه قال حدیثی به جمع من المشائخ الاعلام  
 اجلهم العلامة تبرهان الدین الانباسی سماعاً من لفظه و قاضی الحاجات  
 ابوالکامد الطبرقی بقرائی علیه بحرم شریف مکه و هو اول حدیث  
 سمعته منها قال اخبرنا ابوالخطیب صدر الدین ابوالفتح محمد بن المبرک  
 و قال الانباسی و هو اول حدیث سمعته من و قال المطری و هو اول  
 حدیث رویته عنده قال اخبرنا ابوالشیخ نجیب الدین عبد اللطیف البحرانی  
 و هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا ابوالکافی ابو الفرج ابن الجوزی  
 و هو اول حدیث سمعته منه و قال اخبرنا ابوسعید اسماعیل  
 بن ابی صالح النیشاپوری و هو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا  
 ابوصالح احمد بن عبد الملك المؤذن و هو اول حدیث سمعته منه  
 قال حدثنا ابوطاهر محمد بن فحش الزیادی و هو اول حدیث سمعته منه

قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَامِدِ أَحْمَدُ الْبَزَارِيُّ وَهُوَ أَوْلُ حَدِيثِ سَمِعْتَهُ مِنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا  
 بِهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ بَشْرٍ بْنِ الْحَكَمِ الْعَبْدِيُّ وَهُوَ أَوْلُ حَدِيثِ سَمِعْتَهُ مِنْهُ  
 قَالَ حَدَّثَنَا بِهِ سُفْيَانُ عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ عَنْ أَبِي قَابُوسٍ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو  
 بْنِ الْعَاصِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا أَرْسَلَ  
 اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ تَبَارَكَ تَعَالَى  
 أَرْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ وَأَمَّا اسْنَاؤُ مَشْكُوتَةُ الْمَصَانِيحِ  
 كَمَا بَيَّنَّتْ نَسَبَتْ بِدِيْغِرْ كَتَبَ مَسْطُورُهُ مَتَدَاوِلٌ وَمَشْهُورٌ وَبِاجَابَتِ وَسْنَاؤُ مَحْتَلَجِ  
 تَرَاوِغِ كَتَبَ وَحَدِيثٌ وَوَسَائِلُ اسْنَاؤُ بِمَوْلُفْشِ كَمَتْرَاوِ وَسَائِلُ كَتَبَ دِيْغِرْ اِيْنِ اسْتِ  
 كَمَا ذَكَرْتُمْ يَابَدَا زُحْرَتِ مَجْدِدِ الْفِ ثَانِي قَدَسِ سِرَّةِ تَا شَيْخِ عَزِيْزِ الدِّيْنِ رَحِ  
 بِنِ فَهْدِ هَمَانِ سَنَدِ اسْتِ كَمَا وَرَحَدِيثِ كُذْ شَتَّةِ مَحْرُكْ شَتِ يَمَكْنِ شَيْخِ عَزِيْزِ الدِّيْنِ  
 بِنِ فَهْدِ مَشْكُوتَةُ رَا هِمِ اَزْ شَيْخِ تَقِيِ الدِّيْنِ بِنِ فَهْدِ الْهَاشِمِيِ اِجَا زَتْ دَا رِ وَوَسْمِ اَزْ  
 شَيْخِ الْاِسْلَامِ اِيْنِ جَمْرِ الْعَسْقَلَانِيِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى قَالَ الشَّيْخُ تَقِيِ لَدِيْنِ  
 اِخْبَرْنَا بِهِ عَالِيَا الشَّيْخِ اِمَامِ شَرْفِ الدِّيْنِ عَبْدِ الرَّحِيْمِ بِنِ عَبْدِ الْكَرِيْمِ الْبُخْرِيِ  
 اِخْبَرْنَا بِهِ الْعَلَامَةُ اِمَامُ الدِّيْنِ عَلِيُّ بِنِ مَبَارَكِ شَاهِ الصَّدِيْقِيِ السَّا وِجِيِ  
 الْمَعْرُوفِ بِخَوَاجِرِ وَقَالَ شَيْخُ الْاِسْلَامِ اِيْنِ جَمْرِ اِخْبَرْنَا بِهِ الْعَلَامَةُ الرَّقْوِيِ  
 قَاضِيِ الْاِقْضِيَةِ مُحَمَّدِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ يَعْقُوبِ الْفَيْرِ وَنَزَا بَادِيِ الشَّيْرَا زِ  
 الصَّدِيْقِيِ الشَّافِعِيِ قَالَ اِخْبَرْنَا بِهِ اِحْفَاطُ جَلَالِ الدِّيْنِ حَسْبِيْنِ  
 اِخْبَرْنَا بِهِ مَوْلَانَهُ نَاصِرُ السُّنَّةِ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ  
 الْخَطِيْبِ التَّبْرِيْزِيِ قَالَ السَّا وِجِيِ قِرْوَةٌ وَاجَا زَةٌ وَقَالَ الْاُخْرُ  
 اِذْنَا فَفَقَطْ بَعْدَ اَزْ اِخْتِاِيْنِ اِجَا زَتْ اِيْشَانِ فَرَمُوْهُ اِنْدَكَ مَحْسُوسٌ كَرُوْبِيْدِكُمْ مَرَادُ خَلْوِ  
 طَبَقَةِ مَحْتَمِيْنِ كَرُوْنِدِ وَخَدْمَتِ اِيْشَانِ بِنِ فَرَزَنْدَانِ كَرَامِيِ خُوْرُوْ وَخَوَاجِرِ مُحَمَّدِ هَاشِمِ

کشتی پختناتی این همه اجازات داده اند رضی الله عنهم اجمعین چون خدمت ایشان  
 از استفادہ علوم منقول و معقول و فروع و اصول فارغ شدند رخت بستند  
 افادہ کشیدند و مدتها طلبہ علوم را از برکات خویش بهره ور گردانیدند و بعضی سائل  
 شریفه بتاری و فارسی در غایت بلاغت و فصاحت تصنیف فرمودند که از آن جمله است  
 رساله روشیحه می آرند که در آن وقت ابو الفضل مرجع فضلائی بوده لاچار  
 خدمت ایشان نیز گاهی به مجلس اومی شدند و وی بر و فور فضائل کثیره ایشان  
 اطلاع یافته تعظیم هائی و رعایت هائی نمود و وزیر ایشان در مجلس فضلا باو نشسته  
 بودند و وی زبان توصیف فلاسفه کشوده و علوم ایشان را بسیار ستوده آن قدر مبالغه  
 نمود که عماد میشد بتوهمین علماء دین جمله علماء حاضر مجلس از هیبت و شوکت او ملاحظه  
 نموده خاموش بودند و یارائی لب کشودن نداشتند ایشان از جنون اسلام تحمل نمودند  
 و فرمودند که امام غزالی قدس سره در رساله المتقذ عن الضلال بزرگاشته  
 است که از علومی که فلاسفه خود را وضع آن میدانند آنچه بکار می آید چون الهیات و حکمت  
 و نجوم و هیئت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سرقت نموده اند آنچه  
 زاوه طبع ایشان است چون ریاضی و امثال آن بجه کار دین می آید ابو الفضل  
 شنیده متغیر گشت و گفت غزالی نام معقول گفته حضرت ایشان نیز از استماع این حرف  
 متغیر شده فرمودند اگر ذوق صحبت باهل علم داری از این حرفهای نامعقول دور  
 از اوب زبان آوار و از مجلس برخاستند و برفتند چند روز به مجلس حاضر  
 نشدند تا او معذرت خواسته بعد تمام طلب نمود و نیز در روزهای که علمائے  
 مجلس فیضی بر او برای اعانت تفسیر او که بحروف بی نقطه می کرد حاضر میشدند  
 رفته اند چون ایشان را دید خوش شده گفت خوب رسیدید موضوعی از تفسیر  
 پیش آمده که آن را بحروف غیر عجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من بسیار باغ سوختم

اما عبارات دل خواه بدست نیامد خدمت ایشان با آنکه تحریر عبارات بی نقط  
نور زیده بودند در ساعت مطالب کثیره در کمال بلاغت پرنگاشتند که فیضی و علمای  
مجلس در حیرت رفتند و همه بکمال فضیلت ایشان قائل شدند. عرض از نوشتن  
این حکایات آنکه آثار حمیت و غیرت ایشان در ایام قبل از ارشاد بر مردم  
فضلاء آن وقت مستولی بود و همه بفضائل ایشان قائل و منتقاد **اللَّهُمَّ  
لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ**؛

**تذکرہ سادہ از منتخبانے در ذکر توجہ حضرت مجدد الف ثانی**  
**بجسب نسبت باطنی و سلوک نمودن ایشان**

می آرند که چون خدمت ایشان در علوم ظاہر مرتبه کمال حاصل نمودند  
و دوران وقت کسی رایا کے مقاومت و مباحثه با ایشان نماند و طلبای ایشان  
نیز درجات فضیلت ممتاز شده میل خاطر عالی بجسب سلوک باطنی آمد و  
در آن آوان ایشان را جهت بعضی مہمی ارادہ سفر آگرہ شد و بدان طرف  
تشریف فرما شدند و مدت بدید آسجا اقامت و زریںند والد ماجد ایشان از  
کمال محبت کہ نسبت با ایشان در سائر فرزندان داشتند از مفارقت ایشان  
بے آرام شده توجہ باگرہ فرمودند و بملاقات ایشان رسیدند و تلم حاصل  
نمودند یکی از فضلاء می آن دیار از آمدن حضرت مجدد و مطلع شده بزیاارت  
ایشان آمد بعد از ملاقات کثیره الافاوات عرض نمود کہ باعث باین توجہ ایشانرا  
چہ بود فرمودند کہ شوق ملاقات فرزند و بسند شیعہ احمد سلمہ و تبر چون  
را بنا بر بعضی ضروریات نرو ما آمدن پیشتر نمود ما آمدیم مصر **عسا**

یوسف زو و بکنعان یعقوب برون آید



فے الجملہ ایشان پوالد ماجد خود بوطن مراجعت نمودند مصداق این فرد بیت

یار در خانہ و ماگر و جہان می گردیم | | آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم |

الزام خدمت و صحبت والد بزرگوار خود نمودند و یکی در اقتباس انوار باطنی ایشان شدند و نسبت  
 عالیہ و فوائد متعالیہ نصیب روزگار ایشان آمد و بدرجات کمال و اکمال رسیدند از  
 خدمت والد خویش و طریقہ عالیہ حضرات قادریہ و چشتیہ رضی اللہ تعالیٰ  
 عن اہالیہا حاصل کردند و از توجہ حضرت مخدوم مرتب کمال بدیشان  
 رسید چنانکہ خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند از انجملہ است آنکہ  
 در فقرہ نخستین از رسالہ مہدایہ و معاد تو شستہ اند کہ این درویش را بایہ نسبت فرویت  
 از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود و پدر بزرگوار او را از عزیزے کہ جذبہ قوی داشتند  
 و بخوارق مشہور بودند بدست آمدہ بود و نیز این درویش را توفیق عبادات نافلہ  
 خصوصاً ادائی صلوٰۃ مدوی از پدر وی است و پدر بزرگوار او را این سعادت انجمن  
 خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودند حاصل شدہ بود انتہی کلامہ الشریف المعالی مراد ایشان  
 از ان عزیز کثیر البخایہ و الخوارق خدمت شیخ کمال قادری است کہ ذکر شدہ  
 و از عزیز دیگر کہ در سلسلہ چشتیہ فرمودند شیخ عبد القدوس مذکور رحمت اللہ سبحانہ  
 اند و خدمت ایشان بیواسطہ والد خود نیز از انظار کثیر الآثار حضرت شاہ کمال کما حق  
 بہرہ نسبت قادری یافتہ بودند چنانچہ می آرند کہ بعد از رسیدن ایشان بخدمت حضرت  
 خواجہ پیرنگ اخذ طریقہ نقشبندیہ و در مراتب یاران شستہ بودند کہ خدمت شاہ سکندریہ حضرت شاہ کمال  
 بو قدس سرہما آمدہ خرقہ حضرت شاہ کمال کہ از طریقہ قادر و شستہ بروش حضرت جلالی انداختند  
 خدمت ایشان چشم کشا شد و دیدن شاہ خرقہ مبارک بردوش خود افتادہ بنواضع تمام برخاستہ معانقہ  
 نمودند شاہ مذکور فرمودند کہ چند مرتبہ حضرت جلالی خود را در معاملہ میباید کہ میفرمودند  
 کہ خرقہ ما را بفلان بر کہ مراد حضرت شاہ باشد اما ما خرقہ مبارک را بر آوردن

خصوصاً بجسی دادن و شنواری بود از این امر قاعد میبودم لیکن چون بنا کید ما موشدم ناچار آتش  
 امر نمودم خدمت حضرت مجدد الف ثانی آن خرقه را پوشیده بحرم سر  
 مبارک تشریف برود و بعد از مدت بیرون آمدند و بحرمان اسرار فرمودند که بعد از پوشیدن  
 خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده و آن اینست که چون خرقه را  
 پوشیدم حضرت شیخ لجن والانس سید عبد القادر اکیلا فریضه  
 الله تعالی را دیدم که با خلفائی کبار خود تا حضرت شاه کمال رح حاضر شدند  
 حضرت غوث ربانی دل مراد تصرف خود در آور و در و به انوار و اسرار نسبت  
 خاصه منور گردانید و من عرق بجه آن انوار و اسرار و احوال گشتم و در غواصی آن یاد آوردم  
 چون چند ساعت بر این معامله برفت هم در غیبات آن احوال ناگاہ بروم خطور نمود  
 که تو مرابئی اکابر نقشبندیه بوسی و ملاک امر تو نسبت بائی آن بزرگان بود اکنون صورت  
 دیگر گرفت بجز در این خطور دیدم که مشایخ سلسله علییه نقشبندیه از خواجدهان  
 خواجده عبد الخالق تا حضرت شیخ ما حضرت خواجده باقی بالله قدس سران  
 در رسیدند و بر کار من در مشایخه افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرار هم فرمودند که این مراب  
 است و از تربیت مابذوق حال و کمال رسیده شمارا با وجه دخل است اکابر قادر یح  
 گفتند در طفولیت ما را با و نظری بوده و چاشنی از خوان نعمت ما بوده اکنون نیز خرقه ما پوشیده حبت

ز بهر آن چون شیخ چون گل گرفته جنگ با پروانه بلبل

در این مباحثه بودند که جماعت از مشایخ کبرویه و پشتیه در رسیدند هر به مشارکت کل مصاحبت  
 نمودند بعد از آن حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود و در یافتن لاجرم  
 خدمت ایشان از سلاسل دیگر نیز میگردیدند و شجره آن مشایخ پیداوند کلاه و  
 دامنه نیز و اگر طالبی از سلاسل دیگر ذکر طلبی نمود و تعلمش میکرد و به نسبت آن ما  
 تربیت میکردند و روزی یکی از طالبان صادق از ایشان ذوق نسبت شریفه علییه قاور

نمود ایشان فرمودند به صحبت حاضر میشده باش آن طالب حاضر میشد خدمت ایشان  
خود را به نسبت آن اکابر دشته افاضه احوال برومی فرمودند چون دوسه ایام برین گذشت  
اصحابی که ریزه چینان خوان نعمت نقشبندی بودند در احوال خود بستگی یافتند یکی از ایشان دل تنگ  
شده عرض حال نمود که دوسه روز است که قبض در احوال خود می بینم باعث آن ندانم که چه تقصیر  
رفت است و بگری نیز مثل آن معروض داشت خدمت ایشان تبسم نمودند و فرمودند که  
هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل سزای این بستگی آنست که شما از ما اقتباس انوار نسبت  
اکابر نقشبندی می نمایند و ما خود را در این دوسه روز حبه افاضه طالبی از طالبان نسبت علیه  
قادریه خیر آن نسبت میداریم و در سبب القای او کثوره ایم ناچار شمار با آن مناسب نیست  
معطل مانده اید و متخلل گشته چون ما به نسبت خواجگان جموع نایم بستگی شما بکشاید همچنان شد  
که فرموده بودند و نیز چنانکه گذشت نسبت حشمتیه از والد خود یافته بودند اما از راه تقوی التزام  
متابعت سنت مصطفی صلوات الله علیه آله از سر و دو تو اجد و غیره که مرسوم این سلسله علیه است  
احترامی فرمودند هر چند خاطر عاظر ایشان مانع سفر حجاز بوده اما از جهت رعایت خدمت والد  
خود و اخذ فیوضات ایشان جاگمی رفتند می آرند در آن ایام وقتی ایشان را ضعف قوی و در  
والد مخدوم زاوگان و گانه نماز حاجت گزارده متوجه قبله شده بگریه زاری افتاد در آن آشنا  
بخواب رفت می بیند که قائلی میگوید که خاطر جمع دار که ما را باین مرد کاسه عظیم فرستاد است  
که هنوز از هزار یکی بظهور نیامده لاجرم خدمت ایشان بزودی از آن بیماری شفا یافتند  
بعد از چند گاه از آن بخدمت خواجده بزرگ شدند و آن عظم تم را باحوال اکمل هم آغوش گردانیدند  
و آن جدول احوال سابق را بقلم کمال و اکمال جمع ساختند تا در زمان خود قطب دوران پناه  
جهان بیان شدند در فصل الخطاب خدمت خواجده محمد پارسا رضی الله عنه می نویسند و کند لک  
و بگر محققین در معنی این سخن استی بالله من عباده العلماء که علما سه گروه اند بعضی بعلم ظاهری  
عالم اند و بعضی بعلم باطن بر خه بعلم باطن بعلم ظاهری و قسم ثالث بس نادر بود اگر در هر قرنی

یکی هم باشد برکت او به مشرق و مغرب رسد قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت او باشند  
 انتهی کلامه الشریف چون ذکر حضرات قاضی و اینچا شده لازم آمد که شمه از جناب حضرت  
 غوث الثقلین کریم الطرفین قطب الخافقین قیوم الفتنین حضرت سناک سید  
 عبد القادر الجیلانی الحنبلی الشافعی رضی الله تعالی عنده مذکور سازم و آنرا نمک  
 این خوان و کل سر سبد این بستان نایم اللهم انفعنا به واصلنا بکمال العبودیت  
 بحرمته امین یارب العلمین

**تذکره سابعه از تختی در ذکر بعضی احوال حضرت محبوب  
 سبحانی قطب بانی غوث الثقلین کریم الطرفین شیخ البحرین الانس  
 جناب سید عبد القادر الجیلانی الحنبلی الشافعی رضی الله عنه**

کنیت ایشان ابو محمد است علوی بوده و حسنی و از جانب مادر نیره شیخ ابو عبد الله صومی است  
 نام مادر ایشان ام الخیر امه الجبار فاطمه بنت شیخ عبد الله صومی وی گفته است  
 که چون فرزند من عبد القادر متولد شد هرگز در روز رمضان شیر نخورد و بجبار هلال رمضان  
 جهت ابر پوشیده شد از مادر جناب وی پرسیدند فرمود امر روز عبد القادر شیر نخورده است  
 آخر معلوم شد که آن روز از رمضان بوده است و لاوت کثیر السعادت ایشان در ۶۱۰ هـ  
 احدی و سبعین و اربعه ایته بوده است و وفات مبارک ایشان در ۶۱۰ هـ احدی و ستین و  
 خمسه ایته ایشان فرموده اند که خورد بودم روز عرفه بصبح ابرون میرفتم دنبال گاوی گرفتم جهت  
 حراست آن گاوی باز پس کرد و گفت یا عبد القادر ما هذ الخلیقت و یا هذ الحیرت  
 تبریدم و باز گشتم و بر بام سر خود برآمدم حاجیان را دیدم که در عرفات ایستاده بودند  
 پیش ما در خود رفتم و گفتم ما در کار خدا متعالی کن و اجازت ده که ببغدا بروم و بعد مشغول شوم



وصاحبان را زیارت کنم از من سبب آن داعیه را پرسیدند با وی گفتم بگریست و برخاست  
و هشتاد و نینار پیرون آورد که میراث پدر من مانده بود چهل دینار را برای برادر من گذاشت  
و چهل دینار را در زیر بغل من در جامه من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر صدق  
در جمیع احوال و توواع من پیرون آمد و گفت ای فرزند بر و که برای خدا متعالی از توبه بزرگ  
و تاقیماست روی ترا نخواهم دید من با قافلہ اندک بجانب بغداد توجه نمودم چون از همان  
بگذرستم شخصت سوار پیرون آمدند و قافلہ را بگرفتند و هیچ کس مرا تعرض نکرد و ناگاه یکی از  
ایشان <sup>از ایشان</sup> بر من گذشت و گفت ای فقیر چه داری گفتم چهل دینار گفتم کجا است گفتم در جامه  
من دوخته است در زیر بغل من گمان بردند که مرا استهزای کند مرا بگذاشت و برفت و دیگر  
بمن رسید همان پرسید همان جواب شنید او تیرمرا بگذاشت و برفت و هر دو پیش مهتر ایشان  
بهم رسیدند آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید بر بالای تلی که اموال قافلہ در قسمت  
میکردند پس گفت بان خود چه داری گفتم چهل دینار در جامه من دوخته است در زیر بغل من  
فرمود تا جامه من بسکافتند و آنچه گفته بودم یافتند و گفت ترا چه بر این داشت که عتراف  
کردی گفتم والده من مرا عهد داده بر صدق و راستی و من در عهد و می خیانت نمی کنم پس مهتر  
ایشان بگریست و گفت چندین سال است که من در عهد پروردگار خود خیانت کرده ام  
و بدست من توبه کرده پس اصحاب وی گفتند که تو در قطع طریق مهتر با بودی اکنون در توبه هم  
مهتر با باش همه بدست من توبه کردند و آنچه از قافلہ گرفته بودند باز دادند اول تا بان بدست  
من ایشان بوده اند و خدمت ایشان در ثمانین و اربعه ایته به بغداد رسیدند و بجد تمام تحصیل  
علوم مشغول شدند اول بقراءت قرآن بعد از آن بفقه و حدیث و علوم دینی پیش بزرگان که  
در آن زمان متعین بودند و باندک روزگاری از قرآن خود فائق شدند و از اهل آن زمان  
مهمتر گشتند و در ۵۲۱ سال هجری و عشرين و خمسہ ایته مجلس و عظامها و خدمت  
ایشان از کرامات ظاهر و احوال و مقامات عالی بوده است خدمت حضرت مولوی جامی علیه الرحمته

ورفعات این ذکر نموده اند و نقل از امام یافعی نیرمی آرزو و فی تاریخ الامام الیافی حمة الله علیه  
 واما کراماته فخرجت عن الحصر وقل خبر فی من ادبرکت من اعلام الائمة  
 ان کراماته قوا تروت اوقریب من القوا ترو و معلوم بالاتفاق انه لم یظهر  
 ظهور کراماته لغيره من شیوخ الافاق خدمت ایشان میفرمودند که پانزده  
 سال در یک برج بنشستم و با خدایتعالی عهد کرده بودم که نخورم تا نخورانند و لقمه در دهان  
 من نهند و نیا شامم تا مرا اینا شامانند کجا بر چهل روز هیچ نخوردم بعد از چهل روز شخصی  
 آمد و قس طعام آورد و بهناد و برفت نزدیک بود که نفس من بر بالای طعام اقتدا پس  
 اگر سنگی گفتم والله که از عهدیکه با خدایتعالی بسته ام بزنگر و م شنیدم که در باطن من کسی  
 فریادی کند با و از بلند میگوید الجوع الجوع ناگاه شیخ ابوسعید مخزومی قدس ه بن  
 بگذشت آواز شنید گفتم این آواز چیست ای عبد القادر گفتم این تعلق  
 اضطراب نفس است اما روح برقرار خود است و مشاهده خداوند خود گفتم  
 بخانه ما بیا و برفت و من در نفس خود گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابو العباس  
 خضر علیه السلام در آمد و گفت بر خیز و پیش ابوسعید برو و رفتم و دیدم که  
 ابوسعید پر در خانه خود استاده است و انتظار می برد و گفت ای عبد القادر آنچه من گفتم پس نبود  
 که خضر نیرمی با است گفتم پس مرا بخانه در آورد و طعامیکه مهیا کرده بود لقمه لقمه در دهان  
 من نهاد و تا سیر شدم بعد از آن مرا خرقه پوشانید و صحبت و پیر لازم گرفتم الشیخ ابو محمد  
 عبد القادر بن ابی صالح بن عبد الله الجبلی لبس الخرقه من ید الشیخ  
 ابوسعید المبارک بن علی المخزومی و هو لبسها من ید الشیخ ابی الحسن علی  
 بن محمد بن یوسف القرظی لکناری و هو لبسها من ید الشیخ ابو الفرح  
 الطرطوسی و هو من ید الشیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز <sup>القمی</sup>  
 و هو من ید الشیخ ابی بکر الشبلی قدس الله تعالی ارواحهم و هم خدمت ایشان

فرموده اند که وقتی در مناجات میبودم شخصی پیش آمد که وی را هرگز ندیده بودم گفتم صحبت  
 میخواهی گفتم آری گفتم بشرط آنکه مخالفت نکنی گفتم تکلم گفتم اینجا بنشین تا من بیایم  
 یک سال برفت پس باز آمد من همان جا بودم ساعتی نزدیک من بنشست و برفت  
 و گفتم از اینجا بروی تا من بیایم یکسال دیگر برفت پس باز آمد و باخوونان و شیر آورد  
 گفتم من خضرم مرا فرمودند که ما با تو طعام خورم آنرا بخور و می گفتم بر خیز و بگرد و با هم  
 بنهجا و آمدیم مخفی نمائند که جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه راههای  
 وصول را که جناب قدس خداوندی جلشانه موصولند و راه فرموده اند راهی فرموده اند که  
 بقرب نبوت تعلق دارد و راهی دیگر را اثبات نموده اند که بقرب ولایت تعلق دارد  
 اول مخصوص بابیا و صحابه و از سایر مومنین اقل قلیل را از آن راه یاز فرموده اند و هر که را  
 از آن راه برود بے توسل و واسطه خواهد بود که حیولیت یکی دیگری را نخواهد بود و راه دوم را که  
 بقرب ولایت متعلق گفته اند آنجا حیولیت را اصل عظیم داشته اند و آن راه را بعد از سرور عالم صلی  
 الله علیه و آله و سلم مخصوص جناب حضرت علی کرم الله وجهه الکریم داشته و بعد از ایشان ائمه اثنا عشر را وارث  
 آنرا فرموده بعد از ایشان هر که انقیاد و وصول رسیده توسط ایشان بود یعنی دیگر تسلیم آنرا  
 بالأصالة شده و چون نوبت جناب شیخ ابجن الانس حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی محبوب  
 سبحانی رضی الله عنه رسید آنرا منقوض بایشان شد تا او ام قیام ساعت آنرا را منقوض  
 بایشان فرموده اند و خود را در آن راه نائب ایشان قرار داده اند و راه وصول حضرات  
 نقشبندیه غیره خال خالی راحتی که حضرت محمد موعود را از راه اولی فرموده اند خود را باصالت  
 و بالذات نیز قابل آن راه اول قرار داده اند که بالاصالت است و تبعیت را آنجا احتیاج نیست  
 اگر تفصیل بن مدنا را خواسته باشند در مکتوب حدیثیه و سیوم از جلد ثالث مکاتیب شریف  
 که ختم آن جلد همان مکتوب قرار یابند مطالعه نمایند پس در اولیا کرام وجود شریف ایشان را  
 شان عظیم است که اظهر من الشمس است اللهم الحمد والمنه که این فقیر هر چند از آباء از اولاد

حضرت محمد و الف ثانی ام اما از جانب اہمات نسبت غلامی بایشان دارم چه والد و والدہ چه  
فقیر ہر دو از اولاد ایشان اند و آزان امید واری عظیم دارم بیعت

اگر چه خود گلستان باغ و راغ نہ ام | ہزار شکر کہ قاسم از ان باغ نہ ام

تذکرہ نامند از منتخب نامہ ذکر دریافت حضرت محمد الف ثانی

شرف صحبت حضرت خواجہ پیرنگ او اخذ طریق علیہ نقشبندیہ مجددیہ

رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

مے آرند کہ خدمت ایشان را شوق طواف بیت اللہ و زیارت دو حضرت جناب سول  
اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم ہمیشہ و امنگی بودہ از جهت پاس کبر سن و الدبزیہ گوا  
خود رحمت اللہ علیہ آن داعیہ را در تعویق مے انداختند تا آنکہ در سبب بعد الالف  
والد ماجد ایشان از این دار پر ملال انتقال اختیار نمودند و سفر آخرت گزیدہ رحمت اللہ علیہ رحمت  
خدمت ایشان را چون موانع نامند در سنہ ثامن بعد الالف متوجہ سفر سعادت اشریہ  
و بطحا شدند چون بدار الاولیاء و ہلی رسیدند بولت نا حسن کشمیری کہ یکی از فضلا می آن وقت  
و آشنای ایشان بود از قدم حضرت خواجہ پیرنگ علیہ الرحمۃ ایشانرا مطلع گردانید کہ  
بزرگی از طریقہ علیہ حضرات خواجگان درین بلدہ رسیدہ بسیار عزیز الوجوہ است صاحب  
کمال حال و قال اگر ایشان رفتہ ملاقات نمایند امید کہ حظ وافر نصیب وقت گرد و چون  
خدمت ایشان از والد ماجد خود شوق دریافت اکابر طریقہ نقشبندیہ شنیدہ بودند و در  
دل بہار کہ ایشان نیز میل بود آن ولالت را موجب سعادت و نسبت بصحابت موسی  
الیہ بخدمت حضرت خواجہ شدند و خدمت خواجہ بہریش داشت تمام تلقی نمودند و از قصد  
ایشان پرسیدند ایشان عزمی کہ داشتند بمرض رسانیدند با آنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ نبود



که کسی را از طلا بِنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود یا التزام صحبت خود نمایند یا از مثل  
 این سفر مبارک بسکونت خالقاه معلی خود اشاره فرمایند اما از آنجا که نظر عالی بر استعداد و قابلیت  
 ایشان افتاد و از عادات خویش تجاوز نموده فرمودند هر چند راه سفر مبارکی در پیش آید اما چند  
 روز نمیتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماهی یا هفته چه مانع باشد حسب الامر اختیار بودن  
 هفته نمود و در آن هفته بملازمت ماه و هفته می رسیدند و دور روزی بر آن نرفته  
 که آثارش و تصرف حضرت خواجهدر ایشان اثر کرد و بر آن شدند که اخذ طریقه علیه نموده  
 شیخه حاصل کرده و آنرا از راه قرار داده بسفر مبارک اثر روند بیست

بگچیم ز اوره این سراغ | از شورابه اشک از قرص داغ

آن را بحضرت خواجهمعرض داشتند خدمت ایشان بی آنکه امر باستخاره نمایند یا تاملی نمایند  
 چنانکه و اب مبارک ایشان بوده نکرده مصرعها از دوست یک اشاره از نابستر دیدن  
 فی الفور خلوت عالی بروه بزرگوار امر نمودند توجهات عالیه بکار بردند که همدر آن لحظه اول حق  
 منزل ایشان بزرگ خفیه آشنا گردید و با هم ذات گویا شد بیست

مجتبای دل تفتیده الفت بیشتر گیرد | چراغی را که بر سرد و و باشد ز نو تر گیرد

آرام و التذاذ و حلالت تمام روی نمود و یوما فیوما انا فانا ترقیات عالیه و عروجات متعالیه  
 به طوس پیوست تا دیدند آنچه دیدند و رسیدند بدانچه رسیدند بشوق طواف خانه کعبه میشدند و رانشای  
 این راه وصول بصاحب خانه میشد حضرت خواجهدر ایشان را در خلوت خواسته راز می چند  
 مدت که در دل داشتند در میان آورند که چون مرا حضرت مولانا بزرگ خواجهمکنگی قدس  
 امر نمودند که بپند و نشان شوتنا این سلسله شریفه را آنجا از تور واجی پدیدار شود فقیر خود را نشانایان  
 این معنی ندیده توان نمودم امر باستخاره فرمودند و آن استخاره دیدم که گویا طویلی بسر شاخ شسته  
 و ما در دل خود نیت کردیم که اگر آن طویلی از سر شاخ آمده بر دست ما بنشیند ما را کشتایش با درین سفر  
 خواهد روی نمود و بجزو این خطور آن طویلی پرواز نموده آمده بر دست ما بنشیند ما آب بان خود در

منقار او کریم و آن طوطی در دهان من شکر ریخت فدای آن شب واقعه را بعضی حضرمولا ناخواری  
 قدس سره رسانیدم فرمودند که شمار ازود نیز متوجه هندوستان باید شد که طوطی جانور هند است <sup>در هندوستان</sup>  
 از و امان شاعر بزرگی بوجود آید که عالمی از و منور گردد و تمیست که اکابر انتظار اومی برودند شمار نیز از و  
 بهره رسد لاچار متوجه هندوستان شدم و به منزل جوپامی آن طوطی می بودم چون بشهر رسید  
 رسیدم در واقعه نمودند که تو در جو اقطب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صبح  
 آن شب بدریافت و در ایشان و گوشه نشینان آن بلده رفتم جماعت را دیدم که نه ایشان را  
 بر آن حلیه یافته و نه آثار و علامت قطبیت از هیچ یک معانیه نمودم گفتم شاید کسی از اهل  
 این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد از این به ظهور آید همان روز که شمار را دیدم هم  
 حلیه شما سوافتی یافته و هم نشان آن قابلیت در شما مشهود گشت و نیز فرمودند که چون  
 بنواحی سر هند رسیدم دشت و صحرائی آنجا پر مشعل دیدم که آن را نیز اشاره بمعانی  
 شامی دانم با بجه آنچه در و و سه ماه بعنایت اللہ ازین تربیت خواجده باقی بالله  
 در حق ایشان به ظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تحریر و تقریر عاجز و قاصر شدم از آن  
 کلام معجز نظام خود ایشان که بتخریص طایفه رنگاشته اند تبرکاً ایراد می رود مصرعه

|| بر حال تو هم حال تو برمان و دلیل ||

## کلامه العالی

این در پیش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل شانہ مادی کار  
 او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندر راه  
 النهایة فی البدایة والی السبیل الموصول الی درجات الولاية مؤید الدین  
 الرضی شیخنا و امامنا محمد بن الباقی قدس سره کنیکی از خلفای کبار  
 خانه واده حضرات اکابر نقش بندید قدس الله اسرار هر بوده اند رسانید ایشان  
 این در پیش او کرامات جل سلطانه تعلیم نمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا التذاد او تمام رسد

پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک روز کیفیت بخودی رو نمود یک دریای محیط دیدم و  
 حکو و شکر عالم را در رنگ سایه دران یامی یافتیم و این بخودی رفته رفته استیلا می پیدا کرد و امتداد  
 کشید و گاهی تا یک پهر روزی کشید و گاهی تا دو پهر روزی کشید و بعضی اوقات استیلاب شب  
 می نمود چون این قضیه را بعضی حضرت ایشان رسانیدم فرمودند که نحوی از فنا حاصل شده است  
 و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاه داشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرافقائی مصطلح  
 حاصل شد بعضی رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فنائی فنا حاصل شد چون بعضی  
 رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل واحد بیانی عرض کردم بی فرمودند که معتبر در  
 فنائی فنائی آن است که با وجود دیدن آن اتصال فی شعوی حاصل شود و در جهان شب  
 فنائی فنا این صفت حاصل شد بعضی رسانیدم و حالتی که بعد از فنائی حاصل شده بود  
 نیز بعضی رسانیدم و گفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوی می یابم بعد از آن نوسه که  
 محیط همه اشیا است ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه و شت  
 بعضی رسانیدم فرمودند که حق مشهور است جل سلطانند اما در پرده نور نیز فرمودند که این انبساط  
 که دران نور مینماید و در علم است بواسطه تعلق ذات جل شاننه با شیا معتدوه که بالا و پست  
 واقع شده اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد و بعد از آن آن نور سیاه منبسط و با تقیاض  
 آورده تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و بحیرت آمد چنان  
 کردم آن نقطه موهوم هم از میان زائل شد و بحیرت انجامید که دران موطن شهو و حق سبحانه خود  
 بخود است چون عرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقش بندیه است و نسبت نقش بندیه  
 عبارت از این حضور است و این حضور را حضور بی غیب نیز می گویند و اندراج النهایه  
 فی الابدان یتر در این موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مر طالب را در این طریق در رنگ  
 اذکر در طالب است در سلاسل دیگر اذکار و او را در از پیر تا بر آن عمل نماید **عصر**  
 فیناس کن ز گلستان من بهار مرا و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود

بعد از دو ماه چند روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شد بود و بعد از تحقق شدن این نسبت  
فنامی دیگر که آنرا فنا می حقیقی گویند حاصل گشت و دل را آن قدر وسعت پیدا شد که تمام عالم  
را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت مقدار خود له قدمی نبود بعد از آن خود را و عالم را  
و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق می دیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را و افراد آن را عین خود  
دیدم و خود را عین همه اینها بآنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافته بعد از آن خود را ببلک هر ذره را  
آن قدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اصناف عالم را در آن گنجایشش باشد ببلک خود را و هر ذره را نور  
یافته منبسط که در هر ذره ساری است و صور اشکال عالم در آن نور مضمحل و متلاشی بعد از آن  
خود را ببلک هر ذره را مقوم تمام عالم یافته چون بعضی رسانیدم فرمودند که مرتبه حق لایقین  
توحید همین است و جمع الجمع عبارت از این مقام است بعد از آن صور و اشکال عالم را  
تمامی چنانکه اول حق می یافت این زمان موهوم دیدم و هر ذره را که حق می یافته بے تفاوت  
و بے تغییر همان ذره را موهوم یافته بغایت حیرت دست داد و در این اثنا عبارت فصوص  
که از پدر بزرگوار علیه الرحمته شنیده بودم پیا و آمد که فرموده است ان شدت قلت  
انه ای العالم حق وان شدت قلت انه خلق وان شدت قلت انه حق من وجه  
و خلق من وجه وان شدت قلت بالکفیرة بعد التمییز بینهما این عبارت فی الجمله  
مسکن آن اضطراب گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که  
هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود  
عبارت فصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نه کرده است  
عدم تمیز هم نسبت بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت  
حق سبحانه و تعالی به محض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در  
وجود موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی را از موهوم تمیز یافتیم و صفات و افعال آثار  
که از موهوم می نمایند از حق سبحانه یافته در خارج جزئیکذات موجودند دیدم چون این حالت



رابع ض اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبہ فرق بعد الجمع ہمین است و نہایت سعی تا اینجا است  
 پیش از این آنچه در تہاد استعداد ہر کسی نہادہ اند ظاہر می شود این مرتبہ را مستثنیٰ <sup>بوقت</sup> طرح  
 مقام تکمیل گفتہ اند انتھی کلامہ الشریف و بعد از این کلام و قایق علیہ از وارد احوال <sup>بمقتضی</sup>  
 بقلم آورده اند کہ خوانندگان کلام مبارک ایشان را پوشیدہ نخواہد بود و این معاملہ مذکورہ کہ  
 سالکان را بسالہا دست ندادہ ایشان را بسیر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بہ حصول  
 پیوستہ و حضرت خواجہ قدس سرہامی فرمودند کہ ایشان <sup>بمقتضی</sup> از محبوبان مرادان اند  
 و این معرفت سیر ایشان از آنست کہ در ان ایام کہ ایشان بخدمت حضرت خواجہ رسیدند خدمت ایشان  
 بیکے از مخلصان مکتوبی نوشتہ اند و آنجا قلمی نمودہ اند شیعہ احمد نام مردے است  
 از سر منہد کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر باو نشست و برخاست کردہ عجائب بسیار  
 از روزگار اوقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغی شود کہ عالم با از روشن گردد الحمد للہ  
 تعالی احوال کاملہ او را بیقین پیوستہ و این شیخ مشارالیه برادران و اقربا دار و ہمہ مردم صالح از طبقہ  
 علما و چند را دعا گوی ملازمت کردہ از جوہر عالیہ دستہ استعداد ہای عجیب ند فرزدان آن شیخ کہ اطفال اند سرالہی اند  
 با کجملہ شجرہ طیبیہ است **آبَتَّہُ اللّٰہُ بِنَاتَا حَسَنًا فَرَا بَابُ اللّٰہِ عَجِیْبًا رَزَدَا نَتَّہِی کَلَامَ اللّٰطِیْفِ**  
 حضرت خواجہ قدس سرہامی چون ایشان را کامل و مکمل یافتند محامد قولی و فعلی بجا آوردند و رسالتی کہ  
 مشتری کسب سعادت از رید ایشان را خلعت اجازت کاملہ پوشانیدند و بسیر منہد کہ وطن  
 مالوف ایشان بود و رخصت نمودند و جمعی از طالبان صاوق خود را در خدمت ایشان تعین فرمودند  
 پس خدمت ایشان بانعام فراوان بوطن آمدند چون شاہ بہار بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از  
 خدمت شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب آملی قدس سرہا چنانچہ فرمودہ اند کہ باز آمدیم  
 با صد ہزار خلعت و فتوح بامر حضرت خواجہ خود تیر بیت طالبان مشغول شدند در اندک  
 مدت جمع غفیر از سر چشمہ فیوضات ایشان شاد آب شدند و آن اثنا ناگاہ مستر شد آن را  
 و دواع نمودہ صحبت را خواستند کہ بعزلت مبدل کنند از آنجا کہ بہت والا می ایشان یا پنجم

جاهل وقت ایشان شده اکتفا ننموده در طلب مطلب فوق بود و بعضی اصحاب غرض ارباب  
 غبطه آنرا شنیده بعرض حضرت خواجہ قدس بنوع دیگر رسانیدند چون این معنی مسموع  
 مبارک شد این عریضه به پیر بزرگوار خود مرسل داشتند **عریضه**  
 از آن روز که از ملازمت برآمده بواسطه میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت  
 ندارد و چند گاه خود همت آن بود که در گوشه خریده شود و مردم در صحبت همچو بر وشیر در نظر  
 می آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آمد عروج در مراتب قرب بغایت الغایه  
 هر چند بغایت تدارک میسر شده و می شود می بروند می آزند **کل یوم هو فی شان بر مقامات**  
**جمیع مشایخ الی ماشاء اللہ تعالی گذرانیدند بی**

گلی بروند زمین و طمیزه پست | بدان در گاه والا دست بردست |

در این میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد می نمایم بطول انجامد با بجز از جمیع  
 مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا  
 علة چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نموند که چه در تحریر آورد و در شهر ذی کعبه در مدارج نزول  
 تا مقام قلب فرود آورد و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و متکمل از برای  
 این مقام در کار است تا کی میسر شود هر آسان نیست که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بر او است هر چنان  
 اینجا قدرم گاه ندارند نهایت عروج آخر و تا بدایت مقام اصل است پیشتر او تمام گذرند دارند  
**ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** وجه توقف  
 در مراتب تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور ظلمت غیب است چیز دیگر  
 نیست مردم از متخیلات خود چیزهای نزنند اعتبار نباید کرد **فرد**

در نیابد حال پخته هیچ خام | پس سخن کوتاه باید و سلام |

در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته  
 بال نظر خیال خود بپوشند بحال نظر احوال و بیکر بسیار است **پست**

من گم شده ام مراجع شوید

از گم شده گان سخن گویند

از غیرت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشید امرے اکہ حق سبحانہ و تعالی کمال او  
مے خواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است و فی الحقیقہ معارضہ است باو تعالی  
انتہی کلامہ الشریف فی الجملہ مطلبی را کہ می جستند بہ محض کرم عطا فرمودند آن گاہ با فاضلہ  
طلاب بازگشتند چنانکہ در یکی از مکاتیب شریف نگارش فرمودہ اند کہ حاصلش اینست کہ چون  
خواجہ من مراد کمال و اکمال مصطلح این طائفہ علیہ رسانیدہ اجازت دادند و مرا فی الجملہ آنوقت  
در کمال و اکمال مصطلح حاصل خود ترویجی بود آنرا بکرامت دریافته فرمودند کہ ترویج او در این راه  
نباید داد کہ از آن ترویجی در کمالیت مشائخ لازم آید حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت  
رفت و در مسترشدان کارسین بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بتقص خود پدید آمد  
آنان را کہ پیرامون من می تنیدند جمع کردہ حدیث نقص خود گفتم و وودع خودستم اما طالبان اینمعنی را  
محمول بر تو اضع داشته از آنچه داشتند برگشتند بعد از چند گاہ حضرت حق سبحانہ و تعالی احوال  
منتظرہ را محصل گردانید انتہی ما اخذنا من کلامہ المبارک بآر ووم بشوق دریافت  
ملازمت حضرت خواجہ عالی شان از سر بند بدہلی شدند مدتہا در خدمت پیر بزرگوار خود بسر  
بروند صحبت ہائی شگرف گذرانیدہ و معاملہ را باضعاف مضاعف رسانیدہ بنوعی رعایت  
ادب پیر بزرگوار بجلمے آوردند کہ فوق آن متصور نباشد خدمت حضرت خواجہ  
محمد ہاشم کشمی در کتاب زبدة المقامات می نویسند کہ این فقیر از زبان خواجہ  
حسام الدین احمد شنیدہ ام کہ با وجود علو مرتبت و کثرت فضیلت کہ ایشان را بود در  
کمال رعایت او اب حضرت پیر دستگیر خود بیچ کس از میان اصحاب چون ایشان  
نبود لہذا پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد روزی حضرت خواجہ مرا  
بطلب ایشان فرستادند ہمین کہ رسیدم و گفتم کہ حضرت پیر دستگیر طلب ایشان دارند مجر و  
اشماع این خبر رنگ خسارہ ایشان متغیر شد چون تغیر چہرہ خائفان از غایت خشیت منظر

قریب بر عیثه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله آنکه می شنیدم ع  
تزدیکان را بیش بود حیرانی: چه چشم خود دیدم خدمت ایشان در رساله  
مبداء و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت خواجہ ہریکے  
را اعتقاد علیحدہ بود و معاملہ جدا این فقیر یقین میدانست کہ مثل این صحبت و اجتماع  
و بانند این تربیت و ارشاد بعد از زمان آنسر و در علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام  
ہرگز بوجوہ نیامدہ است و شکر این نعمت بجای آورد کہ اگرچہ بشرف صحبت خیر البشر  
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مشرف نشدیم بآنکے از سعادت این صحبت  
محروم ماندیم و ہر کدام را پاندازہ اعتقاد بہرہ رسیدیم چنان خواجہ قدس لوامی  
نسبت ہامی عالیہ خود را بر فرق فرقان سامی این فاروقی نثار و افراشتند کاخانہ ارشاد  
بایشان حوالہ داشتند یاران جہت مند خود را بصحبت ایشان دادہ خصت طریقیوںند ایشان ائمہ تہذیب  
بلا ترو و با فاضلات سالکان باب اللہ مشغول بودند احوالات عظیمہ خود و ترقیات  
یاران را بزبان قلم عرض داشت ہا بہر پیر بزرگوار خود نوشتہ اند چنانچہ افتتاح دفتر  
اولی آن عرائض است مقرر رفتہ کمالی مخفی علی ناظر ہا ہم چنین حضرت  
خواجہ بزرگوار احوال یارانے کہ در حضور شریف و روہلی بودند غائبانہ از ایشان کیفیت  
احوال آنہا را از ایشان می پرسیدند کہ توجہ نمودہ ترقیات و قابلیت ہریکے معلوم  
فرمودہ از سر ہند بایشان رقم نماید روزے یکی از خلص اصحاب حضرت خواجہ قدس  
بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء اللہ تعالی چون جناب  
شیخ احمد از سر ہند اینجا بیاید التماس کنیم کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت  
تر بمقامات عالیہ رسانند کذلک قایق علوم طریقی و درجات مقام بعضی ارباب معرفت  
رانیز از ایشان استفسار میفرمودند و ایشان حسب الامر معلوم نمودہ بعضی میسازند  
چنانکہ این مکتوب حضرت خواجہ قدس کہ بایشان و دریافتہ ایمانی باین معادار و



مکتوب عالی. مسند ارشاد اوسع و انور باد مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده  
خواججه برهان کحل البصر مشتاقان گردانید الحمد لله واملنه سبب انذ بغایه عالی است لطیف  
لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده می آید که قدری در احوال حضرت خواججه احوال قدس سره  
تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که بمطالعہ آن لطیفه غیبیه مشرف شد  
در آن اثنا انفاس خاطری که دست چپ یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر  
شد بحیث ضعف حافظه متروک گشت که مشارالیه بود لیکن ظن آن غالب بود که اشاره بحضرت  
خواججه بود و یکی در طبقه ائمه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گرد و دیگری از سخنان ایشان <sup>عظمت</sup> معنی  
مفهوم میشود این نیز از بعضی خواب های یافته شده که ایشان بحسب خلقت نهایت  
در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم و زیر مقام وحدت علیا که  
قابلیات مطلقه است مخلوق باشد یکی کرم نموده انجام دیده شود و ایضا در حضرت فاروق رضی الله  
تعالی عنه نظر بینند که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکناره آمده اند  
شاید که مخلوقیت فوق نقطه سبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البتہ عنایت  
فرمایند و نیک تفتیش نمایند که خیلی خاطر نگران است التماس دیگر آنکه در باب فنا  
بشریت نیز توجهی فرمایند که از غیر مقام فنا فی الله نیز مقامی دارد و یا منحصر است  
در داخل شدن باین مقام از جمله جماعتی که در فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست  
که همچنان محفوظ باشند و حاجت بحسب ظهور فنای بشریت نداشته باشند ایضا جماعتی که در  
زیر همان وحدت محو شده باشند و اگر چه از راه جذب قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از  
عود بوجوب بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظر در خانه جبرئیل که مقام اینهاست صلوات  
الرحمن علی نبینا وعلیهم نیز بکنند که در اینجا نیز مقامی خود بود که از عود مذکور ایمن  
گرداند ایضا در مقام فنا فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر از این راه ظاهر <sup>تفصیل</sup>  
راه دیگر هم داشته باشد و بعضی عزیزان از آن راه داخل شده باشند باقی احوال آن

متوقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم چندان اسامی علامات مقامات ما را معلوم نیست  
 و تغییرات را چه نوع توان نوشت انشاء الله تعالی آنچه مرضی است همان شود محمد صادق  
 و جمیع برادران اعزه نیاز مندی قبول فرمایند انتهی مکتوبه العالیین استفسارها و  
 نوازشها که از خواجه والا مرتبت باین خلیفه عالی منزلت بجای رسیده معلوم نیست  
 در دیگر جا واقع شده باشد خدمت خواجه علیه الرحمته از کمال تعطش که داشتند چنانچه این  
 دو بیت ازان نشان میدهد **قطعه**

بست نشن و بس خرابم ای دوست	در حسرت یکدم آیم ای دوست
هر جا که نزشخ تو بسیم	در العطش آیم ای دوست

بر آن آمدند که احوالات تازه که از خصائص مقتضای استعداد حضرت ایشان بهم رسید  
 بطریق روایت عالی از سافل که بعضی اساتذہ محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نموده اند  
 خدمت حضرت خواجہ آن احوال تازه را از این نایب عالی مقدار خود اخذ نمایند و  
 بایشان اظهار مافی الضمیر فرمودند ایشان همگی تو اضع شده براه معذرت رفتند که مبادا  
 سورت بتراکوب گردد و چون الحاح حضرت خواجہ بسیار کمال شد که عدم اقبال مرتجع  
 کمال می شد لاجرم خدمت ایشان الا مرفوق الادب دانسته با داب تمام و تواضع  
 و احترام تمام توجه بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان می خواستند گماشتند بنیاب سبحانه آن  
 مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ بجلّص اصحاب رمزی از این ماجرا در میان نهادند  
 بودند چنانکه خدمت مولانا هاشم علیه الرحمته بزرگ گماشته است که خدمت شیخ تاجر الدین  
 رحمة الله علیه میگفت که آنچه در مکاتیب شریفه حضرت خواجہ که بطرف حضرت  
 مجد الف ثانی می نوشته اند لفظ عزیز متوقف شماره بحال خود داشتند که مقدم فی  
 مکتوبه قریباً و آنچه در عرائض حضرت مجد الف ثانی علیه الرحمه بطرف حضرت خواجہ  
 لفظ مذکور که احوال عزیز متوقف چنان و چنین مراد آن وجودی بود حضرت خواجہ است

که بام ایشان از حال مبارک ایشان خبر می داد و آنجا معالده که حضرات خواجگان سر  
 ایشان داشتند و شیوه نیازمندی که اظهار می نمودند بقیه آن چنان بود که مریدی نسبت  
 به پیر بزرگوار خود بجا آوردن هر حلقه مریدان خود ایشان را گردانیده بودند و  
 خود چون سار مستر شدن آن حلقه آمده داخل می شدند و چون از حلقه یا از مجلسی که ایشان  
 می بودند حضرت خواجگرمی برخاستند چندین کام شیوه قهقری می نهادند بنهایت ادب و  
 یاران را نیز تویید می کردند که در حضور ایشان با تعظیم نکنند آنچه مشائعی که بامی کردید بخارست  
 ایشان نمایند و می فرمودند که باطن خود را نیز در حضور ایشان متوجه ماندارید از زبان حضرت  
 پیر محمد نعمان قدس سره می آرند که در آن ایام که این فقیر در بندگی حضرت خواجگرمی صفا  
 کیشان بسر پیر و م همه یاران خود را فرموده بودند که بخد مت حضرت محمد الف تانی  
 مشغولی نمایند و الفاظ گذشته را به تویید امر می نمودند باین فقیر خطاب نموده فرموده بودند که  
 میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل با هزاران ستاره در ضمن ایشان کم اند از کمال او یک  
 متقدمین خالی اگر مثل ایشان گذشته باشند بعد با اعتقاد تمام بخدمت ایشان رسیدم  
 مؤید این مقوله از مکاتیب حضرت خواجگرمی سره دو ورقه دو و شاد عدل ایرادی رود  
**رقیمه اولی** حق سبحانه با علی مرتبه کمال سازد و لا مرض من کاس الکرام  
 نصیب آنچه حقیقت حالت است نوشته می شود پیر انصار قدس سره می فرمودند که من  
 مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در این وقت می بود با وجود پیری اش مریدی من میکرد و هرگاه صفت  
 آن بی صفتان این باشد گرفتار آن آثار صفات چرا جان فدائی لوازم طلب گاری نکنند  
 و هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند اکنون تامل و احتمال مانده است و  
 بے نیازی است موقوف باشاره است بیست

اگر طمع خواهد ز من سلطان دین || خاک بر فرق قناعت بعد زین

باری نسخه حال را اوه ما این است خدای عزوجل بر آنچه می باید مهتدی گرداناد و عجیب

پندار مخلصی بخشا و بقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح نیشاپوری سید الله تعالی  
 اظهار طلب نمود چون وقت مقتضی این نبود و تمسیح اوقات ایشان و ادن از مسلمانان  
 نه نمود و لاجرم به صحبت شما فرستاده شد انشاء الله تعالی بقدر استعجاب هر مندر کردند  
 و توجه و لطف کامل یابند **والد عاز قیما** **ثانی** - الله تعالی فقرا و  
 مساکین در مانده را از برکات برگزیدگان بدرمانی برساند نیست که عرض نیاز مندک  
 بدرگاه ولایت پناه نکرده ام آری این یک کلمه را قاصدان صادق حال می توانند  
 شد الحمد لله از این قسم خود صورت می نه بند و دیگر چه نویسم سخن در ایشان بحضرت  
 شما نوشتن بغایت پیش می است و حکایات و اوضاع صوریه بسیار بے جا -  
 الغرض ما را حد خود باید دانست و از فضول احتراز باید کرد والد عا - انتم قیما  
 الشریفة با جمله این سلوک معالیه که در میان این پیر و مرید قدس برهان ظهور یافته  
 کم کسی شنیده و از عجایب روزگار است و موجب حیرت اولوالالبصار و هم شاید فنا  
 انتم و تعطش اکمل خواجه بزرگوار و هم گواه علوم مرتبه که مصداق مالا عین ذات و لا  
 اذن سمعت و رحن حضرت مجد د الف ثانی رضی الله تعالی عنه بدیت

فریاد حافظ اینها آخر بهره نیست

هم قصه عجیب حدیث غریب است

در سفر سیوم که ایشان بزیارت پیر بزرگوار خود بد صلی آمدند به مجرد خبر قدوم ایشان حضرت  
 خواجه عالی نشان باستقبال تادروازه کابلی که از منزل شریف قریب سه تیر پرتاب شده باشد  
 پیاده تشریف آورند و در همان سفر فرمودند که آنها را ضعف بدن بسیار ظاهر میشود و امید  
 حیات کم تر مانده و فرزندان گرامی خود را خواجه عبید الله و خواجه عبد الله که هر دو  
 شیر خواره بودند و رجوع مرصعات طلب فرمودند از ایشان التماس توجه و رحن آن دو  
 نور دیده نمودند و ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر مبارک توجهات عالییه و رحن پیر زاو با  
 خود فرمودند چنانچه اثر توجه در اطفال بحضرت خواجه معلوم شد و نیز بفرموده آنحضرت و رحن



والدات آنها غایبانه توجه نمودند و چندان فقرات مدحیه از زبان مبارک حضرت خواجہ حق  
 حضرت امام سہروردی دیدہ شد کہ اگر کتابے جمع شود توان شد چند می را از ان تہمتنا آورد  
 ہنہار و زی فرمودند کہ ایشان از تحمل محبوبان و مدد اہل ہنہا فرمودہ اند کہ امروز  
 در زیر فلک از این طائفہ علیہ چون ایشان نیست ہنہا بزبان مبارک راندہ اند کہ  
 بعد از صحابہ و کمل التابعین و مجتہدین چون ایشان معدودی چند از اخص خواص نظر  
 می داشتند ہنہا فرمودہ اند کہ ما در این سہ چہا سال شیخی نکردیم چند روز بازی کردیم اما  
 بحمد اللہ و المنتزین بازی ما و دکان پردازی بانی فائدہ نشد چون ایشان برومی کار  
 آمدہ ہنہا فرمودہ اند کہ این تخم را از بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آمین سر ہنہا  
 چنانچہ جناب حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ در آخر مکتوب بیان طریق باین  
 مضمون کلام خواجہ قدس سرہ ایما نمودہ اند ہذا ہو بیان طریقے کہ حضرت حق سبحانہ این حقیر را  
 بان ممت از ساختہ از بدایت تا نہایت بنیاد و ش نسبت نقش بندیدہ است کہ متضمن اندراج لہایت  
 در بدایت است و برین بنیاد عمارت با ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ اند اگر این بنیاد نمی بود معاملہ  
 تا باینجا نمی افروختیم از بخارا و سمرقند آوردہ در زمینی کہ مایہ اشل از خاک پشرب بطحا است کشتند  
 و باب فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرئی ساختند چون آن کشت و کار  
 بہمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید اہتہی مے آند کہ بعد از ارتحال حضرت خواجہ  
 باقی باللہ قدس سرہ در میان مسوات مکاشفات خاصہ مسودہ مسعودہ برآمد کہ آنجا  
 چہار دائرہ کشیدہ بودند در یک دائرہ ولایت بفتح و اور رقم نمودہ و در دائرہ دوم ولایت  
 بکسر و او و در دائرہ سیوم کمال باطنی و در دائرہ چہارم کمال مطلق و در باب ہر یکی از  
 دو دائرہ ربعہ را از اخص خواص بعد صحابہ و تابعین رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمین - :-  
 در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعیکہ در غیب از کشف بلا ریب معائنہ کردید

رقم فرموده در میان همه آنها و از دهن ازر و ساسی ایشان در هر دایره بوجه کامل داخل دیده اند  
 و حضوت ایشان را یعنی خدمت حضرت محمد الف ثانی را نیز داخل و از دهن در هر دایره یافته اند

**دایره کمال باطنی**

این مقام خواجہ علاء الدین بلند تر از خواجہ احوار مشائخ چشتیه هم محاذی خواجہ علاء الدین سلطان المشائخ  
 قدر خود شصتین سہروردیہ از مقام اول اندک فو تر متصل بدایره لیکن سر با محاذی مشائخ  
 چشتیہ بن عربی تا اکثری فخذ کاتب و شیخ احمد زبیر مقام متصل بدایره قدر خود تا اربعین کاتب  
 تا کتف تا آخر تا پاره از فخذ شیخ احمد تا آخر مثل همین اشقی کلامہ ۱۲ من خلاصۃ المعارف تصنیف سید آدم نبوی  
 ثم اعلم ان هذا اسرار غامضه من کلام حضرت قطب لولایت شیخ شینخا و مولانا خواجہ محمد باقی

**دایره معرفت ولایت فصیح و ابون آلاء اللہ و الہدیۃ و غیره من مراتب اللہ**

خواجہ احرار در معرفت و جہ الافراق من لفقشندیہ فان لهم فیہما اقدار اسختر و حظا لهم و افرة  
 و جہ الافراق من الجشتیۃ فی الولاية بکسر الواو و مقامات السلوک و کلم من الفرقین  
 من خلص عباد اللہ و اخص اولیائہ ۱۲ خلاصۃ المعارف

**دایره تکمیل کمال مطلق ای لکوافرہ عند اللہ**

حضرت غوث الاعظم رضی اللہ تعالی عنہ و حضرت شیخ محی الدین ابن عربی حضرت خواجہ  
 خواجہ کان پیر پیران خواجہ لقتبند و خواجہ محمد پارسا و خواجہ علاء الدین عطار و حضرت  
 خواجہ عبید اللہ احرار رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین اربعین شہ اصین ۱۲  
 حضرت غوث الثقلین اخلا تماما و کمالا و مشائخ اربعہ نقشبندیہ تمام و اخلند و المتأخرین من مشائخ تحت  
 هذا المقام متصلین بحیط الدایرة بل مقدم رؤسہم داخل فید مولانا محمد قاضی ملا خواجگی خواجہ کلان شیخ تاج  
 مرزا حسام الدین و جمع من اصحابنا یدخلون تحت هذا المقام تبویق اللہ تعالی الا الشیخ احمد فانه الى الصلہ داخل  
 فی المقام و بالمآل الى مقدم الفخذ و کذا کاتب باد فی زیادہ حالا و مالا شینخین سہروردیہ اولہ الصدر  
 و الثانی القریب من السرة مشائخ حسنہ چشتیہ الى مقدم الفخذ و المتأخرین من اهل التوجید لصورہ منہم  
 هذا المقام کما انوا خارجین من کمالہ و من تحت مقام الکمال ۱۲ خلاصۃ المعارف

**دایره تکمیل بالکمال المقید بالفناء و البقاء**

مشائخ اربعہ نقشبندیہ یدخلون تماما و الغوث و الختم ایضا و المشائخ  
 الخمسة اچشتیہ الى ما بین الصلہ و السرة شینخین سہروردیہ الاول الى مقام  
 الصدر و الثانی الى مؤخرہ الشیخ احمد کاتب داخلان تماما فی التکمیل قد بقی من القدا و خارجین  
 عن الدایرة ۱۲ خلاصۃ المعارف تصنیف سید آدم نبوی

**دایره کمال مطلق**

خواجہ بزرگ داخل قریب پارسا نیز داخل لیکن نینق خواجہ احرار تا ساق سلطان المشائخ شیخ  
 نظام الدین قد سرہ تا نصف فخذ شیخ نصیر الدین ایضا تا ساق لیکن باریک شیخ شیبوخ  
 تا کتف شیخ بہا و الدین تا قریب لیکن این نیز و یکن شیخ نصیر الدین حضرت غوث الثقلین تمام داخل شیخ محی الدین عربی تمام داخل  
 بلند شیخ نجم الدین کبری تا کتف شیخ علاء اللہ و لہ تمام داخل سیدہ علی ہدانی تا ناف شیخ احمد بالفعل تا سر داخل

بعد از مرخص شدن ایشان درین مرتبه سیوم از پیر بزرگوار خود بوطن که ملاقات آخر ایشانان  
 بود رضی الله تعالی عنهما چون بسر بند رسیدند چندی آنجا ارشاد نموده بامر و اشاره متوجه بلده فاخره  
 لاهور شدند اکار آن بلده مقدم محترم ایشان را غیرت شمرده و از خواص عوام و علمای و فضلا  
 و صالحای آن دیار که تفصیل آن تبطویل می انجامد در سبک را دة آن غوث الانام آمدند  
 و صحت گرم شد و حلقه شغل تساعی پذیرفت با کجمله در آشنای این فیاضی ناگاه خبر جانگاہ و فعم  
 رحلت حضرت خواجہ با ایشان رسید آرام و لها بربی آرامی مبدل شد و شربت شیرین  
 آن صحبت با مذاق همه ناخ گردید ایشان متوجه وصلی مبارک شدند و بزیرت روضه متبرکه که  
 مشرف و عزایرسی مخدوم زادگان و همیشه بانموه اند صاحب حضرت خواجہ شکستگی دل رهو میا  
 از بکت تربیت صحبت ایشان طلب نمودند و کوازم ارادت و نیاز و ابتهال و افتقا چنانچه حضرت  
 خواجہ بزرگوار بجای آوردند بتقدیم رسانیدند و جبهو ایشان از صفار و کبار بیعت نمودند ایشان  
 بحکم وصیت پیر بزرگوار خود و انماس یاران دل افکار مدتی آنجا اقامت فرمودند و بتفقد  
 احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصارت ارشاد و طراوت و سر گرمی حلقه بنتابه که در حیات مبارک  
 حضرت خواجہ باقی باشد قدس سره بود از سر نو تازگی پذیرفت ارادة الله تعالی سکونت ایشانرا  
 آنجا بعضی یاران جبهه بعضی موانع مصلحت نیافتند خدمت ایشان بحکم العود احمد  
 بوطن معاودت فرمودند پس هر سال الی مدت حیات ایام عرس حضرت خواجہ که در راه  
 جمادی الآخر است از سر بند آمده عرس ایشان را تدارک نموده با انجام رسانیده تفقد احوال  
 مخدوم زادگان نموده و خدام روضه منوره را نواخته باز بسر بند نشریف فرمایند  
 اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا مَزِينًا

تذکره تاسعه از منتخب ثانی در ذکر بعضی حوالات بلند و  
 معالما از جمله تعرف و تجدید و ماییناسب ذالک ایشان

# بأن کرامات در کشت اولیامت باوند

منحفی همانند که حضرت محمد الف تازی <sup>تعالی</sup> عنده در اولیا این ائمت شیان عظیم است مراتب و الا که  
قال خالی را بان ممتاز کرده باشند هر چند زبان کتابت از تبیان آن عاجز و حوصله کاتب  
از تعداد آن قاصر اما بحکم من لم یدرک کله لم یتدرک کله بیان بعضی از آن مسائلت  
بزرگ و مراتب شگرف می نماید بگوشش هوش استماع باید کرد چون ایزد تعالی و تقدس ایشان را  
محمد الف ثانی و منور هزار دوم گردانیده و جو و شریف ایشانرا قائم مقام پیغمبر اولوالعزم  
ساخت بیان او آنکه سینه الف را ایزد تعالی و تقدس بقدرت کامله خود در تغییر امورات  
تأثیری عطا کرده و عاده اللہ جاری شده که بعد از معنی مدت مذکور در امورات دینی و معاملات  
ظاهری تغییری کلی واقع شود لهند بر هر الفی پیغمبر اولوالعزم با شریعت جدید مبعوث می شد  
و خلق را از باویه ضلالت بشا همراه هدایت و دعوت می فرمود چنانچه نور ارشاد و هدایت او محیط  
عرش تا مرکز فرش شامل حال عالم و عالمیان میبود هر چند با اندازه قربت بان او و بعد او در عالم  
فتور راه می یافت ایزد تعالی نبی دیگر را مبعوث ساخت تا بر تابت کتابت شریعت او  
ترویج و تجدید اسلام نمودی تا دوره الف اول با تمام رسید بقرب الف دوم باز تغییر فتور  
و تفریق کلی در دین اسلام افتاد و ظلمت کفر در عالم مستولی شد می چنانکه اکثر آن امام  
پرستش اصنام و آلهه باطله گرفتار شدند در آنگاه بعنایت نبی غایت الهی و رعین غلبات  
ظلمت کفر و ضعف نور اسلام بر سینه الف پیغمبر اولوالعزم با معجزات ظاهر و برهان  
باهر و دلائل روشن و حجت محکم بعالم مبعوث می نمود تا فرورفتگان و رطه کفر را بساحل ایمان  
و اسلام ارشاد و هدایت می فرمودند هرگز اسعادت از لی نصیب او بود و قبول دعوت سانش  
می نمود و از زلال خوشگوار ایمان اسلام کام جان شیرین میساخت و آنکه از شقاوت از لی قبول  
دعوت سانش با می کرد و از دولت ایمان و خلعت اسلام محروم می ماند ایزد تعالی



انتقام او بر هر قاتل عقوبت فانتقمنا منهم پیدا و گرفتار عذاب عقاب این میگرد و کما قال  
الله تعالی فمنهم من ارسلنا علیهم حاصبا و منهم من اخذته المصیحة و منهم  
من خسفنا به الارض و منهم من اغرقنا و ما كان الله لیظلمهم و لکن كانوا  
انفسهم یظلمون بر سر اصل سخن رویم که چون پیغمبری اللہ علیہ وآلہ وسلم مبعوث شد و خاتم  
النبیین آمد حضرت حق سبحانہ و تعالی دعوت او را کامل گردانید و دوره او را تا ابد  
قیام ساعت باقی داشت و نبوت و رسالت و انزال کتب ملک با و ختم فرمود و لاجرم حکمت  
بالغہ خود علمای امت شریف او را حکم انبیای بنی اسرائیل داد و هدایت و ارشاد می که با نبیای  
تعلق داشت کرامت له بوجود مسعود علمای عامل و عرفای کامل امت او متعلق گردانید چنانچه جناب  
نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در اخبار خود از این معنی با خبر گردانید علماء ائمتہ  
کانبیائی بنی اسرائیل فرمود و حدیث نفیس ان الله یبعث علی داس کل مائتہ سنة  
من یجد دلها دینها و چون سنہ ہزار از رحلت خواجہ ابرار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گذشت در  
سنہ مذکور بہان خاصیت الوفا ضمیمہ تبعاً در نہاد بود لاجرم فتور کلی در دین و اسلام و بدو  
و انوار سنت رو با نقیض آورد و ظلمت سوم کفر و بدعت روز بروز شہرت مستعلا  
پذیرفت چند آنکہ انواع فتور در دین پیدا شد حضرت حق سبحانہ و تعالی از کمال  
کرم و عنایت خود از امت او کہ خیر الامم است بر سر الف ثانی عالمی عارفی تام المعرفتی  
وقوی العملی راقایم مقام پیغمبر اولوالعزم گردانید و آنچه مضمون حدیث شریف  
مثل امتی کمثل مطر لا یدری اولہم خیرا من آخرہم بوجود مسعود شریفش ثابت  
گردانید چه آخرین امت متعلق بہ مضی الف بود و ایشان را خلعت فاخرہ تجدید پوشانیدہ مجد  
الف ثانی گردانیدہ نازہ شد از و شریعت مطہرہ غرا و تا پیدا یافت ثلث شریفہ حنیفیہ بسبب  
سر سبگشت اشجار یقین و گلگل شکفت چمن بہارستان دین  
این معنی را بان حضرت الہام فرمود و بکرات بافتشای آن امر نمود چنانکہ خود در مکتوبی بان ایام مرقومہ  
اندیس صاحب این نعمت عظمی را باید کہ بہ خصوصیات علیا امت از بود بدین

ہزار سال ببايد کہ تا باغ جهان

ز شاخ صنعت حق چون گل ببايد

بہر قرآن بہر قرآن چونتوی نبود

بروز کار سبی گر چہ شہر بار آید

بدین مدعا اثنائے از قلم محترم ایشان رفتہ آنجا کہ نگارش نموده اندامی فرزندان آنوقت است کہ در اہم سابقہ درین طور وقتی کہ پر از ظلمت است پیغمبر اولو العزم مبعوث می گشت و انبیا می شریعت جدیدہ می کرد و در این امت کہ خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم المرسل علیہ و علی الصلوٰۃ و التسلیمات علیہا و المراتبہ انبیای بنی اسرائیل و اوہ اند و بوجود علماء از وجود انبیای کفایت فرمودہ اند لہذا بر سر ہر ماۃ از علمای این امت مجدد تعیین مینمایند کہ احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از مضی الف کہ در اہم سابقہ وقت بعثت اولو العزم است بہ پیغمبر در آن وقت اکتفا نمودہ اند و درینطور وقت عالمی عارفی تمام المعرفتی از این امت در کار است کہ قائم مقام پیغمبر اولو العزم اہم سابقہ باشد بدین

فیض روح القدس ریا زد و فایدا

دیگران ہم بکنند آنچه مسیحی کرد

ای برادران قدر فرق کہ در پیغمبر اولو العزم تبلیغ اوست آن قدر فرق مجد ماۃ تا مجد الف است بلکہ اصفا آن

نبی نیست لیکن برنگ نبی  
نگیر گشت در حلقہ اولیا  
شقی گر بساید شود بوسعید

بجوشد ز کوشش ہزاران ملی  
چو در نہیا ناتم الانبیا  
یزید ارساید شود بایزید

درکتوت بگیر بعد از این ایما بہ بتائید این مدعا نمودہ اند کہ امی برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق گران است و از افہام اینہا دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را موازنہ کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقہ آن ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بہ بینند کہ در کدام یکی زیادہ تر است شاید از استبعاد بر آیند خدمت حضرت مولانا ہاشم کہ از عاظم خلفا مبارک ایشانست و در ذیلہ المقامات می نویسند کہ ما در دل خطور میکرد کہ اگر یکی از عاظم علمای وقت این معنی را کہ حضرت سبحانہ ایشان را مجد و الف ثانی ساختہ مسلم میداشت تا مید تمام میبود و تار و زری با این خطرہ بخیبت ایشان رسیدم باین فقیر خطاب نمودہ فرمودند مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی کہ در علوم عقلیہ و نقلیہ و تصانیف علیہ چون او فی الحال در ویا ہند نمی نماید با نوشتہ بود و تبسم نمودہ فرمودند یکی از ان فقرات مدعیہ آن بود کہ مجد الف ثانی این از خوارق آنحضرت بودہ کہ خطرہ او را دریافتہ مقصد خطرہ او را با و بیان نمودند و سلی کلی داوند

حضرت مجد الف ثانی امیر خدایان مرتبه را که مجد و الف باشد لابد خصائص عالی  
 و مراتب متعالی است هر چند تمام آن خصائص و مراتب نمی توان ایراد نمود اما چندی از اینها را  
 رونق و در این اوراق می گردانم و بالله التوفیق هنما ظاهر شدن استعداد و طبیعت  
 ایشان بر پیر بزرگوار ایشان قبل از رسیدن آنحضرت بخدمت آن خواجه صفا کیشان  
 پچندین سال هنما نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان پچندین مدت  
 بصورت مشعل با شمع عظیم کما مرصنها بزرگداشتن آن خواجه عالی شان در بدایت  
 سلوک ایشان بخلصی که فلان بدان ماند که چراغی شود که عالمها از و منور گرد و هنما باز  
 فرمودن بچی از مخلصان در حین التماس و که چون ایشان بیایند التماس نمایم که کار ترا  
 بنهایت رسانند هنما حصول بشارت مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان را از خواجه  
 صفا کیشان هنما سرعت سیر و سلوک ایشان بحدیکه در عرصه دو نیم ماه بکمال و اکمال  
 رسیدند هنما نوشتن پیر بزرگوار ایشان بسوی ایشان که مدت است که عرض نیاز مندی  
 بدرگاه ولایت پناه کرده ایم هنما تحریر نمودن آن مرشد عالی مقدر بایشان که سخن و ایشان  
 بحضرت شما نوشتن بغایت بیشتری است هنما رقم فرمودن آن خواجه که ما را حد خود باید  
 نگاه داشت و از فضول هزار باید نمود هنما تمیق نمودن آن مقتدر امی جهان -

### مصرعه و لادرض من کاس الکرانصیب

هنما چه شد که مشعله مجد دی از فیتله باقی بالله جست هنما نگارش فرمودن  
 آن قدوة الاولیاء بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده من مرید خرقانی ام  
 اما اگر خرقانی درینوقت بودی با وجود پیری اش مریدی من می گردی یعنی حال ما و شما چنین است  
 هنما نوشتن که اجمال مانه از روی استغنا است موقوف بشارت است هنما تحقیق نمودن  
 پیر مبارک ایشان احوالات خود و مخلصان حضور خود را از ایشان هنما از همه عجوبه تر  
 استغاضه نمودن آن پیر بزرگوار از ایشان کما اشیر الیبری التذکرة الثامنة من

هذا المنتخب منها فرمون آن خواجہ عالی شان کہ ایشان اقبالی اند کہ مثل ماہراران ستارہ  
در ضمن ایشان گم اند کما مرویگر خصائص عالی کہ خود ایشان چه بتقریر و چه بتحریر صریحا اشارت  
و کنایہ اشارت باہنا فرمودہ اند منها بعد از افاضہ پیر بزرگوار ایشان نسبتہای عالیہ  
خود را ایشان و ہمہ مشناخ طرق خود را حوالہ بایشان و ایشان را بمقامات عالیہ خود  
برون و از خلص نسبتہای خود عطا فرمودن چنانچہ در رسالہ مبدا و معاد مذکور است  
منہا آنکہ نسبتہای ولایت اقتباس کمالات نبوت را کہ بر بعضی اولیای رحمہم اللہ تع  
بعضی دون بعض جلوہ گردانیدہ اند ایشان را بہہ آن نسبتہای نواختہ اند و بمعارف  
ہر یکی سراز ساختہ چنانکہ بزبان مبارک فرمودند کہ از کمال عنایات او سبحانہ در حق امین  
بندہ و کمترین اینست کہ ہیچ گونه از این راہ نماند الا کہ این حقیر را بر آن عبود و اوند از نسبت  
علیہ سر بیان و سعیت و احاطہ و وحدت و تشبیہ و تنزیہ و اسرار اینجہانی و آن جہان  
و جوی و امکان علیہ علیہ مجبض کرم پرور گردانیدند منها کہ حضرت علی  
کہم اللہ وجہہ المقدس ایشان را علم سہلوت آموختہ چنانکہ در عرائض بخدمت حضرت  
خواجہ قدسہ معروض داشتند منها حضوت خضر و الیاس علیہما السلام  
با ایشان ملاقات نمودہ از حقیقت حیات و ممات خود بیان نمودہ اند چنانچہ ایشان در مکتوبے  
بآن تصریح نمودہ اند منها کہ ایشان را در مبادی سلوک روحانیت ابو العباس خضر  
علیہ السلام معلوم لدنی نواختہ بود چنانچہ اشارہ بآن تصریح در مبدا و معاد فرمودہ اند  
منہا آن است کہ حضرت خاتمیت علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و التحیۃ ایشان را  
مجہد علم کلام ساختہ چنانچہ بیان آن در مکتوبی نمودہ اند و بر ناظران علوم ایشان صدق  
اینکہ عامستور نیست منها از آن جملہ است کہ خدمت ایشان روزی در حلقہ مراقبہ  
بودند و بانگسار و دید قصور اعمال رفتہ کہ ندای در رسید کہ غفرت لك و لمز تو تسئل  
بك بواسطہ او بلا واسطہ الی یوم القیامہ و با ظہار آن امر فرمودند در



رساله مبدد و معاد و رقم زد و قلم مبارک شده منهار و ز می بر روح یکی از فرزندان متوفی طحا  
پخته در آن اثنا بنحاطر مبارک سیده مضمون آیه انما یتقبل الله من المتقین که در  
من اتقا کما و چگونه امید قبول باشد ناگاه ندر رسید انک من المتقین منها  
ع فرمودند که هرگز من خود به تجد بر نمی خاستم بلکه همیشه مرا باذن و اعلام و صدا و امثال آن در  
ثلث آخر شب بیدار کرده اند یکبارگی آنکه بیدار سازند بیدار شدم گفتم من کیستم که بخود بر خیزم  
و پندگی و طاعت و تعالی آویزم باز سر را بخواب نهادم لمحه نه رفته بود که از هر طرف  
آواز و اعلام برخاست ثلث آخر شب بیدار کردند منها حضرت مجد الفثانی را  
بشکر گردانیدند بر آنکه بر هر جنازه که تو نماز آن حاضر شوی آن میت مغفور است منها  
بر مقبره که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بر آنکه عذاب از اهل آن مقبره  
برداشتند چنانکه دو شاهد بر این مدعا در ذکر حضرت امام رفیع الدین که از اجداد  
مبارک ایشان است ذکر یافته منها آنکه ایشان را بشارت دادند که با آنکه این  
علوم که تو گفته و تحریر نموده همه از ما است و تا خصوصاً علومی که در آن نجومی از ترو و  
و نشند نجومیت و صدق آنرا و نمودند و حقیقت آنرا معلوم فرمودند منها فرمودند  
که شریعت را دیدم که در کوه مافرو و آمده چنانچه کاروانی در آن فرود آید منها  
فرمودند که در راه آخر ماه رمضان بعد از تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم  
وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر زمین نهم چنانکه  
مسنون است بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن بیادم آمد که ترک سنت شد  
نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو و نسیان بشده لیکن مرا خوف  
ترک شد لاجرم تمام برخوابتم بر پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن غسل از  
کرم الهی فیوضات انوار نامتناهی ظهور رسید و نداور و او ندباین قدر که رعایت نمودی ترا  
در آخرت از هیچ وجه عذاب نکند و بسبب این رعایت غلامم که پای تومی مالید آن را نیت از مریدم

صنہا از آن جملہ است کہ در عشرہ آخر رمضان فرمودہ اند کہ امروز معاملہ عجب گذشت بر  
عرش خود تکیہ کردہ بودم چشمم فراخا پیدہ کہ احساس نمودم کہ بر آن عرش من و یحیی آمدہ  
نشست چہ می بینم کہ سید اولین و آخرین است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
فرمودند آمدیم تا برای تو اہازت نامہ نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشتمہ ام دیدم کہ در  
متن آن نامہ الطاف عظیمہ کہ تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند و بر ظہر آن عنایات  
کثیرہ کہ متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکہ این معنی را در مکتوبے از مکاتیب و فرثالث  
است نگارش فرمودہ اند و این مکتوب شریف بدست خط مبارک کہ در آن و یگر  
فوائد و انداز این است بعینہ نزد این فقیر است کہ آن را القویذجان و حرز امان می  
انگارم منہما ایشان را از جناب نبوی بشارت رسید کہ فردا چندین ہزار کس اہل شفقت  
تو بخت خدمت مولانا ہاشم علیہ الرحمۃ می نگارند کہ فروای آن روز کہ ایشان را  
این بشارت رسیدہ بود بشکرانہ آن طعامی کردند و قصہ را باز نمودند منہما در رسایل  
خود نوشتہ اند کہ الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین و مصلحاً بین  
الفتنین چہ این عبارت در جای ثبت شدہ کہ ایشان در کلام صوفیہ اکرام و علما  
عظام تطبیق وادہ اند جدال فریقین را راجع بتفاوت لفظی نمودہ اند و در معنی موافق  
ساختہ بنوعیکہ بیچ مشبہ نماندہ آنجا این عبارت اطلاق نمودند خدمت مولانا ہاشم  
مذکور قدس سرہ می نویسند کہ میان این فقیر و عالمی کہ در آن وقت مزبح بودہ  
مشاجرتی واقع شد او گفت کہ این قسم معاملات عظمی کہ شیخ تو ادعائے کندے  
بائیت کہ از سر و رءین و دنیا در رنگ ہدی موعود در حق او صدیقے روایت میشد  
با و گفتم کہ علم جمیع احادیث بما و شما ثابت نہ از کجا معلوم شود کہ حدیث در این باب  
وارد نشدہ آن عزیز گفت جمیع الجوامع شیخے سیوطی نزد من حاضر است و کم حدیثی  
از وی خارج باشد بیا تا ہم در باب فضائل این امت جستجو کنم تا دیدہ شود کہ

حدیثی درین باب برآید که دلالت کند مدعا می ایشان را برود و متوجه شده کتاب  
را کشادیم در باب فضائل این امت حدیثی که دلالت تمام داشت بعد از آن  
ایشان برآمد و آن حدیث اینست یکون فی امتی هر جل یقال له صله یدخل  
الجنة بشفاعته کذا و کذا من باین فاضل گفتم که این حدیث اشاره بحال  
ایشان است و ایشان خود را صله فرموده اند و عبارت مذکوره و بشارت سرور  
دنیا و دین باین راست می آید گفت احتمال دارد و خاموش شد باین مقدمه را  
بآن حضرت رسانیدم تبسم نمودند و شکرانه آنرا بر زبان آورده و در حق این بنده  
التفات فرمودند و منها خدمت ایشان را با نوار و برکات هفت درجه متابعت  
حضرت خلقت علی الصلوة و التحیه مشرف گردانیدند تحقیق آن هفت  
درجه یا حصول آن دولت و در حق ایشان در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی مکتوب با قدسی یا  
ثبت یافته خوانندگان آن از آنجا پی بعلو و درجه ایشان خواهند بر و منها  
از آن جمله است که خناس را و سواس به محض کرم از سینه بے کینه ایشان بیرون کرده  
اند چنانکه فرموده اند که در نماز وضعی بودم و دیدم که بلای عظمی ناگاه از سینه من بیرون رفت  
بعد از آن مرسی شد که آشیانه او را نیز از سینه من دور کردند ظلمات کثیره که در نواحی آن بود اثر  
از آنها نماند و انشراح عجیب سینه را را و ندانم معلوم کردند اینک از صدر تو بیرون شد  
خناس است که پیغامبر علی الصلوة والسلام باستعاذه از آن مامور گشته بود  
و نیز و انمودند که خطراتی که در اصول دین پیدای میشوند نشاء آنها همین خناس است که در صدر  
آشیانه وارد و هر وقت پیشها میزند منها شرک خفی را از عبادات ایشان برود نشند میفرمودند  
که چند روز و دید قصور اعمال برنجی استیلا می نموده که چون در نماز در فاتحه بلفظ ایاک نعبد  
می رسیدیم حیران میشدیم که اگر این لفظ را بخوانم که مفهوم آن مستحق نیم پس در اثنای قرات  
صدق کلیم تقولون ما لا تفعلون و باشم و اگر بخوانم بے آن نماز در رست نیست

تا آنکه حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بہ محض کرم شکر از عبادت من برواشت و نعمت  
اللاہ الدین الخالص بہ ظهور پیوست الحمد للہ علی ذلک صنہا آنکہ ایشان را از  
غایتہ اتبع آنسورہ و رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابوحنیفہ کوفی و امام مکرّم <sup>فخ</sup> شاکر  
مطلبی و کبار تلامذہ ہر یک رضی اللہ تعالیٰ عنہم فنای و بقای ہم رسیدہ چنانچہ  
فرمودہ اند در حلقہ صبح بودم ناگاہ یک گونہ فنای مخصوص رویداد کہ تعیینی کہ مرا بود رفت  
تا مدتہ کشید تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم کہ امام الائمتہ ابوحنیفہ کوفی رضی اللہ  
تعالیٰ عنہ با جمیع از شاگردان جمیع علمای مجتہدین مذہب خود گرد من مجتمع اند و مرا حاضر فرمودہ  
و بعضی از اساتذہ امام مذکور چون ابراہیم نخعی نیز بنظر در آمدند ناگاہ دیدم کہ نور امام نور  
یک زائمہ کرام در من درآمد و من بیان انوار ایشان تعیین بقایا فتم و تمامہ تجسم از ان  
انوار شدم و نور ہر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سہ روز از این  
معاملہ ہمان قسم تعیین و بقایا امام شافعی و تلامذہ و علمای مذہب بہ ظہور رسید دیدم کہ علمای  
حنفیہ از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذہ و مجتہدین مذہب خود در من درآمدند و  
مانند طائفہ اولی انوار ایشان اجزای من شد بعد از ساعتی چند دیدم کہ انوار حنفیہ  
بسند سابق باز آمد و الحال خود را با انوار فریقین متحقق می یابم بعد فرمودہ اند در آن <sup>وقت</sup>  
چنان مشہور گردید کہ حق از این ہر دو امام ہمام بیرون نیست آنچه از حنفی ماندہ شافعی گرفتہ و از  
ایشان تجا و زینت و دو حصہ تام ابوحنیفہ مسلم است و ثلث بطرف ثانی رحمہما اللہ تعالیٰ  
صنہا و ہم از جملہ است آنکہ مشایخ نقشبندیہ و مشایخ قادریہ را قدس اللہ اسرار ہم بر سر ایشان  
مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طرق دیگر رح رسیدہ صلح و اوندکما مر منہا فرمودہ اند کہ  
ہر کہ دخل طریقہ باشد و خواہد شد تا قیامت بواسطہ و غیر واسطہ از رجال و نساء ہمہ را بنظر در آورد  
و اسم و نسب مولد و مسکن او را با و انانیدند اگر خواہم ہمہ یک یک بیان نہائیم <sup>مثنوی</sup>

ابی تکافِ رُوزنِ دیوارِ ہا

مطلع باشند بر اسرار ہا



بلک شیش از زردن تو سا لها

دیده باشندت ترا با حالها

عارفان که جام حق پوشیده اند

رازها دانسته و پوشیده اند

منها برایشان ظاهر گردیده اند که در هند انبیائی بوده اند علی بنینا و علیهم  
السلام که بعضی ستمن و بعضی دو تن گردیده اند و ایضا قبور متبرکه که بعضی از این انبیا  
را که در آن دیار آسوده اند نیز بایشان نموده اند و آنوار آنرا مشاهده فرموده منهای احوال  
آل مشایق جبل و مشرکان فطرت رسل که نزد ما نزدیک این جماعت در روز رخ خواهند بود  
و نزد اشعریه بر خلاف آن بایشان مکشوف گردانیدند که بعد از بعثت و اجبار اخروی آنها را  
در مقام حساب داشته باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و ستیفای حقوق  
نموده در رنگ حیوانات غیر متکلف ایشانرا نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند فرمود  
و در مکتوب د و صد و پنجاه و نهم از جلد اول این قصه مسطور است و چنان برنگاشته اند که این  
مسئله را چون در محضر انبیائی کرام علیهم الصلوٰة والسلام عرض نموده آمد همه تصدیق  
فرمودند و مقبول داشتند و العِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَ مَنْهَا آنکه ایشان را از اسرار  
قضا مبرم و معلق مطلع گردانیدند و حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را با تماس ایشان  
پذیرفتند منهای ایشان را از علمای رسوخین گردانیدند و از کاشفان اسرار مقطعات  
قرآنی و رموز تشابهات قرآنی چنانکه نگارش نموده اند که این فقیر تا مدتها مشابهات را  
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه میساخت و علمای رسوخین اغیار ایمان بتشابها نصیب نیافت تا ایلات  
که بعضی علما صوفیه بیان کرده اند آنها را لائق آن تشابهات ندانست آن تا ویلات را از اسرار یک  
قابل شمار باشد تصویب کرد و چنانچه عن القضاات از الف لام میم الم خوسته که معنی در دست  
که لازم عشق است مثال آن آخر کا چون حضرت حق سبحانه بمحض فضل شمه از تا ویلات تشابهات  
را برین فقیر ظاهر ساخت جدلی از ان دریای محیط بزین شهد انیسکین کشاده گردید و دانست که  
علمای رسوخین را از تا ویلات تشابهات و مقطعات نصیب وافر است و تفصیل آنرا در زبد المقامات

۱۱۱

و کتب ایشان باید جست این پنج حال تفصیل نمیتواند شد و روه اند که بعد الحامات مخدوم و گان اطلاع  
این سه را بر قطعات متوجه شدند با نظایک حرف ق اذن یافتند آنرا بیان نمودند و سامعان را بپوشیدند  
و مخدوم و ده گان را منع از اظهار آن نمودند و اینها ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیدند میان قطب  
ایشان و قطب فراد و آن مرتبه از نواد است منها بر ایشان مشارب تمیز کمالات و لایات انبیاء علیهم  
الصلوات التحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیوسته از پیوسته اند مکشوف گردانیدند و تفاوت  
اقدام هر یک در آن مشارب و انموده چنانکه می فرمودند که فلان در ولایت موسوی است  
نزدیک نقطه مرکز و فلان قریب دایره و امثالها و این نیز از نواد است چنانچه می آید که شیخ  
نجف الدین کبیری قدس سره را علم بشر خود نبود و با وجودیکه قطب زمانه و مقتدر حامی اولیای  
وقت خود بود و چون خواست که معلوم او شود یکی از مریدان را بنزد بزرگی که باین علم ممتاز بود  
فرستاد آن بزرگ در اثنای تفتیش حال از آن طالب پرسید که چه بود که چون است  
آن مرید از این حرف دل تنگ بحضرت شیخ خود بازگشت از آنچه شنیده معروض  
داشت شیخ بتواجد بر خاست و گفت مقصد ما ب حصول پیوسته و معلوم شد که ما  
بقدم کلیم الله علیه السلام بوده ایم که چه و ائمت او را گویند منها حضرت  
حق سبحانه ایشان را به محض کرم قدرتی و قوتی عطا نموده بود و تصرف بخشد  
که یکی را از ولایتی و مشربی که در آن بود ولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانچه  
به مخدوم زاویه بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار ابعاد ولایت موسوی  
ولایت محمدی آورده شد منها تعیین وجودی و تعیین حسی که تا غایت الحال  
عارفی بان لب نه کشوده بر ایشان ظاهر گردانیدند و با سراسر و انوار آن مرتبه علیا  
ایشان را مشرف ساختند منها ایشانرا با سراسر معاملات قلوب خمسہ فوائده اند  
خصوصاً بمرتبه علیا که بقلب خامس متعلق است و آن از مقامات شکرست چنانچه در  
فقره از فقرات رساله مبدی و معاد بیان فرموده اند فاذا بلغ العرف

الا تم معرفة والاكمل شهودا هذ المقام العزيز وجوده الشريف رتبة يصير  
ذلك العارف قلبا للعوالم كلها والظهورات جميعا وهو المتحقق بالولاية  
المحمدية والمشرف بالدعوة المصطفوية على صاحبها الصلوة والتحية وان  
لا قطاب والابدال والاوتاد داخلون تحت دائرة ولايته والافراد والاحاد  
وسائر فرق الاولياء منذ رجون تحت انوار هدايته لما هو النائب  
مناب رسول الله والمهدى هدى جيب الله وهذه النسبة الشريفة  
العزيزة وجودها مخصوصة باحد المرادين وليس للمريد في هذه  
الكمال نصيب هذا هو النهاية العظمى والغاية القصوى ليس فوقه  
كمال ولا اكرم منه نوال لو وجد بعد الوفاء ستمثل هذا العارف  
لا غنىم ويسرى بركته الى مدة مديدة واجال متباعدة وهو الذى  
كلامه دواء ونظرة شفاء والحضرة المهدي سيوجد على هذه النسبة  
الشريفة من هذه الامم الخيرة ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء  
والله ذو الفضل العظيم وحصول هذه الدولة القصوى منوطة  
باتهام طريق السلوك والجدبة تفصيلا مرتبة بعد مرتبة وكمال  
مقام الفناء الا تم والبقاء الاكمل درجة بعد درجة هذا لا يتيسر الا  
بكمال متابعة سيد المرسلين وجيب رب العالمين عليه وعلى اله  
من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها الحمد لله الذى جعلنا من  
متابعيه والمسؤول من الله سبحانه كمال متابعته والثبات عليه والاستقامة  
عليه شريعتي يرحم الله عبدا قال امينا وهذه المعارف من الاسرار  
الدقيقة والرموز الحقيقية ما تكلم بها احد من اكابر الاولياء وما  
اشار اليها واحد من اعظم الاصفياء واستاثرت الله سبحانه هذا العبد

بهنده الاسرار وافشاءها بصدق تجيبه عليه وعلى اله الصلوة والسلام  
ولنعمر ما قال في الشعر الفارسي بيدي

اگر باو شه بر در پيرزن | بيايد تو اي خواجه سبليت گمن

ليس قبوله تعالى معلقا بشئ ولا مسببا بسبب يفعل الله ما يشاء  
ويحكم ما يريد والله يختص برحمته من يشاء والله ذو فضل  
العظيم وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم وبارك  
وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلى ملائكة المقربين وعلى عباده  
الصالحين والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعت المصطفى عليه  
الصلوة والسلام منها ايشان را لهم ساختند که دنياي ترا آخرت گروانيدم جناب  
حضرت عروة الوثقى قدس سره العزيز مکتوبے در معنی اين کلام  
نوشته اند که بعضی تمتعات اين نشان فائده که موجب تنقيص درجات اخرويه است  
در حق ايشان نخبين بود که نعيم دنيا حکم نعيم آخرت پيدا کرد و نيز هر چه در دنيا مشهور و گرو و دلي  
شائبه ظلمت نيت و اين نشانه تاب آنکه بے ازاله اين شائبه جلوه گر شودند و مگر آنسرود  
دين و دنيا را اين دولت عطا فرموده بودند حضرت مجد دالف ثاني را از غايت  
کمال اتباع آنسرور اگر از الوش خوان آن حضرت صلي الله عليه وسلم نصيب  
داوه باشند ميشايد چه هر کما لے که پيغمبر را بود کمل تابعان او را ازان نور نصيب رسد  
وايشان نيز بان نصيبه در بعضی مرقومات خود اشارت بها نموده اند و نيز می تواند بود  
که مرا و ازان فرموده ايشان آن بود که هر چند مشهور و عارف اکمل باشد اما تا در قيد  
حيات اينچنانی است مقيد جبل الخيال است و خلاصی بجلی از قيد خيال در اين نشانه محال  
چنانکه مولانا رومی قدس سره قریب احتضار می فرمود و مشنوعے

من شوم عريان ز تن او از خيال | تا خرامم در نهايات الوصال



مگر آنکه فری را از کمال کمال تا بعان انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام بفضیل ایشان بهره رسید باشد  
چه خلاصی از قید خیال در این تشار و در ولایت نبی است که باصل الاصل  
متعلق است منها ایشان را از اسرار انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی  
و حقیقت بیت المقدس بهره فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیبه المتعددة  
منها ایشان را در آفاق و انفس معامله نموده اند که نفس نزد آن چون آفاق است  
بیان مجمل آن در رساله مبدء و معاد نموده و مفصل بتفصیل در مکتوب چهل ستیوم  
از جلد دوم فرموده اند و معامله کالر و تیرا در آن اثبات نموده اند و رقم کرده که این  
دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله تعالی عنهم اجمعین  
کم کسی باین مستعد گشته است هر چند این سخن مستبعد نماید و مقبول اکثری  
نیگردد و اما اظهار نعمت عظمی می نمایم کوتاه اندیشان قبول کنند یا نه این نسبت فرود  
بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت منها آنکه  
حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخته که حق الیقین دیگران نزد آن علم  
الیقین است چنانچه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان نموده اند  
و فرموده که از این حق الیقین چه گوید اگر گوید که فهم کند و چه در یابد این معارف از حیطه  
ولایت خارج است ارباب ولایت در رنگ علمای ظواهر و ادراک آن عاجزند و در  
درک آن قاصرین علوم مقتبس از مشکوٰة انوار نبوت اند علی صاجها الصلوٰة و  
والسلام و التحیة که بعد از تجدید الف ثانی بتبعیت و وراثت تازه گشته اند منها  
بایشان راهی که و راهی جذب و سلوک است نموده اند از راه اقتباس نبوت تعبیر فرموده  
و بیان آن در مکتوب بیست و یکم از جلد اول کرده اند منها ایشان را بکمال متابعت  
سید انبیاء بمقامیکه فوق مقام رضا است مشرف گردانیده آنرا به محبت ذاتی  
تعبیر نموده اند و آن بسیا عزیز الوجود است که کسی از اولیایان اشاره نفرموده اند

منها ايشان ز درجات ولايته ثلاثه صغرى وكبرى وعليا كه ولايت اوليا وانبيا و ملائكه است  
ميكشف گروايندند و محقق ساختند بدان چنانچه در مكاتيب عليه مبين و مشرح است  
منها ايشان را بحض الطاف خزينه رحمت گروايندند چنانكه در مکتوب<sup>۲۱۵</sup> تصدیر بزرگم  
از دفتر اول بياني یافته منها با ايشان معلوم گرواينده اند كه از ايشان تا ظهور محمد  
انحر الزمان چون ايشان ديگرے باين كمال نظير نخواستند آمد منها در رساله  
مبدع و معاد نگارش فرموده اند كه در اوائل حال مے بينم كه در مكاني طواف  
مى كنم و جمع ديگر نيز در ان طواف با من شريك اند و بطوى سير آن جماعت تا  
حديقت كه تا من يك دوره طواف را با بنجام مى رسانم آن جماعت دوسه قدم مسافت  
قطع ميكنند و آن اثنا معلوم مى گردد كه اين مكان فوق العرش است و جماعت  
طواف كنندگان ملائكه كرام اند على نبينا و عليهم الصلوة والسلام و الله  
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ منها ايشان  
بجديد الف ثاني مبشر گروايندند چنانچه ذكر يافت و اين همه خصائص آن بيان  
شد و خدمت مولاناهاشم از جمله خصائص پنج خاصيه عظيمه را در عبارت  
تازى و ر كتاب خود ذكر كرده است و آن اين است الاولى مندرجتر في  
دعائه الشريف الحمد لله الذي جعلني صلة بين البحرين ومصلحا  
بين الفئتين وهي مرقومه في المکتوب السادس من الجلد الثاني والثاني  
وصوله<sup>۲۱۵</sup> سوره بمقام المقربين الذين مرتبتهم فوق اصحاب اليمين كما ان  
اصحاب اليمين فوق اصحاب الشمال بالمرتبة العليا وهذا مسطور  
من قبل الشريف في المکتوب الاربعين من الجلد الثاني والثالث كلاهما  
سبحانه وتعالى معه قدس الله سره شفاها وذلك لافراد الانبياء  
عليهم الصلوة والطيبات وقد يكون ذلك لبعض الكمل من متابعيهم

بالتبعية والوراثة واذا اذكته هذا القسم من الكلام مع واحد منهم سمي محدثنا  
 كما كان ابي المؤمنين عمر رضی الله تعالى عنه **واشارة** بين است آنچه  
 ورياض خاص نحو حضرت عروة الوثقى مرقوم فرمود است که حضرت مجدد  
 الف ثاني راضی الله تعالى عنه بوراثة جد مبارك ايشان فاد و واقظم  
 محدث بفتح وال گردانيدند الحمد لله على ذلك **والرابعة** مند رجة  
 في المكتوب التاسع والسبعين من الجلد الثالث وهي انه سبحانه  
 اعطى له قدس سره ذاتا قيوما للعالم الذي هو اعراض مجتمعة  
**والخامسة** في المعرفة التي يتعلق باصله ان طينته من بقية طينة  
 نبيه عليه الصلوة والسلام كطينة النخلة من بقية ادم عليه السلام  
**و از خصائص عظمی آن است** که قریب با یام وصال فرمودند که هر کما لیکه در نوع  
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند بوراثة و تبعیت سید البشر علیه الصلوة  
 والسلام بدان محقق ساختند و اگر خواهم آنرا بمقدّمات معقوله معقول مستمعان  
 نمانیم بهیچ بیان فرمودند که مستمعان معلوم نمودند منها می فرمودند که نسبت  
 فاصده ماتا انقراض این شاد و در فرزندان ما خواهد ماند منها از همه عجیب تر  
 از خصائص ايشان آنکه حق سبحانه ايشان را با وجود تبعیت و وراثة به نصیب  
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تفصیلاً در مکاتیب علیه مندرجه است  
**مصرعه - قلم اینچارسید سرشکست بیت**

اگر بگویم شرح این بید شود | منشوی هشتاد و من کاغذ شود |

اگر عالمی عارفی بانصاف در مکاتیب لطیفه و رسائل ايشان عبور فرماید  
 بیش از این بخصائص ايشان پے بروتهین مقدار که بیان نموده شد نیز بسیا  
 است اذعان و قبول از خوانندگان و شنوندگان در کار بدینست

راز جز بار از دوان اینها نیست

راز اندر گوش منکر راز نیست

اگر پیش از این شوق استماع احوال مبارک ایشان از قسم معارف علیّه و کمالات سنیّه و خصوصیات عالیات و نکات نادرات را جویند باشند پس بمقامات مولانا ششم علیّه الرحمه که مسمی بزبدۀ المقامات است یا به حضرات القدس که جمع مولا نابدرالدین است که هر دو اکابر از جمله خلفای جهت مند ایشان اند و هر دو بهار جوع نمایند تا تفصیل احوال ایشان کیفیت مقال والای نشان معلوم گردد که این حقیر در این منتخب ز گلشن بگلی و از خرمن بدانم که تقاضا نمود

## تذکره عایشه بنتی زوکره بعضی عبادات یو و پیل حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنہ

خَدَمَتْ حَضْرَتَ مَوْلَانَا هَاشِمٍ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَرِمَقَامَاتِ خُودِی نُو یَسْنَدُ کِه اَز زَبَانِ  
الهام ترجمان حضرت مجدّد الف ثانی رضی اللہ عنہم که بتقریبی می فرمودند عمل کار ما چه  
باشد هر چه با عطا کرده اند بحض فضل و صرف کرم میداریم اگر مثلاً امری بهانه کرم باشد آن  
متابعیت سیتا لا اولین و الاخرین صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود  
که مدار کار خود را بدان میدارم هر چه با او داده اند از راه این اتباع داده اند جز بیا و کلینا و هر چه  
نداده اند آن بسبب نقصی در متابعت که از راه بشریت رفته باشند هست و فرموده اند که  
یک وزیر به طور آوردن بخلا اول پامی رست نهادم آن روز چندین احوال بر من بسته شد  
می آرند که خدمت ایشان روزی بساعت جهت غلبه بول به متوضا شدند و باز بساعت  
تمام بیرون آمدند آب طلب داشته است مبارک شسته باز به متوضا شدند بعد از فراغ از متوضا  
که بیرون تشریف فرما شدند عنایت نمودند که تقاضای بول سیتلای نمود بساعت  
به متوضا در آدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاه بر او بود که



برای امتحان قلم نهاده بودم بان نقطه سیاهی که از سباب کتابت حروف قرآنی است لائق  
 و رعایت ادب مطابق ندیدم با وجودیکه از غلبه تقاضای محنت و شتم لیکن آن محنت  
 پیش این محنت ترک و بجزیر نمود بیرون آمده آن نقطه سیاهی شستم و باز آمدم آورده  
 اند که روزی بنجام فرمودند که چند نفر حاضر کن خادم شش نفر حاضر آورد در عتاب  
 رفته فرمودند ای نیک صوفی ما آن قدر شنیده که **اللَّهُ وَتُرِيحِبُّ الْوَتْرَيْنِ** عایت از  
 مستحبات است مردم مستحب چه نوشته اند مستحب است شسته او است سجانه و تعالی اگر دنیا  
 و آخرت را بیک علی که دوست داشته حق عزوجل باشد بدهند هیچ نداده باشند فرموده اند  
 که ما بر عایت مستحبات تا بان حد توجه داریم که وقت نخستن و بی قصد میکنم که اول آب بر  
 خدیجین رسد که آنهم از مستحبات است می آرند که از ایامی که تمام بعوم نمودند چون پرسیده  
 شد از سبب آن فرمودند که قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آنروز  
 استنجاشده باشد و فرمودند که **والد ماجد ما علیه الرحمة** مهیا کن در روز رمضان استنجاشی کرد  
 اگر بضرورت واقع میشد آنرا قضای و شستند **نعم السلف ونعم الخلف** می آرند که  
 یکی از حکام عهد که در کار ایشان ترومی داشت از افاضی القضاة وقت که همسایه حضرات  
 بود در خلوتی پرسید که شما مردم عالمید و صادق القول و صاحب یانت از حال عزیزیکه  
 همسایه شماست بگوید فرمود که احوال باطنی این طائفه از دریافت ما دور است اما این  
 اینقدر میگویم که مشاهده اطوار این بزرگوار را باطوار او یکا ما تقدم یقینی دیگر بخشید زیرا آنکه چون  
 ریاضات عجیبه طاعات کثیره کمال متقدین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت شاید محبتان  
 ایشان بمبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدم آن ترو برخواست بنویسند  
 احوال جنگه داریم که هنوز کم نوشته اند اسحق چنین بود که این عالم منصف بحق منصف فرمود جز **الله**  
 خیر نمی آرد از درویشی که خدمات آب و صنوبر مصلی و ما يتعلق بامور العبادات حواله او بود  
 می فرمود که من تمام وزه آن ساعت قیلوله ایشان و شرب ثلث دوم فرصتی بکار خود می یابم و در آن

این دو وقت مرا از استیجاب عاآن حضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را به کثرت دوام ذکر و  
مراقبه و حضور تحریص می فرمودند و میگفتند که این وارد عمل است و فرغ کثرت کار حضور باطن را  
بار عایت آداب اعمال فلاهت جمع ساخته در کاباشند با جمله عمل مبارک ایشان در صیغ و شتتا  
و سفر و حضر آن بود که نصف خیر غالباً و گاه ثلث آخر شب برخاسته او عیبه مسنونه آنوقت را  
خوانده و وضو در کمال اسباب و احتیاط می نمودند و بران نبودند که دیگر در وضو آب بدست  
مبارک ایشان ریزد و در آب وضو آن قدر احتیاط بظهور میرسد که فوق آن متصو نباشد  
استقبال قبله را در آن عایت میکردند اما در وقت شستن ر جلین بسومی شمال یا جنوب منحرف  
بیشند و مسواک او هر وضو و وضو را در هر نماز لازم می داشتند الا ماشاء الله تعالی  
و هر عضوی را سه بار تمام می شستند و هر بار بدست آب زان عضو چکیده می افشانند که خمال  
تقاطری مانده در عضو منسوله و نه درید غاسله و چنان می نمودند که چون در طهارت و نجاست  
غاسله وضو اختلاف است هر چند فتوی بر طهارت است اما عمل بر احوطی نمود و در غسل هر  
عضوی کلمه شهادت در و در نیز با دعیه نوره دیگر که در کتب احادیث چون تکریم مشکو  
و بعضی کتب فقه و عوارف آمده می خوانند و بعد از ادای وضو گوشه چشم حق بین بجانب  
آسمان کرده و عابیکه آنوقت نوره است می خوانند و متوجه تضرع میشوند و با طمانیت و حضور و  
جمعیت تمام در طول قنوت تهجد ادای نمودند بترتبه که طاقت بشری بی تائید الهی جل شتاد  
ادا آن عاجز قاصر است و در اول حوال بیشتر و تهجد و ضعیفی زوال تکرار قرات سوپس می فرمودند  
چنانکه گاهی قرات آن سهوه بهشتاد مرتبه در کل آن صلوات می کشید و گاهی کم و گاهی زیاده و در او اخر  
بیشتر در نماز به ختم قرآن مجید استتال می نمودند بعد از ادای تهجد بخشوع و استغراق تمام خاموش مراقب  
می نشستند و پیش از صبح بدو سه ساعت ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا بهجد بین انونین بظهور  
انجامد و باز پیش از زومیدن صبح بیدار شده بنماز فجر می پرداختند و سنت با مدا و را در خانه ادا  
نموده در میان سنت فرض تکرار کلمه سبحان الله و بحمد الله سبحان الله بطریق خفیه میکردند وقت

فرض مسجد آمده بایاران ادای نمازی فرمودند و تا وقت اشراق با اصحاب خود حلقه زدند و مراقب  
 می نشستند آن گاه نماز اشراق را بطول قرأت چهار رکعت بدو سلام او فرموده به تسبیحات  
 و ادعیه ماثوره که در آن وقت است ای پر خستند بعد از آن بحرم رفته لحظه از احوال  
 مستورات و اطفال خبر میگرفتند و آموکے را که بمعاشش تعلق داشته می فرمودند  
 بعد از آن بخلوت میشدند و بقرات قرآن مجید مشغول میشدند بعد از ای تلاوت  
 طالبان را احضار میفرمودند و کیفیت احوال استفسار میفرمودند بعد از خالص اصحاب  
 را طلب نموده با سر از خاصه لب می کشیدند و از اهتمام سامعان را از خود ربوده القای  
 نسبت و اعطای نعمت می نمودند و هر یک زیاران را بموافق حال و ملائمت استعداد  
 بامری دلالت میکردند و بر حال فائز شده اطلاع می بخشیدند و بعلو همت اتباع  
 سنت و دوام ذکر و حضور مراقبه و اخفای حال ناکید میکردند و میفرمودند که اگر تمام  
 دنیا و مافیها یک فعل برضی او سبحانه و تعالی معلوم کرده بمقتضای آن عمل میسر شود غنیمت  
 عظیم دانند و حکم آن دار و که کسی به خرف ریزه چند جوهر نفیس خراج عالم را بخرد و  
 بجا و لا طائل روح بدست آرد و میفرمودند در ترغیب تکرار کلمه طیب لا اله الا  
 الله که کاش در جنب این کلمه طیب تمام عالم حکم قطره میداشت نسبت بدریا محیط  
 این کلمه طیب جامع کمالات و ولایت و نبوت است و مردم تعجب دارند که بیک گفتن  
 این کلمه طیب چگونه دخول جنت میشود و محسوس و مشهود این فیه شده که اگر تمام عالم را  
 بیک گفتن این کلمه بخشند و به پشت فرستند گنجایش دارد و اگر برکات این کلمه را  
 قسمت کنند تمام عالم همه را ابدالآباد مهور و سیراب گردانند و نیز فرمودند که حصول برکت  
 و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قائلان است هر چند گوینده عظیم تر برکت و عظمت  
 آن بیشتر و این مصرعه بر زبان مبارک می رانند **مصرعه**

یزیدک وجه حسنا اذ ما زد ته نظراً

صحبت ایشان بیشتر به خاموشی میگذشت پاران ایشان را از غایت مهیت و کمال خشوع  
و ادب که می بود زهره انبساط نداشتند و تمکین ایشان بمرتبه بود که با وجود ورود این  
احوال عظیم هرگز آثار تلون بر ایشان ظاهر نمیشد چون ضحوة الکبری میشد هشت رکعت  
نماز در خلوت او انموده باز بحکم شریف می بروند و آن جماعت طعام تناول نموده  
خوب نفس نفیس توجه فرموده بهم فرزندان و در ایشان یک یک از هر چه پخته شده بود  
می رسانیدند و اگر از متعلقان کسی حاضر نبود و قسمت او را می گذاشتند بعد از تناول  
طعام ادعیه ماثوره که در آن وقت آمده می خواندند و در اخیر ایام عزلت گزیدند و اغلب  
صائم می بودند و طعام در همان خلوت خانه تناول میکردند و قرأت فاتحه چنانچه بعد  
از طعام معمولست از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیح نیامده است و هر  
روز که مفطر می بودند یکبار پیش از نیم روز طعام تناول میکردند و آن بنا بر  
قبیل مع ذلک می فرمودند که چه توان کرد بحکم اقتضای آخر الزمان در گرسنگیها کمال اتباع  
آن سردردین و دنیا صلی الله علیه و آله و اصحبه و سلم بیست نمی شود میفرمودند  
امرے که عارف از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون خوردن نیست  
گاه آهجد صورت مثالیه که و رات آن بنظر می در آید و طعام را به خشوع و حضور  
تمام تناول می فرمودند یا ران را نیز آنوقت بحضرت و خشوع تاکید می نمودند و وقت  
طعام زانو می بسیار خوابانیده بین را بران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده میشد که  
هر روز زانو بر داشته اکل میفرمودند بعد از تناول طعام لحظه چند به حکم سنت قبیلوه  
میگردند مؤذن ایشان در اقول وقت ظهر اذان می گفت بعد از شنیدن اذان  
بلا اجمال متوجه وضو میشدند و بسنت زوال صبر و اخند و می فرمودند که حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم از زمان بعثت تا زمان حلت  
از دنیا سنت زوال ترک فرموده اند قرارت در آن گاه از طوال مفصل میبود و گاهی



از قضا بعد از آن چهار رکعت سنت یگر میگذاردند بعد از فراغ نماز ظهر شسته از حافظ جزوی  
یا کم و بیش می شنیدند و اگر در سه بود می فرمودند و اگر حافظ حاضر نبودی خود بخود تلاوت  
تلاوت میکردند و نماز عصر اول وقت بعد از خروج مثلین اوامی فرمودند و چهار رکعت قبل  
از عصر سنت ترک نکرده اند بعد قریب بوقت غروب یا باران بسکوت بطریق مراقبه  
می گذرانیدند و در این حلقه های فجر و عصر با طنا متوجه احوال مستتر شدان میشدند و نماز مغرب را  
اگر غیم نبود می در اول وقت او کرده بعد از اوامی فرائض بهمان جلسه سراده بار کلمه  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اَلْحَمْدُ لَهُ خوانند و در آخر فصل بین سینه و لفظ  
زیاده از خواندن اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكَتَ يَا ذَا الْجَلَالِ  
وَ الْاِكْرَامِ طمعی نمودند بعد از اوامی دو رکعت سنت اوامین با دعیه یا توره که در آن وقت  
آمده می پرداختند و اوامین شش رکعت میگذرانیدند و گاه چهار رکعت میگذرانند و میفرمودند که بعضی  
شرح حدیث گفته اند که مراد از شش رکعت که در حدیث شریف آمده همراه دو رکعت  
سنت خواهد بود و سوره واقعه را غالباً در آن می خوانند و نماز عشاء را بعد از زایل  
شدن بیاض افق که نزد امام اعظم رحه شفق عبارت از دو رکعت اوامی نمودند  
و چهار چهار رکعت قبل و بعد از فرض عشاء سنت زوائد سوامی دو رکعت مکتوب میخوانند  
قرأت در چهار رکعت سنت آخرین اَلْحَمْدُ سَجْدَةٌ وَسُورَةُ تَبَارَكَتَ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ  
وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ می فرمودند و گاه در آن چهار رکعت چهار قل خوانده می شد و  
بعد از اوامی و تراگر در چهار رکعت مذکور قرأت سوره نهمی شد سوره اَلْحَمْدُ سَجْدَةٌ و  
سورة الملك می خوانند و سورة دخان را نیز اول شب می خوانند و باران را  
بخواندن این سوره در آن وقت دلالت می فرمودند و در رکعت اولی از وتر سوره اسم  
و در ثانیه قل یا ایها الکفرون و در ثالثه سورة اخلاص می خوانند و با قنوت حنفی  
قنوت شافعی رحه ضم می کردند بعد از اوامی و تر دو رکعت شسته او میفرمودند

و در رکعت اولی اذ از لزلته و در ثانیه قلی یامی خوانند و در او اخر بطریق ندرت این دو  
 رکعت اوامی یافت و می فرمودند که فقهارا در آن قیل و قال است و سجده که بعد از و تر متنا  
 شده نمیکردند و میفرمودند که بعضی علمای بکر است آن فتوی داده اند و تر را گاه اول  
 شب گاه آخر شب و امی کردند و در اول شب اگر او نموده بودند در آخر شب تکرا  
 می کردند و می فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه سلم فرموده اند که در  
 یک شب دو و تر نباشد بعد از ادای صلوٰة عشا و وتر و در بعضی رفته می غنودند و قبل  
 از ضبط جاع آیات و اوعیه ماثوره را می خوانند و میفرمودند که بیداری بعد از عشا  
 بیداری آخر شب را فتوری اندازد و در روز و شب اکثر می خوانند خصوصاً  
 شب جمعه و روز جمعه و شب دو شنبه و روز و شنبه و در او اخر پاران ر شب  
 جمع جمع کرده هزار بار در و می فرستادند بعد از ادای آن در و ساعتی مراقب شد  
 بانکسار تمام دعای کردند رساله دعای ماثوره جمع نمودند بار رساله صلوٰة که جناب  
 که جناب شیخ ابن والانس محبوب سبحانی قطب ربانی عوث حمدانی  
 سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه ترتیب داده اند میخوانند  
 و نماز جمعه بمسجد جامع و عیدین به مصلی حاضر میشدند و ظهر را نیز بعد از ادای نماز  
 جمعه احتیاطاً می گزاردند و در روز عید اضحی تکبیرات را در راه بلند می گفتند  
 و آجیاناً بنا بر فتوی مضمرات پست و در عشره ذی الحجة بصیام و قیام و خلوت  
 و کثرت عبادت و تنبیل میگذرانیدند و در آن عشره موی و ناخن نمیگرفتند حیثه  
 تشبه با جیان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه مردم می کنند نمی کردند  
 و در آن عشره هر روز و شب قرآنة سودة و الفجر می فرمودند و کذاک و باقی  
 آن شهر نیز قرأت آن سوره مذکوره میکردند و صلوٰة کسوف خسوف میگذاردند  
 و نماز تراویح را در سفر و حضر به جمعیت تمام او امین فرمودند و ختمهای قرآن کریم میخوانند

و در این ایام خود دو ختم یا سه ختم می کردند و در میان هر تراویح گاه بسکوت گاه با و عیب  
 آن وقت که آمده است می پروا نهند و در غیر رمضان نیز ختمهای مکرر در هر ماه می نمودند  
 و ختم احزاب که معمول شده نمی فرمودند که در سنون بودن آن سخن است وقت تلاوت  
 از بسیاری ایشان چنان معلوم می شد که اسرار حقائق قرآنی و برکات آیات فرقانی برایشان  
 فائز می گشت فرموده اند که عزیزی فرموده که بدستخط حضرت مولانا یعقوب چرخ  
 نوشته دیده شد که در ختم احزاب بدینست

فاتحه انعام و یونس گیر طه ای همام

عنکبوت انکه زمر سپح اقمه ان السلام

در سفر یا نیز در محله نشسته تلاوت قرآن می نمودند و می آرد که گاه چهار بجز و گاه سه گاه  
 کم و بیش در محله تلاوت می کردند و اکثر بر محله و تار میکشیدند تا نظر بر عورات مردم نه افتد  
 تسبیح رکوع و سجود اکثر پنج یا نه یا یازده در حالت انفراد میرسانیدند که در نماز رعایت  
 سنن و مندوبات و آداب نماز حضور قلب نماید این رعایت با همم ذکر است که یاد  
 کرد امر است سبحانه و توجه با و و تیزی فرمودند که مردم بهوس ریاضتها و مجاهدات نمایند  
 هیچ ریاضت و مجاهده برابر رعایت اداب نماز نیست لایستمانهای فرض و واجب  
 و سنن و آوائی نماز بنوعیکه فرمودند بس مشکل است و لهذا حق سبحانه می فرماید  
 اِنْفَا لَکَبِیْرَةٌ اِلَّا عَلَی الْخَشِیْعِیْنَ دو رکعت نماز تحیه مسجد و تحیه وضو را ترک نمیکردند  
 و در رنگ سنن مو که سنن زوائد و سفر و در حضر بے تکلف دامیکردند و در آنکه زیادتی  
 و نقصان در عمل و فعل ماثوره در ظهور نیاید احتیاط بلوغ بجای آوردند و بجز تراویح هیچ  
 نماز نفل را بجاعت او نمیکردند و بنماز استخاره شروع در کارهای می نمودند و گاه  
 باستقامتی قلب دعای مسنون اکتفا داشتند اما در بر مهم کلی و جزوی استخاره لازم  
 داشتند و گاه چند مهم را بیک استخاره جمع می کردند و آنها را در آن تعداد می نمودند  
 و اگر در مهم اول استخاره فراموشی بوقت یاد تدارک آن می فرمودند و در شهید

اشاره بسیار بنمی کردند و می فرمودند که اگر چه ظاهر بعضی احادیث دلالت مینماید و نیز بعضی آیات  
حنفیه هم در جواز آن آمده است اما چون نیک تتبع نموده اند احوط و مستحبی به ترک آن معلوم  
شد که بسیاری از علمای حرام و مکروه هم گفته اند چون امری میان حل و حرمت دائر  
شود ترک آن اولی است و نیز عمل حنفیه در روایات بر صحل و ظاهر الروایه است و امام  
محمد اتیان آنرا در صحل ذکر کرده بل در نوادر آورده و در آخر جلد اول مکتوبه درین  
باب آورده اند و گاهی در بعضی نوافل احتیاطاً بعمل آورده اند فاتحه بعد از اقامتی  
فرض برای ارواح گذشتگان و برای مهات دین و دنیا چنانچه مشهور شده نمی خوانند  
که فقها آن را مکروه و هشتمه اند و بعد اقامتی نماز فجر و عصر دست برداشته دعای کردند  
اما در سه نماز دیگر غالباً نمی کردند و فاتحه خلف امام راستحس نغمه می خوانند و خلف بر وفاجر  
نماز جایز می داشتند و بر هر بر وفاجر نمازی گزار دند و عیادت مرضی می نمودند و آنچه  
ماثوره بر مریض می خوانند و در رفع مرض بعضی مرضی توجه می گماشتند و بسی امری  
بتوجه آن مظهر فیاض مرتفع می گردید و به زیارت قبور می رفتند و باستغفار دعوت  
ماثوره اعانت می نمودند و نیز بتوجه خاص متوجه احوال موتی میشدند و اوایل چون  
بزیارت پیرو پدربزرگوار خود می رفتند دست بر قبر مبارک میرسانیدند که فقها تجویز  
آن نمودند و او آخر ترک آن عمل کردند که منع نیز در این باب آمده و با کلمه تقبیل قبور را  
مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویزی نمودند و اجابت دعوت می فرمودند  
مگر آنکه در مجلس منکرات می بود و ذکر چهره را جز در مواضع معدوده مشروطه کتبیر است  
و التشریق و غیره تجویز نمی کردند و حالیکه سر مومی مخالفت بشریعت و اولی اهل سنت  
و جماعت می داشت قبول نمیکردند و می فرمودند که احوال تابع شرعیست است  
شرعیست تابع احوال که شرعیست قطعی است بومی ثابت شده و احوال ظنی است انکشاف  
و الهام ثبوت یافته و می فرمودند که عجب است در بعضی درویشان خام ناتمام که

در بیان عبادت و آداب و غیره



کشف خود را اعتبار نموده با کار و مخالفت این شریعت با هر اقدام می نمایند و حال آن که  
حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بآن مرتبه علیا اگر زنده میبود  
غیر از متابعت این شریعت نمی کرد و این تهیستان بے سرو و برگ را چه رسد و رومی  
علمای ماتریدیه را بر سائے اشعریه می گزیدند و می فرمودند که این بزرگواران از مداخلات  
فلسفیه دور اند و بافتباس نور نبوت نزدیک تر و خواص بشر را از خواص ملک  
و نبوت را از ولایت افضل می گفتمند اگر چه ولایت آن نبی باشد و صحور ابر سکر  
تنجیح پیداوند و ولی عیشت را برونی عزلت بهتری دانستند و جمیع اصحاب را بر  
جمیع اولیای امت فضل پیداوند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک  
صرف می نمودند و آرا جهاد و رومی دانستند و آزهوا و هوس که مناسب نشان  
ایشان نیست و رومی دانستند و طریقه نقشبندیه را بر طرق سائر مشایخ فضل پیداوند  
و این طریق را طریق اصحاب کرام میدانستند بعلاوه این اندر لاج النهایة فی البدایة میدانستند  
و می فرمودند که اهل این طریقه فرموده اند که نسبت ما فوق همه نسبتها است از آنکه طریقه  
ایشان در متابعت سنت است و رعایت عزیمت فوق دیگر طرق است لاجرم  
نسبت ایشان بر فوق نسبت سائر طرق باشد و در خصت با که بعضی متأخرین این  
طریقه برخلاف طریق مبارک حضرت خواجہ بزرگ و خواجہ علاء الدین عطار  
و خواجہ یار ساقی قدس الله اسرارهم احداث نموده اند نمی پسندیده اند  
و شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره را بزرگ میدانستند و نیک یار میگردند  
و می گفتمند که با وجود این محبت که مرایشیج است قدس سره بعضی علوم کشفی شیخ را  
نمی پسندم و حق برخلاف آن معلوم می شود و اما چون این خطای کشفی است در رنگ  
خطای اجتهادی از مواخذہ دور است و لیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد ماخوذ  
نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او در پیروی آن کشف خطا ماخوذ است که

کشف یکی برویگری حجت نبوی و در این ایام ارشاد نیز در کس بعضی کتب دینی چون بیضای  
و صحیح بخاری و مشکوٰۃ و عوارف و بزدوی و هدایه و مواقف می فرمودند  
و طلبه را بر تحصیل علوم دینی تخریب می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریق صوفیه مقدم  
میداشتند و چون سفر می کردند در ایام مسنونه سفر می کردند و مقید بساعات نجومیه  
نبودند و می فرمودند که نخست ساعات بعد از ولادت آن سرور علیه الصلوٰۃ و السلام  
مرتفع شده بتائید این حدیث که الا یا ما یا ما لله والعباد عباد الله و دیگر اوعیه  
ماثوره که در آن ایام آمده می خوانند و همچنین در منازل و فرود آمدن اوعیه ماثوره  
را ترک نمیکردند و نیز دعوات ماثوره را در پوشیدن لباس و پوشیدن آب و  
تناول طعام و دیدن ماه و آینه بپوشیدن آورند تفصیل اوعیه مذکوره بایر او  
آنها در رساله یومی و لیلی ایشان باید طلبید اینجا اختصار بحکایت آنزفت  
حضرت ایشان کثیر الحمد و استغفار بودند و نعمت قلیل هم شکر فراوان  
بزرگان می آوردند باندک ترک ادب استغفار کثیری نمودند و اگر بلیه میر رسید میگفتند  
که شامت اطوار ما هست اما بلیه را صبا بون بسیار جنایات می داشتند و زینہ  
بساعت وجات می فرمودند روزی یکی از ایشان پرسید که باعثی که سلطان وقت از  
ادب تجاوز نمودند آنرا شما داده چه بود فرمودند که باعث فعال بد بود و این آیه  
یُرْحَمُونَ مَا أَحْسَبُكُمْ مِّنْ مُّصِیْبَةٍ فَمَا کَسَبَتْ أَيْدِیْکُمْ وَبَیْنَ سَیْمِهِ شَرٌّ  
عمل دید قصوٰ اعمال برایشان استیلا تمام داشت و یا را نرا دلالت می نمودند  
و می فرمودند که عمل صالح را محجب چنان نابود می سازد که آتش همیه را باید که  
قبایح خفیه خود را در نظر آرد و حسنات را منہم دارد و بل از اتیان آن حسنات منہم کرده  
و در ایام حبس یکی از درویشان عریضه نوشته از قبض حال و ملامت خلق شکایت نموده  
ایشان در جواب این رقیبه مرسله استند الحمد لله و السلام ثم علی عباد الله

الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال در شش پوزند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند این  
 خود جمال این طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد اول  
 حال که این فقیر باین قلعه رسیده محسوس میشد که انوار ملامت خلق از بلاد و قری در رنگ  
 سحابها نورانی پے پے میرسید و کار از حنیض باوج میرسانید سالها تزییت جمالی  
 قطع مراحل می نمودند الحال تزییت جلالی قطع مسافت می نمایند در مقام صبر بلک در  
 مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور  
 فتنه ندوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جفای محبوب  
 از وفای او پیشتر لذت بخش است چه بلا شد که در رنگ عوام سخن کرده اند و دور  
 از محبت ذاتیه رفته ایدر خلاف گذشته جلال را پیش جمال انگارند ایلام را  
 زیاده از انعام تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب براد خود است  
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت و حال و در آن  
 وقت و حال سابق است نشان مابینها انتهی کلامه الشریف :-

**تذکره حادی عشر از منتخبان در ذکر بعضی علوم و فنون**  
**و اسرار و خوارق و کرامات حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه**

مخفی نماید هر که از خوان الوان ایشان چاشنی دیده و از مکاتیب رسایل والای  
 ایشان بهره یافته پے بعلم و مراتب معارف ایشان برده باشد که هر یک بجه اسرار  
 شریعت و حقیقت است بحکم کلام مرتضوی کرمان الله وجه قائله - که  
 المرء مخفی تحت لسانه ناچار پی بعلم و مرتب و سمو منزلت صاحب آن مقال خواهد

لطائف تو عیان است بشکر ریزی	که در کلام تو قدر تو می توان دیدن
خدمت حضرت مولا نا هاشم علیه الرحمة می نگارند که عالمی عالمی در تو صیغ	

مقولات ایشان میگفت که کتب رسال قوم تصنیف است یا تالیف تالیف آن است  
که سخنان مردم را بسباق و سیاق نیکو جمع کنند و تصنیف آنکه علوم و نکات و اوست  
خود را از مهارت علمی و علو فطرت که بظهور رسیده باشد خواه با الهام ربانی خواه بکشف  
صا و قه جلوه گرفته باشد و رنگارش آرنده تنها بود که از میان اهل روزگار تصنیف  
رفته بود و همین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضی مولفان در تالیفات خود از زاویه  
طبیع و علم خویش حرف می آرند اکنون انصاف این است که در این جزو زمان تصنیف متین  
زیبارسائل و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی است که هر چند بهر آن عبور  
نمودیم از دیگران آن جا نقل ندیدیم الا به بندرت و ضرورت بیشترش بکشفات و  
ملهات خاصه این بزرگدین است و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع متین جزا که الله  
عن الطالبین خیر الجزاء و نیز نگارش نموده که یکی از فضلاء وقت و عرفای زمان  
میگفت که دریافت مذاق اهل این زمانه شایان اوراکت قاطق حقائق این بزرگوار نیست  
این عزیز بآلته در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستند می متناظران  
سخن او را با تشها و ایراد نمودندی و نیز گفت که مزاج اهل وقت با سخنان ایشان  
چون قصه آن گره و کوتاه اندیش است در حق آن دانای حکمت کیش پر سیده شد  
که آن قصه چگونه بوده گفت که دانای در مجلس پادشاه گفت جانوس را دیده ام  
که اخگر بر افروخته می خورد و اهل مجلس هرگز آنرا ندیده بودند و در عقل ایشان گنجای آن نبود  
از هر طرف بانکار او میپسیدند چون بیچاره دید که هر چند بهالغه میکنم سوئی ظن آن بیخردان  
زیاده می شود ناچار به مشقت بسیار آن جانور را بدست آورد و در مجلس سلطان در  
حضور منکبین حاضر گردیدم جمع شده اخگرها بر افروختند و نزد جانور گذشتند آن مرغ یک  
یک امنتقا کشیده فرو می برد چون بدیدند بجهل خود مقرر علم صدق آن دانا قائل شدند  
و نیز مؤید این معنی از امام حجت الاسلام محمد غزالی قدس الله سره العالی



بسلطان سنج رسانیدند که بسا سخنان او که از وقت در میزان عقل ایشان نمی گنجد چو هست و سلطان ازین مخر خاطر خود را از امام منحرف گردانید آمام چون بشنید مکتوبی بسلطان نوشت که این فقره چند ازان مکتوب است امر و زسخنان می شنیدم که اگر در خواب آن دیدمی اضغاث احلام گفتمی شک نیست که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار است که فهم هر کس بدان نرسد و آن نیز از اطلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار است و بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معانیات با هر که فرمان شود از عهد بیرون می آیم انتهی کلام العالی الغزالی قدس سره و خدمت مولانا می مذکور در تعریف کلام اجماع نظام ایشان در افتتاح دفتر ثالث مکاتیب شریف که جمع او است فرمود چند نظم نمود است دوسه فرودی ازان ایراد می رود

همین فرزند فاروق است چون اب  
سراپا نسخه اخلاق تاروق  
زهر یک نقطه اش چون نافه ز  
ولے کا نرا برو دت دوز کام است

کنون نطق از زبان او کند رب  
بزهر منتقصت تریاق تاروق  
شمیم وصل جانان میزند  
چه داند نافه اش گرد مشام است

و نیز نگارش نموده که روزی یکی از علمای متشرع باین حقیر گفت که شنیده ام حضرت مجدد الف ثانی را در سائل و مکاتیب است اندیده ام خدمت مولانا مکتوب را که در آن طریقت و حقیقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند لیسع آن عالم دیدند رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی بجانب آسمان کرد و هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی و به مولانا گفت که در این زمانه فاسد پر بدعت از سماع کلام و رسائل اکثر مشایخ وقت بر آینه دل زنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام یعنی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه آنرا صیقل نمود و الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن - بیست

از لب رود لذت حرف لب او

دوری است که از گوش بر نگویند

آورده اند که شیوه نازنین آن قدوة المحققین آن بود که به بیان معارف مبادی نمی نمودند  
تا به ماخذ و منشأ آن علوم مستحق نمی شدند و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف  
ایشان جمال آن معانی جلوه گر نمی گشت به مجرد قوت علمی از آن سخن نمی کردند یا  
مردمان از دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده جواب آن التماس  
می نمودند خدمت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب آن نمی پرداختند  
و گاهی بود که بامور بجواب و نمی شدند اگر لائق می یافتند یا اشتائے می رسید  
ناچار بتفصیل با جمال کلمه چند در جواب بنحاشه مشکین شمامه می نگاشتند موجب ظهور  
آن مکاتیب کثیره با وجود کثرت اشتغال بامور کمال و استغراق آن حضرت  
این بود اظهار ابتدای توجه ایشان بتحریر رسرار امر و ارشاد پیر بزرگوار ایشان  
بوده و آیتها امرار و احطیب به عارفین بلکه در اکثر معارف تحسین از  
حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحبه  
اجمعین مشاهده فرموده اند چنانچه بعرضه که بخدمت حضرت خواجه نوشته اند  
تصریح باین معنی نموده اند منها و کشف هر یک از این مقدمه مذکور به مقتضای  
وقت مسوده کرده شد بعضی متمات و کمالات آن علوم مسطوره نیز مخطور شده  
بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرض داشت راهی شد انشاء الله تعالی  
متعقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر بیاض رسیده بود و فرستاد آن رساله  
بالتماس بعضی یاران همیشه شد التماس نمودند که نصایح بنویس که در طریق نافع کار بود بمقتضای  
آن ندگانی کرده شود آتمق رساله غیر مکرر کثیر البرکة است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که  
حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیة باجمع کثیر از  
مشایخ امت خود شریف زانی دارند از کمال کرم خویش آنرا بوسه می کنند و بمشایخ

می نمایند که این نوع معتقدات حاصل میاید کرد و جماعت که باین علوم مستعد گشته بود  
 نویسنده و ممتازانند و عزیز الوجود و برومی آن حضرت علیه الصلوٰة والسلام ستاوده اند  
 القصه بطولها در همان مجالس خوانند و باشاعه این واقعہ فقیر را امر فرمودند  
 با کریمان کارها و شوازیست: انتقی کلامه العالی بلک بمقتضای آن که  
 ایشان را بوراشت جد معظم فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه از  
 محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانچه سابقا اشاره بآن رفته  
 لاجرم این همه اسرار و معارف از و است سبب آنکه بزبان این بنده خاص گردید  
 خود اظهار نمود ز بلن ز ما بود گوینده او: خدمت حضرت مولانا هاشم  
 در دیباچه مکتوبات قدسی آیات ترقیم نموده مجلس آنکه خدمت حضرت مجد الف ثانی  
 فرموده اند که بعد از تمام دفتر اول مکتوبات بر خاطر عاظر گذشت که آیا این همه معارف  
 که بتحریر آورده ایم مقبول و مرضی است یا در این اثنا ایشان مهم شدند که این همه علوم  
 که نوشته بلک هر چه در گفتگویی تو آمده همه مقبول و مرضی ما است بل این همه را ما  
 گفته ایم و بیان ما است و در آنوقت آن علوم و معارف را یک بیک در نظر ایشان  
 داشته اند همه را در آن داخل یافته بتحریر مکاتیب جلد دوم پر و اخته اند و نیز باعث  
 تحریر این علوم آن است که لمح وجود بشریت را از ورود و قوی آسایش حاصل  
 آید چنانچه کلمینی یا حمید بدان دلالت می کند حدیث عرفی فرماید در غزلی فرد

این تکلف های من دشمن | کلمینی یا حمید را می من است

و شیخ الاسلام هر وی قدس می فرماید کسی که یک ساعت مرا از حق سببانه غافل  
 سازد امید است که گناهان او را به بخشند چه وجود بشریت را غفلت در کار است  
 حق سببانه از کمال کرم خود هر یکی را از این طائفه باندازه استعداد با موری که مستلزم غفلت  
 اند ظاهرا ایشان را بان امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف

یابد جمعی را بسماع و رقص الفت داده و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعا ساخته  
آورده اند که عبد الرحیم صدطرخی همراه سگ بانان بصحرای میرفت شخصی از عزیز می سر  
آن پرسید فرمودت نفسی از بار وجود خلاص شود لهذا هر کسی اطلاع از احوال کار برنده اند

در نیابد حال نخته هیچ خام || پس سخن کوتاه باید و السلام ||

از مرقومات مبارک ایشان یکی فقرات عالیات رساله مبدء و المعاد است و رساله شریف  
معارف لدنیه و رساله مکاشفات غیبیه و رساله جذبه و سلوک و رساله روشیده رساله  
تعلیقات عوارف المعارف و رساله شرح رباعیات حضرت خواجده باقی بالله  
قدس سره و سه دفتر مکاتیب شریف دفتر اول متضمن بیست و نه عریضه و دو صد و نو و سه  
مکتوب است که مجموع سی صد و سیزده کرد و مطابق عدد انبیای مرسل سی بدو دفتر  
جلد و دفتر ثانی مشتمل بر نو و نه مکتوب موافق اسماء حسنی جلد و دفتر ثالث محتوی است بر  
صد و چهارده مکتوب بر طبق سوره قرآن و بعد از تمام این جلد ثالث مکاتیب دیگر  
که از قلم سیفیه رقم ترقیم یافته شروع دفتر چهارم بود اما چون بعد و چهارده نرسیده  
که آن ماه چهارده آسمان تجرید رود در نقاب مغرب تراب کشید قدس سره و نور  
مضج المعطر و محرمت سید البشر علیه و علی اله و صحبه الصلوٰة والسلام  
الی الیوم المنتظر لاچار آن مکاتیب را در جلد ثالث داخل نمودند خوانندگان  
آن معارف معالی حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشان را از علوم رفعت  
و غموض و وقت پایه عالی و سرمایه دیگر است که مصداق حال عین دات تواند بود من  
همچنان را چه یار که ستایش نمایم سخ آنگاه عیان است چه حاجت به بیان است  
اگر زیاده از این اطلاع جونی در کسی باشد باید که به کتب مقامات ایشان رجوع نماید تا  
تشفی کلی یابد اما آنچه از علوم و معارف ایشان که در قید قلم رفت کافی است و حاجت  
بنوشتن خوارق نیست چرا که اعظم خوارق بنزد اکابر علوم و معارف اند که بر وفق



آرای علمای حق و کتاب سنت واقع شوند خوارقی که از قسم معلق بعالم کون داشته باشند چند  
اعتبار ندارد و چنانچه اکثر مشایخ مکمل در آخر عمر شریف از ظهور خوارق نادیده فرموده  
اند عقوبت الانبیاء حسب الوحی و عقوبت الال و لیا اظهرا الکرامات و عقوبت  
المؤمنین التقصیر فی الطاعات - مع ذلك چون عادت نویسندگان احوال اکابر  
چنان جاری است لاچار بعضی از خوارق ایشان که در مقامات دیده شد ایراد میروند اگرچه  
مصدق این مقام کلام حضرت شیخ الاسلام است که در حق ذوالنون قدس سرها  
فرموده اند که ویرانیا را باید بکرامات و ستاید بقرامات که مقام و حال در دست او سخره بود  
انتهی کلام الشریف می آرند که روزی بتقریبی وقت مبارک ایشان کرم بود در آن  
اتفاق فرمودند که حضرت سبحانه از کمال کرم این کمترین را آنقدر قوت عطا فرموده که  
اگر باین چوب خشک توجه و مهت گماریم عالمی از او منور شود اما در این جزو آخر زمان مرضی  
او سبحانه تمام بر ظهور این امور نیست و نه مراد اول بر این ظهور و نیز می فرمودند و هم بزرگاشته اند  
که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد از ذکر کرامات و خوارق اکابر فرموده اند که  
کل هذا من مواهب الله سبحانه وقد يكاشف بها قوم ويعطي وقد يكون فوق  
هؤلاء من لا يكون له شيء من هذا لان هذا كلها تقوية لليقين ومن منحه  
بصرف اليقين لا حاجته له بشيء من هذا وكل هذه الكرامات دون ما ذكرناه  
من تجويز الذكر في القلب ووجود ذكر الذات - خوارق عادات  
بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانة که بذات و صفات افعال  
واجبی جل و علا تعلق دارد و برای نظر عقلست و خلاف متعارف و معتاد است که بندها  
خاص خود را بیان ممتاز ساخته است و نوع از قبیل اخبار بعالم کونی و ماینا سب به است  
نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل محقق و مبطل است  
زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزهت و خدای عزوجل عتبا دارد

که با ویامی خود مخصوص ساخته است و اعداد را بان مشارکت نداده و نوع ثانی نزد عوام  
 خلایق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم این معنی اگر چه از اهل استدراج بنظهور  
 آید نزدیک است که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر رطب و یابس که ایشان را تکلیف  
 نماید طریح و منتقا و او گردند بلکه این مجویان نوع اول را از خوارق نمی دانند و از کرامات  
 نمی شمردند و خوارق نزد اینها منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این مجویان مخصوص  
 بگشت صور مخلوقات و اخبار از منجیبات ایشان نهی بجز دان علمی که باحوال مخلوقات  
 حاضر یا غائب تعلق دارد که ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم  
 شایان آنست که کجیل مبدل گردد تا سببان از مخلوقات و احوال ایشان که معرفت  
 واجب است تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت و اعزاز و احترام شایان بر توانا از دست  
 بر می نرفته رخ و دیو در کرشمه ناز

بسوخت عقل زجبرت که اینچو بوجهی است

و قریب ما ذکرنا قال شیخ الاسلام الهروی والامام الاخباری فی کتاب  
 منازل السائرین و بشرحہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ایضاً میفرمودند  
 که اکثر مستقیمین در طول عمر زیادہ از پنج شش خوارق نوع ثانی نقل نہ کرده اند  
 جنید قدس کہ سید این طائفہ است معلوم نیست کہ از وی وہ خوارق نقل  
 کرده باشند حضرت حق سبحانہ و تعالی از حال کلیم خود علی نبینا و علیہ  
 الصلوٰۃ والسلام چنین خبر داده است و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ  
 وَ مِثْلَ نَجْمٍ آيَاتٍ فِي سَمَاءٍ لَمُتَّةٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ  
 اولیاء اللہ را چه مقدم و چه مؤخر در ہر ساعت ظہور خوارقست بدعی آنرا و اندیانیہ و اندر  
 خورشید نہ مجرم اگر کسی بیانیست بہ اکثر خوارق مشایخ را مریدان خاص و  
 جلیسان مجلس اختصاص مے بینند و ہر روز ایام بتقریر ہنہ و تحریر اقلام بین الانام  
 شہرت میگیرد و نیز میفرمودند کہ کرامتی کہ از باب ارشاد و راضوری است کہ مریدان

رشید را از خلقی بخلف برند و از حالی بجالی گذرانند و مرید سعادت مند در هر روز از مرشد  
 خود کرامات مطالعه نماید و در خود آثار تصرفات پیر بیند او لیا، اللہ را بیج برای  
 نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت به استتار الیق است  
 اولیائی تحت قبائی لایعرفونهم غیره برای مدعا گواه صادق است  
 و تحریر نموده اند که خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه  
 نبی را که از شرائط مقام دعوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء اللہ شایع است تخلف کم کند  
 اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت ولایت ندارد و تفاوت در آنجا باعتبار درجات قرب  
 الہی محل شانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارقی که از  
 بعضی اولیاء اللہ این امرت بظهور آمده از اصحاب کرام رضی اللہ تعالی عنہم  
 عشر عشر آن نیامده با آنکه فضل اولیائی بمرتبه اونامی صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق  
 از کوه نظر نیست و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوت  
 و ولایت جماعت اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر ایشان  
 حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ بواسطه آن قوت محتاج بلم نگشت  
 لهذا سبق سابقان این امت آمد ابو جہل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور  
 چندین آیات باہرہ و معجزات قاهرہ بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد تفصیل این مدعا در  
 مکاتیب شریف و رجالات متعدد و نموده اند از آنها مکتوب کہ بنام خواجہ حسام الدین احمد  
 نوشته اند مفصل بیان رفتہ کہما لا ینحی علی الناظرین چون ایمانی باین فوائد  
 حاصل آمد اکنون شروع در بعضی خوارق قسم ثانی نموده می شود و بگوش ہوش استماع نمایند چند  
 درین تذکرہ بیان میشود و چندی و تذکرہ آئندہ در ذکر وفات مبارک ایشان مذکور می گردد :-  
**مِنْ خِرْقَعَاتِهِ قَدْ سَسْرَهُ نَقْلٌ اسْتَكْبَرَتْ كَيْبِي اَز سَادَات**  
 کرام بخدا مت ایشان ارادت طریقہ داشت و بجانب محبوب سبحانی حضرت

۳۴

غوث اعظم سید شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنہ نیز معتقد  
تمام بود و بیگانه روزی ایشان و پیرا خدمتی فرموده اند آن سید بدان خدمت قیام نموده  
بعد از او ای نماز شام در صحن مسجد ایستاده بودند که آن سید نیز حاضر بود و پیرا فرمودند که ترا  
بجناب حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنہ نیاز مندی اخلاص  
تمام است میخواهی که ایشان را به بینی وی گفت که از مدتی دیر باز آرزوی این معنی  
دارم فرمودند که ستاره قطب ایشان گفت نمی شناسم باگشت مبارک خود و پیرا  
شناسا ستاره قطب کردند فرمودند که در ستاره نظر کن وی در همان ستاره میدید  
ناگاه ستاره قطب شوق شد و از میان این ستاره شخصی نورانی به لباس سیاه برآمده  
پرواز نمود و در صحن مسجد پیش آن سید فرود آمده است ایشان بان سید فرمودند  
که ایشان جناب محبوب سبحانی حضرت سید عبد القادر جیلانی هستند  
در یاب بعد از آن که آن سید ایشان را ملازمت نمود باز پیرا فرموده در همان  
ستاره قطب همان شد **مخرج عقاب** نقلست که روزی شخصی یکی از مریدان ایشان  
گفت که مرا با شیخ تو نقار خاطر پیدا شده است بدانجهت که شنیده ام که ایشان گفته اند  
که اگر در این زمانه حضرت خواجه بها و الدین نقشبند زنده می بودند غاشیه مرا بر سینه  
آن مرید و راند لیسند که آیا ایشان گفته اند این سخن راست باشد یا دروغ درین اندیشه  
اندوه و غم می بود و تحقیق این را میخواست و جرات آن نداشت که از خدمت ایشان  
استفسار کند و اطمینان خاطر حال و از این غم روز بروز می کاپید تا بوقتی که از این اندوه  
پیمار شد و بیماری او بجای کشید که بحالت نزع رسید قابض ارواح را دید که می خواهد  
قبض روح او کند در آن وقت دید که از هوا تختی پیدا شد بسیار مکلف آراسته و  
بر آن تخت عزیز نورانی نشسته و گردیگر و او جماعه کثیر بودند آن عزیز قابض ارواح را  
گفت که از قبض جان این مریض دست بردار که ما این را خلاص گردانیدیم قابض ارواح



گفت که چنان مقرب بود که جان این تبصیر شو و موجب نجات و خلاص اینچه شد آن عزیز  
گفت که اگر این مردی مَرُومِ سَه کس کافر میشدند این گفته و آن تخت بر هوا شد و بعضی  
از این مقدمه منجیب شده با خود گفت که این عزیز که بود که درین وقت مرا از دست  
مرگ ربانی داد و اگر این را میدانستم می شناختم نیکو بودی فی الحال آن تخت  
باز از هوا فرو آمد و آن عزیز بدان مریض فرمود که مرا خواجدها و والدین نقشبند  
میگویند و آنچه شنید می که شیخ تو گفته است که اگر خواجدها و والدین نقشبند این  
زمانه بود غاشیه مرابری داشت این سخن در حق شیخ تو بهتران و افتراست او چنین  
گفته است اما محل آن دارد که من غاشیه شیخ ترا بردارم آن مریض بعد از آن صحت  
کمال یافت و زیاده از حد مخلص حضرت ایشان شده فاما آنکه مراد از بیم کفر سه نفر که  
مذکور شد مریض باشد و سیکه با او گفته و آنکه آواز وی شنیده بعد از دیدن این حالت  
و استماع این مقدمه هر یک از مخلصان شده باشند و از انکار باری یافته - -

**مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ نَقْلٌ اسْت** که بزرگ زاوه شنید که ایشان خود را  
بر حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فضل میدهند بدین اندیشه خاطر عزم خدمت  
ایشان کرده است که اول بگویند که آیا این سخن فضل را ایشان گفته اند یا نه و دوم  
آنکه از ابا و اجداد من خبر میدهند و هر یک را بنام علی و علی و یا و کنند و از بزرگی  
آنها بگویند و سیوم بجهت خوردن شیر برنج بدیهت چون بخدمت ایشان رسید  
در آن محل ایشان قصد حرم نموده بودند و در راه رفته باز گشتند و در و صلیبه ایشانند  
و بزرگ زاوه را مخاطب ساخته فرمودند که مرا در مسلمان کسی تر و داست که خود را از کافر  
فرنگ بهتر و اند تا به حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رسد فرمودند که پدر شما و جد شما و پدر  
جد شما فلان و فلان و فلان بوده اند و کمالات آنها را از هر یک یک بزبان باندند  
و بخاوم فرمودند که آن شیر و برنج که نگاه داشته بودیم برای همین جوان است و

مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ مَنَقُولٌ است که سید جمال نام مردی از اصحاب فوق  
و حال گفته که روزی در یکی از بوادی شیری مرا پیش آماز و حشت او و تنهایی خود سخت هراسان  
شدم التجا باطن ایشان بروم بجز و تضرع در نظر آمد که حضرت ایشان عصای مبارک دست  
نشانان رسیدند و عصای مبارک بروان شیر دلیر کوفتند شیر فرار نمود چون چشم بایشان گشودم  
از شیر و ایشان نشانی ندیدم **مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ مَنَقُولٌ** است از شیخ بدیع الدین که  
از خلفای کمل ایشان بود فرموده که روزی بالبحاح یکی از دوستان بزیارت قبر شیخی که  
حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان خلاف شرع از و ناخوش بودند رفتم اما از این  
رفتن ملاحظه داشتم لیکن در مراقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب  
شدم فی الفور در نظرم آمد که شیری خشم آلوده بان خطیره درون شد و من بجانب آن شیر به  
دو هشت تمام می نگریم دیدم که چشمهای آن شیر بصوت چشم حضرت مجدد و الف ثانی رضی الله تعالی  
شدن گرفت هم چنین تمام روی ایشان از روی آن شیر هویدا گشت و رکمال غضب از هیبت  
ایشان سر از مراقبه کشیدم و برخاستم **مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ مَنَقُولٌ** است از  
عدول اصحاب ایشان که وقتی در خدمت ایشان در راه می رفتم هوا بغایت گرم و آفتاب  
در رکمال حدت و تشنگی و حرارت در مخدوم زاوه و یاران پیاده اثر کرد و اما از غایت ادب جرأت  
عرض نداشتند در این اثنا حضرت ایشان بیکی از مجبان نظر کرده خطاب نموده فرمودند همانا  
حرارت آفتاب ترا کم غبایاران را آزار میدهند آن یار معروض میداشت که چون معلوم حضرت  
ایشان است چه حاجت بعرض مخلصان ایشان بسم نموند گوشت چشم حق بن جانبک سمان کرده  
زیر لب چیزی گفتند قدمی چند نه رفته بودند که قطعه بر ظاهر شد سخاوی ایشان و اصحاب  
ایشان آمده سایه افکن بهمان مقدار که غبار فرو نشیند و بوحل نه انجامد متقاطر شد  
و شمالی بغایت اعتدال و زبیدن گرفت و ایام باران نبود یاران را از مشاهده آن موجب  
از و باو عقیدت شد **مَنْ خَرَقَ عَادَاتِهِ مَنَقُولٌ** است خدمت حضرت مولانا هاشم علی مرتضی

ناگاه دیدیم شیخ از دور آمد شمشیر بر مهنه در دست و آن منکر را بان پاره پاره کرد و پیرن شدند  
قضای ایشان شدم ایشان غائب شدند من بخانه باز نتوانستم که شوم بخانه و بگری شدم  
فروای آن تحبس مکان ایشان نموده بخدمت ایشان سپیدم و همچنان در خوف بودم  
ایشان مرا و آغوش گرفتند و بسم نمودند و فرمودند ما مضی باللیل لم یذکر فی النهار  
معتقد ایشان بیشتر از آنکه بودم **مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ مَنَقُولُ** است  
که سیدی صاحب کے سید رحمت اللہ لاهوری نام گفته در ایامیکه ایشان  
در لاهور تشریف آورده بودند بخدمت ایشان می رسیدم روزی بتقریب از ایشان  
شنیدم که هر چه از توپین اصنام و عبده آنها از دست مسلمانان بیاید خود را معاف ندارد  
و در گوشه بود تا بار اذنه الله وقتی در اقصای ملک دکن بادوسه در ولایتی سپری میکردم صبح  
به تخته رسیدیم فقیر نصیحت ایشان پیدا آمد به یاران گفتم که در این صحرای کسی حامی بن تبتها  
نیست هر مقدار که بتوانیم از این تخته ویران کنیم بت ها شکستیم و کمر بهدم و یوار با بستیم  
در این میان یکی از اضرار عان منو و از این حال قوف یافته باهل قریه که عابد تخته بودند خبر کرد  
ناگاه دیدیم که قریب هزار کس سنگ چوب بر دست بگوشم تمام متوجه ما اند و هشت بر مستو  
شد و فرار را نیز یاراندیدیم التجا به باطن حضرت مجدد الفثانی رض نمودیم که ای شیخ  
بزرگوار به نصیحت شما مبادرت نموده باین بلیه گرفتار شدیم اکنون ربانی از استمداد باطنی شامی  
خواهیم در التجا و تضرع آواز صریح از ایشان بگوشم رسید خاطر جمع دار اینک بر حمایت  
تو شکر اسلام میفرستیم بیاران گفتم چنین آواز ایشان بگوشم رسید امید ربانی می نماید  
همه گفتند اینک کفار رسیدند تا شکر ایشان برسد کار ما تباہ می شود و کفار قریب  
یک تیر پرتاب بار رسیده بودند ناگاه دیدیم که از سر بلندی سواران اسلام که قریب به سی  
و چهل باشند بسیرت تمام اسپانرا تا زیانه زده بر کفار رسیدند بر خیز راستم نموده مارا  
حمایت کرده از میان آنها ربانی واوه همراه شدند تا به ما منی رسیدیم :-

برنقار آن جماعه یافتم ایشان را معلوم شد در غضب گفتند بحضرت شیخ تو گفتند که منویش  
صاف نشده است اشارت بضرب سیلی کردند حضرت شیخ تو بقوت تمام سیلی در رقاعی من  
زدند بعد از خوردن سیلی باخو و گفتم که عداوت آنها برای محبت و رضای ایشان ختیا  
کرده بودی چون تا باین حد ایشان از این نقار و عداوت تو ایشان تا خوشنود میشده  
اند و برقع آن راضی تو نیز نقار از دل خود بدرکن چون نظر کردم آن دم دل خود را صاف  
دیدم در این میان از خواب برآمدم همچنان از سینه خود اکنون از کینه صاف می یابم  
و از این خواب خطاب همگی حضور شده ام و بخدمت شیخ بزرگوار تو عتقاد می یکنم بر  
صد شده است **مِنْ تَصَرَّفَاتِهِ** - منقول است که یکی از  
سلاطین زاوهار سلطان وقت در زندان کرد و راضی ملک بر قتل آن مقرر شد  
و آن بیچاره هر سودست و پائے می زد و از فقر اہمت می خواست درین اثنا  
حضرت مجدد الف ثانی از طلع او باگرتیف آوردند آن مجوس مایوس یکی از  
مخلصان ایشان را که آشنائے او بود طلب داشته بزبان او در حق خود از ایشان تو  
خاص چہتہ خلاص و ریوزہ نمود ایشان متوجہ شدہ بشارت خلاصی دادند  
آن میابجی بشارت باورسانیدہ کہ ایشان فرمودند کہ مشرکہ باو برکہ از قتل  
خلاص شدی وی از غلبہ اضطرابی کہ داشت مطمئن نشدہ بیکے از مجاویب  
مستبرکس فرستاد و آن مجذوب گفت کہ وی یکے از اکابر نقشبندیہ آمدہ کشتی اورا  
از گرداب ہلاکت کشید مقارن آن سلطان زاوہ از جس خلاص شد و بہ منصب  
رسید چنانچہ بشارت بود واقع شد **مِنْ خَرَفِ عَادَاتِهِ** -  
منقول است کہ فاضلہ بخدمت ایشان آمدہ طلب دعائی چہتہ مرہضہ  
نمود و اظہار نمود کہ از بسیاری فقرائی طلب عا نمودہ ام ایشان متوجہ شدہ دست  
بد عابر و نشند بعد از لمحہ فرمودند کہ بیایید کہ دعائی منختر برای او بخوانیم آن فاضل



می نویسند که بزنامی از سادات کرام که از طلبه علم بود و آشنائی بر اقم داشت آنرا می بریده گریان  
 آمده قصه عجیب واقع خود در میان نهاد که آن خارق بود و عظیم از حضرت مجد و الف ثانی  
 گفت شبی مطالعه مکتوبات ایشان می نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که املا مالک شتم معاوید  
 را چون شتم ابو بکر و عمر رض گفته است و همان که بر شما تم آنها می فرمود بر شما تم او نیز می فرمود  
 و مرا با و نقار خاطر بود از این نقل بر آشفتم و گفتم که این چه نقل بجز است که اینجا ایراد نموده  
 است مکتوبات را بر زمین افکندم و بیالین خواب سر نهادم در خواب دیدم که حضرت مجد  
 الف ثانی رض بغضب تمام در رسید و هر دو گوش مرا بد و دست مبارک گرفته فرمود که ای طفل  
 تاوان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقیب را بر زمین می افکنی اگر از من سخن را که از آشفتم  
 باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد او دسته بر او را و او را که صحابہ رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند دشمن داشته همچنان مرا کشتان کشتان بیانمی بروند در کنار  
 آن باغ مرا باز داشته خود بجانب ایوانی که در آن باغ می نمود رفتند آنجا دیدم عزیزی بس  
 عظیم نورانی نشسته بود و توضیح تمام بان عزیز اوب سلام بجا آوردند آن عزیز پیش  
 تمام بایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت ایشان بد و زانوی اوب پیش آن عزیز  
 نشست و ایشان حرفه معروض داشتند و ایشان و آن عزیز از دور جانب من نگاه  
 و اشارت می نمودند یقین داشتیم که از جانب من حرفه می گذر و بعد از ساعت ایشان  
 برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند که الله  
 و جسد المقدس بشنو که چه می فرمایند من سلام کردم بزبان گوهر افشان بیان فرمودند  
 که زبهار باصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقاری در دل نداری و ملاست این بزرگواران  
 بزبان نیاری که ما و انیم و پراوران ما که بچه نیات خیر صورت منازعات در میان  
 پایان آمده و نام حضرت مجد و الف ثانی را برده فرمودند که از گفته ایشان زنها سترچی  
 راوی گوید با وجود این نصیحت ایشان چون بدل خود رجوع نمودم دل خود را همچنان

خورد ابله محنت بخدمت ایشان ساینده بود لکن فرمودند که مگر شمارا کسی بخواند و عا  
 ماثوره مذکوره خبر نه کرد گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم انجا مولک ناغتاب  
 فرمودند کسی که دعائی مذکور خوانده بود او و اسبابش سلامت رہائی یافت :-  
**مِنْ خَرَقِ عَادَةِ مَنْقُولِ اسْتِ** که شیخ محمد مسعود در فضی که

برادر خورد و ایشان بود و بتقریبی بقصد هار رفته بود در آن ایام تسحری بخادمی که حاضر بود  
 ایشان فرمودند که متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدار مگاشته جست  
 و جوی نمودم و برایش جابر روی زمین نیافتم بعد از آن چون نیک متوجه شدم صورت  
 قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد از فرموده ایشان  
 بچندی رفیقانش رسیده خبر وفات او رسانیدند رحمة اللہ تعالی علیہ :-

**مِنْ تَصْرِفَاتِهِ مَنْقُولِ اسْتِ** که در ایام که ایشان به اجمیر تشریف  
 داشتند در ایام برشکال شهر مضاف مرقع شد خدمت ایشان بعبادت معهود و نماز  
 تراویح مشغول ختمات شدند شب اول یاران از سبب تنگی گرمی مسجد بسیار بازار شدند  
 بعد از ادائی نماز بزبان مبارک اندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بگرم الهی یاران  
 فرصت پیداو که بیرون مسجد تراویح گذارده میشد خوب بود خدمت مولانا هاشم  
 می فرماید که یکی از یاران گفتم شنیدی که چه فرمودند انشاء الله تعالی دیگر تا آخر رمضان  
 در شب باران نحو اہمید بچنان تابست ہفتم باران شد نماز ابرار بیرون در صحن  
 مسجد ادا نمودیم بعد از ختمات در شب بیست ہشتم باران ریختن نمود ایضا ہمین مسجد  
 که ذکر یافت دیو لے از سومت بنیاد شده بود و بیابان میل تمام نموده بنوعی که  
 اکثر آئینگان مسجد جمعی که در حواشی آن بودند از آنجا عبور نمی نمودند مترب آن بودند  
 کہ امروز یا فردا خواهد افتاد روزی حضرت ایشان بسیل طیب فرمودند تا زمانیکہ این فقیر اینجا  
 اندر رعایت کرده نخواهد افتاد بقول اکابر کہ فرموده اند مع نزل من نزل نیست تعلیم است :-

بجیرت بمنزل خود بازگشت متوجه دیده که مریض در آنجا بود شد چون در آنجا رسید  
مردم از رفتن آن فارغ شده بودند آن فاضل از مشاهده این خارق از جمله اخلاص کیشانی  
شد مرید شد **مِنْ خِرْقَعَاتِهِ** خدمت مولانا محمد هاشم رضوی نگارنده که در

در تهای تلاوت کلام مجید در سوره بنی اسرائیل چون بآیت وَتَجِدُّهُ نَافِلَةً  
لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا رسیدیم بخاطر خطور کرد که مگر او را  
نماز تہجد را در نصیب این برکات که مقام شفاعت است دخلی باشد از حضرت مجدد

الف ثانی می باید پرسید باین نیت در ملازمت آدم ایشان در کار و صنوبر و ند چون  
مرا و پند فی الفور گفتند تہجد را لازم دار عرض نمودم اکثر او می باید فرمودند هر که می خواهد  
که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیرد و کونماز تہجد را ملتزم باشد و  
این آیه مبارک را تلاوت فرمودند بعضی رسانیدم که در خدمت جهت تقوی

ببین مدعا آمده بودم **بِاللَّهِ الْحَمْدُ** بگرامت ایشان بے جرأت عرض به ظهور آمدند

**مِنْ خِرْقَعَاتِهِ** نقل است از ثقات اصحاب ایشان که در سفری

بر باطنی فرود آمده بودند به ناگاه به یاران فرمودند مری گردید که در این سر امر و

بلیه عظیم خواهد داد و بعامه اهل سر اسرایت خواهد نمود و یاران مایه دیگر را خبر کردند

که هر یک دعائی با اثره **بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ**

**وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** وَاَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ

**كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ** را تکرار کنند هر که این و عار را بخواند بعنايته الله سبحانه

او و اسبابش محفوظ ماند از این فرموده و وساعت نه رفته بود که در آن سر آتش

در اتمام و لبشت هر چه تمامتر مشتعل شده بود چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند

و بسا امتعه بجزقت و سرقت رفت و بسا خانه با بسوخت مولانا عبد المؤمن

لاهوری که فاضلی بود از یاران ایشان اسباب و نیز محروق گشت و او

نصیبه این است بیاید بزرگزاوه در قدم ایشان افتاده اظهار خواطر نمود و اکثر مردم از این  
اشرف خاطر مرید و معتقد شدند و آن بزرگزاوه از جمله نیازمندان صمیمی گشتند  
**مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ** نقل است از ثقات اصحاب ایشان که وقتی  
ایشان را ضعیفی روی نمود در آنوقت مویز طلب نمودند که تناول کنند خادم و او یا  
و از مویز خواهر ساخت مراقب شدند بعد سر بر آوروند و فرمودند که امر عجیب بظهور رسید  
چون مویز را پیش من نهادند مری و محسوس گشت که همه به مناجات و آیدند و  
حضرت حق سبحانه رسول ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنها را در اکل آن  
و ولایت نهاد و خود چسبک از آنها تناول فرمودند و صحت یافتند و بقیته را  
نگهداشتند پس از مدتی خدا و منزله خور و ایشان مرین شد و معامله بیاس کشید  
از تناول آن بشفا رسید و کذک و سه تن دیگر فرمودند کاش همین مویز بیشتر بود  
تا بسیاپا را از موجب شفا و صحت شدی **مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ** منقولست  
که مولانا محمد صدیق کشمیری که از اکابر خلفای ایشان بود و بکمالات عالیہ ممتاز  
فرمود روزی ژنده پوشش در ویشتی که آنها را جذب وجد و آزادگی و تفرید از  
پیدا بود و بمن ملاقی شد پرسید که ارادت توبه کیفیت نام حضرت محمد الف ثانی  
قدس سره بر دم گفت از ایشان خواهی دید آنچه دیده بودم بیان کردم  
گفت من از شیخ تو خواهی پس شگرف دیده ام بنویسم تا بحال بکسی نگفتم  
چون اوصاف ایشان شنیده بودم بقصد زیارت ایشان متوجه سرمنده شدم از  
شب پارسه گذشته بود که بشهر درآمد گفتم در اینوقت چه متصدع خادمان ایشان  
کردم یکی از مساجد درآمد همسایه مسجدی از من اطلساع یافت مرا بخانه خود برد  
همانی نمود در اثنای پرس و جوی من احوال ایشان پرسیدم و رطعن ایشان  
شروع کرد و از حد افروزد و دهنتم که از منکر است مگر گشتم و باطن ایشان متوجه شدم



آن چنان شد که فرموده بودند و زیکه از آنجا کوچ شد تا قریب میلی نرفته بودند که یکبار فتنه  
**مِنْ تَصْرَفَاتِهِ** نقل است که در ایامی که در لاهور رفته بودند شبی نماز  
 حفتن را خوانده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل ایستاده فرمودند که امشب زینهار کسی  
 نزدیک این دالان نیاید و نه خنجر و حال آنکه باعث از باران امثال آن نبوده شخصی از یاران  
 بدیگری به طبیعت گفت که خانه‌های دیگر از این فرسوده تر اند گناه اینخانه چیست که امشب را  
 با قتل نسبت میدهند و حصه از شب نگه داشته بودند ناگاه آن خانه افتاد و یک کینزے در آنجا  
 خفته بود و در تنه آن شد حضرت فرمودند که مانگفته بودیم که نزدیک این دالان کسی نخوابد آنرا  
 ازان بر آید چون این کینزک را بر آورند اصلاً آسیبی بر او نرسیده بود -

**مِنْ تَصْرَفَاتِهِ** نقل است که سنگی در صحن مسجد ایشان در سرهند بود  
 که ایشان غالباً برنشسته و صنومی نمودند آن سنگ هرگز در ایام گرمیها وجود حرارت  
 هند و ستان گرم نمی شد و بریک حال بود که اینها من اثر برکات جلوسه  
 علیه رضی الله تعالی عنده این فقیر که کاتب این اوراق است از بعضی اکابر مسعود  
 در ایام که در ایام قبل حاکمی از اهل روضه در لکنو بود و در یکی از بلدان توابع و می شخصی از قریب  
 حاکم مذکور سبت خلفای الراشدین نموده بود و در آن بلده یکی از اعیان آن نواحی که از اهل سنت  
 بود بے آنکه برخصت حاکم مذکور محتاج شود آنرا فاضل را بقتل رسانید چون این خبر به لکنو رسید  
 حاکم بخوبی حیرت و قسم یاد نمود که آن قاتل را بانواع عقوبات هلاک گرداند و محصلان شد  
 فرستاده او را طالب حضور شد پس محصلان رفته و پیر ازان بلده برداشته می آوردند و در  
 اثنای راه جماعت نشسته و ردی می نمودند آن مرد مقبوض از محصلان التماس نمود که نزد این جماعت  
 رفته التماس و عاکنند برخصت آنها نزد ایشان شده احوال خود و انموده هست خواست آن جماعت  
 او را طریق ختمه لاجول که منسوب بجناب حضرت مجد د الف ثانی است رضی الله عنه  
 نمودند آن مرد ختمه مذکور را در اثنای راه خوانده می آمد و آن راه واقع بر کنار دریا بوده ناگاه

در نظری چنان ظاهر شد که در دریا ذورقه می رود و یک شخص نورانی بر آن ذورقه سوار  
بماند ملاحظان آن ذورقه را برند خود جاری همراه آنها می رود این مرد نزدیک شده از یک  
ذورقه سوال نمود که تو چه شخصی و این ذورقه چون بماند ملاحظان جاری است آن یک  
گفت من صاحب همین ختمه ام که تو آوردنموده برای نجات تویی و من خاطر جمع دارم فی الجمله  
حاصل نموده می رفت تا به نزد آن حاکم رسید به مجردیکه نظر حاکم بروی افتاد از جا بر جست  
و به شاشت تمام باین مرد ملاقی شده و عذر نمود که ترا بے موجب تصدیق داده ام و مبلغ  
بسیار با خلعت عالی بومی انعام داشته رخصت نمود این مرد چون از آن مهلکه نجات یافته و  
علاوه بر آن چندین فتوح دید غایبان بماند بماند آنکه خود را بسپیله مرید ساز و مخلص معتقد شد و  
قصیده در کمال زیبایی تصنیف نموده مخلص خود را اویسی قرار داد و در آن قصیده مدح اکثری را  
از اولاد ایشان کرده

تذکره اثنا عشر از منتخبان در ذکر رحلت حضرت  
 مجدّد الف ثانی ازین دار فانی بفرودین جاودانی  
 و وصل عمر یابی به محبوبانی رضی الله تعالی عنه

می نویسند که ایشان قبل از ایام رحلت مبارک خود در سنه هزار و بیست چهار  
 هجری که در آن ایام عمر گرامی ایشان بر طبق شمار چهل و سه سالگی بود با صفا  
 واقف لاسرار خود فرمودند که ملهم شده ام که قضای مبرم در عمر زندگانی ما بشخصت  
 و سه سالگی است و از این معنی بسیار خوشنود می بودند که در این عمر متابعت حضرت  
 سید المرسلین علیه و علی الرضوانه والسلام حاصل میشود و بهم  
 موافقت با عمار صدیق اکبر و فاروق اعظم و علی مرتضی رضی الله تعالی  
 عنهم اجمعین میرسد و در سنه هزار و سی و ویم در بلده اجمیر شریف  
 داشتند فرمودند که آنهار قریب ارتحال ظاهر می شود و فرزندانش گرامی خود که در سنه  
 بودند نوشته فرستادند که ایام القراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن  
 این مکتوب آن هر دو محبوب خود را بملازمت آن مرغوب رئیس بعد از دریافت  
 شرف ملازمت عالی آن هر دو و محند و مرشدگان متعالی را در خاوت خوستانه  
 فرمودند که مرا اکنون هیچ گونه نظری و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن

جهان شدن اما چون کثرت اندوه حضرت مخدوم زادگان را مشاهده نمودند  
و نیز معلوم شد که ایام وصال بجز بیست و سه روز نخواهد بود و باز فرزندان را در خلوت  
طلب و هشتاد فرمودند که چند گاه دیگر برای اتمام کار دیگر مارانگهداشتند از نوید  
این مژده باز موجب غم و اندوه و نوری و نور دیده گردید و از آن امید سالها بسیار  
حاصل و زگار آن دو برگزیده جبار شد آورده اند که در آن ایام روزی  
بزیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی شریف فرما شدند و مجاوران روضه  
ایشان پیش قبر مبارک راتبرک گویند آورده خدمت ایشان آن پوش قبر مبارک با و ب  
تمام قبول نمودند و آه از دل کشیده فرمودند که لبا سے از این نزدیکتر حضرت خواجه نبو  
لاچار آنرا با لطف نمودند برای تکفین مانگهدارید چون از این سفر سعادت انزبست  
مراجعت حاصل شد متصل بمنزل مبارک راه و اختیار نمودند و انزوا گزیدند چنانکه چند گاه  
جز به نماز جمعه به مسجد بیرون نمی آمدند الا مخدوم زادگان ایشان و از خلوص در ایشان یک  
یکے را بدان خلوت گاه بار بود دیگری را راه نبو آورده اند که در بدایت خلوت این کلام  
شیخ الاسلام را بزبان مبارک آورده اند که چون بوعلی قاق را مشرب عالی شد مجلس  
از خلق خالی شد می نویسند که در او اضرع شریف ایشان آنقدر مشرب ایشان عالی شده بود  
که کاملان اصحاب ایشان با وجود کثرت قوت علمیه و آشنائی مذاق ایشان از وقت معانی  
کلام مبارک بطفلان نور آمد و بیستان ملحق شده بودند و بهر که از مجبان کتابت می نوشتند  
تصریح می نمودند که او آخر نزدیک آمده تا چه پیش آید و سخن از استغفار کلی می نمودند  
خدمت حضرت مولانا هاشم قدس سره که از اکابر منتسبان ایشان است نویسد  
که این مسکین جهت عرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بهم رسیده بود و فرزندان بدان  
صوب بودند از خدمت رخصت طلب داشتیم بعد از رخصت عرض نمودم که عافریابند  
که بزودی باین آستان بلجائی خدایپرستان مشرف شوم آن حضرت آه کشیده فرمودند



و عاکنیم کہ در آخرت یک جا با ہم جمع شویم می نویسند کہ در شب برات ایشان از خلوت خود مجرم سرا  
نشریف فرما شده بود و جهت تفحص حال فرزندان خدمت ام المریدین کہ والدہ حضرات مخدوم  
زادہ گان باشند بزبان راندند کہ امشب شب تقدیر آجال است تا نام کر از دفتر ہستی مخونمبہ  
باشند ایشان فرمودند کہ شما این سخن را بشک تردومی گوید چہ باشد حال آن کس کہ معانہ  
می بیند کہ نام او را از صفحہ زندگانی این جهانی محو ساختہ باشند و تری یکے از مہمان عرض  
نمود کہ در این ایام اختیار تروا و انقطاع از اہل و عیال و سایر خلق اللہ صیبت فرموند  
کہ سترش آن است کہ ایام ارتحال خود را از این جہان بسیار قریب می بینم چون چنین باشد  
جملگی خوبہ تہمانی و انزو او بہ بگی انس بہ استغفار و استعفا ضرور است و بتامی اوقا و انفال  
را در این وقت مستغرق عبادات ظاہریہ و باطنیہ داشتن لازم و این معنی بی انقطاع  
و تبثیل تمام صوت پذیر نہ پس شما از من دست بردارید و مرا با و سبحانہ و الذا رید از این النوع  
کلام کہ مشعر این معنی است در این ایام بسیار نموده اند می نویسند کہ در او اخذ و الحجۃ اکرام  
کہ در او آل میزان بود عارضہ ضیق النفس بر ایشان استیلا نمود در ان ایام آن قدر  
شوق لقاء اللہ بر ایشان غلبہ کردہ بود کہ می فرمودند کہ اگر طبیب بگوید کہ مرض تو علاج  
است شکرانہ آن بقدر مبلغ ما بدہم و دوران ضعف از عایت شتیاق بدعائی ما ثورہ الرفیق  
الاعلیٰ رطب اللسان می بودند و این ایام جناب حضرت شیخہ الحسن والانس  
را در معاملہ دیدہ اند و خدمت ایشان زبان مبارک خود را در دہان مقدس ایشان  
گذاشتہ خدمتی فرمودہ اند و بشارت شفا دادہ اند چنانکہ تفصیل آن در ذیل المقامات  
مذکور است فا رجع الیہ در این میان چند روزی صحت و مداو و دل خستگاری  
و لوفی الجملہ راسخہ مرہمی رسید و در این چند یوم صحت از شداید الام ایام ضعف و ستقام  
بشوق تمام پا و فرمودہ تا سف می نمودند کہ در ہجوم حرارت و ضعف علاونے و  
نعمتی می یافتم کہ در این چند یوم صحت معلوم نمیکرد و تا آنکہ در دوازدهم شہر محرم الحرام

فرمودند که الحال مرا نموند که در میان چهل و پنجاه روز ازین جهان بآن جهان باند شد و  
 قبر مرا بمن نشان دادند حضرت مخدوم زاده بزرگ خواجہ محمد سعید قدس سرہ  
 روزی ایشان را در گریہ دیدند سبب آن را پرسیدند فرمودند شوق وصال  
 ذوالجلال است از این معنی خدمت مخدوم زاده بسیار منموم شدند یعنی بندگان  
 خاص را حضرت حق سبحانه با اختیار خود میدارد و می برد چون شوق  
 ایشان بدین مرتبه بر رفتن غالب است البته ایشان را می برند چون در مخدوم  
 زاده تغیر معلوم نمودند فرمودند که محمّد سعید از حضرت حقیقتاً  
 غیرت مکنی معروض داشتند که حسرت احوال خود می گتم فرمودند که شفقّت اعانت ما  
 بشما بعد از ارتحال ما زیادہ از ایام حیات اینجہانی خواهد شد کہ اینجا علائق بشری

در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجہ است و بعد الموت فراغ و تجرد است  
 در یوم بیت دوم صفر در حضور اصحاب بی پا و سر فرمودند کہ امر روز از ان میباید چهل روز میشود  
 تا در این هفت ہفت روز دیگر چه پیش آید و بحضرات مخدوم زاده گان خطاب نموده فرمودند  
 کہ در این چند روزہ صحت ہر کمالی کہ حصول آن در نوع بشر ممکن و تصور بود حضرت حق سبحانہ  
 بطیفیل حبیب خرم و علیہ علی الہ و اصحابہ من الصلوٰۃ افضلها و من التمیات اکملها  
 مرا عطا فرمودند خدمت مخدوم زاده گان از این کلام عالی شان پریشان شدند چہ از ان  
 پی معنی آید الیوم اکملت لکم دینکم کہ حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ پی بر بودیم فرمودند

از این کلام تو بومی فراق می آید | بیت | وز ان بجان دلم احراق می آید

اومرہ اند کہ روز پشنبہ روز بیت سیوم صفر بدر و ایشان خستہ جگر بدست مبارک  
 اثر تقسیم جامہا نمودند و در ان روز بر بدن مبارک جامہ نپیہ دار نبود و سردی هوا بر ایشان  
 سرت نموہ تپ معاودت کرو و باز صاحب فرارش شدند ازین نیز متابعت نبوی حاصل  
 روزگار ایشان شد چہ اصل اللہ علیہ وسلم از مرض صحت یافته بمفاصلہ قلبیہ باز مرخص شدہ منتقال

فرمودند علیه و صحبه الصلوة والسلام كما يستنقأ من الابخيا و در این ایام مرض افاضنه علوم خاصه  
 خود بفرزندان عالی مقام خویش پیش از پیش میبوی و ند آورده اند که روزی گرم بیان قائل  
 حقائق بودند خدمت حضرت مخدومزاده محمد سعید فرمودند که ضعف حضرت  
 ایشان آن همه تکلم را نمی توانند بر داشت بیان معارف را بوقت دیگر موقوف  
 دارند فرمودند ای فرزند وقت کجا و فرصت کجا بوقت دیگر زبان مراد انم که یارا این قد بیان  
 هم نخواهد بود و در این غلبه ضعف نماز را بدو ن جماعت او اند فرمودند مگر روزا خیر تنها  
 گذار و نداناد عید و اذکار و مراقبه معموله و بیح و دقیقه از وقایع شریعت طریقت  
 فرو گذاشت نه کردند و تبحر را ممالکن بجا آوردند می آرند که روزا خیر ایشان را فرو رفتگی رو  
 می داد مخدومزاده بزرگ حین افاقت بعضی اقدس سانبندند که این کثرت فرو رفتگی  
 از لوازم ضعف است یا استغراق فرمودند از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه در میان  
 است توجیه دارم کما هو مکشوف و مشهود گردند و با تمام و کمال رسند و اسرار آنرا  
 به هر دو نور دیده فرمودند و صایا به متابعت سر و دین و دنیا نمودند و بالتزام ذکر  
 و مراقبه و اجتناب از بدعت و عمل بعزیمت و می فرمودند که سنت را بدندان خواهند  
 گرفت و در این وصایا فرمودند که صاحب شریعت علیه الصلوة و التحیة دقیقه از دقائق  
 نصح بحکم الدین هی النصیحة فرو گذاشت از کتب معتبره و بی طریق متابعت کاند بگیرد  
 و بر آن کار کنید و تاکید نمودند که در تکلفین و تجہیز من مراعات اتباع سنت نبوی علی  
 مصدرها الصلوة و التحیة نماید و بوالدہ اطفال خود فرموده بودند که چون ارتحال  
 من از این دار پر ملال پیش از تو معلوم پیشو و باند که از مبلغ مهر خود کفن من سازی  
 و تزییکے از وصایا این بود که قبر مرا در جایی گم نام سازید مخدومزاده گان عرض نمودند  
 که قبل بر این شرافت و برکت موصعه که بر او بزرگ با علیه الرحمته با شارت حضرت  
 آن جامد فون اند بیان فرمودند که مرقد من در آن مین خواهد شد و تعیین موصع دفن در اینجا



کرده اکنون چنین می فرمایند بعد از میت لعن بر من مرضی فرزندان و بران دیدند مفوض بر آنها  
 نهادند که قبر مرا خام گذارید تا باندک زمان از ان نشانی نماند و شب شنبه بیست  
 نهم صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخا و مان حضور خود فرمودند که بسیار محنت کشیدید  
 همین محنت امشب است او مرده اند که قریب احتضار طشت برای بول و شتند  
 چون حاضر آوردند ریگ در طشت نبود و فرمودند که ریگ در طشت نیست چمن  
 قطرات است ترک بول نمودند و نقض و صوف نمودند با و صوف فرمودند که مرا بر قنار  
 بخوابانید چون ایشان را بر بستریکیه دادند بطریق مسنونه دست راست زیر خد راست  
 نهادند و بزرگ پر و ختند خدمت مخدوم زاوه بزرگ چون سرعت نفس ایشان مشاهده نمودند  
 معروفند شتند که حال شریف چونسست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند که آن دو رکعت نماز که کردیم  
 کافی است بعد از این سخن نفرمودند جز ذکر ذات و جان مبارک سبحان الله و غیره  
 اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ رحمة الله عليه سبحانه رحمة واسعة  
 ابدیة ولا تحرمنا اجرة امین ثابت شده که آخرین کلام اکثر انبیاء علیه الصلوة  
 حرف نماز بود ایشان نیز بر متابعت آن اکتفا بر مشورت نمودند و در و این واقعه  
 جان کاه در وقت چاشت روز شنبه قریب یک پاس روز بیست نهم صفر  
 بحساب من منتصف جدی و قیل بیست هشتم شهر مذکور سنه هزار و سی و چهار  
 از هجرت جناب سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم گویند که آن ماه بیست  
 و نه آمده شب اول شهر ربیع الاول که ماه وصال نبوی است بخدمت حضرت  
 صلی الله علیه و آله شتافتند ایام ضعف و تپ ایشان مطابق عمر مبارک ایشان شصت  
 سه و زشتادین معنی موافق مضمون حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنت به ظهور  
 آمد چون غسل بدن مبارک ابنته غسل آورد و جامه از تن مبارک بر آوردند  
 همه حاضران مشاهده نمودند که آن حضرت بر شیوه نماز و سست به ابهام و خنصر است



برگردد دست چپ حلقه داده و حال آنکه حضرت مخدوم زاوه گان بعد از ارتحال  
دست با حق پرست ایشان را دراز کرده بودند و در زمان خوابانیدن بر تخت تلبسم فرمودند  
چنانچه از مشاهد آن فریاد از حاضران برخاست مصداق این قطعه شد قطعه

یاد داری که وقت آمدنت	همه خندان بودند تو گریان :-
همچنان ز می که وقت رفتن تو	همه گریان شنوند تو خندان -

تغسال دست های مبارک اکتشاده راست نموده بر سر اضطرار گردانید و غسل جایز  
ببین و او چون بجانب پهن خوابانید تا یار را نیز غسل دهد باز مرسی حاضران گریه  
که دستهای شریف بحرکت ضعیف که از قوت کامله ولایت نشان قومی بود متحرک  
شد تا بهم آمدند و بطریق سابق ابهام و خضر بین بر سر حلقه گشت حال آنکه  
چون اضطرار بر بین بوده بآست دست راست بر چپ نمی استوار بود و یک دست  
پای لطیف از غایت نرمی از برگ گل ملائم تر بود ولیکن بقوتی مقبوض شده بود که اتقاد  
و جدا شدن امکان نداشت و چون کفن می پوشانیدند آنوقت نیز تبض ظهور می رسید  
چون حاضران کشادند مشاهده کردند که دستهای مبارک هم بر سن مذکور با هم جمع شدند  
چون بدین منوال دوسه کرت واقع شد معلوم نمودند که اینجاست نسبت مخفی باز به کشادن آن  
متعرض نشدند و این مشعر از کمال آداب نیز مشعر از حضور است که در کس بر آن  
ترسد صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم کما تعیشون  
توفون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مشاهده  
این خوارق عظیمه مخلصان را موجب مزید عقیدت دیگران باعث حیرت حصول عققاد  
و اراد شد و عده و ثیاب کفن ایشان بطریق مسنون بموجب صیت ایشان بسته جامه  
سفید لفافه و قمیص و ازار و چاک قمیص زرد و جانب منگبین بر او بیت مفتی به و عمامه و نند  
از جهت آنکه مسنون نبود و علمای منع آن نموده اند و در نماز جنازه ایشان مخدوم زاوه بزرگ

شیخ محمد سعید مقدم شدند بعد از نماز برای دعا توقف نمودند که مقتضی سنت  
نموده یعنی در همه امور رعایت عزایم و مفتی به نمودند و قبر مبارک ایشان را در قبه که فرزند اکبر  
ایشان شیخ محمد صادق قدس سره باهما بنحیة دفن بودند که واقعه در جوار مسجد  
مبارک بودند و نورانیت و برکات آن موضع مبارک ابایشان نموده بودند چنانچه  
در مکتوبه کیفیت آن موضع را چنین بیان نموده اند بعنايته الله سبحانه و بصدقة  
حبيب عليه وعلى آله الصلوة والسلام والتحية والبركة که بلده سرزمین گویا زمین است  
که برای من چاه عمیق را پر کرده صدف بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده  
و توری در آن زمین و دویعت گشته است که مقبلس از انوار بصیفتی و بی کیفیت است  
در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزند  
اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سنگ نای  
بفقر ایشان داده اند نوری نمود ساطع که گرمی از صفت و نشان بوی راه نیافته بود از  
کیفیات منزه و مبرا از زوی آن شد که آن زمین مدفن من شود آن نور بر سر قبر من لامع بود  
این معنی را بفرزند می اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و آن نور و آرزو مطلع گردیدیم  
اتفاقاً فرزند مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک در دریا نوری آن مستغرق  
گشت **هنيئاً لا ريب النعيم نعيمها**؛ از شرافت این بلده معظمه است  
که مثل فرزند می اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در آنجا آسوده است و بعد از مدتی  
ظاهر گشت که آن نور مودع لعه است از انوار قلبیه این فقیر که از آنجا اقتباس نموده  
در آن زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی را از مشعل برافروزند **قل كل  
مَنْ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّهُ يُؤْتِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَهَى** مرقومه الشریف  
و دیگر جاها بسیار شرافت آن موضع و آن بلده را بیان نموده اند کمالاً مخفی علی  
واقف مکاتیبه الکرام و نیز بزبان مبارک آورده بودند که مرا محاذی فرزند می

اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را با حوالی آن که در آن داخل محاطه بود و روضه  
از ریاض جنت می بینم خدمت حضرت عروۃ الوثقی خواجده محمد معصوم قدس سره  
از مکتوب هفتاد و یکم از جلد اول که بملا محمد افضل ولد شیخ بدالدین سرزندی  
که جامع حضرات القدس بود و در معنی حدیث القبر هر وضه من ریاض الجنه  
می نویسند که در آن مکتوب بعد از بیان معنی آن حدیث مذکور می نگارند مخفی نماید که  
حضرت محمد و الف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین دنیا  
علیه افضل الصلوة و اکمل التجات نیز بیشتر شده بودند که روضه مستبر که قبر  
آنحضرت در آن است و صحن قدیم آن روضه مقدسه روضه است از ریاض  
جنت می فرمودند که اگر مثنی از خاک آن روضه بمشیره در قبر شخصی باندازند امید  
بامی عظیم است فکیف من دفن فیها تم کلامه العالی و بعد از ارتحال  
ایشان خوارق بسیار مخلصان دیدند و در کتب نوشته اند ایراد آن همه درین  
اوراق گنجایش ندارد و منها چیزی نوشته می شود خدمت حضرت خازن الکرامه  
شیخ محمد سعید قدس سره فرموده اند که در واقعه ایشان را دیدم از انعامات  
عظیمه و تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور آمده به شاست و فرحت  
تمام بیان می فرمایند و مباحث می کنند عرض کردم که قبله گاه از مقام شکر بچکس  
را نصیبی عطا کرد و آن فرمودند بلی مرانیز از جمله شاکران گردانید معروض شد شتم که در قرآن  
مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده از این کریمه چنان استفاد می کرد که آنجا  
پیغمبران باشند یا کمل صحابه چون ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمودند  
آری چنین است اما بر افضل خاص و عنایت مخصوصه نیز داخل آن جماعت  
ساختند خدمت حضرت عروۃ الوثقی خواجده محمد معصوم قدس سره  
می فرمایند که ایشان را بر واقعه دیدم پرسیدم از سوال منکر و بیکر چون گذشت فرمودند

حق سبحانه بجمال رحمت نخست بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند  
 عرض کردم که الهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند پیش این بنده مسکین بنایند  
 این دو متعال نهایت رحمت و رافت خود شامل حال من و ائمه ایشان را پیش من نه فرستاد  
 پرسیدم صغظه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل قلیل و نیز حضرت خازن  
 الرحمة فرمودند که در حجره جماعه خانه بودم و آنوقت سحر بود و معاننه دیدم که حضرت ایشان  
 از دور درآمدند و بر عرش من نشسته مرا در برگرفتند هپتی بر من مستولی شد و لرزه در  
 اعضای من افتاد فی الحال از نظر من غائب شدند شیخ پیر محمد نام فاضلی که در آنوقت  
 بود می گوید که در نماز ظهر مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سربفتح سین، دیدم که حضرت  
 مجدد الف ثانی برابر من ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعه  
 فرجه بود دست مرا گرفت بجزو متصل ساختند که فاصله مانند تا آخر نماز ایشان را  
 میدیدم شال بستنی پوشیده بودند و گوش بیج بر سر و ستار چپیده و مسحی در پانجه  
 مبارک ایشان بود و من زبان زمان متحیر می شدم و تعجب می کردم که مبادا از و هم بشد  
 اما بے ریب شک چنانچه در ایام حیات میدیدم مشهود می شد چون نماز را سلام دادند  
 ایشان را ندیدم فرد

آندی و آتشم بر جان زدی	رفتی و بر آتشم و امان زدی
------------------------	---------------------------

از این قبیل در کتب مقامات ایشان دفاتر کثیره مرقوم است اینجا اختصار رفت  
 خدمت حضرت مولاناهاشم کشمی قدس سره و دیگر مخلصان که طبع موزون  
 داشتند بزبان فارسی و تازی مرثیه های زیبا بیان نموده آنا اینجا بایرا و چند قطعه  
 تواریخ ایشان اکتفارفوت اول قطعه که مخدوم صاحب بتازگی نظم نموده اند چون  
 در جای نامی و بجز ثبت نشده بود اول آن را نوشتن می شود قطعه این است قطعه

زینجا پر بلا چون شاه عرفا نقل کرد	ظلال بگشت دره و باصل الال کرد
-----------------------------------	-------------------------------



جستم از تاریخ نقل اوزدار الابلار

گفت با تفاحد الثانی باول وصل کرد

خدمت مولاناهاشم کشتی در زبده المقامات فرموده است  
که بعد و عمر شریف ایشان شصت و سه قطعه در ماه تاریخ نظم کرده ام  
از اینها این قطعه هم ایراوم شود قطع

يَا أَيُّهَا الْإِنَّمَارُ لَقَدْ سَافَرَ الْإِمَامُ  
مَنْ كَانَ ذَيْلَ رَأْفَتِهِ عُرْوَةَ الْقَبُولِ  
قَطْبِ الذِّي قَفُوضِ رَبِّ السَّمَاءِ لَهُ  
حَالُ الَّتِي تَحْكِي رُثْيَ شَانِهِ الْعُقُولِ  
مَا الْمَوْتُ كَانَ بَدْرُ كَمَالٍ قَدْ انْطَلَقَ  
مِنْ مَشْرِقِ الظُّهُورِ إِلَى مَغْرِبِ الْإِفْوَالِ  
لَسَا أَصَابَ ارْتِثَ رَسُولٍ بِحَقِّهِ  
اَلْكَتَبَ بِعَامِ رِحْلَتِهِ وَارْتِثَ الرَّسُولِ

من

و نیز حدیث الموت جسر یوصل الحیب الی الحیب بازویا و لفظ له -  
ای الموت جسر یوصل الحیب الی الحیب یافته اند رضی الله تعالی عنه  
وارحمناله بفضلك. آمین :-

له ماده تاریخ از اخوند امیر علی سید رحمة اللہ تعالیٰ علیہ - قطع

چو او بعد از نبی کو قبله اتقاس و آفاتی  
که نورش تا قیامت تا با از اعراب اشراقی  
نبی شاه از مجدد دین احمد تازه و باقی

شهبشاه ولایت بزم عرفان اسر ساقی  
در این ظلمت را ارشاد آبادی بنا و اردو  
لسان بجزئی آن احمد ثانی ندا آمد :-

سنه ۱۰۳۳ هجره قمریه

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ أَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ آمِينَ

بیتا...  
ماده تاریخ و ارث الرسول  
ماده تاریخ از اخوند امیر علی سید رحمة اللہ تعالیٰ علیہ

# تذکره ثالث عشر از منتخب ثانی در ذکر ایراد اسمای خلفای حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین

مخفی ننماید که خلفای ایشان را سه طبقه قرار داده اند طبقه اولی و طبقه  
 اوسط و طبقه دومی و طبقه اولی هر سه فرزند و لبند ایشان را که قد و اولیاء  
 حضرت شیخ محمد صادق و خازن الرحمة حضرت شیخ محمد سعید  
 و عروة الوثقی حضرت امام محمد معصوم و رضی اللہ تعالیٰ عنہم و از صحاب  
 میر محمد نعمان را خاص نموده اند قدس سره این طبقه را باین چهار کس که ارکان اربعه  
 کمالات مجددی اند ختم نموده اند و طبقه ثانی و ثالث که اوسط و دومی قرار داده اند در آنها  
 مثل حضرت شیخ عبد الحمید بنگالی و خدمت شیخ عبد الحمی پانی پتی و حضرت مولانا خواجہ محمد شمس  
 کشمی و بدشتی قدس سرهم و شیخ نور محمد تپنی و شیخ منزل صدیقی و شیخ سید باقر سنکوری و  
 خدمت شیخ عبد الہادی بغدادی شیخ طاہر جوہر پوری شیخ مولانا حمید الدین احمد آبادی  
 شیخ داؤد سامانہ کی شیخ مولانا غازی گجراتی شیخ خواجہ محمد صدیق کشمی بدشتی شیخ بدیع  
 الدین سہارنگپوری شیخ سید شاہ محمد سہارنگپوری شیخ عبدالقادر شبالی کی شیخ محمد سری  
 و شیخ سید آدم بنوری و مولانا بدر الدین سرہندی و شیخ خضر بہلول سورتی و شیخ نور محمد  
 کل بہاری و مولانا فرخ حسین لاہوری و شیخ عبدالرحیم پیرکی و شیخ کریم الدین حسن  
 ابدالی و شیخ مولانا احمد و شیخ مولانا یوسف و شیخ مولانا صادق کشمیری و شیخ خواجہ محمد شرف  
 کابلی و شیخ مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی و شیخ خواجہ محمد صادق و شیخ خواجہ محمد صالح نیشاپوری  
 و شیخ مولانا محمد یوسف و شیخ مولانا عبدالغفور سمرقندی و شیخ حاجی و کئی و شیخ مولانا  
 یار محمد جدید طالقانی و شیخ مولانا یار محمد قدیم طالقانی و شیخ زین العابدین  
 تبریزی شافعی ثم کی و شیخ علی تبریزی ثم کی شافعی و شیخ صوفی قربان رکنی

و شیخ مولانا صفرا محمد رسول السہولتی حنفی و شیخ عثمان مہنی شافعی و شیخ محمد ابن حجر  
 بیہمی مکی و مولانا شیخ احمد برکی و شیخ حسن برکی و شیخ حاجی خضر افغان و مولانا  
 قاسم علی و شیخ یوسف برکی و شیخ عبدالہادی و شیخ محبت اللہ مانکی پوری و شیخ  
 احمد و پنی و مولانا عبدالواحد لاکھوی و مولانا امان اللہ لاکھوی و شیخ عبدالہادی  
 پروانی و شیخ عبدالعزیز نجوی مغزنی مالکی و شیخ احمد تمبولی حنفی و سوامی این پنج  
 پنج نفر عزیزان دیگر مجازان حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ بسیارند  
 کہ اینجا در فہرست کتابت نیامده و تفصیل احوال بعضی از این اکابر مذکور در زبیرۃ المقامات  
 وغیرہ کتب ثبت یافته اما این مختصر برداشت تفصیل نداشت بذکر اسما مبارک  
 ایشانان اکتفا رفت و تفصیل احوال حضرت مجدد و مرادہ گان عالی شان  
 قدس اللہ اسرارہم پر و اخت منتخب ثالث و رابع در ذکر ایشانان قرار دادہ  
 و خامس و سادس و سابع را نیز مفصل از احوال اولاد ایشانان پشت پشت  
 الی یومنا ہذا ذکر نمود و بآلہ التوفیق :-

**مُنتَخِبُ ثَالِثُ اَزْ مُنْتَخَبَاتِ سَبْعِ رُؤُوسِ حَضْرَاتِ دَرَجَاتِ**  
**فَرِیْدَانِ حَضْرَتِ مُجَدِّدِ ثَانِیِّ وَاوْلَادِ اَنْہَارِ رَضِیَ اللہُ عَنْہُمْ مُنْتَظِقِ بَر**  
**شَشْتِ ذِکْرِہٖ تَذْکِرَہٗ اُولٰٓئِکَ اَزْ مُنْتَخَبَاتِ لَیْسَ رُؤُوسِ زَبِیْرَۃِ الْاَوَّلِیَّامِی**  
**نَیْجَہِ الْاَوَّلِیَّامِی خُلَاصَہٗ الْعِلْمِ اَمْلَاہُ الْعِلْمِ اَتِیَّتْ مُجَدِّدِ رَضِیَ اللہُ عَنْہُمْ**

خدمت ایشان فرزندان نخستین حضرت مجدد الف ثانی اند رضی اللہ تعالی عنہما و علوم  
 ظاہری پایہ مولویت داشتند و در کمالات باطنی ہمہ روش والدین بر گوار خود شدہ بودند

ولادت لازم لهساوت ایشان در سنه هزار بود از بدایت صبحی آغاز نشو و نمایی در سپاس عبادت  
 آنها آثار و کلماتی از ایشان پیدا بود و در ایام طفولیت جدا مجد ایشان حضرت محمد مصطفی  
 ایشان را در کف تعلیم و تربیت خود گرفته بودند می فرمودند که این طفل عجائب چیزها  
 از کیفیت و حقیقت اشیا از ما می پرسد که جواب آن بد شواری توان گفت چون حضرت  
 محمد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بخدمت حضرت خواجده باقی قدس سره  
 مشرف شدند ایشان نیز تعلیم و تلقین ذکر از خدمت عالی اخذ نمودند و توجهات عالیات  
 یافتند بکمالیات خاصه ایشان فائض شدند و به بشارت عالیه ممتاز شدند  
 با وجود متلوبی احوال و جذبات قوی از تعلم علوم ظاهری خود را معاف نه داشتند حفظ کلام  
 الله را نموده باقی علوم را از منقول و معقول بنهایت رسانیده بودند و قوت مدرک ایشان  
 بر نوحی بود که روزی در محبت علمای وقت که یکی از علمای شیراز آمده بود و در علوم عقلیه کسی با  
 مجال مقاومت او نبود ایشان سوال چند از زاده طبع خویش در میان نهادند بعد از آن  
 تمام سخن آن فاضل شیرازی گفت تا این جوان را ندیدم یقین نداشتم که از طلبه هندستان کس  
 قوت ادراک مسائل دقیقه علوم عقلیه داشته باشد چنانکه باید و شاید تحسین با نمود و  
 حفظها بر داشت و از علو نسبت باطن در ایام صغر سن که بایشان عنایت شده بود از کم  
 کس شنیده شد می آید که روزی یکی از مشایخ آنوقت که در خدمت عزیزی سلوک تمام  
 کرده خلافت یافت بود بخدمت خواجده آمده احوالات بلند خود را به عرض قدس رسانید  
 مرادش آن بود که کمالیت خود و کمالیت مرشد خود را بیان و ظاهر سازد و اگر همین را آنها دانند  
 مصدق نباشیم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجده مجد و مرزاده را  
 طلب نمود فرمودند که با احوال خود را بگوئی که در ایشان همان بشنوند خدمت مجد مرزاده  
 احوال خود را بعضی رسانید بخصوص احوالات آن در ویش بود یا زیاده از آن چون شیخ دید که  
 طفل هفت هشت ساله که دو سنه ماه بود که در این راه قدم نهاده از حال حاصل پنجاه ساله او



مردم میزند پندار و دید احوال از سر نهاده و استیلائی و غیبت غلبات نسبت مخدوم مزاده بکسید بود  
که چته تخفیف مغلوبی خدمت حضرت خواجہ صالح او بنان بازار میفرمودند چنانچه حضرت  
مجدد الف ثانی قدس سره در مکتوبه بیان نموده اند حضرت خواجہ قدس سره در مکتوبه  
باین مخدوم مزاده می نویسند قرۃ العین محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد  
احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و  
استغراق اندیشه نیست انشاء الله العزیز از سکر بصری آید و فنا در شعور اندراج  
یابد تم کلام الشریف در کشف کون و کشف قبور نظر صائب شد چنانچه حضرت خواجہ  
را بر کشف ایشان اعتماد تام بوده همواره ایشان را طلب داشته از امور غیبیه می پرسیدند  
ایشان فی الفور بموجب کشف خود بیان می نمودند و نیز بر مقابر برده از احوال موته  
استفسار میکردند چون حضرت خواجہ در زمان حیات خود طالبانرا حضرت مجدد الف ثانی  
حواله نمودند ایشان نیز از آن جماعت بودند تربیت سلوک بتفصیل بنحمت حضرت  
مجدد الف ثانی نمودند و از نسبت های خاصه ایشان بهره کامل و حظ وافر یافتند  
بمعارف بلند و مقامات ارجمند رسیده نظر ایشان اکسیر اثرش وجود مجبانرا طلامی  
احمر می نمود و کلام ایشان مسیح آساحیات جان های مخلصان میفرمودند از فقرات  
مبارک حضرت مجدد الف ثانی که در مدح ایشان در مکاتیب وارد شده  
نه انقدر است که در جمع این منتخب گنجد فقره چند ایراد پیشود در مکتوب و و صد هفتاد و هفتاد  
دفعه اول مکتوبات قدسی آیات نگارش نموده اند که فرزندی اعز می مجموعه معارف فقیر است  
و نسخه مقامات جذبه سلوک و همدرا این مکتوب است که فرزندی از محرمان اسرار است از خطا  
و غلط مصنون و در مکتوب و و صد چهل و چهارم از همین دفتر عالی می نویسند که این مقام را  
بفرزندی ارشدمی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته اند فقیر اینجا  
در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و نیز در مکتوب بیصد پانزدهم مرقوم است

که استفاده این فقیر که از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفاده فرزند می  
اعظمی علیه الرحمته از راه تفصیل آن ولایت است عرض که ایشان بخدمت والد خود از کیفیت  
احوال خویش نوشته اند تبرکاً سه عریضه از آن با ایرادی رو و عن **بصلا** اول -  
عرض داشت کمترین بندگان محمد صادق بعضی اشرف می رسانند که احوال و اوضاع این  
حد و دین توجّهات علیّه جمعیت صورتی معنوی گذرانست مدّیت که از طرف خادمان  
حضرت فاطمه نگران و پریشان می بود روز تخریر عریضه میان بدرالدین رسیده خبر یافت  
کمال رسانید فرحت بید و مسرت که اندازه روی نمود الحمد لله سبحانه علی ذلك  
حمل کثیرا کثیرا قبله گاها حافظها والدین شب نهم ختم قرآن مجید کرد از شب چهارم  
حافظ موسی شروع کرده است پنج سیپاره می خواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم می کند  
در عشره اخیر حافظها والدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شمی نماز پنج  
حافظ قرآن می خواند که مقام وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا مقام حقیقت قرآنی بود هر چند  
باین جرأت نمی تواند که چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوٰة  
والسلام اجمال این مقام است گویا دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام  
تفصیل حقیقت محمدی است و اکثر انبیای و اولیای کمال بقدر خود از بعضی آن مقام  
بهره دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر یا علیه و علی الصلوٰة والسلام  
نصیب مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه و تعالی بتوجّهات علیّه نصیب کمال  
روزی گرداناد و تا هنوز آن مقام خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذرانست درین  
ماه عظمی برکت مفهوم میشود و آخری محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات جمعیت و بذکر  
میگذرانند یاران شهر نیز بوقت تمام حاضر میشوند فقیر تا بحال چهار سیپاره چیزے بالا حفظ کرده  
است تا روز عید ظاهر پنج سیپاره یاد کند و العبویة: عریضه دویم عرض داشت  
کمترین بندگان محمد صادق بذروه عرض میرسانند که احوال و اوضاع این حد و دست خوب  
شکر است خیریت آن ذات کعبه مراد است مع جمیع خادمان مخلصان مطلوب و مسؤل است

سرافراز نامه نامی صحیفه گرامی که به مصحوب اسمعیل مرسل بود و بمطالعه آن مشرف و مستفید گردید  
حق تعالی سایه عاطفت آن قبله عالمیان را بر کافه اهل اسلام باقی و پابنده دارد  
بحرمته النبی الامی و والده الایجاد علیه من الصلوة اتمها و من الصلاة اکملها  
قبله گاما از خرابی احوال خود چه نویسد که غیر از حسرت مدامت بر قصور صور اعمال و تتبع احوال  
ماضیه حال سرمایه بدست نداد و آرزوی آنست که هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضایت او تعالی  
و تقدس نه گذرد و آن بیسرنه مگر آنکه توجه خادمان آن نگاه مدد فرماید و دستگیری نماید  
از گریبان کارها و شوازیست الحمد لله و المنه که تا حال بمن توجه شریف بطریقیک  
امر فرموده بودند استقامت دارد و در آن کم فتور راه می یابد بلکه روز بروز امیدوار  
ترقی و تزیین است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشیند و حافظ بها والدین چون از  
تذرات فرصت می یابد قرآن نیز می خواند و این فقیر بعضی اوقات مقبوض است  
و دیگر بسوئقبض و بسط و توجه و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببدن دارد و از آن  
تجاوز نمی نماید و به لطائف سسته نه متوجه اند و نه غافل اگر توجه آنها مثل علم  
ضروریست بلکه همین آن توجه و ذوق مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از  
ظلمت تجاوز نمی یابد و لطائف اولابیدن مختلط بودند و در نظر بصیرت جز از بدین  
امر دیگر مفهوم نمی شد چنانچه در حضور موفور السمر عرض کرده بود الحال از بدین ممتاز دور  
نظری در آیند و این مقام را مقام بقامی دانند و بعد از بقا باز یکنوعی از قمار و می  
به لطائف نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست  
الحال چند روز است که مقبوض است و معالیه سرد کم تا چه ظاهر شود فاما تا حال توجه بعالم  
مانده است چون عرض احوال ضروری بود بچند کلمه حرات نمود قبله گاما فقیر هر شب  
حضرت را بخواب می بیند الا ماشاء الله تعالی زیاده چه نویسد که داخل تکلیفانست  
والعبویه: سر عیضه ثالث آنکه عرض داشت کجترین بندگان محروم باوق بموقف

عرض میرساند که این فقیر تریست که مقبوض و منموم می بود آخر الامر محض توجّه اقدس عنایت  
 خداوند جلّ سلطانند در رسیده بسط عظیم روی نمود و در آن بسط چنان معلوم شد  
 که چنانچه سابقاً یاد و توجّه مثلاً از جانب این کس می بود الحال هر چه هست از جانب اوست  
 تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمراة التي تطلع  
 عليه الشمس فاحترق بذلك الطلوع كل ظلمة وكدرته من البدن واللطا  
 وحصل فيها كل نور وبركة ينبغي فانشرح الصدر واتسع القلب وصار  
 البدن كله نوراً مضيئاً الطنف من الروح والسر الذين كانوا قبل ذلك  
 ووجدت التجلي الاكمل من بين اللطائف على القلب فلما نظرت  
 الى القلب ظهر في القلب قلباً اخر والتجلي عليه هكذا الى غير النهاية  
 فلم يظهر قلباً بسيطاً الا وقلبا اخر فيه ولكن يتوهم الان انه  
 ينتهي الى القلب البسيط وليس بمتيقن وعلم ان الحالات لسابقة  
 من هذه الحالة بالنسبة اليها كانت كلها تكلفات صرفه و  
 كان يخطر اسم هذا المقام فما كتبها لسوء الادب  
 قبله گاها این همه اثریست از آثار توجّه حضرت بدیت

اگر برتن من زبان شود هر سوزا یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

حضرت سلامت آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح  
 دهد و چه نویسد شب روز بلکه هر ساعت تصور آنست که کدام وقت نیک و ساعتی  
 خوش خواهد بود که این مطلب اعلی و مقصد اعز بحصول خواهد پیوست و غیر از متمنا  
 آرزو مندی در تصور نمی آید حق سبحانه و تعالی با حسن و اجوه و اوثق طرق  
 این دولت عظمی میسر گرداناد بحرفه النبوی و اله الاجاد علیه علی اله  
 من الصلوة افضلها و من التحیات اتمها بدتم عرائضه شریفه



و از کلام والامی ایشان پے بحالات باطنی باید جست مع هر حال تو هم حال تو بران دلیل  
 مکاتیب قدسی آیات در باره ایشان از حضرت مجدد الف ثانی بسیار رو رو یافته  
 تبیین طریقی و دیگر از علوم و اسرار بیان شده که از متبعان مکاتیب پوشیده نیست  
 واقعه وصال ایشان در سن بیست و چهار سالگی در کمال علونسبت و علوجذب استخرا  
 بجاوته و با چنانچه می آرند که وبائی عظیم در بلاد هندوستان واقعه شده بود و هیچ نطفه  
 نمی یافت خدمت ایشان فرمودند که این طاعون لقمه چوب می خواهد تا ما زویم تسکین  
 نیابد ایشان را تب گرفت و رحلت نمودند باد و برادر خورش و آتش و باطنی شد  
 بعد از انتقال ایشان کسی که تب طاعون گرفته بود صحت یافت یکی در غلبه آن تب  
 دیده بود که ایشان آمده آنهارا از دست جماعت که بر آن بلیه موکل بودند خلاص مینمایند  
 و می فرمایند اکنون ما این بلارابر و شتیم شمارا بر مردمان چمیدن روانباشد که در  
 واقعه دیده هر که نام ایشان را نوشته بان خود دارد ازین بلیه برید بعد هر که نام مساک  
 ایشان را نوشته بان خود می دشت او را ایلیه از آن بلیه نمی رسد الی الیوم از بر آن  
 طاعون صاحب زادگان نام مساک ایشان را نوشته میدهند و مردم های آن  
 بیند خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بعد از رحلت ایشان  
 به مجتبی می نویسند که فرزند می عظمی رضی الله تعالی عنه باد و برادر خود محمد فرخ و  
 محمد عیسی سفر آخرت اختیار نمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه  
 که اولایا بقیمانندگان را قوت صبر عطا فرماید تا نیا بلیه راسر و اوند خوش گفت بیت

سن از توری نه پیچیم گرم بیازاری | که خوش بود عزیزان تحسین و خواری

فرزند می مرحومی ایتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمت های دبا لعلمین در سن  
 بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه  
 راجد کمال رسانیده بود حتی که تلامذه ایشان بیضاوی و شرح مواقف امثال آنهارا

بزی

بقدرت تمام درس دارند و حکایات معرفت عرفان و قصص شهبو و کشف ایشان استغنی  
است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در شش سالگی برنجی مغلوب حال  
شده بودند که حضرت خواجده اقدس سره معالجه تسکین حال ایشان را  
به طعام های بازار که مشکوک و شکی است می نمودند و می فرمودند که محبتی که مرا  
به محمد صادق است به هیچکس نیست و همچنین محبتی که او را با است بهیچ  
کس نیست این سخن بزرگی ایشان را باید دریافت و لایت موسوی را بنقطه  
آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را بیان می فرمودند همواره  
خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و منتدل و منکسر بود و می فرمودند که هر یکی از اولیای  
از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع خواستم  
و از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالع سلم شده بود و کافران  
بشعور سبق میخواند و همواره از عذاب آن حضرت ترسان و لرزان بود و دعای کرد که  
در سن طفولیت دینای و نیت را و داع نماید تا از عذاب آن حضرت خلاص شود  
و در مرض موت یازده که بیمار واری او میگردید و عجائب غرائب از او  
مشاهده نموده اند و کرامات و خوارق که از محمد عیسی بهشت سالگی  
مروم معاینه کرده اند چه نویسد با جمله جوهر نفیسه بوده اند که بود لیت سپرده  
بودند لله سبحانه الحمد و المنته که امانات را با اهل آن بے گره و بے اگراه  
حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تقننا بعد هم بحرمه  
سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از خدمت  
قدوة الاولیای شیخ محمد صادق یک پسر ماند شیخ محمد نام  
صاحب حالات عجیب بود از و سینه پسر خلف شدند یکی شیخ ابراهیم که از و  
بجز صدیه پسر ماند و دوم شیخ زاهد که ایشان اولاد شدند سیوم شیخ عابد که

یک پسر داشتند شیخ بہا الدین نام اولاد ایشان شیخ محمد شجاع و شیخ ابوبکر و  
شیخ اظہر الدین و این حضرات ہمہ صاحب فضائل و کمالات بودند رحمۃ اللہ علیہم جمعین

تذکرہ ثانی از منتخب ثانی تذکرہ زندگانی حضرت مجدد  
الف ثانی شیخ العرفانی الکاملین بیدہ العلامی لرا سجدین مظہر کمالات

خلت خازن الرحمۃ قطب حیدر حضرت شیخ محمد سعید <sup>رضی اللہ عنہ</sup> تعالیٰ

ولادت کثیر السعادت ایشان در سنہ ہزار و پنچ ہجری شہر شعبان المبارک  
بود خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ  
اند کہ محمد سعید چہار و پنج سالہ بود کہ وی را رنجورے پیش آمد و رغبیات  
آن ضعیف از وی پرسیدند کہ چہ می خواہی بے اختیار گفتم حضرت خوجہ  
را خواہم من این حرف را بمحضرت خواجد خود قدس سرہ عرض کردم  
فرمودند کہ محمد سعید شمارندی و حریفی نمود غائبانہ از ما نسبت در ربود  
و خدمت حضرت خواجد قدس سرہ در مکتوبے نوشتند اند کہ فرزند  
ایشان کہ اطفال اند اسرار الہی اند و استعداد ہائے عجیب دارند باجملہ شجرہ طیبہ اند  
انبتہم اللہ نبأنا حسناً اشارہ بعلو استعداد و بشارتہ بنمو فطرت ایشان  
دارد و خدمت ایشان بعد از رسیدن بسن تمیز بہ تحصیل علوم پر و اختہ قدر بہ خدمت  
والد ماجد خویش قدس سرہ و برخی را در ملازمت برادر بزرگ خود شیخ محمد صفاق رقم  
و بعضی را بہ صحبت شیخ طاہر لاہوری رحمۃ اللہ باخر رسانیدند تا در انواع علوم  
عقلی و نقلی بہارت تام حاصل نمودند از حسن تصرف و مین توجہ والد ماجد خویش  
در ضمن تحصیل علوم ظاہریہ معقولہ و منقولہ نسبت شریفہ باطنیہ این طائفہ عالیہ را

از احوالات عالی و معارف متعالی بدست آوردند و اینهمه کمالات و فضائل ظاهری  
و معاملات فیوضات باطنی در سن هفده سالگی با تمام و انصرام رسانیدند و  
لاشک در ماده ایشان بلوغ طبعی با بلاغت معنوی موهبت ما در زاویه تمام  
عمر شریف را در تدریس بسر بردند و همه کتب دقیقه از معقوله و منقوله بهارات  
تام و تحقیق و تدقیق اینق درس فرمودند و بر بعضی کتب معتبره تعلیقات و  
حواشی متین و زیبا الما فرمودند و منها تعلیقات مشکوة المصابیح که در آن تقویت  
و تزجیح احادیثی که آنها ماخذ حنفیه است بدلائل و ارضح و شواهد صادقه منتسب  
بکتاب معتبره نموده اند و علمای وقت از مطالعه آن محظوظ و ممنون شدند بغایت  
پسند نمودند خدمت حضرت مولانا هاشم قدس می نگارند روزی در  
مخفی از علمای در ملازمت ایشان بودم بتقریبی مسأله مشکله از اصول فقه  
در میان آمد ایشان حل آن را به تنقیح بیان فرمودند سائل سرگوش من آورده  
فرمود که ایشان در تبیان و قوت علمیه امروز نظیرند و دارند و نیز بزرگاشته اند  
که شبی در بلده لاهور در مجلسی اکابر و اعزّه عصر مدعو بودند و خدمت ایشان با  
برادر خویش حضرت عمروه الوثقی خواجده محمد معصوم قدس سرهما نیز  
تشریف داشتند بتقریب سجده سجدیه و بیحیه تلاوت و قائل علوم در میان افتاد حضرتین  
مخدومین یک جانب بودند و جماعه کثیره از فحول علمای بیک طرف و سخن از هر علم  
در تبیان آمد و بیان و قائل در میان افتاد و نوعی این دو بر رگوار حل عقد نمودند که جماعه تحیر  
علیت ایشان شدند و همه بفضائل ایشان مترف شده بعضی که خصوص خدمت  
ایشان را شخص ندانستند از بهر دیگر تحقیق نموده فرمودند که بلی چنان پدر را چنین  
فرزند پند و آرمی ازان صدق و لایت این قسم در رهدایت چه انظهور نیاید و نیز  
بتقریب عدم رفع سبابه در شهید بزمب مختار حنفیه رساله نگاشته اند و فرموده اند



و اما بعد از آنکه در این کتاب

که مقصود آن است که اولویت عدم رفع ثبوت رسیده و علمای بیکه ثبت رفع بودند  
در اقامت جواب تخرمانند و خدمت ایشان کسب سلوک طریقه را تمام کمال  
از خدمت والد ماجد خود و حضرت محدث الفثانی نموده اند و با علی درجات کمال  
و اکمال پیوسته چنانکه از مکاتیب جناب مجدوی کیفیت آن ظاهر است که چه اشارت  
نازک بشارات باریک اندراجات یافته که عقل عقیل در او را آن عاجز و قاصر است بیان  
خصوصیات و کمالات معارف و عروجها و افادات و خرقعات و قوت نسبت و فوقیت در جانشینان  
اوقات و تلطیف معاملات و علو و اروات بیان مناصب و کمالات که ایشان بآن  
مستاز بودند در حیطه تقریر نمی گنجد و در قید تحریر نمی آید فرد

|| بحر آوری در کوزه - || چند گنجد قسمت یک روزه ||

آما ما لا یدرک کله لا یتسک کله شمه زانها ایرا و میرود خدمت حضرت  
محدث الفثانی رضی فرموده اند که وی در هیچ مقامی از عروج و نزول تا امروز از من تخلف  
نکرده و شریک زوید من بوده و نیز با ایشان فرموده اند که تو در ضمن مانی از اینکه نسبت تو  
ضمنی است و لنگ مباحث که حضرت صدیق اکبر رضی ضمنی حضرت سرور  
دین و دنیا صلوات الله علیه و علی اله بود و نیز خطاب بایشان نموده فرموده  
اند که تو دایره نفی حضرت ابراهیم را تمام کرده و احوال در اثبات شریک منی  
و خدمت ایشان به بعضی محرمان خود ظاهر نموده اند که معامله خلعت با تمام رسید احوال  
با من معامله حضرت محدث الفثانی است یعنی در کمالات محبوبیت مستغرق شده ام شکر

|| هنیأ الامراب لنعیم نعیمها || وللعاشق المسکین ما یتجرعها ||

و خدمت ایشان در بعضی مقومات خود نگارش فرموده اند که حضرت ایشان ماضی التقریر  
قلب بودند و هر قطب را و با هم می باید و در شخص من ملاذمت عالی بودند فرمودند که شما هر دو آمده  
و یکی فرمودند که این از روی تو وضع بسیار بگیری گذاشت صاحبین شد خدمت حضرت حشره الوثقی رضی در

بعضی مکاتیب خود نوشتند که حضرت ایشان با رضی الله تعالی عنه و شخص را از اصحاب خود  
به ولایت احمدی مبشر ساختند و خدمت حضرت خازن الرحمة که این تذکره بزرگ ایشان  
است رضی الله تعالی عنه که حضرت ایشان با رضی الله تعالی عنه و شخص را از اصحاب خود فرمودند  
که شمار از دایره غضب بیرون گردند مترصد فوق باشید و مراد از این دو شخص که ذکر  
یاب شده حضرت خازن الرحمة و حضرت عروة الوثقی اند رضی الله تعالی عنهما  
و جناب حضرت مجد الفاضلانی رضی الله عنه و قایق معارف خود را بجز این دو فرزند  
بر و مند خویش بدیگر قابلیت اظهار و استماع آن ندیده محرم نمی فرمودند و چون این هر دو  
بزرگوار در حضور عالی در بعضی اسفار غمی بودند چون وارد عظیم معرفت شکر فرستی نمود  
آن را بزبان فلم آنچه لایق اظهار بوده با ایشان می نوشتند چنانچه در مکتوب این مدعا  
را ایما رفته و آن این است الحمد لله والسلام علی سائر الله فرزندان گرامی هر چند  
مشتاق و خواهان صحبت مانند ما هم آرزو مند حضور و ملاقات ایشانان مانا چه توان کرد  
که جمیع آرزوهای سر نیست **شعر** تجوی الریاح بما لا تشهی السفین  
بسیار مغتنم میداند و یک ساعت این عرصه به از ساعات کثیره امکانه تصویر می نماید  
اینجا آن بیشتر است که در جایائی دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود و علوم  
و معارف این موطن جداست و احوال و مقامات این جمعه علییه منعی که از جانب  
سلطان است آرزو در یک کمال یافت و رضامندی مولای خود می داند جل شاناه  
و سعادت خود را در این حبس می انگارد و در علی الخصوص در این ایام مشناجرات  
کار و بار است و در این اوقات تفرقه غرائب غنچ و دلال لیکن هر نعمت تازه و بویای  
که روزی روز میرسد فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان بگر  
در اضطرابی باشد انگارم که شوق من بر شوق شما چرب است و غالب است و مقرر است  
که آنقدر پذیر خواهان پسر است پذیر خواهان پذیر نیست هر چند قصه اصالت

و فرعیست مقتضی عکس این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست فرع سراسر محتاج اصل اما از  
پیشگاه چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری مع در خانه بگذردانی ماند همه چیز  
و السلام در مکاتیب شریف معارف خاصه اکثر نامزد ایشانان شده که الا یخفی علی ناظرها  
از اسوله و اجوبه و بشارات عالیه و غیره معاملات شگرف که اثبات یافته ثبوت آن فرخنده  
این منتخب نیست لهذا از کلام خود حضرت خازن الرحمن و عرض ایشان ابراهیم و  
هذا هو عرض داشت احقر اعبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند  
که از اندوه مفارقت صوری چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی می شود که  
مترصد هلاکت و مرض شدید می گردد و از خرابی احوال چه معروض دارد و با وجود  
تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنای آن دارد که دیوانه و ارا از جمیع علائق گشته  
و همه را سوخته عزت ختیا نماید که بخراب گور کس رانه بیند در حلقه پیشین نشسته  
بودم و حافظ قرآن می خواند ظاهر شد که چنانچه طرفی را خالی ساخته باشند باز پر  
سازند بنده را پر ساختن گرفتند نوعی که کیفیت آنرا نمی دانند چگونه بعض  
رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه پر از توهم وجود است که عدم به صرافت خود  
عدم بود و باز پر ساختن آن این است که بجای عدم که حقیقت این شخص بود ثبوت  
را داشتند اما در نظر خوب حقیقت بودن ثبوت نمی آید بلکه عدم مطلق و بشر  
محض حقیقت خود در نظر است و ثبوت مجرد هم منظور گویاشی خالی را پر کرده و گران  
باری آن واضح است فردای آن روز دیدم که آئینه بدست دارم می نماید که  
رومی من و اغهای مختلفی دارد که در نظر مردم نمی در آید و دیدم که آئینه در حال صفایست  
و استم که رنگ گرفته صورت و اغدار ظاهر شد از آن دل تنگ شدم آئینه دیگر گران  
در حال آبرستگی و صفا اول پاره درون مصفا ظاهر شد ثانی الحال تمام و اغدار  
دیدم در آنوقت تعبیر نمودند که مرآت شئی متغایر شئی است پس اول چون معالده

در میان عدم وجود و آینه نیز مشابه آن بود و فیتی که معامله بعد از صرف کشید آینه  
خالی از احکام عدم پیداشد و نیز روز و یجر آن عقد حل شد که نوشته بود که خوب  
در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی آید ظاهراً هر شد که نهایت اطلاق آن  
تا بقای عدم است که تلبس با باطل است چون عدم باصل خود پیوند و انانیت منقطع  
می شود و اینجا حقیقت بی اطلاق انا ثبوت بدل می گردد و اینجا نقطه علم <sup>حضرت</sup>  
واضح می شود چه وجود خود همیشه حاضر است بعد از آن حضرت امیدوار است  
که تفصیل این حقایق بهره ور گردد و انتهی مکتوب شریف و نیز حضرت خازن الوحیة  
قدس سره بزرگاشته اند قال الله تعالی لا یدوقون فیها الموت الا  
الموت الاولی بخاطر فانی رسد و حکم آن دارا از احکام این نشاء جدا است  
در این تماشا گاه هیچ ترقی از حقیقت مباعدة با وج قرب ممکن نیست تا فنا و هستی  
ساکت و نشود و بموت تلبس نه گردد و بخلاف آن نزهتگاه عالی جاه که هیچ کمالی  
منافی کمالی و یجر نیست و معدوم جمع موت را در آن دارا بقا چه گنجایش و فنا را  
چه یار تحقیقش آنست که چون در این عالم ظهور ظلال است و معاملات آن تنگ  
نیست که ظل را بعد از طلوع اصل آنکه ترقی عبارت از ان است جز فنا و انهدام  
چاره نیست و چون آن اصل نسبت با فوق خود حکم سل دار و بعد از طلوع اصل  
مستمر می شود هکذا الی ان یاتیک الیقین و آخرت چون مقام ظهور حقائق  
اصل است و اصل را باصل دیگر هیچ تدافع نیست فنا می کمال اول چه در کار و عظم  
ضمحل اول نزد و در و ثانی به نسیها فانیت چه گنجایش کریمه ولدینا مزید  
مؤید این کار است که مشعر بقای اول است و کریمه ما ننسیه من ایتة  
او نسیها فانیت بخیر منها او مثلها مناسب معاملات و نبوی جمعی که عنایت  
الهی جل علا شامل حال شان شده است و نیامی اینها را حکم آخرت ساخته و به



خطاب ولقد اتينا اجرة في الدنيا فواحدة اميد وار مخلص من مضائق غور اندو  
 به خلعت سعادت اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي و  
 دضيت لكم الاسلام ديناً ممتاز حضرت قطب الاولياء قدس سره  
 در باب و شخص از صحاب خود اين بشارت فرمودند و اين لفظ را مذکور ساختند  
 كه دينامى شمارا آفرت كه روند ذلك فاضل الله يوتير من يشاء والله  
 ذو الفضل العظيم ثم كلامه الشريف و مراد از اين و شخص در اين عبات  
 و امثال اين حضرت خازن الرحمه و حضرت عروة الوثقى اند رضى الله عنهما  
 كما ذكرنا و خدمت ايشان به منصب خلست سرافراز بود چنانچه در مكاتيب  
 قدسى آيات بدان بشارت يافته اند و نيز از مرقومات ايشان است المتر  
 يا محمد منظر الالهية و الاسم الجامع لمراتب الوجوب و الامكان  
 الى ربك وهو الله الهادى للشيون الذاتية و الاضافية كيف  
 مد الظل مد ظلال شيونه على الحقائق الكونية التى هى لعدم  
 المتقابلة لها و صورها فى صورة الوجود فتعجب من كمال اقتدار  
 فى ادراته ما هو عدم محض وجود بحت اعطائه احكام ذاتية  
 صادقة فسيان الله من جمع بين الثلج و النار و لو شاء كجعله  
 اى الظل ساكناً غير مد و دفينبغى قول من قال اقتضاء الشيون  
 الظهور كذا لك ثم بعد بدل المظلل جعلنا الشمس لذات المتعالية  
 عليه اى على الرب او على الظل دليلاً لكونه الظاهر و نه و ما سواه  
 مكنت بدجى لعدم شعير

گريبله يا بداردى و متاب

آفتاب آمد و سيل آفتاب

فسيان من اختفى لكثرة الظهور استتر فى سر دقات النور و لعل اختيار

لفظ الشمس لتصویر بیان و احتیاج به بحجاب لغز و کونه دلیل علیه با احتیاج  
 الشمس بضوءها و شعشعافها و کونها دلیل و سبب الیها و الی کشف  
 الاشیاء ثم بعد المد و جعل الشمس علیه دلیل ایضاح السبیل بانه  
 لا سبیل الیه الا هو قبضنا ه ای الظل الینا قبضنا یسیرا تبعریجه تعلیکه  
 فی معارج الاصول اصلا فاصلا و هو سبحانه اعلم و عبارات متین زیبا  
 بامعانی والاخذ مت حضرت مولانا هاشم علیه الرحمة از ایشان در زبده  
 المقامات بسیار آورده که پایه معرفت و علمیت ایشان را مشعر است اما اینجا  
 اختصار رفت و ایشان برنگاشته اند که برادر بزرگ ما قدوة الاولیاء و خواجه  
 محمد صادق قدس سره می فرمودند که حضرت مجدد الفثنی رضی الله  
 تعالی عنده در باب ریحین فرموده اند که محمد سعید از علمای ریحین است  
 الحمد لله علی ذلك حمد کثیرا و نیز بعد از منصب خلت بدیگر مناصب عالی  
 ممتاز شدند منها فرویه منها قطبیت منها غوثیت منها ندویت منها قربت و قس  
 علی مذاق آنه و تفصیل احوالات ایشان را کتاب علییه می باید من کلیل زبان قلیل بیان را  
 چهارا که شمه از آنها در معرض تبیان آرد بیت

|| وصف حالش نیاید در شمار || عاجزم گر یک بگویم از هزار ||

لاچار عنان قلم را بحد ایشان که در غزلے حضرت مرشدی قیوم جهان  
 نظم فرموده اند گردانیده شد غزلے

<p>شود همچون مصور گر کشد رنگش بتصویر          شکست توبه لازم شد نخواهم کرد تقصیر          همین بس اضطراب ل بود ایما می تحریری          بنامش در می در ساغر جان کم ز زنجیری</p>	<p>پیری خوبای که من دیدم نمی گنجد تعبیر          علاجی نیست جز می که نه در داغ غفلت مار          ندارم قاصد کمانا می دوست بنویسم          به بزم عیش ب لعل تو مستان نگاهت را</p>
--	--

غبارم تو تیا می چشم طور و دیده بیضا هست  
بگلشن بگل روتے تو چون سیر ہوس گیرم  
ہمار گر یہ غم کو کہ ویران خانہ دل را  
بکام تلخ جان خشک فیون خوار ہجرات  
چمن سر سبز و گل خندان ہوا شا و اب بلیست  
ز تر جرمے وز ہد خشک گراگے شوی زاہد  
ز موج خط خشک پیا خواندم کہ امی ز راق  
بپیار بنگا ہنس قاصدے دیگر نے باید  
شہد شاہ ولایت مظهر حق خازن الرحمہ  
خلیل آسا امام و رہنما بر جاوہ خلت  
سعیدی سعدی سوغوختی آیتے فضلے  
در این بستان نوامی ببل بیدل خوشم آمد  
در آغوش خیالم آن پری پیکر نے گنج

منم خاکستری برق نگاہ جلوہ تاثیرے  
ہر چشم غنچہ پیکان است ہر شاخ گلشن تیرے  
بجزریل ہر شک دیدہ و شوار است تعمیرے  
خیال بوس گنج لببت شہد است ہم شیرے  
ہما آمد بباک با و باد یوانہ زنجیرے  
عبادت لعن میگوید ترا طاعت تکفیرے  
ترا تعظیم تخریر است استہارت ہیرے  
بجز در و درون نالہ دل آہ شکرے  
در اقلیم صباست سرور ملک یمن میرے  
ندیدہ بعد احمد دیدہ انجم چین پیرے  
مس نخس شقاوت راسعاوت بخش اسیرے  
برنگ غنچہ جوانی دیدہ امی صبح تعبیرے  
صفتی تا شیشہ ہستی است نتوان کرد سنجیرے

وصال مبارک شمال ایشان در سنہ ہزار و ہفتاد و یک بعد از مراجعت از سفر سعادت اثر  
حرمین شریفین زاد ہما اللہ شرفا و تعظیما و مراجعت از سفر اعظم البلاء حضرت ولی  
در سن شصت و ہفت رومی داوود در بلدہ دارالارشاد ہند و قریبہ کہ والد ماجد ایشان  
بابا اور عالی ایشان در ان مدفون ہووند در جنبہ اول و بر اور خود رضی اللہ تعالی عنہما مدفون  
شدند و قبل از این در ذکر جناب حضرت مجدد الفثنانی و حضرت  
شیخ محمد صادق قدس ہا شرافت ان زمین مذکور شدہ کمالا بیخفی تاریخ وصال  
ومیلاد ایشان را خلف ارشد و اسعد شیخ عبید الاحد قدس سرہ چنین نظم  
فرمودہ اند: **نظم**

از پی بجز از پنجم سال  
کامد از کان کائنات برین  
یعنی از لطف خاص ربانی  
پسرس شد عطا به قطب مان  
شینه احمد مجد دولت  
آن شهر دین که ملک فاش  
فی پس آفتاب کرد طلوع  
کرده پرواز تا از این ندان  
نه مثالش کسی بود می علم  
نه در اقطاب از جیش مانند  
خازن رحمت خدای کریم  
نام او کز ازل سعید آمد  
خاک تپش چه ماه خورشید  
گر سیموش رسد صبا گردد  
آن امام زمان ز طاعت حق  
تا شبی ساقیان عالم قدس  
همه در کار آن سولے گردند  
جام وحدت کشید و کوه سخت  
شیوش کرده ملک با ملکوت

بود از هجرت نبی ملل  
گوهر برتر از مثال و مثل  
وز عنایات لم یزال یزل  
مجتبای خدای عزوجل  
حافظ شرع از زوال و زل  
پندیر و ز دست دیو خل  
بانبران شرف ریح حسل  
مرغ روحش بمرغزار حسل  
نه نظیرش کسی بگویم حسل  
نه در ابدال از بعینش بدل  
وارث دولت رسول اجل  
بر سعادت بود دلیل اول  
جبه سایش چه شتری چه حل  
عارف آید ز کوی مرد و غل  
نشده یک زمان راه حسل  
بر کشیدند باد بایه اجل  
جمع کردند با شراب و حل  
قصه پر دراز طول اهل  
تا شش داشت ماقه تا بر جل

گوش

سال میلاد او فیوض حق است  
گر بنام شد شهر و خسل  
ماده تاج منجیل  
فیوض حق  
۱۰۲  
سپهر



سال عمرش نمایت لله <sup>سنة</sup> که عدد خواهی از حساب سهل

کاذبه - تاریخ وفات

سال رحلت پیاپی از خوانی - رفت قطب زمان سعید ازل

رفت قطب زمان سعید ازل - <sup>سنة</sup> از ازل

فقیر از زبان الهام ترجمان والد والده خویش شنیده ام که در ایامی از برشکان ابارن  
 غلبه نموده و آب در روضه مبارکه اندرون شده و قبر متبرکه ایشان لشت  
 نموده بود چون بتعمیر آن پرداختند و سر قبر مبارک را کشتند و در جسد مبارک  
 ایشان را لطف در کفن شریف بنوعیکه جدید گذشته باشند و پدیدند که  
 اثری از آنها نگردد و عیار بر کفن نیافتند و روی مبارک همچون که معمولست  
 کشوده بنوعیکه الحال خوابیده باشند می نمود و حال آنکه از وفات مبارک  
 ایشان قریب بصدوسی سال گذشته بود رضی الله تعالی عندهم اغفر لنا  
 وارحمنا وادخلنا فی عبادک الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین -  
 صاحب برکات معصومی می نویسد که ایشان قریب یام وصال خود با عظم البلاد  
 دهلی شریف فرما شده بودند و مدت در آنجا اقامت و رزیده از آنجا مکتوبی  
 بدارالارشاد منسب بطلب برادر خود حضرت عروة الوثقی نوشتند که مشعر  
 از شوق ملاقات بود حضرت عروة الوثقی بعد از مطالعه مکتوب مقصد را  
 معلوم نموده بطرف برادر گرامی خود مکتوبی شوق انگیز نوشتند که عنقریب بن مکتوب  
 ایراد می شود و تیاری و تهیه سفر نموده تا سرای علو که هفت میل است از وارالارشاد  
 حضرت بهمن شریف بیرون شدند در آن منزل مهم گردیدند که برادر بزرگ شما  
 از برآمدن دهلی در سلسله سنبال که رحلت نمود ایشان بعد از کشف این معامله بسره مندرج  
 مراجعت کردند بعد چند یوم قاصد خبر وحشت اثر رسانید مکتوب جناب عروة  
 الوثقی در جواب مکتوب برادر بزرگ خود خازن الحجرت این است بیت

آمد از آن جناب صحیفه بسوی من

الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن

بعد از تقدیم مراسم عقیده و نیاز معروض میدار و عنایت نامه نامی ملاطفه گرامی که از کمال کرم  
مهربانی مصحوب ملاطافه هر نامزد این مسکین بے تسکین فرموده بودند بورد آن مستسعد  
گردیده از راه تطف و مخلص پروری مقدمات شوق آمیز و فقر بایسته عشق انگیز اندر لاج  
یافته بود و مطالعه آن آتش مشتاقان را مضاعف ساخت و شعله شوق آگینان را  
سرمه بلند گردانید مصرعه آب آتش بر آمد و شد همچو لفظ بدلی لطف محشوق  
در رنگ استغنائے او عشق افزا و آتش انگیز است حالت سوخته مشتاقان را این مصرعه  
هندی بیان نماید چونی کیسی کام کرے جب جر کون تب آگ پ عاشق  
مسکین نہ تاب عتاب دارد و نہ طاقت عنایت نہ برداشت قهر دارد و نہ یارائی مہر  
مصرعه کہ وصل از ہجر باشد جان کستان تر با حدیث نفیس لو کشفنا لاجت  
سبحات و جہہ ما انتھ الیہ بصرہ من خلقہ شاہد این معنی است فرد

اگیرم کہ بغم خانہ مایار خرامد

کو جو صمد و طاقت میدار کہ دارد

بلی لاجل عطا یا الملك الامط ایاہ ہستی عاشق تاد میان است مور و  
صد بلا است صلاح او در نسبتی است و فلاح او در ترک ہستی نامراد تر از ممکن معلوم  
نیست کہ کسے باشد کمال در حق او نفی کمال است و خیریت در سلب خیریت شخصے کہ کمال  
او نفی کمال بود و صلاح او در نسبتی از کمال مولائی خود چه خبر داشته باشد و کمال ہستی  
او چگونہ پے بردگر آنکہ بدام نیستی صید ہستی نماید و بوجود مویوب موجود گردد و  
فح یكون العارف هو المعروف والواجد هو الموجود و در انفسی رفت ع  
بنده باید کہ حد خود داند و اظہار انتظار آمدن این مسکین فرمودہ بودند مصرعه

از دوست یک اشاره از ما بسر و دیدن

سعادت فقیر است کہ در خدمت برسد و از برکات صحبت کثیر ابھجت مستفید و

متعدک رو تو مکتوبه الشریف رضی الله تعالی عنہ

# تذکرہ ثالث از نخب الثابت و ذکر فرزند ان جناب حضرت خازن الرحمة رضی الله تعالی عنہ

خدمت حضرت خازن الرحمة را سوای صبیہ ثانیہ ہشت پسر بود ہمہ این مخدوم زادگان  
به کمالات ظاہری و باطنی ممتاز بودند و بہ نعل اورجات فیوض و برکات فانیض فرزند  
اول ایشان حضرت شاہ عبداللہ قدس صاحب حالات بلند معارف و بلند از خدمت الشریف  
خود اخذ فیوض و برکات نموده بنیاض خلق مشغول بودند از ایشان یک پسر مانند میان  
عبدالکحتر نام و آنوی نیز یک فرزند خلف شدہ مسمی میان احمد قدس سرہما ذکر  
فرزند دوم حضرت خازن الرحمة رضی حضرت شاہ لطف اللہ رضی  
ایشان نیز از خدمت والد خود اخذ فیوضات نموده اند و بہ فیاضی بریہ مشغول شدہ  
لا ولد رفتند رحمۃ اللہ علیہ ذکر فرزند سوم حضرت خازن الرحمة  
قدس سرہ جناب علامۃ الوہبے نور الہدٰی میان فرخشاہ قدس سرہ  
در علم و عمل در برابران ممتاز بودند و بسیار عزیز الوجود و عمر مبارک ایشان  
زیادہ از نو دشت و بسیار کس از فیوض ایشان بہرہ مند شدند بہتیم شوال  
یک ہزار و یک صد و ہشت رحلت فرمودند رحمۃ اللہ علیہ و آنرا ایشان سہ پسر  
خلف شد اول قطب الاولیا شیخ علی رضا کہ بفضائل صوری و معنوی  
ممتاز بودند و تقصیل احوال ایشان در اشجار الخلد و اثمار الاشجار خواجہ عظیم  
کشمیری نمودہ بر آورد و ہم ایشان میان محمد ارشد قدس سرہ و بر آورد  
سوم میان ضیاء اللہ قدس سرہ ذکر فرزند چہارم حضرت

خازن الرحمة رضی الله عنه شیخ سعد الدین قسری که او نیز از خدمت  
والد ماجد خویش اخذ کمالات طریقه علییه نموده از وی یک پسر مانده میان محمد  
قطب قسری و از ایشان یک فرزند خلف شده میان محمد غوث قسری  
ذکر فرزند پنجم حضرت خازن الرحمة رضی جناب مقبول الصمد  
شیخ عبد الاحد قد سنا الله بسره الا قدس ایشان اول فیوضات  
از والد شریف خود یافته و ثانی جهت آنرو و یاد فواید از خدمت عم بزرگوار  
خود حضرت عروة الوثقی رضی مشرف شده اند و از آنجا معالیه را از سایر  
اخوان بالا برده بمقامات عالی و درجات متعالی رسیده ذکر ایشان تفصیل  
میطلبند لهذا در تذکره علییه منتخب با ذکر فرزندان گرامی او مذکور خواهد شد انشاء الله  
که ختم این منتخب بذکر احوال مبارک ایشان قریب یافته ذکر فرزند ششم  
حضرت خازن الرحمة رضی قدوة اهل الله شیخ خلیل الله قسری  
ایشان نیز از خدمت والد خویش خذ فیوض و برکات عالیات نموده اند و باقی  
درجات کمال و احوال رسیده از خدمت ایشان دو پسر مانده یکی حضرت  
میان نور القدس قسری و ثانی میان مراد الله رحمة الله علیه  
ذکر فرزند هفتم حضرت خازن الرحمة شیخ محمد تقی  
قدس سره که خدمت ایشان نیز از والد بزرگوار خود بدرجه کمال و احوال رسیده  
فائز شده اند یک پسر از ایشان خلف شده شیخ نجم الدین رحمة الله تعالی علیه  
ذکر فرزند هشتم حضرت خازن الرحمة رضی حضرت  
شیخ محمد یعقوب قسری که بسیار محبوب و مرغوب لدشرف خود بودند  
و از نسبتها خاصه ایشان حظ فراوان یافته اند و بدرجات کمالات رسیده  
اند از ایشان یک پسر مانده شیخ میان عصمت الله نام رحمة الله علیه



تذکره دابع از منتخبات ذکر فرزند سیدم حضرت  
 مجد الفشان حضرت عروۃ الوثقی خواجه محمد معصوم رضی اللہ  
 عنہما بطریق ایجاز

مختفی نماید که ذکر مبارک ایشان تفصیل تام می طلبد و در یک گره گنجائی ندارد و لهذا منتخب را بچ  
 در ذکر احوال ایشان تعین شده و این منتخب چون متضمن از کافران ایشان بوده  
 بطریق ترتیب احترام از فوت ترتیب نموده تذکره ایشان را در محلی که مناسب  
 ذکر ایشان بود بطریق ایجاز بدی که جناب مرشد حضرت قیوم جهان  
 در توصیف مبارک ایشان نظم فرموده اند اکتفا رفت و تفصیل ایشان با ذکر فرزندان  
 گرامی ایشان حواله منتخب را بدی شاء الله تعالی آنجا بطریق تفصیل مذکور  
 ملک بیان خواهد شد و مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ قَصِيدًا -

قطب دوران امام معصوم است  
 قبله انس سجده گاه ملک  
 پامی تا سر چو آیت رحمت  
 خواجه خواجه جان شیخ شیوخ  
 در لبش نور قدس حق و پوش  
 قطب ارشاد قبله عالم  
 در قنادیل جان حق جو بیان  
 بجزر شنه زلال وصال  
 بعد صحاب و تابعین کبار

فرزیروان امام معصوم است  
 کعبه جان امام معصوم است  
 فضل و احسان امام معصوم است  
 پیر پیران امام معصوم است  
 سر سحجان امام معصوم است  
 شاه شالان امام معصوم است  
 شمع ایمان امام معصوم است  
 آب حیوان امام معصوم است  
 شرف انسان امام معصوم است

زان امانت که عاجز آمد چرخ  
بالوہیت رسالت و بعثت  
ای صفی درو صعب جان ترا

حائل آن امام معصوم است  
نص برہان امام معصوم است  
چیست دربان امام معصوم است

# ایضاً فی مدحہ الشریف قدس سرہ

حجۃ اللہ امام معصوم است  
قطب قیوم غوث ہر دو نقل  
در جہان قائم مقام رسل  
جالس حضرتش جلیس خد است  
دست بر دست بعد دست  
نائب کامل رسول خدا  
حضراہ صفی بکعبہ رفات

آیۃ اللہ امام معصوم است  
ولی اللہ امام معصوم است  
کیست باللہ امام معصوم است  
رؤیۃ اللہ امام معصوم است  
بہید اللہ امام معصوم است  
شہد اللہ امام معصوم است  
شکر اللہ امام معصوم است

صحفی نماں کہ در این منتخبات بعد چنان قاعدہ قرار یافته کہ در ہر منتخبی ذکر یکے از سر حلقہائے اکابر با ذکر اصحاب اولاد او نموده می آید الا منتخب اول کہ آنجا کما احتضارقتہ و ہر یکے از اعظام اولاد با اصحاب کہ او مسند آرا و سر حلقہ شدہ و از بواقی ابنا جنس خود ممتاز بود ذکر شریف و باحوال و لا و اصحاب و در منتخب دیگر می شود ہرین دستور این منتخبات استہ ترتیب یافتہ تا مسند نشین و سر حلقہ از دیگران ممتاز باشد و ترتیب قاعدہ مقررہ معلوم بود :-

تذکرہ پنجم از منتخبات ہر روز ذکر باقی فرزند ان حضرت  
مجدد الف ثانی رضی اللہ سبحانہ و تعالی عنہ

فرزند چهارم ایشان حضرت محمد اشرف نام داشتند و این مخدوم زاوه در حار<sup>ت</sup> صناعات  
 رحلت نمودند و فرزند پنجم و فرزند ششم ایشان شیخ محمد فرخ و شیخ محمد عیسی قدس سرها  
 این هر دو مخدوم زاوه در صغر سن بابر اورا که خود حضرت شیخ محمد صادق رضی  
 در مقدمه طاعون که ذکر یافته یکجا رحلت فرما شده اند چنانچه خدمت <sup>حضرت الفتانی</sup> محمد  
 رضی الله عنه در مکتوبی اینمعنی را نوشته اند المکتوب در ذکر حضرت مخدوم زاوه  
 اکبر ایراویافته کمالا یخف عن نظرها فرزند هفتم جناب حضرت  
 محمد الفتانی شیخ محمد یحیی نام داشتند المعرف بشاه حیوانان هنگام وفات  
 والد بزرگوار خویش در سن هفت هشت سالگی بودند بحسن تربیت برادران  
 گرامی چون از تحصیل علوم ظاهری فارغ شدند کسبک طریقه علییه از ایشانان نمودند  
 و با علی درجات کمال و اکمال فائز شدند مکاشفات بلند و معارف رحمت دارند که  
 بعضی از آنها را بزبان قلم معروض حضرت عروة الوثقی نموده اند و بجواب صحت  
 و سقم از ایشان سرافرازمی شدند چنانچه در مکاتیب معصومی مندرجست و در  
 سفر صومالیه زادهها الله شرفا و تعظیما همکاب برادران بزرگوار خود  
 بودند و از آنکه متبرکه که مستفیض و مستنیر شده اند صبیبه حضرت خواجده خور و ولد خویم  
 پیرنگ رضی الله عنه ایشان بود و در سنه هزار و نود و هشت یوصال ایز و متعال مشرف  
 شدند رحمة الله علیه رحمة واسعة خدمت حضرت وحدت قدس سره تاریخ  
 وصال ایشان را در قطعه تنظیم کشیده اند **قطعه**

آن عارف با الله تبارک و تعالی	جبرئیل صفت فت سوی عالم بالا
تانت کج و صاکش چو پیر سندرین	کبود و ولی شیخ محمد یحیی

و از خدمت ایشان دو پسر خلف شدند یکی حضرت شیخ ضیا و الدین قدس سره  
 و یکی حضرت شیخ فقیر الله رحمة الله و این هر دو مخدوم زاوه فایض به کمالات

ظاهری باطنی بودند و خدمت حضرت محمد الف ثانی قدس سره الاقدس یک صبیبه  
 داشتند آنرا به پسر برادر خویش قاضی عبدالقادر که ولد شیخ عبدالوہاب اندک برادر  
 حضرت محمد الف ثانی رضی بودہ اند نسبت نمودند و خدمت قاضی عبدالقادر  
 را از صبیبه حضرت محمد الف ثانی رضی یک پسر ماند شیخ محمد فضل اللہ نام و می آرند  
 کہ حضرت محمد الف ثانی رضی بفرزندان خود وصیت فرمودہ اند کہ ہمہ مراتب متابعت  
 سنت بجا آمدہ لہذا چون از صبیبه ما فرزند می متولد شود آن را بر قبر من محافزی و شش  
 من بدارید تا این سنت مبارک نیز او اشود کہ جناب حضرت نبوی علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام فرزدان حضرت فاطمہ زہری رضی اللہ تعالیٰ عنہا را بدوش مبارک خود  
 سوار نمودہ اند از خدمت حضرت شیخ محمد فضل اللہ قدس سرہ و و پسر خلف  
 شدند شیخ حسام الدین و شیخ سفاح محمد شیخ عبداللطیف و شیخ عبدالحمی و شیخ  
 زین الدین قدس سرہم اولاد ایشان اند و میان فضل احمد جیو کہ ارشاد  
 ایشان الیوم بسیار است از اولاد ایشان اند چنانکہ خدمت میان فضل احمد قدس سرہ  
 ولد میان نیاز احمد اند و وی پسر میان سفاح محمد مذکور فوق است و وی فرزند شیخ  
 محمد فضل اللہ قدس سرہ اند رحمہم اللہ تعالیٰ رحمة واسعہ و واسعہ

**تذکرہ ششم از منتخب یوم در ذکر شیخ عبدالاحد ولد  
 حضرت خازن الرحمۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہما**

مشہور است بحضرت وحدت قدس سرہ مخفی نامند کہ ایشان در سائر احوال بہ فضائل صوفی  
 و معنوی ممتاز بودند از آنکہ ایشان با وجود حصول نسبت والد بزرگوار خویش از خدمت عم  
 عالی مقدار خود نیز فائز شدہ اند و سالہا کسب سلوک باطنی فرمودہ اند و در باوہ خلعت  
 اقبون قیومیّت خلط نمودہ اند و برکات یمین را با فیوضات بسیار جمع ساختہ لہذا کاخانہ



ارشاد ایشان استوار آمد و پیش طاق شان مرتفع شده و خدمت خانقاه معلی والد بزرگوار  
 فی سائر اخوان تعلق بایشان داشت در میان ایشان مشهور بحضرت میان گل  
 بودند و چون طبع موزون داشتند اشعار رنگین فرموده اند تخلص خود را وحدت  
 قرار داده و باین تخلص پدران شهرت یافته اند که گو یا لقب مبارک ایشان شده  
 و خدمت ایشان و مرتبه بشرف زیارت روضه جناب رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم و طواف بیت الله الحرام زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً  
 مشرف و کامیابند از مرتبه اول هم رکاب والد بزرگوار و عم عالی مقدار خویش  
 رضی الله عنهما بوده اند و مرتبه ثانی همراهِ حضرت حجت الله قدس بودند در  
 مرتبه اول عمر مبارک ایشان قریب هژده سالگی بود کتاب لطائف مدینه بعبارت  
 تازی در غایت فصاحت و بلاغت در احوال و آرویه والد بزرگوار خود املانموده اند  
 و تصانیف ایشان بسیارند و از آن جمله حاشیه بر بعضی اقوال تفسیر بیضاوی و سلسله  
 الجواهر در شرح چهل حدیث و خزائن الموده و منشور الدرر فی فضائل السور و صحائف  
 تسعه و برهان جلی و بدائع الشرائع و جینات ثمانیه و سبیل الرشاد و اسرار الجمعه و رساله  
 منع سبابه و شرح رباعیات حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه و شواهد التجرد فی خیر الحلام  
 و مناجات کبیر و مناجات صغیر و قصص برحق و نشر العطر و رساله در شرح بیت  
 مشهور ثنوی معنوی سے علم حق در علم صوفی گم نشود؛ این سخن کے باور مردم شود؛  
 و فیض عام و شرح کلمہ تسبیح و شرح کلمہ تہلیل و شرح کلمات قدسی آیات مکاتیب  
 مجددی و اسرار فقر و چارچین و غیره اما این چند فرد از ابتدائی چارچین که در نعت  
 سید کونین علیہ الصلوٰۃ والسلام فرموده اند اینجا ایراد شد و زینت این وراق گردید نعت

محمد سرور عالم رقم زد  
 نمود اول بتعظیمش تکلم

و بر قدس چون اول قلم زد  
 لسان غیب چون شد وز زبدم

در این کاشانه تصویر تقدیر  
ز سر و شش قدر بالا شد جهان را  
جمال پاکش از نور جلال است  
ز عجل و کتم یک نکت سر  
ز مویش گر سخن در نامه آرم  
کند تا وصف آن زلف و لارا  
هلال برویش تیغ یدل الله  
بزلفش بال کثرت بسته تقدیر  
از آن ابرو که آمد جان کونین  
و و گیسو هر دو بر اسهای گواهی  
دو چشمش نشسته بخش نشانین است  
جیامی چشم او را چون دهد یاد  
بیان قدر او کار عظیم است  
کجا خط لبش کو سبزه تر  
بلند از بیش مقدار کونین  
کشاده از میان ابرو ان ماه  
زده گاه بر برابر و چین نهید  
به پیش مهر ایزد از غلط دور  
بیا و رنگ بوش باغ باغم

نخستین گل محسود کرد تحریر  
چو قمری طوق مهرش قدسیان را  
وجود نور را سایه محال است  
زبان صد بار شویم زاب کوثر  
نخست بار سنبل تر خامه آرم  
به مشک تر قلم چیده خود را  
بود برهان قاصح بهر گمراه  
بفرش نقش نقش و حدت کرد تحریر  
توان جستن نشان قاقب سین  
بمعراج حقیقت شاهراهی  
دو ابرو قبله گاه قبلتین است  
که سرمه در گلوئی خامه افتاد  
نشان او صراط مستقیم است  
که آن از آب است این از گوهر  
از آن یک کوچه قاقب سین  
برنگ سکه در دو اسم آمد  
چو بر بالائی بسم الله شد  
چو در مصحف نمایان آیت نور  
چو غنچه عطر پرورش دماغم

آن آیت نور

خدمت ایشان بعد وصال و الذ صاحب کمال پنجاه و شش سال بر مسند ارشاد و کمال  
انگاو شدند و از آن جمله شش سال بکسب و آمدن و این چنانچه ایما بر آن رفته بخدمت حضرت

عروة الوثقی رضی سلوک نمودند و از نسبت های مخصوص ایشان بهره ور شده فقیر از زبان  
مبارک حضرت شاه عطاء اللہ قدس سره که والد والده فقیر اند شنیده ام و خدمت ایشان  
از اکابر مسموع و شتند که روزی جناب حضرت عروة الوثقی رضی بحضرت وحدت  
قدس سره الله تعالی فرمودند که وعده بتومی نمایم که چهل توجہ بتو عنایت نمایم و بہر توجہ آنقدر  
ترقی در حال تو خواهد شد کہ در مدت مدید حصول آن بدشواری باشد از آن جملہ سی و چہار  
توجہ عنایت شدہ بود کہ مقدمہ انتقال حضرت عروة الوثقی رضی اللہ تعالی عنہ  
بعالم رُخ نمود پس از این واقعہ جان گاہ روزی حضرت وحدت قدس سره الله تعالی  
سره بر قبر متبرکہ ایشان رفتہ معروض داشتند کہ از جملہ توجہ های موعودشش عدد توجہ  
باقی است امید از الطاف حضرت آنکہ بوفای انجامد پایشان چنان باشد کہ بر قبر فقیر متوجہ شدہ  
بتشہین تا آنچه معدوم موعود وجود ایفای رود خدمت حضرت وحدت عرض نمودند کہ وعده  
در حالت حیات بود الحال نیز بہ بہیت حیات شدہ توجہ عنایت شود معلوم ایشان شد  
کہ در خلوت آمدہ باش یعنی وقتیکہ دیگرے بر قبر حاضر باشد ایشان وقت را مراعت نمودہ  
بر قبر مبارک می رفتند و حضرت عروة الوثقی بہ بہیت حیات شدہ از قبر مبارک خروج  
میفرمودند و توجہ می دادند روز ششم کہ اتمام موعود بود حضرت وحدت قدس سره  
سیاہی و قلم ہمراہ داشتند بعد از فراغ توجہ عرض نمودند کہ بدستخط مبارک نوشته عنایت  
شود کہ آنچه بعد الاحد وعده رفتہ بود کہ چهل توجہ خواہم داد از انہما سی و چہار توجہ در  
حالت حیات دادہ شدہ بود و شش توجہ باقی را بہ بہیت حیات شدہ ایفای موعود او شد  
خدمت حضرت عروة الوثقی قدس سره العزیز بدستخط مبارک خود عیارستی کہ قلمین این  
بودہ باشد نوشته دادند حضرت وحدت قدس سره آن نوشته را بسا شریفی اعظام خود  
نمودند ہمہ مخدومترادہ گان دستخط والد شریف خود را شناختہ و حضرت حجت اللہ رضی  
پشت آن کاغذ نوشتند ہذا هو الحق الیقین بلی از اولیاء اللہ لا یوتون بل یقولون

مِنْ دَامِ الْوَالِدِ خَدَمَتِ اَيْشَانِ دَر سَنِ مَهْتَادِ وَ مَهْتَادِ سَالِغِي بَجَوَارِ حَمَتِ حَقِّ پُوسْتَنَدِ  
 خَوَاجَه اعْظَمِ كَشْمِيرِي كِه اَز فِدْوِيَانِ صَمِيمِي اَيْشَانِ بُوَد دَر كِتَابِ اشْجَارِ النُّحْلِ وَ اَثْمَارِ الْاَشْجَارِ تَارِيخِ اَيْشَانِ  
 بِنَظْمِ كَشِيدَه قَصِيدَه بَاهِ طَوْلَانِي تَرْتِيبِ وَ هَسْتِ اِيْنجا بَذَكِر چِنْد فَرْسِه كِه مَادَه تَارِيخِ اَز اِيْن  
 اسْتِنْبَاطِ شُوَد اَكْتِفَارِ فِتْ هَذَا هُوَ النَّظْمُ

از عمر مبارکش بارشاد  
 از وحشت این سرگذرد  
 شمه باز هوای لامکان شد  
 این حال که جان دل بفرسود  
 در جمع که عید مومنین است  
 حوران بهشت خاک رهش  
 رضوان ز بهشت کشید  
 می گفت پس از هزار پو صیف  
 عبد الاحد آن امام قیوم  
 آری تخت معرفت را

بگذشت چون سال هفت هفتاد  
 رو کرد سوسه رفیق اعلی  
 ارشاد قرآن تقدسیان شد  
 در بیت ششم ز ماه حج بود :-  
 تشریف وصال شاه دین است  
 غلمان بصفای دل فدایش  
 امروز بکام دل رسیده  
 این بیت برای سال تالیف  
 احمد سیر و سعید معصوم :-  
 اظهار نمود مرحمیت را -

ولین نیز منظومه او است هَذَا هُوَ

کرد حلت قطب شام آنکه بود  
 از نسیم فیض نش گفته گل  
 منبع اسرار ذات لم یلد  
 از عنایات ازل فانش سعید

در ره حق عارفان راستند  
 به چو او در باغ وحدت سرسید  
 مطلع انوار الله الصمد  
 با کمال فضل معصوم ابد

زور قلم اعظم سال وصل و  
 هادی دین بود شیخ عبد الاحد

یاد می دین بود شیخ عبد الاحد  
 ۱۱۲۶ هـ

محمد علی



# وله ایضاً

چو شیخ عبید الاحد آن قطب آفاق  
سفر کرد اختیار از دینیا

چو سراغ افروز بزم قدسیان شد  
بر او برج چرخ مانند سیما

وله از هجر آن سرخیل اقطاب  
بر اهل دل قیامت گشت برپا

چو پر سیدم ز اعظم سال و صلش  
بگفتارفت شاه دین و دنیا

المهی خاک پاک مرقدش باو  
ضیابخش سواد دیدۀ ما

فرزندان گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده اند چهاراند منهم حضرت شیخ  
ابو حنیفه قدس سره بعد از رحلت والده ماجده خویش یاشش سال زینت ده  
خانقاه عالم پناه بوده اند غره شمع صفا و اهل سال هزار و یک صد و دو و بیست و سه  
رحلت فرما شدند در دو فرزندار چند گذشتند یکی از ان دو عارف الولی شیخ  
محمد زکی قدس سره خدمت ایشان دو مراتب بطواف بیت اللہ و زیارت  
روضه مبارکه رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم شرف اند  
اند و صاحب جذب قوی بوده اند و در ان اسفار بہر بلا و و بقاع که تشریف  
برده اند جماعه اکابر صلحائی و فضلائی قدوم سمینت لزوم ایشان را معتمد شمرده  
از برکات ایشان حظ وافر و برخ کامل حاصل نموده اند فرزند دوم حضرت و قدس سره  
عارف متقی شیخ حضرت محمد تقی اند که بفضائل صوفی معارف معنوی متصف بوده اند

و مدت مدید مروج خانقاه والد بزرگوار خویش شدند و عالمی از ایشان منور شد طسبع موزون  
نیز داشتند در رنگ والد خود بسیار رنگین فرموده اند و تخلص مبارک نقی تجویز  
فرموده بودند و این فرد از اشعار ایشان است فرد -

عمر گذشته را بتاسف نقی چه سود || که آید آن خزندگانه از نصرت بگذرد ||

و این فرد نیز از ایشان است فرد

پیرگشتی بر سر راه است مشت استخوان || تدلانی نقی ائمه عصا باید ترا

فرزند سپوم جناب حضرت وحدت قدس سره زبیره اهل ارشاد شیخ  
محمد مراد قدس سره که در سفر حرمین اشریفین در رکاب والد خویش رحلت نمودند  
از خدمت ایشان یک پسر مانده شیخ انوار الله فرزند چهارم خدمت حضرت  
وحدت قدس سره العزیز حضرت شیخ نور الحق که جمیع علوم ظاهر  
و فیوض باطنی مشرف شده اند و اکثر مناصب شرعیه بایشان مفوض بود مخفی نماند  
که حضرت شاه عطاء الله قدس سره که جد مادری فقیه اند ایشان و والد جد  
ایشان پشت به پشت بطنا بعد بطن از احفاد حضرت خازن الرحمة و حضرت  
وحدت شده آمده اند و جد امجد اعظم ایشان نو اسه حضرت خازن الرحمة بود و  
می آرند که والد ایشان از اولاد حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری بود و اند زیارت  
بیت الله رفته بودند از آن جا ملهم شدند که در سر هند رفته صبیبه حضرت خازن  
را در عقد خود آرند چون ایشان بدار الارشاد سر هند رسیدند از خدمت حضرت  
خازن الرحمة رضی الله عنه طلب خویشی نمودند و اظهار کردند که ما مور برانم خدمت  
حضرت خازن الرحمة فرمودند که ما نیز اگر ما مور شویم قبول خواهیم کرد همان شب و قه  
زیارت جناب بضعت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم حضرت  
فاطمه الزهراء رضی الله تعالی عنها مشرف شدند و حضرت زهرا رضی الله تعالی

فرمودند که صبیبه خود بچا در مانداز و بفرزند مابده خدمت حضرت خازن الرحمة بجان  
 منت داشته قبول نمودند فرامی آن شب صبیبه خود را بے آنکه برسم اهل زمانه بطوع و سنی  
 طوی نمایند به طریق نذر بجباله عقد ایشان در آورند از آن روز اولاد ایشان از حفا  
 حضرات مجددی شده آمده اند و خدمت شاه عطاء الله مذکور صبیبه حضرت قطب الاقطاب  
 حاجی غلام محمد معصوم قدس سره الاقدس نکاح فرموده اند که همیشه حضرت  
 مرشدی قیوم جهان بودند و والده فقیر از آن عقیقه تولد شده اند پس باین تقرب والده  
 فقیر هم نواسه حضرت خازن الرحمة شدند و هم نواسه حضرت عروة الوثقی  
 گردیدند و حضرت حاجی عبدالوهاب قدس سره که جد اعظم حضرت شاه  
 عطاء الله اند ایشان از ساوات بخاری و بلوی اند از اولاد حضرت سید جلال الدین بخار  
 رضی الله عنه خدمت حضرت حاجی عبدالوهاب قدس سره هم عصر جناب حضرت مجدد  
 الف ثانی رضی الله عنه بوده و مکاتیب قدسی آیات بطرف ایشان مرسل شده و  
 در آن مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه اظهار موودت با ایشان مینمایند  
 و می نویسند که ازین رابطه موودت که نسبت اهل بیت نبوی علیه الصلوة و السلام  
 حاصل وقت من شده امید واری عظیم بهم رسیده و دیگر ازین مقوله مشعر تعظیم ایشان  
 باشد در آن مکتوب بسیار مندرجست انشاء الله تعالی در منتخب سابع ورتذکره حضرت  
 والده آن مکتوب را با شجره نسب مبارک ایشان تحریر خواهد شد و بالله التوفیق

**مُنْتَخِبٌ رَابِعٌ مِنْ مُنْتَخِبَاتِ سَبْعَةِ الْأَعْلَامِ فِي ذِكْرِ**

**أَحْوَالِ حَضْرَتِ عُرْوَةِ الْوَثْقِيِّ مَحْبُوبِ بَحْمَانِ قِيَوْمِ الْعَالَمِيَّانِ  
 كَاثِفِ كَلِمَتِهِمْ حَضْرَتِ إِمَامِ مُحَمَّدٍ مَعْصُومٍ حَضْرَتِ إِمَامِ**

و تذکره اولی منتخب مابع و ذکر تولد جناب حضرت  
 عروة الوثقی تا رسیدن ایشان معلوم ظاهری و فیوضات  
 باطنی از خدمت و الذبیر گوار خود رضی الله تعالی

مخفی نماید که خدمت حضرت عروة الوثقی خواجده محمد معصوم فرزند ثالث  
 حضرت مجدد الف ثانی رضی و قائم مقام ایشان چنانکه حضرت مجدد الف ثانی  
 ایشان را بر سایر فرزندان خود و فضل پیداوند و برادر بزرگ ایشان حضرت  
 خازن الرحمة رضی الله عنه با وجود کلام سالی خود ایشان را از خود ممت  
 دانسته سزاوارش و در ابایشان سلم داشتند و نیز منصب قیومی که از جمیع  
 مناصب کمال فائق است بایشان رسیده چنانچه حضرت مجدد الف ثانی  
 بایشان می فرمایند که اشیا از قیومت من بتو راضی ترند چنانچه در مجلس مذکور  
 گرد و انشاء الله تعالی و بشارت اصالت نیز بایشان داده اند چنانکه  
 که فرموده اند که بقیه از خلقت سرور دین و دنیا علیه و اله و صحبه و البرکات  
 العلی مانده بود آن را او شش گویان بیک فرس از دولتندان است و عطا فرمودند  
 و تخمینت و از آن نمود و ازین راه آن فرود از صاحب بهره و ساخته اند از آن بقیه بجز طینت  
 آن فرود نیز بقیه مانده بود آن بقیه نصیب یکی از مستجابان آن فرود است بجز طینت و از آن  
 فرموده اند و باندازه آن جظی از اصالت نیز یافتند آن را بکلیه المغمرة انگار هم که نصیب  
 که حضرت محمد ص و عود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت  
 عیسی علی نبینا و علیه السلام و نیز خطاب فرموده بحضرت عروة الوثقی  
 فرموده اند که هر قدر که نصیب از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت و زندها و



فانی  
فیدان

تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال بالفعلی در حق ایشان نشان داده اند لهذا فضل  
ایشان علیهم السلام فرزندان و چه اصحاب یعنی بر سایر مستفیضان والد ایشان در رنگ  
قطعه است چنانکه حضرت محمد الف ثانی رضی به کرات و مرآت ایشان خطا نمیزنوند

که محمد معصوم محمدی المشرب است و نیز در مکتوبی بزرگاشته  
اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت است  
یعنی ولایت خاصه محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة چون ایامی  
از فضائل ایشان نموده شد الحال از ابتدای تولد مبارک ایشان تا انقضای مدت  
عمر شریف ایشان بطریق ایجاز و اختصار چنین نوشته میشود و بگوشه گوشه استماع نما  
و لاوت کثیر السعادت ایشان در موضع بستی ملک حیدر که قریب بدومیل خام که  
از دارالارشاد سرهند است واقع شد یازدهم شهر شوال المکرم در حدود و کس نه بچهار و  
هفت هجری بود که ابواب فتوح و برکات بر کافه اهل عالم ازان روئداد فرود

سرتند از نور حق خاک او	بود چون نبی طینت پاک او
نبی نیست لیکن بزرگ نبی	بجو شد ز کوشش هزاران ولی

خدمت حضرت محمد الف ثانی رضی فرمودند که قدم مهمیست لزوم محمد معصوم یعنی لاوت  
او مار ابرس مبارک همایون آمد که بعد از تولد او بچند ماه به ملازمت حضرت خواجه خود مشرف  
شدیم و دیدیم آنچه دیدیم فرد

اقبال کشود در برویم :- کافتاد ترا گذر بسویم :-

و نیز فرموده اند که از اقتضای علو استعداد وی بود که در ایام سه سالگی بجای معیت  
استعداد و حقیقت تجلی ذات و حرف توحید لب کشود وی گفت من آسمانم من زمینم  
من فلانم و من فلان یعنی از ارض و سما و سقف و جدران و وحوش و طیور و حجر نباتات

هر چه در نظر او می آمد می گفت آن منم آن منم فرد

چون ز لحن از سپندان تاب عود | نام جمله چینی یوسف کرده بود |

آنچه اکابر سلف عمرها در سلوک و جذبات گذرانیده حاصل نموده و کمال دانسته و مخفی اول  
فطرت بسیر مراد می قطع نموده متوجه فوق الفوق گشته خواهان مطلبی شده که دست دراک  
اکثری از اهل انداز و امان آن کوتاهه عصر سال که نکوست از بهارش پیدا است  
می آزند که زبان زد ایشان در ایام طفولیت کلمه از سلوک بود هر که امید میدند  
فرمودند از سلوک یعنی الزام السلوک این کلمه جامعه مشعر است بر کمال التزام  
سلوک در حق خود و در حق غیر خود که بمقام دعوت و ارشاد و مناسبت کمال وارد  
و از شفقت عام که خاصه مقام دعوت است خبر میدهند بدلات بهدایت کلی  
نماید ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله ذو الفضل العظیم  
مصرع **علاء** قیاس کن ز کلمات من بهار مراد - و اسم مبارک ایشان چون  
ذات شریف شان معصوم است نیز مدل است بصمت ذاتی و محافظت حبلی  
اما لقب ایشان مجد الدین است و شیوه ایشان ثبات و تمکین و مشهور به  
عروة الوثقی یعنی دست آویز محکم چون فیض بحر ایشان در وسائل دست آویز  
ندارم لهذا در این کتاب هر جا اسم ایشان را عروة الوثقی می آرم و از ادب بان خود  
را لائق تکرار اسم ایشان نمی دانم اما سعادت زبان را نیز در ذکر اسم ایشان می شمارم  
بِالله دُالِقائل قطع

آنکه نامش بزبان بروغم از بی و بیت  
لیک ز اینجا که زبان نیز سعادت طلب است  
قطب حق بودی دین خواجده معصوم  
ظاهرش جمله بانوار شریعت روشن

گرچه ذرات تمام جمله بنامش گویاست  
گر باین نام شرفیش نرسانم رجا است  
آنکه پیشین بتواضع قد افلاک دوستان است  
بطنش جمله با سر حقیقت انا است

قطع شد بر قد او خلعت پیوست

آری این خلعت فاخر چین قد زیباست

قد سنا الله تعالى بسره و افاض علينا وعلى العالمين فيوضه و فتوحه فرد

رشته عرقم بسیار بکته و راز

تا نوشی شرح آن بچید کمال اندک

خدمت حضرت مجدد الفثانی رض فرمودند که اقتباس محمد معصوم نسبت بهائے مارا یوما  
فیوما افا فانا بصاحب شرح و قایم می ماند که در خطبه کتاب خود آورده الفها  
جدی الوقایه سبقا سيقا و کنت لجره فی میدان حفظها طلقا طلقا حتم  
انفق اتمام تالیفها مع اتمام حفظی حضرت و حدات قدس سره فرموده اند قدس

مجدد بر توصیف اولب کشاد  
ز عرفان نوشتم ورق در ورق  
تو یک نقطه زین لوح نگزاشتی  
تو آخر چون قطب و ران شوی

بفرمود کای طفل عرفان نژاد  
همه خواندی از من سبق و سبق  
هر آنچه نهادم تو برواشتی  
زمن این بشارت بیاور

چون در نها و ایشان آنگار شد و رشاد و علو استعداد از زمان صغیر سن مشاهد  
می فرمودند و نظر عنایات شامل حال ایشان مرعی داشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه  
که در کمن استعداد ایشان مودع بود می بودند و می فرمودند که چون علم مبدع حاصل  
است از تحصیل آن چاره نبود از ان جهت به تحصیل علوم از معقول و  
منقول دلالت می نمودند و از کتب و فیه بقراءة صفحہ صفحہ ورق و ورق امر کرده  
می فرمودند که باباز و و از تحصیل علوم فارغ شوید که بار الشما کارهای عظیم است و اکثر  
علوم از خدمت والد خود اخذ فرموده اند چنانچه حضرت مجدد الفثانی رض نوشته  
اند که درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در  
اشنای سبق او قباحت های این بیخردان بوضوح آمده و فاند با بر آن مرتب شد  
لکن الله الذی هدینا لهذا وما كنا لنهتک لولا ان هدینا الله لقد جاءت

رسد بنا بالحق باجملة بعضی از علوم را از خدمت برادر اکبر خود قدوة الاولیای می حضرت  
 شیخ محمد صادق رضو بر خه را از شیخ محمد طاهر لاهوری که از فحول علمائے  
 و اعظم خلفای والد ایشان بوده اند حاصل نموده اند و از اماکن دیگر نیز مستفیض شده  
 اند و اذن کتب حدیث را نیز از والد خود با حدیث مسلسل یافته اند بوجه شریف مجدد  
 و موهبت ایزوی به سنت والد بزرگوار خود و اخوین عالی مقدار خود در سن شانترده  
 سالگی از تحصیل علوم فراغ کلی یافتند و در ضمن این علوم ظاهری اکثر کمالات باطنی را  
 نیز حاصل نموده اند اما بعد از فراغ بیگمی هست و تمامی قوت باقتباس انوار والد عالی  
 مقدار خویش مقدار مشغول شدند و آنافاناً با سرار خاصه و معاملات محققه و مقامات  
 فخریه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند ایشان محقق شدند و در رنگ  
 حضرت مجدد الف ثانی رضو بحسب فضائل ایشان منصفی گردیدند **نظم**

هست این حضرت ایشان امام معصوم	که چنان است بهر از ثلوث یکسر
صلوت شرع مجسم بهماں تقوی	خلعت فاخره سننش آمد در بر
در کمالات مجدد که تقرب بگشت	کام بر کام بهر مرتبه اش کرد گذر

و نسبت محبوبیت آن قدر با ایشان غلبه داشت که تقریر و تحریر را بر نغی تا بد فرود  
 تو از خوبی نمی گنجی بسالم | | | | |  
 مرا هرگز بجا گنجی در آغوش

لیکن ایما می ازان در این معنی یافته می شود که خدمت حضرت والد ایشان هر چند  
 برای نکاح آن مخدوم زاوه متوجه میشدند که ماذون گردند بدان مامور نمی شدند و تنها  
 در این اندیشه بودند تا آنکه روزی برای بول بالائی با مے برآمدند بعد از نشستن  
 دیدند که چند وانه گندم آبخا افتاده است از غایت رعایت ادب آن جا بول نمودند  
 با وجود غلبه آن در این اشنا هم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند  
 که منع از این امر از کمال غیرت الهی جل شانہ که در حق این بی باوه بوستان محبوبیت است بود بیت



بونی گل رائیمے آرد زان بغیرت زانستام تو ام

بعده بدلات مولانا طاہر لاہوری قدس سرہ کہ از خلفائی والد ایشان بودند صبیہ  
حضرت سید مسند میر سفر احمد کہ خدمت ایشان از روم تشریف آورده بودند  
از جملہ سادات کرام و خلیفہ عالی مقام حضرت مجدد الف ثانی بودند برائی حضرت  
عزوة الوثقی خواستند خدمت میر مذکور بجان منت نہادہ قبول فرمودند آن بدر  
فلک سیادت رابا قتاب برج ولایت اتران داوند و آیین اتران تا ما دام قیامت  
کواکب ہدایت و شبستان عالم ماندانہ فریب مجیب و جناب والد بزرگوار ایشان با وجود  
حقوق شتی کہ در ذمہ ایشان داشتند آن قدر در تعظیم ایشان می کوشیدند کہ مافوق  
آن متصور نباشدی آرند کہ در ایام صغر ایشان خدمت حضرت مجدد الف ثانی  
در وہلی تشریف داشتند و حضرت عزوة الوثقی ہم رکاب ایشان بودند روزی  
در محل اضطجاع قیلولہ والد خود خفہ بودند خدمت والد ایشان بہت قیلولہ تشریف  
فرماشدند بد رجہ چون رسیدند دیدند کہ حضرت عزوة الوثقی در مقام ایشان آرام  
داوندند و خواست کہ خدمت ایشان را بیدار سازد و آنرا منع فرمودند و گفتند  
کہ دوستی از دوستان خدا جل شانہ در استراحت است مبادا موجب ملال او  
شود و در بیرون آن حجرہ نشستند با وجودی کہ ایام گرما بود و فرش صحن از سنگ  
چون آہنے حرارت داشت باینہم مدتی آنجا ماندند تا حضرت عزوة الوثقی  
بطور خود بیدار شدند و مطلع شدہ آداب بجا آوردند آن زمان حضرت مجدد الف ثانی  
رضی اللہ تعالی عنہ اندرون حجرہ تشریف بردہ قیلولہ نمودند حتی آرند کہ خدمت ایشان  
در سن چہاروہ سالگی بودند کہ بعرض والد خود رسانیدہ بودند کہ من از خود نوے  
مے یا ہم کہ تمام عالم از ان نور منور است چون آفتاب اگر ان نور فرور و در عالم ظلمات  
حضرت مجدد الف ثانی رضایت قطبیت بایشان داوند و فرمودند کہ

که تو قطب وقت میشوی و این سخن را از من یاد آر و خدمت حضرت عروه الوثقی را  
 در بعضی مکاتب خود بعد از نقل بشارت مسطور و نوشته اند **لله سبحانه** که  
 موعود منجر گشت و اثر بشارت بحصول پیوسته کذلک نور ایشا و ایشان در اطراف  
 و اکناف عالم منتشر شد چنانچه این نوشته ایشان بر این مدعا شایسته است  
 بر حال تو هم حال تو برهان و دلیل بکرم خداوند جلشانه بطفیل رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و صحبه و سلم و بمن توجه حضرت پیر دستگیر قدسنا الله تعالی بسره  
 معامله تسلیمت تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصل اقرب گشته و کار دهور  
 با پیام و شهر مقرر شده هر چند بحسب کثرت مسترشدان این معامله قلت دارد چه  
 این وقت کثرت آزار برتابد لیکن از روی کیفیت افزون و بیش از پیش است یکی از  
 مسترشدان بواسطه در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنا فی قلبی در خود نشان  
 میداد و چیزها بیان مینمود که گویا بحوالی فنا فی نفس رسیده و **مَا ذَلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ يَغْنِي**  
 و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت حصول  
 که میگویند عقل عقیل در تحیکر ماند **فرد**

اگر پادشاه بر روی پیران | بیاید تو لای خواججه سبقت کن

تم کلامه اشرف بر بعضی از خصوصیات ایشان در احوال حضرت خازن الرحمة  
 ذکر یافته چنانچه از خوانندگان مخفی نخواهد بود و حضرت عروه الوثقی در بعضی مکتوبات خود  
 نوشته اند که در نماز عصر بودم بسط عظیم روی داد و منزلت عالی و کیفیت بس  
 شکر که هرگز مثل آن رونداوه بود بلکه مخطور و تصور هم نگشته شرف ورود یافت  
 و آموکس در میان آمد که مصداق لا عین رأت ولا اذن سمعت تواند بود  
 نه زبان رایا رانے گفتن و نه قلم زتاب نوشتن **فرد**

فریاد حاقظ این همه آخر بهرزه نیست | هم قصه غریب حدیث عجیب هست

انکارم که وصول آن وابسته بنشأه اصالت و محبوبیت ذاتی است مانا که آن مقام را  
خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه خود را منفرودید نتلج کلمه طیبه و سایر  
الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تحمیر را در آن حریم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش است قرآن  
را و نماز را هم بعلاقه آن سوای تلاوت قرآن مجید و آدای نماز نسبت بان مقام تعظیم  
می نماید و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست مگر به نسبت صرف  
است سابقه عنایت می باید دیگر هیچ مانا که بر یا ضنات مجاهدات در مبادی قرب ولایت  
دخل دارد تا زمانیکه سیر در اصول است اعمال سودمند و نتایج بخش است که بوسیله  
آن مسائل مستعد ترقیات می فرماید و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظل باصل راه  
می کشاید و از اصل باصل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اصل اصل را در  
رنگ ظل در راه باید گذاشت بر یا ضنات شاقه در حوالی آن بارگاه معلی راه  
نمی کشاید وصول بان منوط بموہبت محض است یا محبت صرف خصوصیت عدم  
شکرکت احدی که بالا مذکور شد چون نیک تامل دید از این راه گذرست که هر  
کس که باین منزلت رسیده است مقام از خود دارد که دیگرے را باصالت  
بان شکرکت نیست هر چند و اصلان آن مقام اقل قلیل اند از آنجمله حضرت  
ایشان را در آنجا ملاحظه نمود بغایت عظمت و نہایت ابہت و علو شان در نظر در  
آمد چنانکه عقل در وہم و ادراک آن حیران و سر اسیمه است و زبان قلم و قلم زبان  
در بیان آن عاجز و قاصر باند و انست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانہ و نستن  
یا سرات او تعالی تصور نمودن و موہوم دیدن و کمالات منعکسه ظل را باصل سپردن و  
ظل را خالی بلک معدوم فهمیدن بعد از آن آنرا بحالات اصل متحقق بودن همه در  
قرب ولایات است که از ظل باصل پیوستن است می فهمید بعد از آن که اصل را در  
رنگ ظل در راه گذار و بحوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست بلک

متصور نبود آنچه نازل و نستین نیست او صاف را باصل داده خود را فانی و مستهکات دیدن  
 و بقایم تحقیق باصل پیدا کردن مشهور و نمی گردد و وصول آن موطن را راه جدا است  
 از این به آن مقام رسیدن دشوار است که کلامه الشریف و نیز خدمت  
 حضرت عروة الوثقی رضی بعضی مخلصان در مکاتیب شریف خود نگارش فرموده  
 اند که از شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد مصرعه  
 و او اوراق بلیت شرط نیست قبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پروازد  
 بختل که قلم تاب آن نیارد و کاغذ بسوزد و مشکلم و ستمع از هوش روند بکتاب آن  
 که گوید و که شنو و خوش گفت بیت

سرایا آتشی مشب قدح کو دیگری پر کن | که خواهد سوخت مجلس تا تو می در جام خواهی کرد

ایضا لطافت علو زبان راجی گیر و یضیق صدر می و لا یطلق لسانی  
 مصرعه سخن از لب تو گفتم به بیم سخن گره شد که ستمعان مشکلم را معذور و آید  
 الی آخر کلامه الشریف مذکور فی زبدة المقامات و نیز از مرقوم است  
 ایشان است نقل از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی که روزی حضرت  
 ایشان قدسنا الله تعالی بسره الا قدس پیش از آنکه بسفر اجمیر و آرند  
 فو احمی آب چناب و در صوبه پنجاب همراه خلیفه عصر دیره بودند و موسم اعتدال  
 خریفی در ایام شریق و قالیق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود  
 بیان می فرمودند و سخن از وصول بحبه مقصود و نشان آن بر زبان مبارک  
 و شتند و زیاده از یکماه شده بود که همین قسم معارف در میان بود و روز بروز  
 غراب و قالیق آن می کشود و این فقیر خواصی بحار آن اسرار می نمود و آنحضرت  
 همواره در تبیین و تفتیش عالی این بی پروبال می بودند و ترقی می و داشته توجه بر آن  
 می گماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان و قالیق مسطوره می نمودند غیر از این فقیر دیگر



در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار دور از این کار نواز شهاور  
 حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات مذبوره فرمودند خداوند سبحان  
 علی ذلک و علی جمیع نعمائے خدمت حضرت مجد د الف ثانی رضی کلمه چند  
 در مکتوبی در حق ایشان و برادر بزرگ ایشان رقم نموده اند که در وی روز بعد از نماز با دعا  
 در مجلس سکوت داشتیم ظاهر شد خلعتی که داشتیم از من جدا شد و خلعت و یگر بمن منوجه که  
 بجای آن خلعت نشیند بخاطر آنکه این خلعت زائله را بکسی خواهند داد و یا نه آنروز  
 آن شد که آن را بفرزند ارجمند محمد معصوم بدین بعد از طمحه دید که بفرزندے مرحمت  
 فرمودند و آن خلعت و اربتمام پوشانیدند آن خلعت زائله کنایه از معامله قیومیت بوده  
 است که بتزبیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عرصه مجتمعه او بوده  
 است و این خلعت جدید را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلع گردد امید است  
 که از کمال کرم آن را بفرزندے اعز می محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بضرع مسئلت  
 این مسنی می نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزند می راستحق این دولت می یابد و  
 با کربا کار با دشوار نیست به اگر استعداد است هم داد او است تعالی فرود

پنا و روم از خانه چیزے سخت      تو وادی همه چیز من چیز است

و باین تقریب حضرت خازن الرحمة و حضرت عروة الوثقی رضی الله عنهما  
 هر دو را بشکر و لالت نمودند و نوشته اند قال الله تعالی اِعْمَلُوا الْ  
 دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُ میدانند که شکر عبارت  
 از صرف عبادت جمیع مافعم الله علیه من الجوارح والقوے  
 الظاهرة والباطنة الی ما خلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل  
 الشکر والله سبحانہ المرفق و خدمت هر دو و مخدوم زاوه گان به حصول این عبادت  
 شکر و ماده خود را تصریح نموده اند چنانچه در محاش مذکور شود انشاء الله تعالی

تذکره ثانی از منتخب کتب مع در ذکر ایراد بعضی عرائض  
و مکاتیب لفظ حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه

عریضه اول

عرض داشت بنده کجترین محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان آستانه علیار ساند  
احوال او صنایع خدمه اینچ و دستوجب حمد است سرفراز نامه عالی که به صوب ممریز خان  
مرسل بود و در آن این عاصی مچو رنای قابل و دراز کار را به انواع عنایات سر بلند ساخته  
بودند شرف از درو آن یافت **فرد**

سنگه باشتم که بر آن خاطر عاظر گذرم | لطفهای کنی ای خاکدست تاج سرم

قبله گاه از احسان های او تعالی چه نویسم و بکدام جوارح مکافات شکر او سبحانه توان  
بجا آور و مگر آنکه خود را خاک ساز و بک ز خود نامی و نشانی نگذار و مهنوز حق آن  
بجاینا ورده باشد چه عیاستی که باین طرف منسوب بود البته قاصر بود و بعیب  
و نقصان متشمم اللهم لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک  
مکتوبات و معاملات شریفه جدیده را اخوی خواجده محمد هاشم از آگره فرستادند  
علو درجه آن نه بآن مشابه است که فرخوردیم هر بے سر انجام باشد و آنچه اندراج  
یافته بود که افراد عالم سگی ظلال اسما و صفات و اجبی است غرثانه پس همه اعراض بودند  
که جوهری در میان آنها کاین نباشد تا قیام آنها بان جوهر بود پس از ذات اقدس  
ایشان راجز حرمان نصیب نبود و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یکذات  
عارف الخ شے در نماز تراویح و مراقبه مطالعه این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات  
این کس بودند به اصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن نماند و تمام  
مضمحل و محو و متلاشی در اصل خود گشت و هر چند می رود همه در اصل خود می رود

و در اصول اصول الی ما شاء الله تعالی و مشهور گشت که تا هر جا که میروی همه در وجه  
و اعتبارات میروی که اصل اصول اند و از اصول و اصول اصول بذات مجرد رسیدن  
محال است اصول همه انقطاع می پذیرد و ذات عزثانه ما و رار الورا است چه  
اطلاق اصل در آن حضرت جل سلطان ساقط است آخر الامر بیاس کشید بیقین  
معاوم شد که هر گاه اصل توصیفات و اعتبارات باشند نهایت سعی آن خواهد شد  
که خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد از آن محال در اصل از اصل  
گذشتن معنی ندارد امری دیگر باشد که نصیبی از ذات فرگیرد و جل سلطان در آن  
وقت بخاطر رسید که شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره خوشی فرماید و ما  
بعد هذا الا لعدم المحض یعنی نیست بعد از قنا و آن محال در اصول مگر عدم محض چه  
احوال را در آن حضرت را نیست غیر از انقطاع و ذات مجرد ما و رار الورا است تا این یا  
ذات عطا نفرمایند بذات تعالی رسیدن محال است و آنچه آن حضرت ایشان نوشته  
اند که این قسم بزرگ در یک عصر متعدد و نمی شود علاوه بر یاس مذکور شد آن قدر غم و  
غصه و رونا و که چه نویسد در آن یاس گاهی بخاطر می رسد که تابع کامل را از بسبب  
کلمات قبوع نصیب است پس عدم تعدد و دیگر بگرام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت  
و تبعیت باشد اما این قسم خواطر مسکن آن اضطراب نمی شد محر می نبود که با و در و  
توان و میان آورد آخر الامر بتوفیق آیه کریمه حتی اذ الاستیاس المرسل و ظنوا  
انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا الی آخر بکتوب هشتاد و یکم از مکاتیب جلد ثالث  
که نام زد این فقیر گشته اطلاع داوند هر چند مکرر بر آن مکتوب گذشته بود اما گویا از این  
اطلاع داوند مصاحت نبو و که چشم پوشیده از این حرف می گذشته الحال بتوجه  
شرف امید و اراست که از این معماوری به کشاید چون در عین نوشتن بر این امر  
اطلاع یافت بتفصیل در خود و مطالعه نتوانست نمود انشاء الله تعالی بتوجه

آن حضرت بهره ور گرد و مخفی ننمایند که امریکه آن حضرت طلب آن می نمودند و  
 آن وصول بذات بخت بوده بلکه حصول نصیبه از آن مرتبه علیا بعد از چند گاه  
 از نوشتن آن مکتوبات بآن بیشتر و محقق گشت چنانچه در مکتوب هشتم و نهم که به  
 نام خواجه محمد حنیف در این جلد مرقوم است تصریح بآن معنی رفته و العبودیه به  
**عریضه ثانی** در بیان بعضی اذواق مخصوصه باین شمول عنایات اوسبجانه  
 و تعالی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرض داشت کجترین بند ما محمد معصوم فرمود  
 بموقف عرض باریافتگان عتبه علیه میرساند احوال دعاگویان این حد و دین تو جهات  
 علیه مستوجب حمد است غیر از آلام فرقت و مهاجرت اندوه و اقع نیست فرد

خیال وصل تو تا حال زنده میداد | و گرنه با علم هجران حیات یعنی چه

سرفراز نامهای گرانمایه کرامیه با معارف اسرار سامی پی در پی میسرند و معامله  
 از حقیقت با وجع برند مکتوبی که متضمن تجلیات ثلثه است در این آوان رسید  
 بقدر استعداد خود از آن بهره ور گردید و خطی فرا گرفت بعد از آن مکتوبی که شامل  
 معارف نور صرف ذاتی است شرف ابر او یافت در حین مطالعه آن شعوک از نور  
 صرف یافته بود بلکه فنا می و بقای بآن نیز فهمیده و تا مدت در آن استغراق  
 داشته هر چند در وقت کتابت آن نسبت مستور است تا وجهش چه باشد حضرت  
 سلامت از عنایت و تعالی چه نویسد و از احسان هائی اوسبجانه چه سان بیان  
 نماید شان کسان می برند هر چند نمی داند کجا می برند و کجا میرسانند اما التذاد  
 ذات و کیفیات که در این میان روی میدهند بیان آن نمی تواند کرد و قریب بیانیست

من با اختیار خود میروم از قفای تو - | آن دو کمند عنبرین بزم کسان کسان

حضرت حق سبحانه و تعالی علم و تمیز کمال توجیه عالی عطا فرماید رب زد ذی علما  
 قبل از این به محبوب قاصد و اقع نوشته فرستاده است اگر به صحت و مسم آن



ممتاز شود و کمال بندہ پرور می و العبویۃ **عزیز ثالث** انگشاف نسبت عزیز  
 نیز به پدر و پیر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ نوشته اند عرضداشت احقر الخدمت  
 محمد معصوم بذروه عرض آستان بوستان می رساند از آن روزی که از شرف  
 سعادت حضور مجرب گشته است خبری از خادمان آن در گاہ بایل شکسته بال رسید  
 پس نگرانت احوال خادمان این جا مستوجب حمد است و اوقات جمعیت بسری  
 بروند حضرت سلامت امشب که شب شبنبه بیست و ششم ربیع الثانی است که  
 میان شیخ مزمل<sup>(۱)</sup> ازین دار رحلت نمودند خوب رفتند در وقت دفن کلاه تبری آن  
 حضرت را که پیش بندہ بود و رانی کلاهی که آن حضرت بندہ را به تخصیص عنایت فرمود  
 بودند بر سر ایشان پوشانیدیم به مجرد پوشانیدن یا بعد از لمحہ دید که نسبت خاصیه علیہ  
 آن حضرت در ایشان جلوه گزشت تمامی این عزیز را در بر گرفت بعد از آن تمام  
 مقبره را نسبتش فر گرفت بلک تمامی آن گرو نواحی را از نو مال ساخت من  
 قبل قبل بلاعلة **عزیز رابع** در حصول مقام عالی که باصل الاصل  
 متعلق است نیز به پیر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ نوشته اند عرضداشت نیازمند در گاہ والا  
 محمد معصوم بعضی اقدس میرساند احوال این شکسته بان بهین توجه آن کعبه مانی و امان  
 بر وجه استقامت است و بیچ گونه در غریمت امور فتور راه نه یافته امید میدار و که  
 بطفیل نظر عنایت آن حضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتور راه نه یابد و  
 ثانیاً معروض میدار و که فقیر تا مدتہا مقبوض و منموم می بود آخر الامر بتوجه عالی بسطی  
 عظیم و ندا و دوران بسط مقام عالی پس شگرف نمودارش در آن وقت  
 چنان معلوم شد که این مقام فوق جمیع مقامات ظلال است و مقام اصل الاصل  
 است که شایبہ ظلیت بدان راه نیافتہ خود را بنام داخل آن مقام یافت سر خود را در اصل مرکز آن مقام دید  
 و باقی خود را تہ آن مرکز محاذی بان و بعضی چیزهای دیگر در آن وقت مشہور بود

اگر در حضور می بودیجتل که بعرض می رساند عریضه خاص در  
 اشاره به حصول نسبت سابقین با معارف متعلقه آن نیز بوالعالی مقدار  
 خویش رضی اللہ عنہ نوشته اند عرضداشت بنده کمتزین محمد معصوم بذروه  
 عرض خاکشینان درگاه عرش شتباہ می رساند که سرفراز نامہ گرامی کہ از سرای  
 ہودل مرسل بود رسید جان ہائی افسردہ را سرور کامل بخشید و دلہائی مردہ  
 را حیات جاودانی از سر نو از زانی فرمود حمد اللہ سبحانہ کہ متعلقان این جا  
 از ان مہلکہ بعافیت مانند سفرے کہ مولانا محمد صدیق اختیار کرده بودند اوائل  
 ہم در نظر فقیر چندان زیبا نمی نمود فرد

باپری روی اگر در خانہ باشد کسی | ذوق بیرون چون کند دیوانہ باشد کسی

از استعداد بلند ہمتی مولانا این عزم عجب نمود باستے کہ امریکہ پیش گرفت  
 بودند بانصرام رسانیدہ متوجہ امر دیگرے گشتند تا نیا احوال شکست خورا  
 بعرض میرساند حضرت سلامت این فقیر را از ان باز کہ بعالم فرود آوردہ اند  
 نشان آن نسبتہ را کہ در وقت عروج بان مشرف ساختہ بودند میانہ سے یابد کہ  
 از زمین و یار پیگانہ است پین ویسا از این نسبت قلیل النصیب اند بلکہ هیچ  
 مناسبتی ندارند این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب پین در رنگ  
 اصحاب یسار از این کمال چہ در یابند و ارباب ظلال در رنگ عوام مؤمنان از این  
 سماچہ فراگیرند محبت ذاتیہ کہ در اینجا ایلام محبوب زیادہ محبت بخش است نسبت  
 بانعام او اینجا محقق مے گرد و چون بذوق و وجدان خود رجوع مے کنند بے تکلف  
 می یابد کہ خطے و حملاتے بلکہ از دیار محبتے کہ در وقت ایلام محبوب است فرحتے و  
 سرورے مے بخشد کہ در ہنگام انعام او نیست توان گفت تصور ایلام محبوب  
 فرجی و سروری می بخشد کہ در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چہ در محبت

ذاتیه هر چند فرح و سرور از شائبه نفسانیه منزله و مبرر باشد اتمیت و کمالیت پیدا  
می کند و عالم را تمام اعراض می یابد که بومی از جوهریت نیافته است و قیام بذات  
در حق آل ثابت نیست قیوم جمیع اشیای اوست سبحانه مشارالیه بلفظ آنرا بلکه مشارالیه  
بجمیع اشارت هم اوست تعالی چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعض عین اشارت  
بقیوم او است ممکنات را شبها پیش نمیداند و زیاده از ارادت خارجی در آنها  
تصور نمی نماید قدرت کامله او تعالی را باید ملاحظه نمودن که این ارادت را محض  
در مرتبه حس و وهم است برینجی ثبات و استقرار داده است که از زوال مصون  
و محفوظ است و معامله ابدی باین مربوط و قیام اعراض را برینجی می یابد که از  
شائبه حالیت و محلیت پاک و مبرر است پیش ازین نیست که ثبوت تقریر اشیا با دست  
تعالی چون قلم در بیان احوال می گیرد آن قدر ریزش می شود که مدر که از ضبط  
برداشت آن عاجز می شود لاجرم اقتضای تفریط می نماید و باقی را موقوف بر  
وقتی دیگر میدارد و العبودیت **عزیز سادس** مشعر از قنای اتم و بقا کمال  
نیز بی پیر بزرگوار خود رضی الله عنه عرض داشت بجز ملازمت عالی محمد مصوم بدر  
عرض عاکفان آستانه عالیستان می رساند حسن و جمال که متوهم می شد چون عادت  
وامانتی بود باهل امانت منصرف گشت غیر از شر و نقص هیچ چیز باقی ماند حضرت  
سلامت در اثنا می این تحریر حالتی روئد او دید که آن عدم کفر وی هیچ چیز ظاهراً  
نمود و با ستار آورد و آن کمالات که باصل خود رجوع کرده بود جلوه گر شدن گرفت  
درین اثنا غیبی روئد او می بیند از بس که طعام پر خورده است در طبیعت برهم زدگی  
پیدا شده وی بشدت روئد او می یابد که از هر گ و پوست خنک از رگ ناخن یا هم  
ماوه می کشند و می برآرند چون بافاقت آمد دید عدم را بنامه بر آوزوه اند و غیر از  
کمالات که باصل خود رجوع کرده بود چیزهای دیگر ظاهر نیست خود را بغایت نورانی

ولطیف یافت بعد از آن دید که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود رجوع  
 کردن گرفتند و باصل الاصل ملحق گشتند و ظهور در آن حضرت بطریق اصالت  
 و حقیقت پیدا کرده اتصال حقیقی بے تکلیف حاصل نمودند این زمان که از عدم  
 تمام کشیده بآن کمالات ملحق شده بود آنجا اطلاق یافت نسبت ظاهراً مظهر  
 چون نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات انفعالی آنجا ظاهر می شود  
 و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بود و توانست نوشت انشاء اللہ تعالی چون بدولت  
 حضور مشرف گردید و بعضی رسانند **عریضه سابع** در عظمت مطلوب  
 و عجز او را که آن نیز بدین و پدید بزرگوار خود در ضمه نوشته اند و عرض داشت کرامتین بند ما  
 محمدا معصوم بذروه عرض باریافتگان استمانه علیا میرساند که او ضلع  
 خدمت الهی و مستوجب حمد است همواره نرسد استماع اخبار فرخنده آثار سلامتی  
 خدمت عقبه علیه دامن گیر است اشتیاق دریافت دولت حضور را چه شرح دهد  
 و سوز و گداز جدائی را چه سان و انامید بیت

درونم خون شد آخر چند جو شدم || می اندر آب کینه چند نوشتم ||

قبله گاه عجب کار و بار است و طرفه غنچ و دلال در عین آرام حرمان است و در نفس  
 وصل بجزان می یابد و نمی یابد و نمی داند که چه می یابد و تنفا و در تنفا و است و تناقض در  
 تناقض آرامی میدهند و لذت می بخشند که هزاران لذات و آراها و جنب آن بجوی نمی خردند  
 و در عوض آن به پیشیزی نمی گیرند مصرعه آنجا که باشد نقل و می بے کار است این کارها  
 اگر عمرها و رشکرا نه آن صرف نماید هیچ نه کرده باشد و اگر عهدها و در طلب آن بگذرانند  
 بے سابقه فضل الهی هیچ حاصل ننموده مع ذلک حرمان همه وقت و امنگیر است و  
 دوری و بجزدی همواره دستگیر بدیست

چند نشانی و لرزه سعدی سخن پایان || بپوشش مستقیم و دریا همچنان باقی



چه مطلوب و رعایت تنزه و رفعت طالب نهاییست و منقصت نه این را باو شریکته  
 و نه آنرا باو نسبتی این از ادراک آن عاجز و آنچه از و درک شود قاصر فلما لم یوجد  
 بینهما نسبة ولو بالوحدۃ والشركة و لا بالاسم فلا جرم یکون العجز عن درک  
 ادراکه ادراک و الجمل عن کنه معرفت معرفت و چون این معنی را بدو ق و وجد آن  
 خود دریافته و بتعمق نظر فہیدہ نہ از روی تکلف و تصنع بنا بر آن جرات و گستاخی نمود چه  
 توان کرد کہ علوہمت مطلبی را می خواهد کہ دست ادراک از دامن آن کوتاه است زیرا کہ  
 ہر چه حاصل شود نہ او است بلکہ شبہ و مثال او را است و گرفتاری ظل گرفتاری بغیر است  
 اگر ہر چند نمود از اصل است اما بی شائبہ ظلمت نخواہد بود و گرفتاران اصل را نقطہ ظلمت  
 کوہ عظیم است لہذا از مشاہدات روفاقتہ متوجہ احدیت صرف است اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَی  
 لِلدِّیْنِ فَطَرَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ و تتم عمل نصد العا ہر چیز معارف کمالات  
 در این عرائض مثبت است از ابتدا احوال اشیا ن مخبر است و انتہائے کمال ایشاں از حیطہ  
 بیان خارج است اما بر ہوشمندان اولوالابصار مخفی نخواہد ماند و آن نور ہلال شعلہ قمر

را خواهند دریافت **فرد**

از لبث شیر روان بود کہ من می گفتم **||** کہین شکر گردنکاران تو بی چیزی نیست :-

باجملہ خدمت حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را در رنگ و والد  
 ماجد خود سہ دفتر مکاتیب و الا اثر کہ ہر مکتوبے از ان دریای موانع عرفان است  
 کہ اگر قطرہ از برکات آن بہ کام نشنہ لبان بودی حرمان افتد ہر یک ہنگام انفا کرد

**||** از دریای تو گر یک قطرہ یا بم :- **||** چه مر و ارید بریزد از سر اہم :- **||**

و در سالہ زیبا در فن حدیث در کیفیت ادعیہ ما ثورہ موقوۃ و غیر موقوۃ و فضائل  
 و افکار موقوۃ و غیر موقوۃ و فضائل ذکر خنی بر ذکر جلی و غیرہ فوائد و اندر جمع نموده اند  
 مستند بہ کتب معتبرہ حدیث کہ پایہ فوائد و فیوض آن از خوانندگان رسائل مخفی نخواہد

بود و از جمله مکاتیب ایشان هفت عدد عریضه در این تذکره ثبت یافته و ختم بان عریض  
شده و چند مکتوب مبارک اسلوب در تذکره ثالث مذکور میشود و قدس مکاتیب علیا  
اسالیب احوال حضرات محمد و مزارده گان یعنی فرزندان ایشان ایراد خواهد شد <sup>اسیران</sup> قدس الله

# تذکره ثالث منتخب جامع در ذکر بعضی معارف علیما از مکاتیب شریف حضرت و الثقیضه عنده

مخفی نماند که اقتراح و ابتدای ایراد مکتوبی نموده شد که در آن بعضی خصوصیات حضرت  
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه مندرجست لهذا مکتوب صد و هشتاد و نه  
جلد اول که بحضرت شیخ محمد یحیی اقدس سره در ذکر خصائص حضرت  
مجدد الف ثانی رضی بطریق اجمال و تعریض بر احوال در ویشی الحمد لله و  
السلام علی عباده الذین اصطفی من بعد ما در کتاب اخیر مندرج بود که در مشافه  
هم ذکر بعضی معارف آن حضرت نموده می شود و مثل گذشتن از معارف توحیدی بالا  
رفتن از مقام جذبیه و سلوک بنی تکلف تسلیم و تصدیق و نمایدای عزیز این مزایا  
و مابه التفاضل آن حضرت که فقیر نوشته بود و مورد دیگر است که ویده عقل و وهم  
در ادراک آن خیره و زیبان خیال و زیباییان آن لال است و این کمال که شما در معرض  
بیان آورده اید رتبه ایست پایین از زیننه های صغیر آن کمالات و مزایا بلکه این  
کمال را که از کمالات ولایت است نسبت بان امور که متضرع بر کمالات نبوت  
است بیچ اعتباری و اعتدادی نیست کاش حکم قطره دشته باشد نسبت بدریا که  
میچیزد این کمال از قبیل علوم لائق الاظهار است و آن امور از اسرار لازم الاله  
معلوم است که علوم را با سرار چه نسبت است و معامله که با خلقت آن حضرت قدس سره

والبسته است جدامت و اسرار و دقائق و نازکی ها که در ذات صفات نوشته اند تحقیقات  
و مقالات مفروده که بیان فرموده اند علیحده و معاملات اصالت و تخریطیت بقیه  
خلقت خاتم المرسل علیهم و علی الکل لصلوات و التسلیات  
را خود چه بیان نماید و آن ولایت آن حضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذات  
است چه نشان دهد از حقیقت بانی هویت که خصوصیت بایشان دارد و آن  
حقیقت مخزن رحمت بانی نامتناهی است آنکه یک چشمه آن درین نشا رهن گشته  
دیگر بنشاء دیگر ذخیر شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین است هم  
از ان اتباع یافته است ایضا ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران  
از ان منع نموده و منتهای سیر و سلوک را تا آن جا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق  
ذات بحت تصور نموده و سیر و سلوک علم و معرفت را در ان حضرت ممتنع دانسته  
و حضرت ایشان چندین مراتب و تعیینات از گذشت آن اثبات فرموده اند  
و تعین اول را بمرحل از ان بالای برده به لا تعین خود چه رسد و دقائق  
حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة و حقیقت  
که فوق این حقایق است که آن حضرت به بیان آن ممتاز اند در مکتوبات مسطور  
است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی  
و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات رسل و مزایای اولوالعزم و مهادیک  
و تعیینات هر کدام از این بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت  
مهدی موعود و مهادی تعیینات اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبداء تعین او رضی الله عنه که بیان او  
فرموده اند تا کی نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و المسلمة الصلوة و التسلیات  
و علی اتباعهم و هم چنین تفاوت اقسام و اصطلحان بحقیقت صلوة و مزیت انبیا  
و در اینجا و صنوف از بعد این بزرگواران علیهم النجیات و خصوصیت انبیا که

آسامی متبرکہ کہ انہا در قرآن مجید مسطور است علیہم الصلوٰۃ و آنگہ مقام آن سرور  
 علیہ السلام بر ہمہ این مقامات سروریت و نصیبی کہ آن حضرت را از این مقام  
 ثابت است و نصیب حضرت محمد موعود و از ان منشاء اصالت و ولایت  
 خود و اصالت حضرت محمدی موعود علیہ الرضوان تا کجا شرح و بہر و مرض  
 موت اسرار و وقایق کہ بیان فرمودہ اند و کمالات اہل بیت آن سرور را علیہ  
 السلام و علیہم التعمیات والبرکات و بعضی از خدمات شاکتہ خود نسبت  
 بہ انہا بچہ طریق معقول سازد و حقایق قیومیّت و وقایق مقام خلدت و مزایای  
 محبت و اسرار صباحت و مباحث و امتزاج این در حسن مطالعہ نمودہ باشند  
 و اسرار مقطعات کہ در بالائی رمزے از ان گذشتہ دریلے است بے پایان  
 کہ در گفت و شنو و نیامدہ و سببہ رفتند و آنچه نوشتہ اید کہ مکشوفات خود  
 را برابر معارف آن حضرت می دانند سخن فہم بر معارف آن حضرت است بلکہ در فہم  
 اصطلاح شیخ ابن عربی می رود کہ بہر اصل از آن دور است برابری بان جستن  
 خیال محض است کہ ناشی از نادانی و خام خیالی است بسا ناوانان از روی جہل  
 مرکب اعتماد بر بعضی وقایع موصوفہ نمودہ در توہمات فاسدہ افتادہ اند و ہم  
 را از راہ برودہ اند ضلوا فاضلوا صناعوا فاضاعوا برابری جستن فرع اوراک  
 بلکہ فرع تصور است کہ بوقوع نیامدہ برابری کجا و مساوات کو مصرعہ  
 بخواب اندر مگر موثی ششم شد: تم مکتوبہ الشریف

در تذکرہ اولی وعدہ رفتہ بود کہ بشارت قطبیت و قیومیّت را کہ جناب  
 حضرت مجدد الفتنانی بہ حضرت عروۃ الوثقی وادہ انداز کلام خود ایشان در  
 حصول بشارتین مذکور تین مکتوبے کہ بیان این دعاوران است ایراد خواهد شد  
 لہذا ایفائی آن وعدہ نمودہ می آید ہذا مکتوبہ الشریف مکتوب



هفتاد و نهم از مکاتیب جلد اول مکتوبات قدسی آیات حضرت  
عروة الوثقی بولسنا محمد حنیف کابلی که خلیفه جهت مند ایشان بود نوشته اند  
و در حصول نسبت قیومیت و بهره اصالت و محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی و حصول  
منصب قطبیت که یکی از شعب قیومیت است و ما یناسب ذلک الحمد لله  
والسلام علی عباده الذین اصطفی اخی اعرزی مولسنا محمد حنیف  
از این مسکین بعد از مطالعه دعا و سلام معلوم نمایند که در آن هنگام که  
حضرت مجد دالف ثانی قدسنا الله سبحانه و تعالی الا قدس در رویش  
را از مخلصان خود بخلعت قیومیت نواختند و باین امر خطیر سرافرازش ساختند  
و آن درویش را در خلوت طلب داشتند فرمودند که علاقه ارتباط من باین مجمع  
گاه همین معامله قیومیت بوده که آنرا به تو عطا نموده شد و مکنونات بشوق تمام بتو  
روئی آورند الحال سبب ماندن خود را در اینجهان فانی نمی یابم و آدای قریب  
ارتحال خویش از این جهان پریش فرمودند آن درویش دلریش با وجود اجتماع  
بشارت مسطور جگر کباب و دیده پر آب شده با کمال الم و اندوه در خود فرو رفته  
نه زبانش را یا رایی گفتن ماند و نه سامعه را تاب شنیدن ماند چون آن حضرت  
تلوین را در آن مسکین مطالعه نمودند از روئی نهایت کرم فرمودند غم مخور که سنت  
الله سبحانه و تعالی جاری گشته است که یکی را به خود می خواند و دیگری را به جانش  
می نشانند و از کمال تملطف عبارت آن عزیز که در صفحات می آرند بزبان مبارک  
راندند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلمه پامی در کشیدند ابو بکر رض  
بجای او نشست ابو بکر رض را پامی در کشیدند عمر رض بجای او نشست عمر رض را  
پامی در کشیدند عثمان رض بجای او نشست عثمان رض را پامی در کشیدند علی رض بجای  
او نشست آن درویش چون در خود هیچگونه قابلیت این معنی نیافت و نیز الم مذکور

در خاطرش مژگوز بود به بلا و نعم لب نتوانست کشود و آموری که استکشاف آن  
ضروری بود در میان نیاورد این بود که چون آن حضرت فرمودند که اشیا به قیومت  
تو راضی تر و خوشتر اند از قیومت من نیز ازالم آزان نتوانست جرات نمود که پرسد خوش گفت ببت

و حشمتی گذشت یا نه کردی حکایتی || ای خانمان خراب زبان تو بته بود ||

چون اندوه این درویش را بیش دیدند فرمودند که در ارتحال من کونه مهلتی هست آیا  
به بنیم چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از طمحه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با  
من و قیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر خیزین این مسکین گردید بعد از این  
ماجرای یک سال و سه ماه چند روز کم واقعه آن حضرت روی نمود چه این گفتگو  
در عشره اولیای ذی الحج سینه چهارده سی و دو بود و ارتحال آن بادی انام بسیت  
و هشتم صفر سن چهارده سی و چهار بود پیش از عنایت این خلعت بده یازده سال  
که آن درویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود بعرض اشرف سائیده  
بود که من از خود نور می یابم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور در هر ذره از ذرات  
عالم سار است چون آفتاب اگر آن نور فرود رود عالم ظلمانی است آن عالی حضرت ویرا  
بشارت داده فرمودند که قطب وقت خویش منبومی و این سخن از من یاد آر حمد  
الله سبحان که موعود منج گشت و اثر بشارت بحصول پیوست چه قطبیت یکی از شعب  
قیومت است بر اصل سخن رویم و گویم که قیوم در عالم خلیفه حق است جل و  
و نائب سائب و اقطاب و ابدال وقت در وائره ظلال وی مندرج اند و افراد و  
اوتاد در محیط کمال او مندرج قیام افراد عالم بذات او است چه افراد عالم چونکه مظالم  
اسماء و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست همگی اعراض و اوصاف اند  
و اعراض و اوصاف را از ذات وجود هر چاره نیست تا قیام شان بآن بود عبادت  
الله جاری است که بعد از قرون متطاوله عارفی نصیبی از ذات ایزدانی داشتند

باشد و می رازاتی عطا فرمایند که بحکم نیابت و خلافت قیوم اشیامی گردد و اشیای بوی  
قائم می باشند باید دانست که حصول نسبت قیومیت هیچ کس را تا نصیبی از اصالت  
نداشته باشد پیوسته آن عالی حضرت متعالی منقبت درویشی را که بحصول نسبت  
قیومیت بشارت داده بنوید ثبوت نشانه اصالت و پیرانیز سر بلند گردانیدند و نیز  
فرمودند که هر قدر که نصیبی از اصالت داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد  
تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق وی نشان داده و مَا ذَلِكَ  
عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ثُمَّ مَكْتُوبٌ الْعَالِي وَاكْرَازِ مَرْقُومَانِ اَيْشَانِ وَوَالِدِ اَيْشَانِ اَيْنِجِهْ مَشْعَرِ  
بِفَضَائِلِ وِمَعَارِفِ وِكَمَالَاتِ اَيْشَانِ اَيْسْتِ جَمْعِ كُنْمِ پَسِ بَايَكُ كِتَابِ عَلِيَّيْهِ بِنُورِ  
وَ اَيْنِ مَبْتَحِبِ رَا تَابِ بَرَدِ اَشْتِ اَنْ نَيْسْتِ لَهَذَا اَلْكَتَابِ بَرَهْمَيْنِ قَدْرِ رَفْتِ وِيَكِ مَكْتُوبِيْ كِه  
دَر اَنْ لِيَاءِ اَدَابِ وِرِسُوخِ بَشِيخِ مَقْتَدِرَا حَاصِلِ مِي شُوْدِ نِيْزِ مِي نُوَيْسِمِ بِيْگُوشِ بِيْشِشِ  
اِسْتِمَاعِ نَامِ مَكْتُوبِ صِدْ وِد وَا زِدْ هَمِ اَزْ جِلْدِ اَوَّلِ اَزْ مَكَاتِبِ حَضْرَتِ  
عَرُوَّةِ الْوَثْقِيِّ بَشِيخِ مَحْمُودِ شَرِيْفِ كَا بِلِيْ كِه خَلِيْفَةُ خَوَا جِهْ مَحْمُودِ صَدِيْقِ پِشَاوَرِيْ بُوُوِهْ كِه بِنَقَرِيْ مَرْتَبَتِ  
اَزْ وِسْ رَنْجِيْدِهْ وِمَرْتَدُوِيْ اَزْ جِلْمِ كَمَلِ خَلْفَا مِي حَضْرَتِ عَرُوَّةِ الْوَثْقِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا بُوُوِهْ  
خَدْمَتِ اَيْشَانِ وِرَنْجِيْدِهْ وِرَبْوَقِ خَطَا مِي اَوَانِكِهْ مَسْتَرَشْدِ رَا اِسْتَرْضَا مِي مَرْتَدِ نَا كِرِيْر اَيْسْتِ  
نُوشْتِهْ اَنْدَهْدَا هُوَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ الصَّلَاةُ نُوشْتِهْ مِي اَيْدِ وِرَبْوَلَا شَنِيدِهْ شُدْ كِه مَوْلَا نَا  
مُحَمَّدِ يَتِيْمِ اَكِهْ پِيْر شَمَا اِسْتِ رَنْجَانِيْدِهْ اَيْدِ وِ كَسْتَا خِيْ هَا وِبِيْ اَدَبِيْ هَا نَمُوْدِهْ اَيْدِ وِرِ سِلُوْكَ  
سَابِقِ تَغْيِرَا رَفْتِهْ وِمَوْلَا نَا بِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ اَرَبِيْ  
نَسْبَتِ كَشِيْدِهْ اِسْتِ اَزْ اَنْ تَوَا ضِعْ هَا مِي وِيْسْتِيْ هَا مِي وَ خَدَا طَلَبِيْ هَا مِي  
كِه اَزْ شَمَا ظَا هِرْمِيْشْدِ لِيْنِ اَمُوْرِ سَبِيْ مَسْتَبْعَدِ خِيْلِ مَحَلِ تَعْجِبِ اِسْتِ اَزْ پِيْر كِه قَطْعِ مِي كَنِيْدِ  
بِكِه مِي بِيُوْنِدِيْدِ مَكْرَا زْ خَدَا اَجَلِ وِ قَطْعِ مِي خُوَا نِيْدِيْدِ بَخَا طِرْمَرِيْدِيْنِ اَزْ پِيْر نَتُوَانِ قَطْعِ نَمُوْدِ وِ بِيْجِهْتِهْ  
رَضَا مِي مَخْلُوْقِ اَزْ خَالِقِ تَعَالِيْ نَمِيْ نُوَانِ بَرِيْدِيْدِهْ بِلَا شُدْ حَقُوْقِ اَزْ عَالَمِ رَفْتِ اَزْ مَشْتِ شَمَا

مردم کہ این قسم حرکت ناملائم پیدا شود پس اعتماد از یاران اہل ارادت برخواست ہر کہ نشو و نما پیدا خواهد کرد و قبولی خواہد ہم رساند یا صفائی وقتی خواهد دید از پیر عرش و ترک آشنائی خواهد نمود **وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** باید کہ بمشاہدہ این امور رابطہ محبت و رسوخ عقیدہ بہ پیر بزرگوار ریاضہ شود و انگساری و خاکسارگی بسد او بیش از پیش نمایند کہ آیند ولت پہن کردہ است و این صفا و قبول از انوار برکات او نہ آنکہ گردن کشی نماید و رعونت ہم رساند کہ مشیخت و بطلان بان صحبت داشتن و ریوخت از محرمات طریقت است عجب است کہ ایمان بسلامت ماند طلب صحبت داشتن امر نیست علیحدہ در نفحات از عزیز بی نقل می کنند کہ ہر کہ پیر ترا نچہ دارد و تو با او بدنبالی سگ از توبہ باشد چہ جای آنکہ تو مباشرت بخش پیر باشی بدفہمیدہ آید زود تدارک نماید و مولانا را از خود راضی سازید بہر طریق کہ راضی شود غیر ازین علاجی نیست تم عبارتہ الشریفۃ مکتوب طویل است و ہمہ مملو بدین مدعا است حج در خانہ اگر است بحرف بس است مخفی نماید کہ مذہب حضرات مجددی در مسئلہ توحید موافق آرائی صاحبہ علمادین عرفائی کاملین است آن قدر در تعظیم شرع متین کوشیدہ اند کہ یکسر موی انحراف از ان کویہ عظیم و سیئہ جسم قرار دادہ و طریقت و حقیقت را خادمان شریعت فرمودہ و کلمات اکابر اہل وحدت وجود را کہ بظاہر بآرائی اہل حق چندان موافقت نداشتند بدلائل روشن با کتاب و سنت برابر نمودہ اند و مادہ اختلاف را از میان برداشتہ صلح کلی دادہ اند و در معنی فریقین را متحد ساختہ اختلاف را در عبارات و الفاظ و نمودہ اند و برای فریقین مصالح شدہ اند چنانچہ از واقفان علوم و معارف مجددی و متتبعان مکاتیب احمدی و معصومی مخفی نخواہد بود کہ در توفیق این فریقین چہ سے ہا نمودہ و خدمت ہا کردہ اند و از ان شکرانہ حمد و ثنائی بجائی آورده جائی کہ می فرمایند الحمد لله الذی جعلنی صلہ بین البحرین و مصالحتاً



از استقامت بر جاده شریعت غر است و در جماعه ایست که خود را منتسب باین طایفه علی  
می سازند و سر از ربه شریعت حتمی بر آرند نیز در بیج نموده بدوستان ارسال  
داشتند و من الله سبحانه العصمه والتوفیق مگر کسی که معتقد این معنی است معلوم نیست که از  
صوفیه کدام جماعه رومی خواهد طریق پیران ماکه مشایخ نقشبندیه اند خود اتباع سنت و  
اجتناب از بدعت است چنانکه از کتب و رسائل شان ظاهر و هویدا است امر معروف و نهی  
منکر و حب فی الله و بغض فی الله و جهاد فی سبیل الله از سنن مقررہ مصطفویه  
است بلکه از واجبات و فرائض دین او علیه من الصلوة افضلها و من التقیات اکملها پس  
ترک امر معروف و ترک این طریق علیه بود حضرت خواجہ نقشبند پیر دومی فرمودند  
که طریق ماعرودة الوثقی است چنانچه در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
درست زدن است و اقتدا با آثار صحابه کرام علیهم السلام و درین طریق بانندک  
عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت کار بزرگ است هر که ازین طریق ماری  
گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیه ترک تعرض بودی چرا حضرت خواجہ نقشبند که از روسا  
صوفیه اند و اس این طریق علیه به پیر خود حضرت امیر کلان که جای ادب بود و احق بودند  
بعدم تعرض در باب ذکر چهر که طریق حضرت امیر بود امر معروف کردند و علمای بخارا را جمع  
نمود و پیش ایشان بردند و ایشان از راه حسن نشاء مسلمانان و کمال حقانیه گفته حضرت خواجہ  
را قبول کردند و ذکر چهر را گذاشتند چنانچه منقول است و طریق سلف و صوفیه و مشایخ مستقیم  
نیز همین بود و صوفیه کرام اینهمه و فائز در سلوک و ریاضات و موعظت نوشته اند و مہلکات  
منجیات قرار داده امر معروف و نهی منکر است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت  
خواجہ معین الدین چشتی رح از پیر خود نقل می فرمائید که فرموده که راه دوستی  
چه تاریک و یاریک است می باید که خلق را نصیحت کنی و تبرسانی شیخ محی الدین عربی  
که پیشوائی اہل وحدت وجود است چرا صوفیه وقت خود را که طریق عام و رقامی

وگشتند مانع آمد و ولایت تبرک آن نمود و بعضی آنها بگفته شیخ باز آمدند و طریقه خود را  
گذاشتند و بعضی باز نگشتند لیکن اعتراف نقص و تصور خود کردند چنانچه شیخ در  
بعضی رسائل خود نوشته است حضرت غوث صمدانی محبوب سبحانی جناب  
حضرت شیخ سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه در بعضی رسائل خود  
باب بزرگ در امر معروف و نهی منکر آورده است و وقایع آنرا بیان فرموده است  
و احتیاطها و ران امر خیر رعایت نموده و همان جامی آرد و ثابت اندر لایحی  
الانکار ای النهی عن المنکر عند عدم القدرة فهل يجوز انكارها اذا  
غلب على ظنه الخوف على نفسه فعندنا يجوز ذلك وهو الافضل اذا كان  
من اهل العزيمة والصبر فهو كما كجها في سبيل الله تعالى مع الكفار وقد  
قال الله تعالى في قصة لقمان عليه السلام وأمر بالمعروف وانه عز المنكر  
وَأصبر على ما أصابك إن ذلك من عزم الأمور ولا سيما اذا كان  
عند سلطان جائرا و لاظهار الايمان عن ظهور كلمة الكفر لان الفقهاء  
اتفقوا على ذلك و انما الاختلاف بيننا وبينهم في غير هذين الموضعين  
انصاف باند نمود اگر مشرب ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند ترک  
تعرض ببودی این مهمببالغه در امر معروف و نهی منکر که کردند و نیز حضرت شیخ فرموده  
الذی یومر به وینکر علی ضربین فکل ما وافق الكتاب والسنة العقل  
فهو معروف و کلما خالف ذلك فهو منکر ثم ذلك ینقسم قسمین احدهما  
ظاهر یعرف العوام و الخواص وهو کوجوب الصلوة الخمس و صوم  
شهر رمضان و الزکوة و الحج و غیر ذلك و من المنکر کتحریر الزنا  
و شرب الخمر و السرقة و قطع الطریق و الربا و الغصب و غیر ذلك فهذه القسم  
یجب انکاره علی العوام كما یجب علی الخواص من العلماء و القسم الثانی

ما لا يعرف الا الخواص مثل اعتقاد ما يجوز على الباري عز وجل وما لا يجوز  
 عليه فهذا مختص بالعلماء انكاره فان اخبر واحد من العلماء ذلك  
 من العوام جازله ذلك ووجب على العاصي انكاره على القدره -  
 فضيل عياض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعت احبط  
 الله عمله واخرج نور الايمان من قلبه واذا علم الله عز وجل من رجل  
 انه مبغض لصاحب البدعة رجوت الله تعالى ان يغفر له وان  
 قل عمله واذا رايت مبتدعا في طريق فخذ طريقا اخر وقال فضيل  
 سمعت سفیان بن عینیہ يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في  
 سخط الله عز وجل حتى يرجع وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم  
 من احدث حديثا او اوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس  
 اجمعين لا يقبل عنه صرف ولا عدل يعني بالصرف الفريضة بالعدل  
 النافلة ودر حديث آمده است يا عاكش بن رافع ان الذين فرقوا دينهم كانوا  
 شيعة هم اصحاب البدعة واصحاب الهوى ليس فيهم توبة  
 وانا منهم بريئ وهم مني براء **عمر** اگر مشرب صوفیه کرام ترک  
 تعرض بودے چراییکه از روسائے صوفیه فرمودے آن روز که در میان صوفیه  
 بنقار گذرو آن را خیر ندانند نشیخ الاسلام فرموده که نقار صوفیان کن کن است  
 پس حاصل معنی چنان باشد که روزے که صوفیان میان خود با امر معروف و نهی منکر  
 نمایند و دما هنت بکنند آن خیر نیست نیک تامل باید نمود که جماعت که بعدم تعرض  
 قائلند عذاب و ثواب اخروی و مواعید شدید در باب اعمال سود که در قرآن  
 مجید و احادیث صحیحہ وارد شده است قبول و از ندیانه پس چرانا مردے را از هملکه شدیدة  
 نبر آرد و طریق نجات را از عذاب سخط با و ننمایند اگر بر سر راه ناپینای چاهی یا ماری بود

یا کسی در جہلکہ دنیاوی اقتادہ باشد ظاہر آنست کہ این جماعتہ اور اقلبتہ خواہند ساخت  
و تعرض حال او خواہند کرد چہ ابر جہلکہ اخروی کہ اشد و ابقی است متنبہ نہ سازند و راہ  
نجات نمایند یقین است کہ قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و ما فیہ نیستند  
اعاذنا اللہ سبحانہ عن اعتقاد ہم السوء اگر ترک تعرض خلق مرضی حق  
بودی جل و علی چہ باعث انبیاء علیہم السلام نمودی و شریع شرائع فرمودی  
و دعوت بدین اسلام و بطلان ادیان دیگر در لے اسلام کردی و ہر کہ دعوت  
آن بزرگواران قبول نہ کرد و در اہم سابقہ بعذاب ہائے گوناگون گرفتار نمود و ہلاک  
و استیصال شان نمودی بآنستہ خلق را بطور آہنہ گذاشت و وسیع تعرض نمی نمود  
و منکر از اہم چیزے عذاب و ہلاک نمی فرمود و نیز برین تقدیر جہاد را برای چہ فرض میساخت  
کہ ہم متضمن ایذا و قتل مسلمانان است و ہم ایذائی و قتل کفار این ہمہ فضیلت فریت  
جہاد و را و مجاہدان و شہدائے سبیل اللہ را کہ بنصوص قطعیت ثابت شدہ است  
چنانچہ بعضی از آہنہا خواهد آمد چون باشد کہ بنا حق تعرض مردم می نمایند و ایذائی میرسانند  
و نیز نفس انسانی کہ از مخلوقات حق است سبحانہ چہا کہ حرب و معادات او امر نمود  
و جہاد او را جہاد اکبر فرمود و قرب خود را بان جہاد مربوط ساخت کما و رد عادات نفسانہ  
فانہا انتصبت بمعاداتی اورا ہم بوضع او بآنستہ گذاشت پس معلوم شد کہ این ہا  
اعداد اللہ اند حق سبحانہ می خواهد کہ انتقام از اعدائے خود بگیرد و اللہ عَزَّوَجَلَّ و انتقام  
از کمال رحمت انبیار را بالاصالت و اولیایا بہ تبعیت بدعوت فرستاد و اعلام ثواب  
و عذاب بزبان آہنہا فرمود و حجت را بر مخالفان درست ساخت و زبان عذریشان  
بند نمود لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّٰهِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ بِچشم پوشی و  
خواب خرگوشی این کارخانہ عظیم القدر مرتفع نمی شود و محسوس نمی تواند آنرا دفع کردن  
اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّا لَہٗ مِنْ دَافِعٍ اِگرے خواست ہمراہ



راست هدایت می نمود و بدار السلام می فرستاد و لو شاء الله لقد اجمعهم اجمعين  
 لیکن ارادت ازلی چنین خواست و حکمت لم یزل هم چنین اقتضا نمود و لکن  
 حق القول منی لا ملئ جهنم من الجنة والناس اجمعین بولا  
 حقیقه جل شانہ بجائی پریش نیست که چرا چنین کرد و چنان نه کرد و لا یسئل عما  
 یفعل و هم یسئلون بزرگے فرماید بیست

|| کرا زهره آن که از بسم او | کشاید زبان جز به تسلیم او ||

قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و  
 من اتبعني پس متابعان او علیہ و الہ الصلوٰۃ و السلام باو و دعوت  
 و امر معروف و نکرہ اند و ہر کہ تار کلام معروف است تابع نیست انصاف ہاند و او اگر  
 فساق و کفار و مبغوض و اعداء حق نبودند بغض فی اللہ از واجبات دین نیاید  
 و افضل مقربات و کمل ایمان نہ گشتے و سب حصول ولایت و رضا و قرب خداوند  
 جلستطانہ نہ شدے عن عمر بن الخطاب انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ  
 و الہ وسلم لا یحبی للعبد حق صریح الا یماں حق یحب لله و یبغض  
 لله فاذا احب لله و ابغض لله فقد استحق الولاية من الله عز وجل روا  
 احمد و عن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ و الہ وسلم  
 من احب لله و ابغض لله واعطى الله و منع الله فقد استكمل الايمان و اراه  
 ابو داود و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ و الہ وسلم  
 افضل الاعمال احب فی الله و البغض فی الله رواه ابو داود و عن معاذ  
 بن جبل نہ سئل النبی صلی اللہ علیہ و الہ وصحبہ و سئل عن افضل  
 الاعمال قال ان تحب لله و تبغض لله و تعمل لسانك فی ذکر الله قال  
 و ما ذلک یا رسول الله قال ان تحب للناس ما تحب لنفسك و تکره لهم

ما تکره لنفسک رواه احمد و تم و در حدیث آمده است تقربوا الی الله سبیانه ببغض  
 اهل المعاصی والقوهم بوجوه منکر و التمسوا رضی الله تعالی بسخطهم و تقربوا  
 الی الله عزوجل بالتباعد منهم رواه ابن شاهین و الدیلمی عن ابن مسعود  
 فی کنز الخفی فی الخبر ان الله تعالی قال لموسی علیه السلام هل عملت علی عیلاقط  
 قال لم یصلت لک و صمت و تصدقت و ذكرت فقال الله عزوجل اما  
 الصلوة فلك البرهان و الصوم جنة و الصدقة تظل و الذکر نور فانی  
 عملت لوقال موسی الهی دلی علی العمل الذی هو لک قال موسی هل  
 و الیت لی و لیا او عادت لی عدو و افعل موسی انه احب فی الله و البعض فی الله  
 و در بالا از فضیل قدس سره نقلی در این باب گذشته است و آنست که محبت ستان  
 محبوب و عداوت دشمنان او از لوازم محبت است محب صادق در این دو عمل اختیار  
 ندارد و محتاج بکسب و عمل نیست چنانچه در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست  
 چه بلا بنظر زیبا می نماند و دشمنان او چه قسم رشت و بد این معنی در مجاز ظاهر و پدید  
 است که هر که دعوی دوستی نماید تا تبری از دشمنان او نکند مقبول نیست منافق پیش  
 نمیداند شیخ الاسلام گفته که من بابو الحسن شمعون نه نیکم که استادم حصیری را  
 می رنجانید و هر که پیر ترا رنج کند و تو از او رنج نباشی سگ از تو به بود و  
 قال الله تعالی قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه  
 اذ قالوا القوم هم انا براء منکم و ما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا  
 بیننا و بینکم العداوة و البغضاء و ابدحتی تو منوا بالله و نیز فرموده لقد  
 کانت لکم فیهم اسوة حسنة فی ابراهیم لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر  
 پس از این آیات کریمه معلوم شد که طالب حق راجل و علی این تبر او بغض و عداوت  
 ضرور ناگزیر است و نیز فرموده و اتتوا لوالی لا تتولوا قوما غضب الله علیهم

وَيُزْفِرُ مَوَدَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ إِلَى قَوْلِهِ  
سَمِعَانَةٌ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ از این سه آیت معلوم شد که موالات اعداء اشدتر  
موجب گمراهی است و راهی بوصول مطلب ندارد و نیز فرموده **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ  
جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَيُزْفِرُ مَوَدَّهُ وَمَنْ يَتَوَلَّ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ**  
**وَيُزْفِرُ مَوَدَّهُ** تعالی لا یُتَّخِذُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ  
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ **الآیة**  
**وَيُزْفِرُ مَوَدَّهُ** ولو كانوا یؤمنون بالله والذی و ما انزل الیه ما اتخذوا هم اولیاء  
**مصرع** اگر تو بے بی تبری نیست ممکن است اینجا صادق می آید نه در اصحاب کرام  
چنانچه رفضه کمان برده اند چه تبر از اعدا باید نه از اجما و جمیعکه بشرط صحبت مشرف  
اند به محبت و مودت باید بگر مو صوف اند شدت و غلظتشان با کفار بود و کما قال  
الله تعالی **أَشِدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ** اگر گویند که خلق همه مظاهر و مجالی  
حق اند جل و علا و غیر از نمایندگی کمالات او سبحانه درین با چیره نیست چنانچه مشرب  
اهل وحدت و جو و است پس همه را چشم محبت باید دید و هیچ کدام بد نباید بود و چنانچه  
گفته اند **مصرع** پس بدی مطلق نباشد در جهان ؛ گوئیم عداوت و عدم موالات  
کفار و غلظت و جهاد باین با بنصوص قطعیه ثابت شده است که ریب با اصلا دران  
گنجایش نیست اینها فی انفسهم هر چه باشند متابعت بنصوص ما را فرض و ناگزیر است  
ما را بنص کار است نه بفض نجات فردا و بسته بنص است نه بفض خواب و خیال کشف  
و الهامات در برابر نص نمی توان شد غایت الامر شخصی که مغلوب حال است باید  
که خود را به تکلیف بر متابعت بنصوص داد و عمل بنصوص هر چند خلاف وجدان و  
کشف او بود نماید همواره ملتجی و متضرع باشد که حقیقت کار کما هو منکشف گردد و چشم  
بصیرت او مکتحل تبار با قدام انبیا و اصحاب کرام علیهم السلام بود **مصرع**

این کار دولت است کنون تا کرارسد؛ با آنکه گوئیم که جماعه که مشرب و حدت وجود دارند مراتب وجود را اثبات می نمایند و احکام غیر مرتبه آنرا از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات می کنند و احکام کثرت را که بنیای شریعت بر آن است از دست نمیدهند و رفع آنرا الحاد و زندقمی شمرند مصرعها که حفظ مراتب نکنی زندیقی؛ پس امر معروف و بدبوون با اهل فسق و کفر از احکام کثرت است و در رنگ سایر احکام شریعتی بر داشتن آن الحاد و زندقمه بود هر چند بدی مطلق را نفی میکنند لیکن بدی نسبی اثبات می نمایند مصرع بدی نسبت باشد آنرا هم بدان؛ و بدی نسبی در بدبوون و احترام کردن کافی است و اهل وحدت وجود از آن هم پر میز می کنند و دیگر از مانع می آیند و مار و کژدم را می کشند و مردم را از آن میترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند و از منکران و مخالفان خود ساخت و در غضب چنانچه مولوی و م قدس که از رؤسای صوفیه موحداست می فرماید پیداست

منکر این حرف ایندم در نظر شد مثل سرگون اندر سقر

و از طعام لذیذ آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و منزل خوش و صور جمیله بیشتر غیب و ملتذوند به نسبت با خدا و آن در رعایت احوال منتسبان خود و حمایت شان نسبت بدیگران بیشتر می نمایند و از مهالک خود را کنار می گیرند و جلب منافع و دفع مضار هم امکان می کنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نمینند و از مشورت و کنکاش خالی نمیند و زنان خود را در پرده می دارند و تجویز نمی نمایند که نامحرمی گردشان گردد و دست درازی کند و اطفال خود را از صحبت بد دور می سازند و ظالم و متعذیر را بسزای می رسانند و مریضان را از غذای ناملائم پر میز می کنند این همه رعایت احکام کثرت است یا چیزی دیگر پس از امور و نیای دنیای رعایت این احکام کردن با وجود اباحت ترک آن و در امور اخروی ترک این احکام



با وجود ورود امر الہی جل سلطانیتان آن و بجدت و وحدت وجود سر از رقبہ بندگی  
 کشیدن عجیب انصاف است و از قاعدہ عقل دور اندیش و دور نشاء آن مردم  
 انقیاد و ناگرویدنے است با احکام الہی جل شانہ و عدم اعتقاد است بطور نبوت  
 و انکار است از قیامت و از عذاب و ثواب آن اعاذنا اللہ سبحانہ و ایاکم  
 عدہ اہل وحدت وجود کہ مستقیم الاحوال اند قصص تشریح و تہذیب شان در  
 دین مشورہ و ماثر اند و محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان ما قد سنا  
 اللہ سبحانہ بسرہ این ہمہ احتیاط کہ در وضو و طہارت و نماز و آداب آن داشتند  
 می فرمودند کہ از عمل والد بزرگوار اخذ نموده ام از کتب این قسم عمل بدست آوردن  
 مشکل است والد بزرگوار ایشان کہ جد این فقیر باشند و با وجودے کہ مذہب  
 مشرب وحدت وجود داشتند و بفرصت والی طاق بودند تشریح ایشان  
 ہم بر وجه کمال بود چنانچہ معروف است ایشان مے فرمودند کہ این احتیاط را  
 از عمل شیخ خود کہ در سلسلہ حیشتیہ بودند شیخ دکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز  
 با وجود مشرب تویہ بہ تشریح کامل موصوف اند و حضرت شیخ این احتیاط را در اعمال  
 از عمل شیخ و والد خود حضرت شیخ عبد القدوس گرفته بودند و ایشان  
 و رجب علیا در مشرب وحدت داشتند و ہمواره مغلوب حال می بودند مدفع لک  
 در تشریح و احتیاط ظاہری نیز فرد کمال بودند حضرت خواجہ احراء کہ پس از  
 نقشبندیہ اند با وجودیکہ مائل بہ مشرب توجید بودند در تشریح و ترویج شریعت قدیم راسخ  
 داشتند می فرمودند اگر من شیخ کنتم ہیچکس را یا را می شیخی مانند لیکن مرا برامی ترویج دین  
 آورده اند نہ برامی شیخی شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ در علم حدیث صاحب اسناد  
 بود و در علم فقہ پایہ اجتهاد داشت فرمودہ کہ بعضی از مشائخ محاسبہ اعمال  
 یومی و لیلی خود بہ مقتضائے حدیث حاسبوا قبل ان تحاسبوا اختیار کرده اند

من در محاسبه از ایشان افزووم و محاسبه خطرات نیز با محاسبه اعمال قرین کروم  
سلطان العارفين وسيد الطائفة که گویا بانی این مشرب بودند سترپا  
به تشریح آراسته بودند می آرند که چون بایزید نازمی کردی قعقه از استخوان  
سینه برون می آمدی و می شنیدند که از بهیبت حق و تعظیم شریعت  
فی العوارف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرفة فقال الرجل اهل المعرفة  
بالله يتقون الى ترك الحركات من باب البر والتقوى الى الله تعالى فقال  
جنید ان هذا قول قوم تكلموا باسقاط الاعمال وهذا عندی عظیمة  
والذی یسرق ویزنی احسن حال من الذی یقول هذا وان العارفين  
بالله اخذوا الاعمال بالله والیه یرجعون فیها ولویقیت الف عام لم انقص من  
اعمال النبی ذرة الا ان یحال لی دونها وانها لا کد فی معرفتی اقوی  
بحالی منقول است که منصور حلاج با آن همه دعوی هر شب با نوزده رکعت  
نازمی گذارد و آن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت گذارد و بویکی از کمال مشایخ  
طبقات فرموده غصوا ابصارکم ولوعن نشاة انتی اگر مشرب اهل وحدت وجود  
ترک تعرض و آزار خلق بودی مولنا عبد الرحمن جامع علیه الرحمة کافر  
کمل از باب وحدت وجود از محققان شان بووه چرار و این جماعه در کتاب سلسله  
الذهب نمودی و ثنوی بطویل در نکوش آنها آوردی عنوان ثنوی را باین عبارت  
نوشته در مذمت آنها که بنامی مذهب خود بر کم آزاری نهاده اند و در ورطه اباحت تا قناده اند

ترک آزاد کردن خواجه منکر آداب پیش او معروف نفس محنت گزین راحت جو شدیکی پیش او حلال و حرام	و فتیر کفر راست و بیباچه شد بمنکر عنان او مصروف داروش در ره اباحت رو می نه اندیشد از نکال و بال
--	--

مے شو و مرکب مناصی را  
 گاہ لاف از مذہب بخرید  
 نیست لاف گراف و عارک  
 مذہبش جمع فضہ و ذہب است  
 از علامات عقل دین عاری  
 نہ از احوال سابقش عبرت  
 نسبت خود کند بدرویشان  
 ہر کہ در ویش ز و شو و پز  
 نیست در ویش آنکہ زندہ است  
 اصطلاحات عارفان از بر  
 و لٹ از سر کار واقف نہ  
 بچو چونے ہی نماید غم نہ  
 کردہ و ہم خیال ناپاکان  
 لفظ ہا پاک معیش کر گین  
 نافہ نکشادہ مشک افشانہ

می فتد در عقب ملاہی را  
 کہ گراف از مشرب توحید  
 بیکن اورا چونیک انگاری  
 مشربش شرب باوہ عنب است  
 مذہبش حصہ و ر کم آزادی  
 نہ از احوال لاحقش حیرت  
 و م زند از اروت ایشان  
 کے ز در ویش آمد این کرد  
 نیست جمعیت آنکہ تفرقہ است  
 کردہ اومی کند بیان فر فر  
 معرفت پیشمار عارف نہ  
 لیک چون شکنی نیابی مغز  
 مندرج در عبارت پاکان  
 نافہ چین لفاہ سر گین  
 و رک شاید چہ ان بگنڈاند

وفي العوارف سئل سهيل عن الرجل يقول انا كالباب لا اتحرك الا اذا حركت  
 قال هذا لا يقول الا احد الرجلين اما صديق واما زنديق لان الصديق  
 يقول هذا القول اشارة الى قوام الاشياء بالله سبحانه وتعالى مع احكام  
 الاصول و مرعاية العبودية و الزنديق يقول ذلك اصالة لا لاقامة الاشياء  
 على الله تعالى و اسقاطا للملامة عن نفسه و انخلا عا عن الدين و رسمه  
 عجب کار و بار است جمعی از انانکہ مشرب کم آزادی و صلاح کل اختیار کرده اند باہم

فرق از کافران و جهودان و جوگیه و براهن ملاحده و زنا و قه و از منی و غیر آن نیک اند صلح  
و محبت با و انبساطها و صحبت با با یکدیگر دارند غیر از متابعان رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم که اهل سنت و جماعت اند فرقه ناجیه اند در باب آنها وارد شده است  
الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی که با آنها غلظت و عداوت دارند صلح شان با یکدیگر  
آنست و باینها در مقام ایذائی و آزار اند و تخریب اینها می خواهند عجب صلح کل است  
که با محرمان که پیشوائی شان رحمت عالمیان است غلظت و عداوت باشد و با غیر محرمان  
که محل غلظت است بنصوص قرآنی محبت و موودت بود بلی لکفر ملة واحدة نیک  
تا مل نمایند ترک تعرض خلق اگر محمومی بود امر بالمعروف و نهي عن المنکر از واجبات  
دین متین نمی گشت و حوسبنا ان این است را باین این امر جلیل القدر خیر اتمه نمی فرمود  
قال الله تعالی کنتم خیر امت اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر  
و نیز فرموده الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله  
و نیز فرموده المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف  
و ینهون عن المنکر و جمیع انبیا علیهم السلام و صحابه و تابعین و سایر سلف صالحین چه  
کوششها در ایتیان امر معروف و نهي منکر نموده اند و چه ایذاها در تحصیل این امر کشیده اند  
و با مرعیت این همه جهد نمودن و ایذائی کشیدن سفاقت محض است اگر ترک تعرض مستحسن  
می بود چه انکار قلبی را از انکار شرعی اضعف ایمان فرمودی کما ورد فی الحدیث الصحیح  
عن رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم انه قال من رأى منکم  
منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلك  
اضعف الایمان رواه مسلم و چراتارک امر معروف را در بلده از بلا و داخل عذاب  
اهل آن بده ساختندی و در زیر و زبر آن شریک نمودندی کما روی جابرا نه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم اوحی الله عزوجل الى جبرائیل



ان اقلب يتركها وكذا باهلها فقا يا رب فيهم عبدك فلا لم يعصيك طرفه عين قافقا اقلبها عليهم  
وعليهم فاز وجه لم يتغير فساخنة قطرة واليه تنق اكر كونه آية كريمه يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم  
لا يضركم من ضل اذا هتديتم ولالت تبرك امر معروف ونهي منكر وارد كونه ممنوع مست چه معنی ابتدا كه در كريمه  
آمده است شامل امر معروف ونهي منكر آمده است كما حوره المفسرون يعني چون شما اعمال  
صالحه بجا آرید امر معروف كنيد ونهي منكر نمايد گمراهی دیگران شما را زیان ندارد ووشك  
نزول این آیه مؤید این معنی است چون مسلمانان از كفر و عدم النقیه و كفار نگویند سار دل  
تنگ شدند حق تعالی تسلية مسلمانان باین آیه كريمه فرموده یعنی چون شما آن كار خود را كرديد  
وولالت براه راست نمودید و از كفر و طغیان ترسانید دید بعد از ان كفر آنها بشما مضرت  
نرساند و جمیعك این آیه كريمه را بر ظاهرا گزاشته اند گفته اند این آیه بایات امر معروف و نهی  
گشته است عن ابی بكر الصديق رضي الله تعالى عنه انه قال في خطبته يا ايها  
الناس انكم تقرءون هذه الآية يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم  
من ضل اذا هتديتم فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول  
ان الناس اذا راوا منكر اقلوا يغيروه يوشك ان يعصم الله بعقابه رواه ابن جرير  
والترمذي وصحاحه وفي رواية ابى داود والظالم فلم ياخذ واعلى يد يديه  
اوشك ان يعصم الله بعقابه وفي رواية اخرى له ما من قوم يعصم الله بهم بالمعاصي  
ثم يقفون على ان يغيروا ثم لا يغيرون الا يوشك ان يعصم الله بعقابه وعن ابى  
ثعلبة في قوله تعالى عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا هتديتم فقال اما  
والله لقد سئلت عنهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال بل تامرون  
بالمعروف وتنهون عن المنكر حتى اذا رايت هوى متبعاً ودينياً مؤثراً اعجاب  
كل ذي رأى برأيه ورايت امر لا بد لك منه فعليك نفسك ودع امر المعوام  
فاز وراى كوايام الصبر فمن صبر فيهن قبض على الجنة للعامل فيهن اجر خمسين

رجلا يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر حسين منهم قال اجر  
 حسين منكم رواه الترمذی وابن ماجه اگر گویند که امر معروف و جهاد فی سبیل الله  
 طریقہ انبیائی کرام است علی اتباعهم الصلوات والتسلیمات وطریقہ اولیاء  
 ترک تعرض است وعدم امر معروف چنانچه بعضی از اہل این وقت میگویند گوئیم کہ وجوب  
 و فرضیت این امور و فضائل ایتیان آن و مواعید ترک آن بنصوص ثابت گشته  
 است فرضیت و عذر و وعید نسبت بکافہ انام است خصوصیت باشخاص دون اشخاص  
 ندارد و خواص و عوام و انبیا و اولیاد ایتیان فرائض برابرند و همه داخل و عذر و وعید  
 بآنکه گوئیم حصول نجات و وصول بدرجات کمال مربوط بتابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیما  
 است اولیا هر چه یافته اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الهی جلشاندر همه بتابعت  
 و طفیل انبیا علیہم السلام یافته اند راه وصول منحصر در اتباع آن بزرگواران است قل  
 ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله سوائی این ہر راہی کہ ہست رو  
 بہ ضلالت و اذ و وسیل شیاطین است کریمہ فماذا بعد الحق الا الضلال و سل  
 شافی است بر این معنی وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل  
 الفسقا بکم عن سبیلہ شاید عدل بر آن و عن عبد الله ابن مسعود رضی قال خط  
 لنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا ثم قال هذا سبیل الله ثم خط خطا  
 عن یمنه و شماله و قال هذا سبیل الشیطان علی کل سبیل منها شیطان  
 یدعو الیه و قرآن هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الا یترواہ احمد و النسائی  
 و الدارمی پس ہر کہ بے متابعت انبیا علیہم السلام خواهد کہ در راہ حق در آید و بہ  
 کمال برسد غیر گمراہی چیز حاصل کردہ باشد اگر چیزے حاصل شد راجع بود کہ نتیجہ آن در آخرت خسرت  
 و حرمان بود و من یتبغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخسرتین

طین

محال است سعدی کہ راہ صفا

توان رفت جز در پے مصطفیٰ

بجید بعد اومی قدس که رئیس صوفیه و سید الطائفة است می فرماید من لم یحفظ  
القرآن ولم یکتب الحدیث لا یقتدی به فی شأننا هذا وان علمنا هذا  
مقتد بالکتاب والسنة می آرند که در ویشی از حضرت خواجده عبد الخالق عجد و  
قدس سره پرسید که شیطان را بر روندگان این راه هیچ دسترس باشد خواه فرمودند که  
هر رنده که بسره حد فنامی نفس نرسیده باشد چون در خشم شود شیطان بروی دست  
یابد اما آن رنده که بسره حد فنامی نفس رسیده است و در خشم نبود غیرت باشد  
و هر کجا غیرت بود شیطان گریزد و این چنین صفت آن کس را مسلم شود که روی  
براه حق وارد تعالی شانه و کتاب خدای عزوجل بدست راست گیرد و سنت رسول  
الله صلی الله علیه و آله و صحبه سلم بدست چپ گیرد و در میان این دو روشنائی  
را سلوک کند از حضرت خواجده احرار منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و  
مواجید را بادهند و حقیقت ما را بقایده اهل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی  
هیچ نمی دانم و اگر تمام خرابی ها را بر ما جمع سازند و حقیقت ما را بقایده اهل سنت جماعه  
بنوازند هیچ باک نداریم انصاف باید و او نبوت ختم یافته است و زمان و حقیقت  
شده و دین کامل گشته و نعمت تمام شده امروز بکدام حجت و بکدام سند این چنین  
دین مبین را کسی تواند برداشت و خواب خیال خود کلمه متفقہ انبیاء علیهم الصلوٰة  
والتسلیمات که بوحی قطعی و اخبار الهی مثبت و متیقن گشته یک سو ساخت عقل و دور  
اندیش را کار باند فرمود و خواب و خیال مغرور نباید شد و از سبل شیاطین دور باید بود  
و صراط مستقیم سنت سینه را از دست نباید داد و اتباع انبیاء علیهم الصلوٰة و التسلیمات  
است و متمرکات و سوامی آن همه خطر است فاکذر راه نجات قطعی را گذاشته براه خطر  
رفتن و در دام شیاطین لعین افتاد و خود را در معرض هلاک سرد می و اول از عقل  
بسی مستبعد است و وجد و حال و خواب خیال که برخلاف پیغمبران برحق بود کسر اب

بقیعتی بحسب الظمان ما است چون کار بخدا افتد جل و علا و گور و قیامت پر تو اندازد  
غیر متابعت انبیائی علیهم البرکات که بوحی قطعی ثابت شده است هیچ سو و ندارد و  
دستیگری در آن وقت نماید آری اگر احوال و مواجید و کشف الهامات باین متابعت  
جمع شود نور علی نور باشد و چون به کمال آن برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت  
شریعت آید چنانچه صحابه کرام و سلف صالحین و مشایخ مستقیم الاحوال را بود و هر زقنا  
الله سبحانه و ایا که هذه الدجته القصوی پس مقرر شده که راه وصول بدجات  
قرب الهی جل شانہ خواه قرب نبوت بود و خواه قرب ولایت و اصلان انبیا باشد علیهم الصلوات  
یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه و علی اله الصلوة والسلام  
بدان رفت و دعوت کرده مامور بدان گشته در کریمه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله  
علی بصیرة انا و من اتبعنی و کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم  
الله تیربان ولالت دار و سوائی آن هر راهی که هست و بضلالت دارد و از مطلوب  
حقیقی منحرف کل طریقه و راه الشریعتی زندگی کریمه و ان هذا صراط مستقیم  
الایة و کریمه فماذا بعد الحق الا الضلال و کریمه و من یتبع غیر الاسلام  
دینا فلن تقبل منه و حدیث خط لنا الحدیث و حدیث کل بد عن ضلال  
و احادیث دیگر شاهد این معنی است و آنچه از عبارات بعضی از اکابر واقع شده است  
که راههای که موصل جناب قدس خداوند است جلس سلطان و و راه است  
راهی است که بقرب ولایت تعلق دارد و راهی است که بقرب نبوت متعلق است  
منافاتی باین تحقیق ندارد که این هر دو راه داخل دایره شریعت غراست و این هر دو  
قرب منوط به متابعت انبیا علیهم الصلوات و البرکات که صراط مستقیم است پس  
کسی که خواهد که بی ایتیان احکام شریعت و بی تبعیت رسول علیهم الصلوات و  
التسلیمات یکی از این دو قرب برسد به مطلب رسد و راه گم کند و خائب و خاسر بود



تبعين آنچه مشهور گشته که الطرق الى الله بعد انفس المخلوقات درست است  
چه هر طری را باصل خود شا هراه است و هر مخلوق را عين با صره جدا با سخن فیه هیچ تدافع ندارد  
چه این همه راه نامی حد حق وصول مشروط با تیان احکام شرعیه است هر که از دائره شریعت  
غایر بر آید خواهد که یکی از این طرق در آید در راه ماند و بطلب نرسد بلکه گم راه گردد پس منشاء  
این همه طرق شریعت آمد با وجود تعدد طرق عائد به یک طریق گشت است تا و طرق گفتن  
با اعتبار منشاء است و تعدد طرق با اعتبار ناشی دو طریق باعتبار طرق کلیه است و طرق  
بسیار باعتبار طرق جزئی است فی معارج الهدایة قال بعضهم الطرق الى الله  
تعالی بعد انفس المخلوقات ولكن كلها مندثرة ومنذ مجرد و منطوية و  
منكسبة فی دائرة الشریعة الكبرى المحللة الشریعة المحمدیة العظمی و هذه  
الطرق بالنسبة الى اركان شجرة الشریعة اصولها وفروعها وعروقها  
واعصافها واوراقها وازهارها وانوارها ولا يقال هی اشياء سواها  
وامور مبانیة هالا والذي برء النسمة وشق الحبة ما وراء المحجة البيضاء  
والشریعة الحنیفیة الكبرى الابنیاں الضلال والعمی فما ذا بعد صراط الحق  
القويم وسبیل الله المستقیم الاسبیل الشیطان المبعود الرجیم المطرود  
الابتر العقیم فما ذا بعد الحق الا الضلال قال الله تعالی وَإِنَّ هَذَا صِرَاطٌ  
مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَضَعْنَا  
لَكُمْ لَعْنَةً تَتَّقُونَ وَفِي الْعَوَارِفِ قوم من المفتونین سمو انفسهم  
ملا متیه ولبسوا البسة الصوفیة لینسبوا الى الصوفیة وما هم من الصوفیة  
بشئ بل هم فی غرور وغلط تستترون بلبسة الصوفیة توفیات تارة دعوی  
اخری وینتاهجون منا هجر اهل الا با حتر ویزعمون ان ضما ئرهم خلصت  
الى الله تعالی و هذا عندهم هو الظفر بالمراد والامر تسامعوا اسم الشریعة

دبقة العوام وقاصرين الافهام والمنحصرين في مضيق الاقتداء وتقليد وهذا  
هو عين الاتحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة ردتها الشريعة فهي زندقية  
وجمل هؤلاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية والحقيقة هي حقيقة العبودية  
من صار من اهل الحقيقة تقيّد بحقوق العبودية وحقيقة العبودية وصار  
مطالباً بموروزيات لا يطالب بها غيره ممن يصل الى ذلك لانه يخلع  
من عنقه دبقة التكليف ويغامر باطنه الزنج والتخريف واحاديث نبوية  
على صاحبها العلو والسلام والتحيزه درباب امر معروف ونهي منكر وجهاد  
في سبيل الله وارشده است ايرامي نمايد نيك مطالعه فرمايد عن حذيفه رضي  
ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال والذي نفسي بيده لتامرؤنا بالمعروف  
وتنهون عن المنكر اوليوشكن الله ان يبعث عليكم عدلاً با من عندنا ثم  
تدعون عنه ولا يستجاب لكم رواه الترمذي وعن المعمر بن العميرة  
عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال اذا عملت الخطيئة في الارض من  
شهدها فكرها كان كمن غاب عنها ومن غاب عنها فرضيها كان كمن  
شهدها رواه ابوداود وعن عدى بن عدى الكندي قال حدثنا  
مولنا انه سمع جده يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وصحبه  
يقول ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكر بينهم وهم  
قادرون على ان ينكروه فادينكروا فاذ فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة  
رواه في شرح السنة وعن عبد الله بن مسعود رضي قال قال رسول الله صلى  
الله عليه واله وصحبه وسلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعانها هم علماءهم فليتم  
فجالسوهم في مجالسهم واكلوا معهم وشاربوا معهم فضرب الله قلوب بعضهم  
بعض فلعنهم على لسان داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا وكانوا

يَعْتَدُونَ قَالَ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ فَكَانَ مَتَكِنًا فَقَالَ  
لَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأْتُرُوا وَهُمْ أَطْرَارُ وَاهِ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ  
وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ كَلَّا وَاللَّهِ لَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ  
وَلَتَأْخُذُونَ عَلَى يَدِي الظَّالِمِ وَلَتَأْطِرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ طَرًا وَلَتَقْطِرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ  
قَطْرًا وَيَضْرِبُ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِيَلْعَنَنَّكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ وَهُمْ فِي  
حَدِيثٍ اسْتَأْذَنَ رَأَيْتَ أُمَّتِي لِبَابِ الظَّالِمِ أَنْ يَقُولَ لَهُ إِنَّكَ تَأْتِقُدُ تَوْعِ مِنْهُمْ طَبِطُ  
عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ يَصِيبُ أُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ سُلْطَانِهِمْ شِدَادٌ لَا يَتَجَوَّزُهُ  
إِلَّا رَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَجَاهَدَ عَلَيْهِ بِلِسَانِهِ وَيَدِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِكَ الَّذِي سَبَقَتْ  
لَهُ السُّوَابِقُ وَرَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَصَدَّقَ بِهِ وَرَجُلٌ عَرَفَ دِينَ اللَّهِ فَسَكَتَ  
عَلَيْهِ فَإِنْ رَأَى مِنْ يَعْجَلِ الْخَيْرِ أَحَبَّهُ وَإِنْ رَأَى مِنْ يَعْجَلِ الْبَاطِلِ أَبْغَضَهُ عَلَيْهِ  
فَذَلِكَ يَنْجُو عَلَى الْبَطَانَةِ كُلِّهِ رِوَاةُ الْبَيْهَقِيِّ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَأْذَنَ مَنِ ابْنِ نَبِيِّ بَعَثَهُ  
اللَّهُ فِي أُمَّتِهِ قَبْلِي الْإِكْرَامُ لَهُ فِي أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِي قِيْدًا  
بِأَمْرِهِ ثُمَّ انْخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ  
فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ  
بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ لَيْسَ وَمِنْ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ  
عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَأْذَنَ إِذَا خَفِيَ الْخَطِيئَةُ لَا تَضُرُّ إِلَّا صَاحِبَهَا  
وَإِذَا ظَهَرَتْ فَلَمْ تَغْيِرْ ضُرَّتِ الْعَامَّةَ لِحُرِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَأْذَنَ  
إِذَا رَأَيْتُمُ الْأَمْرَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَغْيِيرَهُ فَاصْبِرُوا حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَغْيِرُهُ عَدُوْبِهِ  
عَنْ أَبِي إِمَامَةَ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ اسْتَأْذَنَ وَجِبَ عَلَيْكُمُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ  
الْمُنْكَرِ مَا لَمْ تَخَافُوا أَنْ تُوْتِيَ الْيُكْمُ مِثْلَ الَّذِي نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَإِذَا خَفْتُمْ ذَلِكَ فَقَدْ

حل لكم السكوت ابو نعيم والديلمي عن منصور وهم در حديث است الا خبركم باقوام ليسوا  
بانبياء ولا شهداء يرغبونهم يوم القيمة الانبياء والشهداء بمنزلة من الله على  
منابر من نور يعرفون الذين يحبون عباد الله الى الله ويحبون الله الى عبادة  
يمشون على الارض نصيبا قيل كيف يحبون عباد الله الى الله قال يا من نعم بما يحب الله  
ويهنونهم بما يكرهه الله فاذا اطاعوهم احبهم هب ابن سعد النقاش في معجمه  
وابن البخاري عن انس وهم در حديث است اذا ظهرت المعاصي في امتي عظم  
الله بعدل من عنده قيل اما في الناس يومئذ الصاكحون قال يصيبهم  
ما اصاب الناس ثم يصيرون الى مغفرة من الله تعالى ورضوان حم طيب  
عن امر سلمة وهم در حديث است ببس لقوم قوم يستحلون المحرمات بالشبهات  
وببس لقوم قوم لا يامرون بالمعروف ولا ينهاون عن المنكر ابو شيبة  
عن ابن مسعود وهم در حديث است من ارعب صاحب بدعة ملاء  
الله قلبه امنا وايمانا ومن استهزأ صاحب بدعة امن الله من الفرع  
الاكبر ومن اهزأ صاحب بدعة دفعه الله في الجنة درجة ومن لان له  
اذالقيه بشيشا فقد استخف بما اتزل على محمد عليه وعلى اله الصلوة  
والسلام ابن عساكر عن ابن عمر وهم در حديث است من ارعب صاحب بدعة  
صاحب بدعة بغضاله ملاء الله قلبه امنا وايمانا واشتهر صاحب بدعة  
اولقيه بالبشر واستقبله بما يسره فقد استخف بما اتزل على محمد وهم در  
حديث است من مشى مع المظلوم حتى يثبت له حقه يثبت الله تعالى قدره  
يوم تنزل الاقدام ابو شيبة وابو نعيم عن ابن عمر وهم در حديث است من  
انعش حقا بلسانه جزى له اجرة حتى ياتي الله يوم القيمة فيوفيه ثوابه سمو الله  
حل عن انس وهم در حديث است والذي نفسي بيده ليخرجن من امتي



مِنْ قُبُوهِمْ فِي صُورِ الْقِرْدَةِ وَالْخَنَازِيرِ بِدَلْسَتِهِمْ فِي الْمَعَاصِي وَكَفَلَهُمْ عَنِ النَّهْيِ  
وَهُمْ يَسْتَطِيعُونَ . ابونعيم عن عبد الرحمن بن عوف وهم در حديث است يكون  
في آخر الزمان قومي محضرون السلطان فيحكمون بغير حكم الله ولا ينهونهم  
فعلية لعنة الله . ابونعيم والديلمي عن ابن مسعود وهم در حديث است  
لا ينفي لنفس موته ترى من يعص الله فلا تنكر عليه الحكيم بن حسين  
عن علي . وهم در حديث است افضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان  
جائر او امير جائر خط عن ابي سعيد رض وهم در حديث است افضل الاعمال  
الحب في الله تعالى رواه ابو داود وفي رواية ان احب الاعمال الى الله  
تعالى الحب في الله والبغض في الله تعالى وعن ابى ذر بن ابي لهب قالت  
قلت يا رسول الله من اخير الناس قال اتقاهم للرب عز وجل او صلهم  
للمرحم وامرهم بالمعروف والنهي عن المنكر رواه ابو شيخرو البيهقي  
وهم در حديث است لا تزال الاله الا الله تشفع من قالها ترد عنهم العذاب  
والنقمة ما لم يستخفوا بحقها قالوا يا رسول الله ما الاستخفاف بحقها  
قال يظهر العمل بالمعاصي فلا ينكروا ولا يغيروا رواه الاصفهاني رض  
وعن ابى ذر رض قال اوصاني خليلي صلى الله عليه وسلم بمخصم من الخير ووصاني  
ان لا اخاف في الله لومته لانه اوصاني ان لا اقول الا الحق وان كان مرأا .  
رواه ابن حبان وعنه ابى هريرة رض قال كنا نسمع ان الرجل يتعلق بالربيل  
يوم القيمة وهو لا يعرفه فيقول مالك الى ما بيني وبينك معرفة فيقول  
كنت تراني على الخطاء وعلى المنكرة ولا تنهاني ذكره رزين رضى الله عنه  
فضيبت جهرا . قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجنة مائة  
درجة اعده الله لاجاهدين في سبيل الله ما بين درجتين كما بين

السما والارض رواه البخاري وهم در حديث است مثل المجاهد في سبيل الله  
كمثل الصائم القائم القانت بايات الله لا يفطر من صيام ولا صلوة  
حتى يرجع المجاهد في سبيل الله متفق عليه وهم در حديث است والذي  
نفسى بيده لولا ان رجالا من المؤمنين لا تطيب انفسهم ان يتخلفوا  
ولا اجد ما احدهم عليه ما تخلفت عن سرية يغزو في سبيل الله  
والذي نفس بيده لو دوت ان اقتل في سبيل الله ثم احيني ثم اقتل  
ثم احيني ثم اقتل ثم احيني متفق عليه يحتمل ان يراد ههنا بالقانت القائم  
فيكون تعلق الباء كتعلقه في قولك قام في الامر اذا جد فيه وتجدله  
فما لعنى القيام بها تجب عليه من استفرغ الجهد في معرفة كتاب الله  
تعالى والامثال بما امر به والانتها بما هي عنه آوان يراد به طول القيام  
اي المصلي الذي يطول قيامه في صلوة قراءة فيها طس وهم در حديث  
است رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها لغدوة في سبيل الله  
ومروحة خير من الدنيا وما فيها متفق عليه وهم در حديث است ما عبرت  
قد ما عبدك في سبيل الله فتمتبه النار رواه البخاري وهم در حديث است  
الا يجير كافر وقائله في النار ابد رواه مسلم وهم در حديث است  
ما من احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا وله ما في الارض من  
شئ الا الشهيد يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يزر الكرام  
متفق عليه وهم در حديث است يضربك الله تعالى الى رجلين يقتل احدهما  
الاخرين خلان الجنة يقاتل هذا في سبيل الله فقتل ثم يتوب الله تعالى  
على القاتل فيستشهد متفق عليه وهم در حديث است من سئل الله  
الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء وان مات على فر شه

رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَآهَمٌ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ لَمْ يَغْزِ وَلَمْ يَجِدْ تَبَهُ نَفْسُهُ مَا  
عَلَى شَعْبَةَ مِنْ نِفَاقٍ دَوَاهُ مُسْلِمٌ وَآهَمٌ وَرَوَاهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالْهَ وَسَلَّمَ قَالَ الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ  
لِيَرَى مَكَانَهُ فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ وَمَنْ قَاتَلَ لِيَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ  
الْعِلْيَاءُ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَآهَمٌ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ كُلُّ مَيِّتٍ يُخْتَمُ  
عَلَى عَمَلِهِ إِلَّا الَّذِي مَاتَ مُرَابِطًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يُنْفَخُ لَهُ عَمَلُهُ إِلَى يَوْمِ  
الْقِيَامَةِ وَيَأْمَنُ مِنَ فِتْنَةِ الْقَبْرِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالدَّرِمِيُّ وَآهَمٌ  
وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَوَاقَ نَاقَةَ فَقَدْ وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ  
وَمَنْ جَرَحَ جِرْحًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ نَكَبَ نَكْبَةً فَأَفْهًا تَجِيئِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّ  
كَانَتْ لَوْفَهَا الزَّعْفَرَانُ وَمُرَابِطًا الْمَسْكُ وَمَنْ خَرَجَ بِهِ خَرَجًا فِي سَبِيلِ  
اللَّهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ طَالِعَ الشَّهِيدِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَآهَمٌ  
وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَوْ يَلِي النَّارَ مِنْ بَيْتٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى يَعُودَ اللَّبَنُ فِي الضَّرْعِ  
وَلَا يَجْتَمِعُ عَلَى عَبْدِ غِبَارٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدَخَانَ جَهَنَّمَ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ  
وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَالرَّوَايَةُ النَّسَائِيُّ فِي مَنْحَرِي مُسْلِمٍ أَبَدٌ وَفِي أُخْرَى لَهُ  
فِي جَوْفِ عَبْدِ أَبَدٍ أَوْ لَا يَجْتَمِعُ الشُّرُوكُ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبِ عَبْدِ أَبَدٍ وَآهَمٌ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ  
أَسْتَ عَيْنَانِ لَا يَمْسُهُمَا النَّارُ عَيْنَيْنِ بَكَتَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَعَيْنَيْنِ بَاتَتْ تَحْرُسُهُ  
سَبِيلِ اللَّهِ دَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَآهَمٌ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ رِبَاطٌ يَوْمٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ  
مِنَ الْفَيْ يَوْمٌ فِيهَا سِوَاهُ مِنَ الْمَنَازِلِ دَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَآهَمٌ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَنَّ  
النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْهَ وَسَلَّمَ سَأَلَ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ طَوْلُ الْقِيَامِ  
فَقِيلَ فَإِنَّ الصَّدَقَةَ أَفْضَلُ قَالَ جَهْدُ الْمُقْلِ قِيلَ فَأَيُّ  
الْمُهْجَرَةِ أَفْضَلُ قَالَ مَنْ هَجَرَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ قِيلَ فَأَيُّ الْجِهَادِ

افضل قال من جاهد لمشركين بماله ونفسه قيل فاقى القتل اشرف قال  
من اهرىق دمه وعقر جواده رواه ابو داود وهم در حديث است للشهيد  
عند الله ست خصال يغفر له في اول وقعت ويرى مقعده في الجنة ويجاز  
من عذاب القبر ويأمن من الفرع الاكبر ويوضع على راسه تاج الوقار  
اياقوته منها خير من الدنيا وما فيها ويزوج ثنتين وسبعين زوجة من الجن  
العين ويشفع سبعين من اقربائه رواه الترمذي وابن ماجه وهم در حديث است  
من لقي الله بغير اثر من جهاد لقي الله وفيه سلمته رواه الترمذي وابن ماجه  
وفي نسخة لقي الله وفيه تلمته رواه الترمذي وابن ماجه وهم در حديث  
است الشهيد لا يجد الم القتل الا كما يجد احدكم الم القرحة رواه الترمذي  
والنسائي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب وهم در حديث  
ليس شيء احب الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله تعالى  
وقطرة دم هيرق في سبيل الله واما الاثران فاثر في سبيل الله واثر في <sup>بضئته</sup>  
من فرائض الله تعالى رواه الترمذي وقال هذا حديث <sup>حسن</sup> غريب وعن  
ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في سريرة  
فمر رجل يغار فيه شيء من ماء وتقل فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى  
من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله عليه واله وصحبه وسلم في ذلك  
فقال رسول الله صلى الله عليه واله وصحبه وسلم اني لم ابعث باليهودية  
ولا بالنصرانية ولكن بعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده  
لغدوة او مروحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها وقيام احدكم في  
الصف خير من صلواته ستين سنة رواه احمد وهم در حديث است لموتون  
في الدنيا على ثلاثة اجزاء الذين امنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا



باموالهم وانفسهم في سبيل الله والذي يامن الناس على اموالهم انفسهم  
 ثم الذي اشرف على طمع ترك الله عز وجل رواه احمد وهم در حديث است  
 من امره سل نفقة في سبيل الله واقام في بيته فله بكل درهم سبع مائة  
 درهم ومن غزا بنفسه في سبيل الله وانفق في وجه ذلك فله بكل دينار  
 سبع مائة الف درهم ثم تلا هذه الآية والله يضاعف لمن يشاء  
 رواه ابن ماجه وعن فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب  
 يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم يقول الشهداء  
 اربعة رجل مؤمن جيد الايمان لقي العدو وفصد ق الله حتى قتل فذلك  
 الذي يرفع الناس ليه اعينهم يوم القيمة هكذا او رفع راسه حتى  
 سقطت قلنسوته فما ادرى اقلنسوة عمر ارام قلنسوة النبي صلى  
 الله عليه وآله وصحبه وسلم قال ورجل مؤمن جيد الايمان لقي الله  
 وكانما ضرب جلد بشوك طرخ من الحين اتاه سهم غريب فقتله فهو  
 في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملا صالحا واخر سيئا لقي  
 العدو وفصد ق الله تعالى حتى قتل فذلك في الدرجة الثالثة ورجل مؤمن  
 اشرف على نفسه لقي العدو وفصد ق الله تعالى حتى قتل فذلك في الدرجة  
 الرابعة رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب وهم در حديث  
 است القتل ثلثة مؤمن جاهد بنفسه وماله في سبيل الله فاذا القى العدو  
 فقاتل حتى تقاتل قال النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم فيه فذلك  
 الشهيد في الممتحنة في خيمة الله تحت عرشه لا يفضله النبيون الا بدختر  
 النبوة ومؤمن خلط عملا صالحا واخر سيئا فجاهد في سبيل الله بنفسه  
 وماله فاذا القى العدو قاتل حتى تقاتل قال النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم

فيه مضمضة تحيت ذنوبه وخطاياها وآت السيف محاء للخطايا وادخل من  
ابواب الجنة شاء ومنافق جاهد بنفسه ماله فاذا لقي العدو قاتل حتى يقتل  
فذلك في النار وآت السيف لا يحو النفاق رواه الدارمي وعمر بن عابد  
قال خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم في جنازة رجل فلما  
وضع قال عشرين الخطاب لا تصل عليه يا رسول الله فانه رجل فاجر  
فالتفت رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم الى الناس فقال هل  
راه احد منكم <sup>عليه</sup> السلام فقال رجل نعم يا رسول الله حرس ليلة في سبيل <sup>الله</sup>  
فصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم وحتى عليه التراب  
وقال اصحابك يظنون انك من اصحاب النار وانا اشهد انك من اهل <sup>الجنة</sup>  
وقال يا عمر انك لا يسئل عن اعمال الناس ولكن تسئل عن الفطرة رواه البيهقي  
في شعب اليمان وهم در حديث است وفد الله ثلاثة الغازي والحاج والمعتمر  
رواه النسائي وهم در حديث آمة حرس ليلة في سبيل الله افضل من صيام  
رجل وقيامه في اهله الف سنة السنة ثلثمائة وستين يوماً واليوم  
الف سنة رواه ابن ماجه وهم در حديث است غزوة في البحر مثل عشر  
غزوات في البر والذي يسد كالمنتظر في دمه في سبيل الله وهم در حديث  
است شهيد البحر مثل شهيد البر وما بين المويين كقاطع الدنيا  
في طاعة الله وان الله وكل ملك الموت بقبض الامر واح الا الشهيد  
فانه يتولى بقبض ارواحهم يغفر لشهيد البر الذنوب كلها الا الذي نزل شهيد  
البحر الذنوب والدين رواه ابن ماجه وعمر بن عابد قال جاء رجل الى  
النبي صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم فقال ارايت رجلاً غراماً ملامساً لاجر  
والذکر ماله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم لا شيء

له فاعادها ثلاث مرات يقول له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 لا شئ له فاعادها ثلاث مرات يقول له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 لا شئ له ثم قال ان الله تعالى لا يقبل من العمل الا ما كان خالصاً وبتغاء  
 وجهه رواه احمد والنسائي وهم در حديث است ان الصلوة في الرباط  
 تعدل خمسين صلوة ونفقة الدينار والدرهم منه افضل من سبعين  
 دينار ينفقه في غيره رواه البيهقي وفي رواية بالفى صلوات وفيه  
 نكارة وهم در حديث است ثلثة لا ترى اعينهم النار عين حرس في سبيل  
 الله وعين بكت من خشية الله وعين كفت من محارم الله رواه الطبراني  
 وهم در حديث است الا ابتكم ليلة افضل من ليلة القدر حارس حرس  
 في الارض الخوف - الا يرجع الى اهله رواه ابى بن كعب وقال صحيح على  
 شرط البخاري وهم در حديث است كل عين باكية يوم القيمة الا عين  
 غضت من محارم الله وعين سهرت في سبيل الله وعين خرج منها مثل  
 داس الذباب من خشية الله رواه الاصفهاني وهم در حديث است من  
 اعان مجاهداً في سبيل الله او غازياً في عشيرته او مكاتباً في رقبته  
 اظله الله في ظله يوم لا ظل الا ظله رواه احمد والبيهقي وهم در حديث  
 است من اظلم من الغازي اظله الله يوم القيمة رواه ابن حبان في  
 صحيحه والبيهقي وهم در حديث است من احتبس فرساً في سبيل الله  
 ايماناً بالله وتصديقاً بوعده فان شبعه ورويته وروثه وبول في  
 ميزانه يوم القيمة يعني الحسنات رواه البخاري وهم در حديث است  
 طوبى لمن اكثر في الجهاد في سبيل الله من ذكر الله فان له بكل كلمة سبعين  
 الف حسنة كل حسنة منها عشر اضعاف مع الذكر عند الله من المزيد الحديث

رواه الطبراني وهم در حديث آية صلوة في مسجد تعد بعشرة الف صلوة في  
مسجد الحرام تعد بمائة الف صلوة والصلوة بارض لرباط بالف الف  
صلوة الحديث - رواه ابو الشيخ وابن حبان وهم در حديث است من رمي  
رمية في سبيل الله قصرا وبلغ كان له اجر اربعة اناس من بنى اسمعيل <sup>عقدهم</sup>  
رواه البزار وهم در حديث است قيام الرجل في الصلوة في سبيل الله افضل  
عند الله من عبادته ستين سنة رواه الحاكم وقال صحيح على شرط  
البخاري وهم در حديث است ساعتان لا ترد على الداع وعمومته عتق  
حين تقام الصلوة وفي الصلوة في سبيل الله رواه ابن حبان وهم در  
حديث است قال الرجل يا رسول الله اني اقف الموقف اريد جدي <sup>عليه</sup>  
واريد ان اري موطني فلم يرد عليه رسول الله صلى الله عليه <sup>وسلم</sup>  
حتى نزلت فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك  
بعبادة ربه احده رواه الحاكم وقال صحيح على شرط الشيخين وهم  
در حديث است ان اولي الناس يقضى عليهم يوم القيمة رجل استشهد  
فاتي به فعرفه نعمته فعرفها قال ما عملت فيها قال قاتلت فيك  
حتى استشهدت قال كذبت ولكن قاتلت لان يقال هو جري  
فقد قيل ثم امر به فسيح على وجهه حتى القى في النار الحديث رواه احمد  
والحافظ والنسائي والترمذي وابن خزيمة في صحيحه وهم در حديث  
است من فات الغزوة في البحر رواه الطبراني وهم در حديث است الشهداء  
ثلث رجل خرج بنفسه وماله في سبيل الله لا يريد ان يقاتل ولا يقتل الا يكثر  
سواد المسلمين فان مات او قتل عقله ذنوب كلها واجبر من عذاب القبر يوم  
من الفرع ويزوج من السور العين حلت عليه حلة الكرامة ويوضع على راسه



تاجر الوقار والخلة والثاني خرج بنفسه وماله محتسبا يريد ان يقاتل ولا يقتل فان مات  
او قتل كانت كبتنه مع ابراهيم خليل الرحمن بين يديك الله تبارك وتعالى في مقعد صدق  
عند مليك مقتدر والثالث خرج بنفسه وماله محتسبا يريد ان يقاتل و  
يقتل فان مات او قتل جاء يوم القيمة شاهرا سيفه واضعته على عنقه  
والناس جاؤون على الركب يقولون الا انسحوا لنا فاننا قد بذلنا اموالنا  
ودماننا لله تبارك وتعالى قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم  
والذي نفسي بيده لو قالوا ذلك لابراهيم الخليل او لنبي من الانبياء لرحل  
لهم من الطريق لما يرى من واجب حقهم حتى ياتون منا بر من نور تحت  
العرش فيجلسون عليها ينظرون كيف يقضى بين الناس لا يجدون  
غم الموت ولا يغفون في البرزخ ولا تفزعهم الصيحة ولا يسئهم  
الحساب ولا الميزان ولا الصراط ينظرون كيف يقضى بين الناس  
ولا يسئلون شيئا الا يعطوا ولا يشفعون في شئ الا شفعا فيه ويعطون  
من الجنة ما احبوا وينتهون من الجنة حيث احبوا رواه البزار والبيهقي  
الاصفهاني وعنه نعيم بن سواران رجلا سئل رسول الله صلى الله عليه وآله  
صحة بل اي الشهدا افضل قال الذين يلقون في الصف ولا يلتفتون وجوههم  
حتى يقتلوا اولئك ينطلقون في الغرف لعل من الجنة ويضحك اليهم ربهم  
واذا ضحك ربك الى العبد في الدنيا فلا حساب عليه رواه احمد وابو يعلى  
ومر واقها ثقات وهم در حديث است الا خبركم عن الاجود لله وانا اجود  
ولنا ادم واجودهم من بعدى رجل علم علما فنشر علمه فبيعت يوم القيمة  
امته واحدة ورجل جاهد بنفسه لله عز وجل حتى يقتل رواه ابو يعلى و  
البيهقي وهم در حديث است ثلثة يحبهم الله ويضحك اليهم ويستبشرهم

الذي اذا انكشف فنة قاتل وجرأها بنفسه لله عز وجل ما ان يقتل واما  
ان ينصرة الله ويكفيه فيقول انظر والى عبدك هذا كيف صبر بنفسه والذم  
له امرأة حسينة وفاضل ابن حسن فيقوم من الليل يذر شهوته ويدكرني  
ولو شاء رقد والذي اذا كان في سفره وكان معه ركب فسر واثم هجوا فقا  
من السحر في السراء والضراء رواه الطبراني باسناد حسن وعن ابى هريرة  
عن النبي صلى الله عليه وآله وصحبه انه سئل جبرئيل عن هذه الآية ونفخ في الصور  
ففرع من في السموات ومن في الارض الا من يشاء الله من الذين لم يشاء الله ان  
يصعقهم قال هم الشهداء يبعثهم الله متقلدين اسيا فهم حول عرشه  
فاتاهم ملائكة من المحشر يسئلب من ياقوت اذمتها الدر الابيض به حلل الذهب  
والسندس والاسْتَبْرَق ونار قها الين من الحرير مد خطاءها من  
ايضا الرجل يسيرون في الجنة على خيول يقولون عند الحول الشريعة  
انطلقوا بنا ننظر كيف يقضى الله بين خلقه يضحك الله اليهم واذا ضحك  
الله الى عبد من موطن فلا حساب عليه رواه ابن ابى الدنيا وهم در حديث  
ثلاثة يضحك الله اليهم الرجل اذا قام بالليل يصل والقوم اذا صفوا في الصلوة  
والقوم اذا صفوا في قتال بالعد وهم در حديث است ما ترك قوم الجهاد الا وهم  
بالعذاب رواه الطبراني باسناد حسن وهم در حديث است الجهاد واجب  
عليكم مع كل امير براكا او فاجرا وانموا عمل الكبار عن ابى هريرة وهم  
در حديث است الجنة تحت ظلال السيوف عن ابى موسى وهم در حديث است  
من واجد وحة في سبيل الله كان له مثل ما اصاب من الغبار مسكا يوم  
القيامة ايضاً وهم در حديث است من سل سيفه في سبيل الله فقد بالغ الله  
ابن مردويه عن ابى هريرة وهم در حديث است من صنع راسه في سبيل الله

فاحتسب غفرله ما كان قبل ذلك من ذنوبه <sup>است</sup> عن ابن عمر وهم در حديث عن فدا اسير من ايدي العدو ذلك  
الاسير <sup>است</sup> عن ابن عباس وهم در حديث ساعا في سبيل الله خير من خمسين حجة عن ابن عمر وهم  
در حديث است اليوم فاتيهم الجنة ابو بكر بن عساكر عن زيد كفي بالسيف  
شاهدا عن سلمة بن المحيق اردويرة المجاهدين في عز اليوم  
الحاملي في اماليه عن زيد بن ثابت وهم در حديث است الا خبركم بخير الناس منزلة  
رجل اخذ بعنان فرسه في سبيل الله حتى يقتل او يموت الا خبركم بالذي يليه  
رجل محتزل في شعب يقيم الصلوة ويؤتي الزكوة ويشهد زالا لله الا الله انه  
عن ابي هريرة رضي الله عنه وهم در حديث است الاسلام ثلاثة ابيات سفلى وعلوى و  
غرفة فاما السفلى فالاسلام الذي دخل فيها عامة المسلمين ولا يسئل احد  
منهم الا قال انا مسلم واما العلوى فتفاضل اعمال بعض المسلمين افضل  
من بعض واما الغرفة العليا الجهاد في سبيل الله لا ينالها الا افضلهم طب عز فضائل  
بن عبيد وهم در حديث است من مرض يوماً في سبيل الله او بعض يوم او ساعة  
غفرت له ذنوبه وكتب له من اجر عدد عتق مائة الف رقبة قيمة كل رقبة مائة  
الف رقبة ابن دنجويه عن رجل من اهل الجوازهم سلا وهم در حديث است لو وقف  
في سبيل الله لا يسئل فيه بسيف ولا يعطل فيه برمح ولا يورى فيه بسهم  
افضل من عبادة ستين سنة لا يعصل الله فيها طرفه عين ابن الجار عن ابن  
عمر وهم در حديث است لا يزال الجهاد خلو اخضر اما امطرت السماء وابنت  
الارض ونشأ الشمس نشوا من قبل المشرق يقولون لا جهاد ولا رباط اولئك  
هم وقود النار بل رباط يوم في سبيل الله خير من عتق الف رقبة ومن صدقة  
اهل الارض جميعا ابن عساكر وضعف انس وهم در حديث است المنفق  
على الخيل كباستطيد بالصدقة ولا يضعها وابوالها واولادها عند الله يوم القيمة

کرکی المسک ابن سعید. طب. عن یزید بن عبد الله وسم در حدیث است  
 من مرض یوما فی البحر کان کمن اعتق الفارقته یجهزهم وینفق علیهم الی یوم القیمة  
 الحدیث کل عن علی رضا:-

# مکتوب تصدق و نذیر بشیخ الیاس رضی الله عنه در شرح بعضی کلمات مصطلح این طریقه علیہ رضا

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله وصحبه  
 اجمعین اما بعد چون صلاح آثار شیخ الیاس از این فقیر درخواست که بعضی از کلمات که در این  
 طریقه علیہ زبان زد و دراز است شرح آن بنویس اجابتہ للمستول باندازه فهم قاصر نوشته  
 آمد والله سبحانه الملهم للصواب سفر و وطن عبارت از سیر نفسی است که آنرا جذبہ  
 نیز گویند ابتدای معاملہ این بزرگواران از این سیر است و سیر آفاقی که سلوک عبارت از آن  
 است در ضمن این سیر قطع می شود و در سلاسل دیگر شروع کار از سیر آفاقی میکنند و انتها  
 به سیر نفسی می شود و شروع کار از سیر نفسی فاصد این طریق است و اندرین نهایت در  
 بدایت بهین معنی است که سیر نفسی که نهایت دیگران است بدایت این اکابر است سیر  
 آفاقی مطلوب را بیرون از خود جستن است و سیر نفسی در خود آمدن و گردول خود گردیدن  
 اندرین معنی گفته اند **فرد**

پاچونا بینا بر هر سوی دست	باتو در زیر کلیم است هر چه هست
و خلوت و رانجمن که محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت داشته باشد و تفرقه بیرون بجزه در و نه راه نیابد بیت	
از بیرون در میان بازارم	و از درون خلوتت یارم



در ابتدای این معنی بکلف است در انتهای تکلف و در این طریق این معنی چون در ابتدای دست و  
راه برای حصول آن وضع کند از خصائص این طریق آمده است هر چند منتها بیان طرق دیگر  
را نیز دست میدهد اندرین معنی گفته اند **فرد**

از درون شواشنا و از برون بیگانه باشان || ایچین زیباروش کمتر بود اندر جهان ||

من لم یملک عینه فلیس القلب عنده نظر بر قدم عبارت از آن است که  
در راه رفتن نظر بر قدم دوخته شود و محسوسات متلو نه پراکنده نکند تا بحیثیت اقرب  
باشد چه در ابتدای دل تابع نظر است و پریشانی نظر در دل تاثیر می کند خوش گفت بحیثیت

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام || دل ترامی طلبد دیده ترا می خواهد ||

هوش و در دم عبارت از آن است که واقف نفس خود باشد تا بغفلت نه بر آید  
کلمه سیوم برای دفع تفرقه است که از آفاق می خیزد و کلمه چهارم دفع تفرقه نفس است  
یا در دو یادداشت سالک تا زمانی که در تکلف و تصنع است و بحقیقت و ملکه حضور نه  
پیوسته است در مقام یاد کرد است بیت

دائم همه جا با هر کس در همه کار || می دار نهفته چشم دل جا بجا ||

و چون حضور و دام پذیرد از تکلف یاد کرد و وارد و ملکه گردد که بنفی منتفی نشود یادداشت بیت

دارم همه جا با هر کس در همه حال || در دل تو آرزو در دیده خیال ||

و یادداشت را معنی دیگر است بنایت عالی و آن معنی در خور این کتب نیست و قوف قلبی نسبت  
که نگران و واقف دل بود و توجهی نظری بان داشته باشد قطع نظر از ذکر نکند تا تفرقه بان راه  
نیابد و بنقوش با سوی منقش نه گردد و گفته اند که دل بیکار نیست بیا سوای آمیخته است  
یا با مطلوب در آویخته آدمی تا بیدار است حواس ظاهره که جوایس اند اخبار عالم بدل  
بیرسانند و در تفرقه می دارند و چون خواب شود حواس باطنیه این کار میکنند و دل را  
پریشان می دارند و چون صاحب ل متوجه بدل خود میگردد و گویا خطی کرد دل از این

توجه پیدای شود نمی گذارد که انجا عالم بدل برسد در این هنگام بمقصد اقصی در آویزد چه بیکاری  
 در حق او مفقود است چون از این امر منوع گشت چاره ندارد و غیر از توجه بان طرف احتیاج  
 بذکر و توجه مذکور ندارد و دل از دشمن باز دارد و دست را طلبیدن حاجت نیست رنگ  
 از آینه بزوای که غیر از ظهور هیچ نیست از حضرت ایشان شنیده ام که کسی را که  
 ذکر قلبی در نگیرد و متناظر نشود و پیر از ذکر باز داشته به مجرد توقف قلبی امر باید کرد و توجهات  
 باید نمود تا ذکر در گیرد و توقف عدوی عبارت از آن است که بر عدو ذکر نفی و اثبات  
 برنجی که در طریق معهود است واقف باشد تا در هر نفس طاق گوید نه جفت مراقبه مشتق  
 از ترقب است و ترقب انتظار را گویند پس مراقبه جمع نمون حواس ظاهره و باطنه است  
 در انتظار محبوب بیت

همه چشم تا برون آید	همه گوش تا چه فرساید
---------------------	----------------------

عزیزی گوید مراقبه را از گریه آموختم و مراقبه را معنی دیگر هم هست و آن آگاهی علم بنده  
 است بدوام اطلاع حق سبحانه بر او و حضور او تعالی مراد را خواجه بزرگ  
 قدس سره میفرموده اند که طریقه مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی است و اقرب است  
 بجدیه از طریق مراقبه بمرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت می توان رسید شرف  
 بر خواطر و بنظر مومبت نظر کردن و باطن را منور گردانیدن از دوام مراقبه است  
 و از ملکه مراقبه دوام جمعیت خواطر و دوام قبول دلها حاصل است و این معنی را جمع و  
 قبول می نامند سلطان الذکر آنست که ذکر تمام بدن را فرا گیرد و هر عضو در  
 رنگ دل ذاکر و مستوجه مطلوب گردد و بیست

هر دم بهوای تست و مساز	هر موی ز گیسوم به پرواز
------------------------	-------------------------

رابطه حفظ صورت پیر است در دل حضوت خواجهر احوار قدس سره  
 اشاره بر رابطه نموده اند جایکه فرموده اند ع سایه رهبر به است از ذکر حق

یعنی این طریق از ذکر نافع تر است پیمانش آنست که مرید بیچاره چونکه گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد و تا اخذ فیوض و برکات از آن حضرت بے توسط نماید متوسطی باید خداوند هر دو جهت که از عالم علوی خطی فرا گرفته بعالم سفلی جهت دعوت و ارشاد رو آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانیه که بعالم سفلی وارد فیوض را به مستعد آن رساند و آن واسطه در حق مرید پیر است که اتصال بچونی بغیب الغیب نموده بعالم شهادت رجوع نموده است پس مرید هر چند وجوه مناسبت پیر پیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید بیست

زان روئے که چشم تست حول | مبعوث تو پیرت اول

و چیزهای که مناسبت به پیر بان حاصل شود محبت است به پیر و خدرت و رعایت آداب و است ظاهرا و باطنا و اتباع او است در آداب و عادات و عبادات و مرادات او ساختن و خورا و حضور او کاملتت فی ید الغسال ویدن و در پیر فانی گشتن و لهذا گفته اند که فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی الله است و طریقه رابطه از اجل امور است و اشد مناسبت به پیر پیدا است میکند و سهل امور مسطور است که محصل مناسبت اند و چون نسبت رابطه غالب می آید خود را عین پیر می یابد و به لباس و صفت او خود را موصوف می یابد و هر کجا که می نگر و صورت پیر می بیند بجیت

در دیوانه جو آینه شد از کثرت شوقی | هر کجای نگوم روئے ترا می بینم

توحید یگانه کردن دل است از التفات با سوائی و از شهود و شعور ما عدا بجیت

توحید بعرف صوفی امی صاحب سیر | تخلیص دل از توجه او است بغیر

عدم فنا است در جهت جذب و آن عبارتست از عدم شعور خود با و صفا خود و جود هم بقا

است که بر این فناء مرتب شود این بقا چون در جهت جذب است که سلوک بآن ضم نگشته است  
 از عود و بوجو و بشریت همین نیست پس ولایت بآن حصول نه پیوند و فنائی و بقائے  
 حقیقه است که ولایت بآن مربوط است و از عود مذکور همین است و دوام آن را  
 لازم فنائی حقیقه نیسانی ماسوی او تعالی است و زوال علم ماعدا حضرت ایشان  
 قدس سره فرموده اند که اگر زوال علم حصولی اشیا است فنائی قلبی است و اگر  
 زوال علم حضوری است عبارت از نفس حاضر است فنائی نفس است و وجود فنائی  
 بقای است که بر این فناء مرتب می شود و بوجو و موهوب بولایت ثانیه موهوب و گرد و  
 حضرت خواجہ نقشبند قدس سره همین معنی فرموده اند که وجود عدم  
 بوجو و بشریت عود می کند اما بوجو و فناء بوجو و بشریت عود نمی کند باز گشت عبارت  
 از آن است که بعد از ذکر نفس و اثبات بطریق معهود بزبان قلب بگوید خداوند  
 مقصود من تویی و رضای من توست - تم مکاتیب الشریف بعون الملك اللطیف -

## تذکره رابع از منتخب رابع در ذکر بعضی خوارق و تصرفات بطریق اختصاص از حضرت علامه الوفی رضی الله تعالی عنہ

مخفی مانند که شمه از علوم و معارف ایشان ذکر یافت و اول و اعظم خوارق معارف  
 اند که موافق کتاب و سنت واقع شوند و تعظیم و توقیر کتاب سنت و دین و شریعت  
 کما بینخی لاحد از مرقومات و مکتوبات ایشان قدس از آن در قید قلم آمده واضح  
 و لاجر گردید که ما فوق آن تصور نتوانیم پس کر خوارق عادات و تصرفات و کرامات  
 که تعلق بعالم کون و فساد و اورد پایه ادنی است نسبت با آنها و حاجت نوشتن آن  
 نیست اما چون عادت مولفان احوال بزرگان چنین جاری شده که از آنها برخ



نیز می نویسند لهذا این فقیر نیز تبعیت آنها نمود و بر خه از خرق عادت و تصرفات و کرامات جناب عروة الوثقی ثبت می نمایم و هر نقلی که تعلق بخرق عادت داشته باشد ابتدای آن بسرخمی منخرق عاداته می نویسم و هر ذکر می که مشعر از تصرف ایشان بود افتلاح آن من تصرفاته بسرخمی می نگارم می آید که جناب حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغة الله رضی الله تعالی عنه که فرزند اکبر و خلیفه اول و قائم مقام بی بدل ایشانند و منصب قیومیت فی سائر احوال بطریق اصالت پایشان رسیده و بمقتضای فرزندان و مستفیضان والد بزرگوار خود انداز ایشان مروی شده :-

**مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهَا** که روزی حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه

خود که والده فرزندان ایشان باشد خطاب نموده فرمودند که امر زبده روح پرستوح قطباً لمحققین وارث المرسلین شفا می دل های درویند حضرت خواجه بهاوالدین نقشبند رضی الله تعالی عنه شده اشارت فرمودند که امر وزیکه ازینات من بچند واسطه در خانه شما و روحی فرماید باید که در تعظیم و توقیر او کماینبغی کوشش رو و اگر کسی از روی نادانی بچشم حقارت و رلباس او که از وراثت نقر است دیده بخند پیش آید موجب مخاطره ایمان او خواهد بود حضرت ام المریدین از استماع این کلام از اول روز بدر و از حرم سرای رفته انتظار قدم برکت لزوم آن مخدومه نموده نشستند تا و رو سعادت آمدود آن مخدومه گردید به ادب و تواضع بسیار پیش آمدنمونه لوازم نیاز مندی بجا آورده و خدمات شاکسته نموده تا مدت اقامت در ملازمست خدمت خود بیچ دقیقه نامرعی نداشتند و چون ایشان توجه بر فتن فرمودند آنچه لوازم خدمت کاری است همیا ساخته رخصت فرمودند حضرت ام المریدین شکرانه

خداوندی جل شانہ بجا آوردند کہ امر حضرت خواجہ بزرگ <sup>رضی عنہ</sup> بجائے  
 آمد و نیز مخدومہ محترمه از خدمات ایشان راضی و مسرور رفتند **من تصرفاتہ**  
 می آردند کہ در وقتی عبور عسکر سلطان زمان ایشان از دارالارشاد سرپند واقع  
 شدہ بود سلطان وقت اورنگ زیب عالم گیر بود کہ از جملہ مریدان بلک از زمرہ  
 مستفیضان و نسبت یافته گان ایشان بود چنانچہ در مکتوبات ایشان بطرف سلطان  
 مذکور بامکاتبات و دریافتہ و بشارت عالی و اشارات متعالی در بارہ  
 او مندرج شدہ بلکہ بشارت فنائی قلب فنائی نفس نیز مذکور گردیدہ و بطرف کشمیر  
 عنان توجہ ظل اللہ مصروف بود چون سلطان منسلک طریقہ شدہ بود و بہرہ کلی  
 یافتہ اصل عساکر تمام را رجوع نمودند و اکثر دست ارادت و رفقا اک ایشان  
 زودہ و از فیوضات باطنی و تصرفات ظاہری کامیاب مطالب و وجہانی  
 گردیدند از ان جملہ یک شخصے رازنجیر پیا آوردند و پدرش کہ از مریدان قدیم  
 بود بعرض حضرت عروۃ الوثقی رسانید کہ این فرزند من گرفتار چنگ  
 عشق مجازی شدہ دست از خدمت سلطان و جاہ و منصب خود برداشتہ  
 اسیر و بیقرار دیوانہ و اریل و بہار دریا و قد و خسا و عشوق صوری گردیدہ  
 اگر تصرفی در بارہ او رود تا بخود آید موجب آسائش این مخلص صمیمی خواهد بود خدمت ایشان  
 خطاب بآن بقرار نمودہ فرمودند کہ از این اندیشہ باطل و خیال لاطائل در گذشتہ روی  
 ہمت بر غز از حقیقت آری و از بستان معرفت ثمرہ یابی ہر آئینہ بہتر خواهد بود بیست

عشق حقانی شعرا بخش کن	عشق صوری را بظلمان و اگذار
آن گرفتار بندبار فی الحال زبان را مہ نم این فرد حضرت خواجہ حافظ شیرازی نمود	
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند	کز تو نمی پسندی تغییر کن قضا را
خدمتشان در آن وقت بجز بجزب فرمودند کہ تغییر کردند قضا را بجز و استماع این کلام عقل رفته	

بسرش عود کرد و عشق مجازی مبدل حقیقی شده و بسعادت ارادت مشرف شده از  
فیوضات عام ایشان بهره حاصل نموده در زمره اولیای وصلحای فرآمد کامل گم کردید  
**مِنْ خَرَقَاتِ**

روزے جناب ایشان در تناول فواکه بودند  
و بر غیبت تمام می خوردند می آرند که آن آئینه بود که اعلامی میوه های بهر دوستان است  
صاحبه از مخلصان زیارت آمده بود و بخاطرش خطور نمود که اهل لثرا اکل باین غیبت  
می باشند تا و چشم چه بود فی الحال از شراف خاطر در یافته فرمودند و چشم آنست  
که هر چه اولیا تناول می فرمایند همه نور می شود پس نور هر قدر که بیش بود مرغوب است

**مِنْ تَصَرُّفَاتِ**  
آورده اند که یکی در خانقاه عالم پناه ایشان  
آمده مشاهده کثرت اخراجات ایشان نموده استفسار و جوه داخل از صوفیان  
کرد گفتند وجه مقرر اصلا مقبول امام معصوم قیوم نیست غیر از توکل خالصه

اسباب منظور خدمت ایشان نمی افتد آن مرد وقت خلوت ایشان را ملاحظه  
نموده معروض داشت که این مخلص را ده حج دارم و این داعیه و امنگی شده در  
نزد من از عنایات ایزدی سنگی است که خاصیت آن دار و که مساس آن آهمن

اسود را طلا احمر می سازد و آنرا همراه نمی توانم برد و اینی چون شما منظور نیست و نیز  
موجب سعادت این مخلص است که آنرا بخدمت عالی گذارم که تا مراجعت آن پنجه  
جهت اخراجات فقرا از آن سنگ طلا نموده شود و بکار رود و موجب رفاهیت ملازمان

عالی باشد اگر جیات باقی بود و مراجعت نصیب شود بمن عنایه نمایند و الا نه بخدمت  
حضرت باشد ایشان در حضور آن شخص سنگ را گرفته بر طاقچه انداختند و آن مرد  
مخص شد بعد مدت دوسه سال که آن عزیز از آن سفر مراجعت نمود و بدار الارشاد سر رسید

رسید و بلازمست عالی بار یافت فرمودند که سنگ شما در همان طاقچه که در حضور شما انداخته  
بودیم افتاده است بر و آرید و سبب نگاه داشت آن بود که این سنگ اگر درین

سفر از نزد شامی رفت مرغ روح شما از مفارقت آن پرواز می کرد آن گاه بخادمی امر فرمودند که سنگ و کلوخ بسیار حاضر سازد چون حاضر نمود فرمودند که همه طلائی شوید به مجرد فرمودن طلائی ناب شدند بعد از آن فرمودند که کسی را که این کمال عنایت شد باشد او را نمی رسد و نمی سزد که باین چیزها گرانند فرد ملحد و حرد

در مس قلب من ای مظهر حق کن نظری || از آنکه کسیر اثر ز کس شهلا داری ||

**من تصرفات** صاحب کتاب برکات معصومی می آرد و از والد خود نقل می نماید که روزی خدمت حضرت عروة الوثقی بعد از ملاحظه یک سال مدخل خود را که یک لک شده بود و مصرف خانقاها معطلی که یک لک و پنجاه هزار گردیده در ادای احسان حضرت رحمان تبارک و تعالی بزبان مبارک آورده اند که مدخل جناب حضرت خواجہ احرار قدس سره یک لک و پنجاه هزار بود و مصرف ایشان یک لک ثابت شده مدخل یک لک و خرج یک لک و پنجاه هزار و با وجود آن قرضدار نه ایم بلکه کشتا نشن کامله رفاهیت تمام شامل حال است یا و چه تصرفات **من خرق عادات** چون ایشان عزم سفر حرمین الشریفین نمودند بایشان مکشوف ساختند که بعد خروج تو از دیار هند انواع بلاهای مختلفه بر زمین میهند روی خواهد داد و انتقامات کلی از این ها خواهند نمود و تغیرات عظیم رو خواهد داد که بوجود تو در این دیار این همه اطوار معوق می بود به نسبت پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام چه تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است بموجب آیه کریمه **مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ** و چون باز مراجعت نانی موجب رفاهیت امن و امان خواهد شد فوق **كَمَا كُنْتُمْ تُشْفِكُنَّ** که می آرند که باعث باین مقدمات آن شد که چون خدمت ایشان بار او مذکور تا به دار السلطنت رسیدند یکی از سادات بخدمت ایشان آمد و عیان نمود که مراد و جمعیله بود که بسیار مطبوع و مقبول



من بود روزی رانا نام ہندو کہ از روسائی فرقہ ہنود بود و مقرب سلطان اورا بدید  
و فریفتہ او شدہ و جبراً اورا از من ستاند از این عمر ہر جا استغاثہ بروم نظر بخدمت او  
نمودہ کسی عرض مراب سلطان نرساند و غور من نہو و خدمت حضر عروۃ  
الوثقی بابر اور بزرگ خود خواجہ حضرت خازن الرحمن رضی اللہ تعالیٰ عنہما  
از استماع این مقدمہ از کمال غیرت کہ لوازم ولایت است متغیر شدند و فرمودند و نزد  
سلطان رفتہ احوال ترا اظہار خواہم ساخت اگر بغور تو رسید فیہا والالانہ تغیر سلطنت  
او خواہیم کنانید و دوران وقت نزد سلطان رفتند و آن وقت دارا شکوہ<sup>(۱)</sup>  
سلطان بود احوال سید مذکور باورسایند و طلب غور فرمودند سلطان بنا بر خاطر  
رانا کہ یکی از اعظم امرا بود و غور این مقدمہ تساہل نمود و گفت بجا طریق زن نمی توان  
چنین امیرے معتبرے را فضیحت نمود بان سید بنا بر خاطر شامہا لیغ کثیر میدہم کہ دیگر  
تزوج نماید خدمت حضر قین از این سخن متغیر شدہ فرمودند کہ ہر گاہ بغور این  
سید نمی رسی و آن کافر را سزا نمی رسانی مایان از این سفر کہ در پیش داریم  
ہرگز ملک ہند مراجعت نخواہیم کرد تا تو باو شاہ باشی و رجواب ایشان گفت حضر  
مخیر اند و من در این ایام عربیت لشکر بطرف اورنگ زیب دارم بجا نب  
دکن کہ از من باغی شدہ باین امور نمی توانم پرداخت و نمی توانم مثل رانا  
امیرے را از خود رنجانیدن حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
در جواب فرمودند کہ تا رانا و اعوانش سنرا نرسند انشاء اللہ تعالیٰ مابین ہند نخواہیم  
آمد و از مجلس سلطان برخاستند بہیت باطنی ایشان آن قدر بر و غلبہ کرد کہ ہیچ نوع  
افزیت بایشان نتوانست رسانید خدمت ایشان چون بہلا دکن رسیدند  
و اورنگ زیب بد آن طرف بود از اخبار قدوم ایشان بارادہ سفر صرین و مشاجرت  
ایشان بدار شکوہ با خبر گردید از این معنی امیر قوی حاصل روزگار خود دانستہ

(۱) دارا شکوہ ولد شاہجہان و برادر بزرگ اورنگزیب است

خود را بخدمت حضرت عروة الوثقی رسانید و مرید شد و معروض داشت که نسبت  
من بدار اشکوه همچگونه مقاومت را بر نمی آید الا بدست آویز محکم ایشان که عروة  
وثقی جهان جهان بیان اند ایشان فرمودند باک مدار بموجب آیه کریمه **كَمْ مِنْ فِئَةٍ  
قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ** به عنایات ایزد تعالی تا سلطنت تو  
مقرر شده هرگز رجوع ناهیند واقع نخواهد شد از این بشارت او رنگ زیب  
قوی دل گردیده تهیه عساگر نمود و مقابله دار اشکوه را مستعد شد چون خدمت ایشان  
زیارت دو صحره منوره جناب اقدس کامیاب شدند و عده که با او رنگ زیب  
فرموده بودند معروض داشتند چنان مامور گردیدند که سلطنت را با او رنگ زیب  
عنایت فرمودیم اما چون دار اشکوه خود را در زمره مریدان حضرت غوث  
صمدی محبوب سبحانی جناب شیخ شاه سید عبد القادر جیلانی  
رضی الله تعالی عنده در آورده است خدمت ایشان جانب و را دارند محمد  
صبغت الله فرزند اکبر خود را به بغداد فرست که رفته بایشان مقصود ترا حاصل سازد  
تا بخاطر او ایشان از طرف دار اشکوه دست بردارند لهذا حضرت عروة الوثقی  
موجب فرموده امر شریف خدمت حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغت الله را  
ببغداد شریف فرستادند و ایشان بشرف زیارت مبارک مشرف شده مطلوب را  
معروض داشتند خدمت حضرت جناب غوث الجن والانس مقصود را قبول  
نموده علاوه بر آن خلعت غوثیت خود بخدمت حضرت قیوم زمان شیخ محمد صبغت  
الله عنایت فرمودند چنانچه در احوال ایشان مشروح نوشته خواهد شد بر سر اصل  
سخن رویم که بعد رسیدن حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه در بلاد عرب  
بلدان هند بلادهای مختلفه گرفتار شدند از قسم قحط و وبا و زوال سلطنت تغیر  
آن وقتل و نهیب انواع ابتلا سبب هلاکت ذلت اهل آن گردید چون خبر زوال

سلطنت وارشکوه و سلاطین و زنگ نیر عالم گیر رسید خدمت حضرت عروه الوثقی  
از احکام حج و زیارت خلاص شده بودند عنان مراجعت بپند آوردند با هزاران  
العامات ایزدی متوجه وطن گردیدند که تفصیل آن در رساله بواقیت الحرمین مذکور  
است فی الجمله بوردایشان در بلدان هند موجب نزول رحمت ایزدی گردید و  
اهل آن از مهالک نجات یافتند و اورنگ سیب از استماع مراجعت ایشان چند منزل  
استقبال نموده انواع خدمتگاری بجا آورده مدت متمکن تحت سلطنت فیروز  
میمنت بود چون او در بلاد هند سلطان ستقیم بانواع دینداری و خداپرستی ظاهر  
آرامی و استحکام سلطنت نگذشت چنانچه این معنی مشهورانام است حاجت  
بیان ندارد **مِنْ خَرَقِ عَادَاتِ** خداپرست خان نام مردی  
از امرای ازجهت تطبیق اسم با اسمی ترکامارت ظاهری نموده به تنویر باطنی ملتزم <sup>نقاه</sup>  
عالی شان حضرت عروه الوثقی بود در آن هنگام که در ظل بها آثار آن دیار  
میگذارید اتفاقاً روزی شش نفر همان از اعزه زمان که بان خان نسبت قرابت  
و معرفت داشتند در حجره او ورود نمودند خان مذکور از مرفلاس که از لوازم فقرست  
در بهانداری آنها مشوش شد و اظهار احوال خود را به متصدیان خانقاه از غایت  
تکلیف نتوانست نمود و وقت ختم مقرری حضرت عروه الوثقی شد از خوف فوت  
آن وقت همانان را بجای خود گذشته خود را به مکان ختم بخدمت عالی رسانیده  
در ختم شریک شدند اما در خاطر اندیشه مذکور مرکز بود و بعد از ادای ختم بدستور معمول  
فواکه حاضر آوردند و تقسیم نمودند قاسمان را عاوت چنان جاری بود که اهل ختم را  
ده ده دانه انبه میدادند و غیر حضار را پنج پنج دانه تقسیم میکردند بخان مذکور نیز بدستور  
معمول دانه دانه و آنان در خاطر خان مذکور همانان عبور کردند فی الفور حضرت  
عروه الوثقی خان را طلب داشته و یک بسد انبه را بخود قریب فرموده از دست

ببارک خوده انبه جدا کرده دادند و فرمودند که این تقسیم یک ضیف شما و ده دان  
 دیگر جدا نموده فرمودند که این رسد ضیف و یکم شما همین قسم شش رسد را جدا کرده عنایت  
 کردند که جمله شصت دانه انبه شد و شش اشرفی نیز پوشیده در دست او دادند فرمودند  
 که شما بجا فرزند ما یید هر گاه در وقت بودن خانقاها بهمانی ورود فرماید بلا تخاصی  
 عیال میمونه باشند بعد از مرخص شدن شما از خانقاها کشایش بسیار حاصل و زکار شما خواهند  
 فوقه کما انجبه رضی الله تعالی عنه این قصه از زبان خان مذکور در برکات مکتوب است

**من خرقه عامه ات**

شیخ محمد سیف الدین قدس سره که فرزند نجیب ایشان بودند  
 در مکاتیب خود در مکتوب صد و چهل و یکم که بنام شیخ باقر لاهوری ورود  
 یافته نگارش فرموده اند و بعینه عبارت آن مخدوم زاده ایرادی و در  
 در بلده کابل عزیز می حضرت ایشان را یعنی حضرت عروة الوثقی رضی الله عنه  
 را بنحواب دید و آن حضرت او را نیمه ترکی عنایت فرمودند چون بافاقت آمده  
 آن نیمه را در بیداری پیش خود یافت تم کلامه الشریف

**من تصرفات**

اسماعیل قدس سره منقول می نویسند که روزی حضرت عروة الوثقی را  
 بوضوی نماز اشتغال داشتند در عین وضو آفتابه که در دست مبارک داشتند  
 بجوش تمام بردیوار زدند خادمه که حاضر بود رفته آفتابه دیگر را حاضر آورد  
 از این مقدمه و هم برداشته بخدست حضرت ام المریدین رفته عرض این ماجرا  
 نمود خدمت ام المریدین احوال خوف خادمه را بعضی رسانید فرمودند با و  
 بگویند خوف نکند در آن آشنایی از مخلصان ما را در صحرائی شیر غرنده مقابل  
 شده بود و قصد هلاک و کرده او از کمال عجز متوجه باطن ما شده است خلاص



خود خواست زود آمدن آنوقت جز آن آفتاب سلم حاضر نبود بر سینه آن شیر زویم و آن بچاره  
 را از سفر آن سباع نجات دادیم تا روزی که میر محمد طاهر که یکی از مردمان حضرت  
 عروۃ الوثقی بود از سفر بنگاله آمده بحضور جمع کثیر از تصرفات عالی ایشان بیان نمود  
 که در صوبه بنگاله بجای می رفتم ناگاه شیر غرنده رسید در آن اثنا یاد پیر بزرگوار  
 خود کردم فی الفور به چشم سربفتح سین دیدم که حضرت عروۃ الوثقی رسیدند آفتاب  
 که در دست مبارک داشتند بر آن شیر زوند که زهره آن شیر ترقید و از نظر من  
 غائب شدند و مرا نجات از غم شیر دادند بعد از آن بر چهای آفتاب مبارک  
 را تبرکاً برداشتم و تا حال در پیش من است چونکه میر مذکور بار بحضور پیر نور  
 یافت بی آنکه او عرض نماید فرمودند لکه سبحان الحمد که مدد بروقت در حق شما واقع شد  
 والا نه شیر کار شما را باخر رسانیده بود **مِنْ تَصَرَّفَاتِ** از زبان باو شنیدم  
 گوهر آراییم که مرید مخلصه ایشان بود می نویسند که در آن ایام که حضرت عروۃ الوثقی  
 رضی الله تعالی عنه بار آورم و ارشکوه مناظره رویداد بشارت سلطنت را  
 بر آورم اورنگ زیب عنایت کردند بدستخط مبارک خود بشارت مذکور نوشته  
 باورنگ زیب دادند و متوجه سفر حجاز شدند حضرت اورنگ زیب بشارت مسطور  
 را بوالده خود اظهار نمودند من حاضر بودم بقین میدانم که بر آورم محمد عالم گیر سلطنت  
 هندوستان از تصرف حضرت عروۃ الوثقی رسیده رضی الله تعالی عنه **مِنْ تَصَرَّفَاتِ**  
 می آرند که سعد الله خان در حضور شاه جهان بتقریب  
 تکذیب حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنه نمود فی الفور بد ر قویج  
 بتلاشد و بر قبح کلمه ناشائسته خود متنبه شده مبلغ پانصد روپیه نیاز و کوزه آب  
 فرستاد و از خدمت ایشان عفو تقصیر خود خواست که آب میدید بفرسند که بخورد  
 آن شفایا بد هرگز در معرض قبول نیفتاد چون حضرت مخدوم مزاده گان بتفایا

نمودند ایشان بجنب فرمودند و غلویان دم نمی کنند باد میان او گفتند زود بروید که روح  
او منتظر همین جواب است خادمان او مایوس شده گردیدند و بسعد الله خان آنچه شنیده  
بودند معروض داشتند فی الفور حلت نمودند و نعوذ بالله من غضب الله تعالی و غضب اولیایه

این قوم چو تیغ آبدارند بیجا جان زتن بی ادب برآند

**مِنْ تَصَرُّفَاتِ كَلَامِي** نویسنده که روزی یکی از امرای ایران که مذکور  
رض داشت متوجه دار السلطنة هند بود و عبور بدارالارشاد سرهند نمود و از روی  
استهزا و مبعذرت ایشان فرستاد که من بزیارت حضرت می آیم خدمت ایشان  
از روی اگر موالصف و لو کان کافراً امرتیار می اسباب میماند آید نمودند  
تا نماز عصر منتظر بودند که خبر رسید که امیر مذکور سوار شده رفت و عرض او استهزا  
بود اتفاقاً در آن اثنا خدمت عرفان پناه خواجه محمد حنیف کابلی که از اعظم خلفای  
ایشان بود از کابل رسید و ما حضری که ترتیب داده بودند برای ایشان حاضر آوردند  
خدمت خواجه مذکور تحف نیاز که همراه داشت در خدمت گذارند و آن با چند  
عدو کار و ولایتی بود خدمت حضرت عروة الوثقی یک کار و برهنه نموده فرمودند  
تربووزی حاضر آوردند تربوزه حاضر کردند بان کار و تربوزه را بریدند و فرمودند که در  
اشنای تربوزه محسوس شد که سر رافضی را بریدیم همچنان شد که از این طرف بریدن تربوز  
بود و آن طرف جدا شدن رافضی مذکور بیست

لکن بازی که سر اینجاست به بازی در این میدان نشاید ترک بازی

**مِنْ تَصَرُّفَاتِ كَلَامِي** آرند که شخصی در بلده ابر آباد بوده در وقت احتضار  
خود خواهرزاده خود را طلبید و فرمود که احوال تو نامتام مانده باید که بخدمت عروة الوثقی  
رفته بسلوک نامی تا بکمال رسی بجهت بزبان آورد که چنان معلوم میشود که بعد از آن  
سال باین دولت مستعد خواهی شد اتفاقاً در این مدت هر چند او را سفره دست داد

بدار الارشاد و سرمنذبتوانست خود را رسانید تا که بدت موعود و سرآمد پیت

گل بخش شگفتن کرد آغاز | بهائی دولتش آمد پرواز

خود را بسرب مبارک رسانید و بشرف زیارت حضرت عروة الوثقی مشرف شد ایشان چون او را دیدند فرمودند که دو از ده سال از وصیت پیرشما همین امروز پوره شد چون آن عزیز حساب نمود بموافق ارشاد ایشان برآمد فرمودند که این اظهار برای این معنی نمودم که کمال شیخ شما ظاهر شود شما و حضار مجلس همه زکمال او باخبر شوید عزیز مذکور مدتی بملازمت خانقاه عالم پناه گذرانیده بموافق استعداد خود در مراتب معرفت سیر و سلوک نموده بخلافتا تیباز یافته مرخص وطن مالوف خویش گردید **من تصرفاته** صاحب برکات می نویسد که روزی این درویش رحمت باو شاه وقت محمد معظم شاه که فرزند اورنگ زیب بود دست داد و ذکر تصرفات حضرت عروة الوثقی رض در میان آمد سلطان مذکور گفت که خدمت ایشان مراد رایامی که حضرت اورنگ زیب بسیر کشمیر متوجه بودند و عبود از دارالارشاد سرمنند نمودند و بشرف زیارت مشرف شدند و آن سال پنجم از جلوس بوده بشارت دادند که سلطنت بعد از انقضای مدت حیات والد تو بتو قرار خواهد گرفت و بعد از چهل و پنج سال این بشارت ایشان بوقوع آمد چه مدت سلطنت حضرت اورنگ زیب پنجاه سال بود پیت

اول و آخر ازل هم تا ابد :- | پیش علم عارفان پیدا بود

**من تصرفاته** الامامی آرنده که خدمت خواجده محمد حنیف کابلی که از اعظم خلفای ایشان بودند قبل از وصول بخدمت ایشان در ایام جوانی فرخنده شبی خواب دیدند که ایشان بدارالارشاد مشرف رفته اند و در خانقاه ملائک پناه رسیده می بینند که دو عزیز نو را نه نشسته اند و شمع در حضور ایشان می سوزد و خواجه مذکور بنحاطر رسانید که اگر مطلع کردم که این دو عزیز کیاندر فی الفی شخصه بطرف او آمد

خواجہ تفسار نمود کہ این دو عزیز کیانندان شخص گفت کہ ہر دو فرزندان حضرت مجدد و  
 الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اندیکی خازن الرحمتہ خواجہ محمد سعید نام  
 وارد ویکے عروۃ الوثقی خواجہ محمد معصوم موسوم است خواجہ بدان شخص  
 گفت کہ مرا بفرزند ثانی حضرت مجدد الف ثانی یعنی خواجہ محمد معصوم  
 برسان آن شخص ہیگوید کہ من نیز باشارہ ایشان بنزد تو آئدہ ام آخر الامر خواجہ را  
 بروہ بخدمت ایشان رسانید چون خواجہ از ان خواب دولت مآب بیدار شد  
 احوال بلا قارب خود در میان نہاد و شوق و جذبہ بخواجہ غلبہ کرد و باجمعی از اجنبہ خود  
 روانہ ہند نشین شد اتفاقاً چون قریب دارالارشاد سندھ شریف رسید  
 وقت شام بود تا بناقہ عالم پناہ می رسید شب شدہ بود بنوعیکہ دیدہ بود دید  
 کہ دو عزیز نشستہ اند و شمع در حضور ایشان می سوزد وہاں شخص کہ در خواب اورا  
 و لیل کعبہ مقصود شدہ بود بخواجہ ملاقی شدہ اورا بخدمت حضرت عروۃ الوثقی رسانید خواجہ کو  
 در خدمت عالی مشغول شدہ در اندک مدت بدرجات کمال فائز شد و بخلافت  
 ممتاز شدہ مراجعت وطن مالوف یافت بعد از رسیدن بوطن و اظہار خلافت اہل  
 وطن متفق الکلمۃ بانکار برخاستند و باستہزا می گفتند کہ خواجہ از پیر خوابکے  
 خود ارشاد آورده آخر الامر چندی متفق شدہ بخواجہ گفتند کہ مایان بغیر  
 دیدن خارق بتو نمی گرویم مایان تیاری ہمانی پیر تو می کنیم امروز وقت  
 طعام اورا بجاگو اگر او وقت موعود بدعوت ما حاضر شد مایان ہمہ مریدان تو پیشویم  
 و اگر حاضر نشدند پس اظہار کمال خود ننرو مایان متنا خواجہ از کمال اعتقاد و غلبہ جذبہ  
 کہ لوازم مبتدیان است قبول نمودہ فرمود کہ غالباً وقت طعام ایشان بعد  
 از نماز عشاء می باشد شمایان تیاری طعام بکنید امید است کہ ایشان حاضر  
 شوند جماعت تمسخرکنان بہ تیاری طعام پرداختند و استبداد سے نمودند



که پیر خواجه در یک روز از سر میهند به کابل چگونه خواهد آمد همه کابر کابل از اهلای و موالی وقت  
 حاضر شدند و منتظر وقت بعد عیشای بودند و خواجه بعد از نماز عیشای مراقب شد  
 اهل دعوت طلب بر آوردن طعام از خواجه کردند خواجه فرمودند طعام بر آید  
 که وقت طعام خوردن ایشان همین است آنها بر آوردن طعام مشغول شدند  
 ناگاه از فراز بام آواز پائی بگوش غفلت زدگان رسید و دیدند که از راه زین  
 حضرت خواجه عرو و الوثقی با حضرات مخدوم زاوه گان بصحن خانه خرامیدند  
 و بر مسندیکه برای ایشان فرش کرده بودند نشستند و مخدوم زاوه گان عالیشان  
 گرداگرد والد مذکور خود حلقه بسته نشستند جماعه مرصدا القلوب از مشاهده این  
 حال تعجب شده بقدم مبارک افتادند و عذر تقصیر خواستند خدمت ایشان  
 فرمودند که محض برای خاطر داری خواجه آمده ایم والا ما را سزاوار کرامت نیست  
 زینهار بار و یگر از اولیای طلب کرامات نمی نموده باشند که ضرر خالص است القسمة  
 طعام تناول فرموده و شب با جماعت بسر بردند و اکثر آن جماعت داخل طریق  
 علییه شدند قریب صبح باز بالای همان بر بام بر آمده فواکه تازه که بخدمت گذرانیده  
 بودند حضرات مخدوم زاوه گان برداشتند و فواکه خشک غیره تحف که تیار نموده  
 بودند بخواجه عنایت فرمودند که از پشاور و لاهور بخدمت برسانند و خود در یک لمح  
 بدارالارشاد رسیدند هر چند آن مردم عرض نمودند که چند روز اقامت  
 نموده باز براه متوجه وطن شوید فرمودند که خبر بجسی نکرده ایم از این واقعه بسیار  
 اضطرابی در متعلقان واقع شود با جمله نماز با دعا و در مسجد خود با یاران ادا نمودند  
 و فواکه مرطوبه را بذوی القربی و غیره مجتبان تقسیم نمودند فرد

چه شود که بسر وقت من چسبند  
 قدمی رنج زمانی و دلم شاد کنی

**مِنْ تَصَرُّفَاتِهَا** از خدمت انور نوشی صاحب ساکن بهی کونی

منقول است که چون حضرت عروه الوثقی رض با جازت مرزمتاز کردند و خلعت خلافت  
 عنایت فرمودند و رخصت بوطن مالوف کردند معروض ایشان نمودم که اکثر مردم آنجا  
 افغانند و شدیدی است آنکه تصرفی ظاهر معاشه نمایند اراوت نخواهند آورد بلکه استخوانها  
 کرد و اگر از تصرف عالی چیزی ببندد عنایت شود که در آن سرزمین افغانی گزنده بسیار  
 است و ایزدای کلی از آنها سخلق متعدد است و آنها نوعی توجه شود که مطیع من شوند  
 هر آینه موجب اخلاص از آنها خواهد بود و فرمودند که نام شما بر سر گزنده که مذکور گرد  
 سر از اطاعت شما بر آورد و دیگر در هر امراض و م شما موجب شفا است و جانی و و  
 و همه مردمان آن جا بشما مخلص و مطیع خواهند شد فوقه که ما اخیر رضی الله عنه  
**مِنْ تَصَرِّفَاتِ** از صوفی پائنده طلا کابلی منقول است که وقتیکه  
 این مخلص را مجاز نموده رخصت فرمودند بعضی اقدس رسانیدم که مشیخت را  
 خرج خانقاه می باید و انید رویش بجز نام خدا چیزی ندارم امر فرمودند که صوفی  
 قدس کاغذ سرخ و سفید بسیار بد فقیر تحس نموده پاره کاغذ سرخ و سفید  
 بهم رسانیده خدمت حاضر نمودم بدست مبارک خود از آن کاغذ بطور روپیه و  
 اشرفی بد و قطع نمودند و بلعاب دهن مبارک خود آلوده بدست بنده داوند روپیه  
 و اشرفی شده بودند سخطه فقیر خطور نمود که اگر این تصرف به بنده عنایت شود خوبتر  
 خواهد بود از این روپیه و اشرفی به مجر و این خطور را امر نمودند که این تصرف بشما عنایت  
 نمودیم بشرطیکه زیاده از احتیاج نکنید بعد هر وقت که محتاج میشدم کاغذ سرخ  
 را بد و نموده بلعاب دهن بر آوردم اشرفی میشد و اگر کاغذ سفید را می بر آوردم  
 روپیه میشد و این تصرف او مشهور بوده لهذا لقب بصوفی پائنده طلا کابلی شده بود  
**مِنْ تَصَرِّفَاتِ** کذلک صوفی پائنده که باس نیز از مجازان  
 ایشان بود در وقت رخصت با و پاره که باس عنایت نموده بودند و فرمودند

که در این کرباس برکت است صوفی مذکور مدت عمر خود از آن کرباس میفرودخت خریج مایحتاج خود می نمود و از کرباس هیچ کم نمی شد تا انقضای مدت حیات او بعد از ارتحال صوفی مذکور همان کرباس را با مراد تکفین او نمودند و صوفی مذکور مشهور بصوفی کرباس پاننده بوده این قدر از خوارق و تصرفات که مذکور شد در رنگ آنست که از سحر بی پایان بجز آب

اقتار و دبیست

بجز گراوری در کوزه | چند گنج قسمت یکروزه

اگر کتب رسائل که در احوال ایشان و فرزندان و خلفای ایشان جمع شده و در آنها آنچه ذکر یافته جمع نمایم از قسم خوارق و تصرفات هر آینه از احصا آن عاجز ایم

و کمالش نیاید در شمار | عاجزم گر یک نویسم از هزار

تذکره پنجم منتخب چهارم در احوال حضرت  
 وة الوثی رضی اللہ عنہم از اینجهان بفرادیس جهان

می آید که خدمت ایشان دو سه سال قبل از انتقال آثار قرب ارتحال را از فرست معنوی دریافته به تهیه سفر اخروی مستعد شده دست حق پرست از جمیع بائست دنیا برداشته بر نعم الرفیق الاعلی مترنم بودند و اظها این مقدمه جانگاہ اشاره و علانیه بانواع باجتماعی و اقربائی می نمودند چنانچه کتب خانه که کلان تر خزینہ سرکار معرفت مدار بود و محبوب ترین امتعه آن قدوه ابرار و مشتمل بر کتب متداوله و غیر متداوله از غرایب علوم و عجائب فنون مجتمع بوده که در جاهنهای دیگر یافته نمی شد از این فرزندان گرامی خود و غیره مجبان و مخلصان و مستحقان قرعه انداخته بموجب آن تقسیم فرمودند و نیز شب پانزدهم شعبان در انتقال امر فرمودند که تفحص از نور

قمر نمانید که بدستور معمول منور است یا در شعاع و ضیائی آن فتور است هر چند بیننده گان  
 غور می نمودند اصلاً در قمر اثر نور نماند دیدند با وجودیکه اثر از آن تا برابر اطراف فلک پدید آمد  
 حتی که شب نصف رسید بینندگان عاجز شده معروض داشتند که ماه چون دیگر  
 سیاه بر روی فلک آنجسم سپاه ایستاده و اثر ضیاء در وی مشاهده نمی شود فرمودند که  
 نام قطب از صحیفه هستی محو نموده اند که ماه از غم آن کاهیده اهل آسمان را نیلگون ساخته  
 است اما هیچ یکی از حضار محفل خلد مشکل دریافت معنی این مقوله نمود تا آنکه وقعه  
 این رحلت آن قیوم وقت و می داد و بعد از آن از سر آن مطلع شدند و تیزی نماند  
 که در آن نزویکی روزی در باغچه عالی که مدفن متعالی ایشان شد تشریف فرما شدند و جا  
 که مرقد مقدس قرار یافته ساعتی مراقب بودند و فرمودند که نزویک است که مکان فقیری  
 از فقیران صاحب کمال گردد و مردم از آسمان این مقوله گمان بردند که مگر و در کدام بزرگی  
 در آنجا خواهد شد و در آن ایام در واقع بشرف زیارت حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه  
 مشرف شدند از آن جناب تفسیر احوال آن جهانی نمودند ایشان در جواب فرمودند  
 که این جا کمال همه رحمت است فراموشی آن مخلصان را بنویسد فرحت جاوید خبردار  
 کردند و مثل عاصیان را امیدوار ساختند می آرند که قبل از وصال ایشان شش ماه  
 این رویائی صابحه دست داده بود می آرند که ایشان در این ایام تمام جمال صرف  
 شده بودند که بوی از جلال در ایشان دریافته نمی شد گویا وجود شریف ایشان منظر رحمت  
 عام شده بود و هر کس را بکمال شفقت و مهربانی پشاست تمام پیش آمدی نمودند  
 و کثرت ارشاد آن قدر عالم گیر شده بود که بموجب کریمه اذ اجاء فنصر الله و الفتح  
 و رآیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا کثرت خلایق در اطراف  
 و اکناف عالم بمرتبه رجوع یافته که افواج رجال و نساء و پیر و صغیر و کبیر و برنا بر نهی ورود  
 می نمودند و آن خبر کلمه علام الغیوب بگنجد و رود فیض و برکات بر صلحائی و عصات

در آنجا

نور



ابرنیسان ریزان شده بود که هر که بدان درگاه رحمت شهباه و آردمی شد از خوان الوان  
 رحمت ایزدی بفیوض و برکات سردی می رسید با وجود این فیاضی از خوف مالک  
 یوم الدین لیل و نهار بناله زار میگذرانیدند و در مکاتیب مبارک نیز از این مقوله مذکور بود  
 صنها در مکتوبی بر نگاشته اند که انیسوس که شرف عمر در هوا و هوس رفت و در حرمان  
 و معصیت گذشت و در دیوار بر کردار این دو راز کار گریان و تر از زار است و هر  
 سنگ و سفال بزبان حال فریاد می کنند ما هذ اخلقت و ما هذ امرت بیت

هر دو عالم در لباس تغزیت      اشک می بارند تو در معصیت

اذکر و الله و توبوا الى الله جآءت الراحفة تتبعه الرادفة جآءت الموت  
 بخدا فیها انتقی کلامه الشریف آورده اند که شروع مرض مبارک ایشان چنان بود  
 که در عین عافیت و کمال صحت روزی بدرس کتاب مشکوة المصابیح اشتغال  
 داشتند در حین قرات این حدیث مبارک الحدیث هذا عن جابر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم یود اهل العافیه  
 یوم القیمه حین یعطی اهل البلاء الثواب لو ان جلودهم کانت  
 قرصت فی الدنیا بالمقاریض رواه الترمذی و قال هذا حدیث  
 غریب همانا از روی ابتلا در خاطر خاطر حضور نمود فی الفور و جمعی بساق مبارک بهم رسید  
 شریف ساق مبارک رسخت گرفتند و درس را موقوف فرمودند و معلوم اهل مجلس شد  
 که جمعی بساق ایشان لاحق شده اما بزبان مبارک نیاوردند چه آن متمنا بوده القصه  
 آن وجه بحدی غلبه نمود که از ساق و زانو متجاوز شده تمام بدن او جلع محیط گردید  
 در وقت غلبه او جلع اکثر بتلاوت کلام مجید مشغول می نمودند و بنام جمعه و جماعت  
 حتی الامکان از دست نمیدادند و بصبر و شکیبائی بسر می بردند و این شعله عزلی  
 در آن او جلع اکثر بزبان مبارک می راندند

ان قال لي ميتٌ ميتٌ سمعاً وطاعةً  
 وقلتُ لداعي الموتِ أهلاً ومرحباً

و دیگر اشعار شوق انگیز بزبان تازی و فارسی نیز بزبان مبارک میگذشت

از ان هایکه این است بیت

اگر بجانِ داون میبری شدی کس اوصال | طالب وصلش بدنی هر کس که جانی داشته

و نیز تکرار این شعر می نمودند شعر

ليتك تحلو الحيات مُريرة | الالام  
 ليت الذبيني وبينك عامر | وبينى وبين العلمين خراب

القصه وجع بر بهی مستولی شد که روزی دست یکی از خدمه بعضوی از بدن مبارک سید تمام بدن در ریشه در آمد آنغریز از غایت تعجب معروض داشت که مجروح یک جزو بدن مبارک است که زانو و ساق باشد و از دست رسیدن بدیگر اجزای بدن چه موجب لرزه کل بدن گردد و فرمودند که کدام عضو است که مجروح نیست از کمال صبر و وقار هرگز بلب مبارک حرف صادر نمی نمودند که مخبر از شدت وجع باشد بلکه در حین غلبه آن تلذذات فراوان حاصل روزگار ایشان می شد چه بمشرب مجددی و معصومی ایلام محبوب لذیذ تر فرمودند انداز انعام او چه در انعام رضا محبت محبوب است و در ایلام رضائے خالص محبوب است پس نزد محب راسخ المحبته رضائے خالص محبوب از رضای مشترک جانبین لذیذ و پذیر است آورده اند که بتقریب بیان نمودند که سجده من فوق العرش واقع می شود و بلب خادمه که در این وقت مرامد رکوع و سجود است سجده او نیز فوق العرش واقع شده از محرمان اسرار ایشان منقول است که شش ماه قبل از وفات می فرمودند که هر سجده که بوقوع می آید خواه از فرض خواه از نفل فوق العرش

واقع میشود و بک تمام نماز آنجا که لفظ جاوید آن بارگاه از تنگی میدان عبارت است  
 وقوع می یابد بکلام صادق سیدنا لبشہ علیہ السلام **وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ**  
**السَّاجِدِ يَسْجُدُ عَلَيَّ قَدْ مَحَى اللَّهُ فَلَيسْ جَدٌ وَلِيَرْغَبَ فِيَّ آتِيَةً كَمَا نَدَى**  
 حضرت مخدوم زاوہ بر جاوہ شینہ ابو القاسم کہ فرزند حضرت قیوم زمان  
 اندونبیرہ حضرت عروہ الوثیقی رضی اللہ تعالیٰ عنہم از مشاہدہ دیدار پیر  
 انوار و رشادت او جلع و آزار کثرت صبر و تقار ایشان را ملاحظہ نمودہ می فرمودند کہ ہر کرا  
 آرزوی دیدار سید الابرار باشد باید کہ مشاہدہ جمال با کمال حضرت عروہ الوثیقی  
 نماید و آزان جا پے بوقار صوری و استقلال معنوی جناب نبوی برود علیہ و علی  
**إِلَهُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ** آورده اند کہ حضرات مخدوم زاوہ گان کہ ہمہ بدرجات کمال  
 فائز بودند و تصرفات عالی داشتند از غایت ملاحظہ آزار والد خود ہمہ در توجہ در  
 جذب آزار و اوجاع مشغول میبودند ساعی تخفیف لاحق می شد بدستور سابق عود  
 می کرد چہ عافیت صوری بحقیقت تمام شدہ بود و معالہ بما فیت معنوی کشیدہ آورده اند  
 کہ در ایام عرس جناب حضرت مجد دالف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ بہت  
 نیاز عرس ایشان طعام تیار میکردند و جناب حضرت عروہ الوثیقی در شدت مرض  
 بودند چہ عرس جناب حضرت مجد دالف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم شہر صفر المظفر واقع است  
 و وفات حضرت عروہ الوثیقی ہم شہر شریف ربیع الاول و رویدافتہ در میانہ زیادہ  
 از یازدہ روز مفاصلہ نبود و ایشان از کثرت شدت مرض در وقت تقسیم طعام حاضر  
 نمی توانستند شد امر نمودند کہ مردم مدعو را طعام بدهند چون مردم بر آوردند و نزد مردم گذشتند  
 و مردم بخورون طعام مشغول بودند جناب حضرت عروہ الوثیقی با وجود شدت  
 مرض در محفہ محفوف خود نشسته در مجلس حاضر شدند اما از کثرت ضعف نتوانستند کہ  
 از محفہ مقدر سہ بیرون شوند و در آن محفہ نشسته ماندند و شلہ پرہیزانہ کہ برای ایشان

تیار نمود و بودند حاضر آوردند ایشان در مجلس عرس باند خوان و زنتا اول پر میزانه مشغول شدند  
 در آن اثنا یکی از حضار مجلس را بخاطر خطور نمود که اگر از پر میزانه خاص این فدومی را تبرک  
 عنایت شود موجب سعادت غیر مترقب خواهد شد ازین الطعمه متناول که اهل مجلس تناول  
 می نمایند آن پر میزانه که الوش ایشانست در کام این مخلص عزیز تراست خدمت ایشان  
 از اشرف باطن خطر را فهمیده نام او را زبان مبارک آورده طلب نمودند چون قریب ایشان  
 شد فرمودند که این شلم بی اوغن طیب برای من تجویز نموده است اگر مرغوب شما  
 اقتاده بگیرند آن مرد آن پر میزانه را از مواهب جلیله ایزدی تصور نموده اظهار خطر خود کرده  
 از خدمت شریف برداشته با رفقا و احباب خود لقمه لقمه تقسیم نموده بر غبت تمام خوردند  
 و از برکات آن که دوسه لقمه از آن تناول جناب ایشان بود امیدوارتر قیامت بسیار  
 شدند هذا من ادنی تصدقاً فی الله عن عمری نویند که به قمر با رحال  
 خدمت ایشان رقعات بطرف فقرائے گوشه نشینان که در دارالارشاد بودند نوشته اند  
 در آن رقعات اکثر این عبارت می بود که فقیر محمد معصوم از دنیا می رود باید که بدعا  
 خیریت خاتمه دهد و معاون باشند هر یکی از آنها بموجب حوصله خود چیزی در جواب رقیمه  
 مبارک نوشته اند از آنها ملید میوزان نام عزیز صاحب کمال بود  
 می نویسد که مزار آن عزیز در وسط بازار دارالارشاد واقع است در جواب رقیمه ایندویت

### نوشته اند نظم

دری هر پیره زن می زد عزیز سے  
 یقین میدان که شیران شکار سے

که ای زن در دحان یا دم آویز  
 در این راه خوشند از مویاری

یکی از بنات طاهرات ایشان روایت نمود که روزی در حجره خلوت  
 ایشان در این ایام آخر ایشان با ریاب شدم این فرور البشوق تمام تکرار می نمودند

تو دستگیر شوای حضرتی حجتی که کن

پیاده میروم و همراهم سوارند



آوردہ اند کہ یک روز قبل از رحلت مبارک ایشان عبد الملک کہ یکی از فقراء متبع  
 بود اما تسخیرات داشت بموجب آن قبولتی بہم رسانیدہ بود و از جهت حفظ مشیخت  
 خود از خدمت ایشان دور می بود خلاف عادت جهت عیادت آمدہ بخدومت  
 ایشان بار بار یاشد ایشان چون بطرف او دیدند و اثر فرحت رومشاہدہ کردند  
 یعنی ایشانرا بشدت مرض دید چون مریض القلب بود از آن فرحناک گردید ایشان آن  
 معنی را در و مشاہدہ نمود از راه غیرت کہ بوازم ولایت است فرمودند ازین قبولیت کہ از  
 خواندن اسمائے سیفی بہم رسانیدہ و آنرا کمال نشاتین تصور نمودہ و اہل وزگار اسخر و منقاد  
 ساختہ از دریافت کمالات ولایت کہ ثمرہ اش حضور و مشاہدہ است بجز حصول مشیخت  
 کہ عین مباحثت مطلب کار نہ فہمیدہ و استغنا از صحبت اکابر اولیا کہ اہل حضور اند  
 پیدا نمودہ بخت قریب فرزند سیف الدین اورا منہدم و ناچیز خواہد نمود فوق کما  
 اخیر در اندک مدت رواج مشیخت جناب حضرت شیخ محمد سیف الدین رح  
 چنان شد کہ از مشیخت او نام و نشانی نماند فعوذ باللہ من غضبہ غضب اولیائہ <sup>بت</sup>

این قوم چو تیغ آب دارند	جان از تن بی ادب بر آرند
-------------------------	--------------------------

فقیر بعضی از اولاد او را دیدیم کہ در بند آمدہ اند و اسیر مردم اند بیست

ہر آن کہ ہتر کہ با بہتر ستیزد	چنان افتد کہ ہرگز بر بخیزد
-------------------------------	----------------------------

مے آرند کہ روز وصال مبارک خود بحضرت محمد و منرادہ بزرگ قیوم زمان  
 شیخ محمد صبغۃ اللہ رضی اللہ تع عنہ کہ حاضر الخدمتہ بودہ اند و خدا او پیہ  
 و غیرہ بینموند با و خطا نمودہ فرمودند کہ نزدیک آی با و جو و نسزدیکی نزدیک تر شد  
 سر اپا گوش گشتہ منتظر مواہب نشستند فرمودند کہ رضاء اللہ فی رضاء الوالدین  
 زیادہ متوجہ شدند از استماع این کلام فرخندہ مال بمصدق این مصرعہ

ہتمہ گو شیم تا چہ فرمائے
--------------------------

عنایت نموده گفتند که وضع بے نظیر شما در همه جوه همیشه مقبول و محبوب است تغیر و تبدل را  
 در آن تجویز نخواهد بود و دوم برادران و همشیره های شما همه از شما خور و اند اگر از آنها تقصیر  
 و کوتاهی سر برزند بر آن نخواهید گرفت و دل خود را از آنها رنج نمانید که برای آنها ضرر  
 است و رشته اتفاق مضبوط تر خواهید ساخت سیوم صحبت سلاطین را بے ضرورت  
 اختیار نخواهند نمود و جهت ایشان آداب بجا آورده از جناب قدس خد و ندی جلس طاب  
 توفیق بران مسلت نمودند تا آنکه در حین صایا منصب عالی و نسبت متعالی خود که کنایه از  
 معامله قیومیت باشد بر ایشان عنایت فرمودند صاحب برکات معصومی مینویسد  
 که در آن شب که فدائے ایشان از دنیا رحلت می نمایند بر سر در می زدند و در آن شب  
 با تفسند می کرد که قیوم وقت از این سرای فانی رخت بدار بقای جاودگی  
 کشد هر کس در آن حال با کمال و در سر بود بشتابد و نقد وقت را در باید فرود

غنیمت شمرای شمع و وصل پروانه | امر این معامله تا صبحدم نخواهد ماند |

و نیز می بیند که در قصبه سمرهند بمبک و غیره بلدان بعیده مثل لاہور و پشاور که وقوف این ماجرا  
 داشتند با ایشان نیز این ندا رسیده بود و آن شب نوشته گذشته بودند که اثر این آواز و شورش این  
 ندا از کی بر تو انداز خواهد شد چون این قضیه انتشار یافته تاریخ آن ندا بوفات ایشان برابر آمد  
 و نیز در آن روز زلزله عظیمی واقع شده حتی که شیبایانیکه بر طاقچه با اقداره بر زمین شکستند گویا قیامت  
 برپا شده بود و لا شک که مقدمه قیامت بوده چرا که قیوم عالم و عالمیان بودند از تعالی ایشان  
 در قوام عالم شکست آمده موجب این زلزله است عظیمی شده چنانکه مینویسند  
 که یکی از بنات طاہرات ایشان در آن ساعت بدو گانه نماز شغل داشتند چون از نماز  
 فارغ شدند می بینند که پشت بقبله اند همانا که زلزله ایشان را منقلب نموده یا در  
 حواس ایشان از کثرت غم و اندوه فتوری راه یافته از آن تشخیص قبله ناموده مشرق را  
 ز مغرب فرق نمی کردند چنانکه در باره قیامت صا و راست کریمه و تری الناس سگارا

و آخر کلام ایشان سلام بوده یعنی فرمودند السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مانا که حضور سر ایا سرور جناب نبوی علیه الصَّلَاة وَالسَّلَامُ باملاکه کرام و اولیا عالی مقام شده باشد بیت

چه خوش بود که بر محبت من سزدا  
خوش به بنیم و جازانند ای او سازم

وصال مبارک ایشمال ایشان نصف یوم السبت نهم شهر ربیع الفریق الاوّل هزار و هفتاد و نه هجری بعالم روند او اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ بیت

نه پنداری که جان را رایگان داند  
فرخی روی جانان دید و جان داد

بعد ازین واقع جان گاه آنقدر در دو کفایت و بیایات بلا نهایات بر کافه اهل جهان رخنه که شرح آن از تحریر و بیان بیرون است گویا که رحلت ایشان و تولد غم و محن تو امان افتاد

تا تو رفتی ز چمن لاله رخان خار شدند  
ز کس سوسن گل این همه بیار شدند

تو از تاریخ وصال ایشان اهل فضل زمان چه شرح و چه نظم که بیان نموده اند نه آن قدر است که درین منتخب گنجایش یابد اما بعضی ازان با ایراد می نمایم منها حضرت و حدت قدس ستره

### فرموده اند نظم

ازین زندان فانی در گذشته	دیناؤ	شخصی کین نه طبق را بود سر پوش
بنات النعش شد امروز مهیبات		همان مجبوعه که پروین پیش روش
برسم ماتمی از ساز نامهید		فلک از ابر کرده پنبه در گوش
خروش از نشس جهت به خوربت اندم		که مرغ گلشن حق گشت خاموش
جهانز آتش خرمن افگند		خود اندر خلوت صلبش هم لافش
بساکس خانمان بر باد دادند		بساکس رفته رفته گم شد از روش
ز داغ غم بصحر او نهی دادند		چو لاله ناز نینان خانه بردوش
پای تابوت آن قطب زمانه		چو رعد نعره زن آبیاد در جوش
در پیر معان بستند افسوس		کنون کورند کومی خانه گونوش

(۱) حضرت و حدت: نام عبد الاحد فرزند محمد سعید

چنان مرآت دلِ اِحیرت افروز  
چو پنهان شد ز چشم مردمان آو  
ندا آمد که آن معصوم مطلق  
بگو سال وصالش غیبی آن بود  
اگر خواهی نشان سال عمرش

ماه

که گشته صوتِ حاش فراموش  
چو جان در جسم تزیینت ز روش  
بگویی وحدت آمد روشن و روشن  
که بود از جام غیب عشق مدہوش  
بگو والله دیگر باش خاموش

حواشی

### خدمت حضرت اورنگ زیب عالمگیر فرموده اند **نظم**

تیوم جهان خلیفۃ اللہ  
در دائرہ وجود تا بود  
تاریخ وصال او خود گفت

دانندہ راز پائے مکتوم  
بودش بجهان مثال معدوم  
رفته ز جهان امام معصوم

### تایمر علی کہ ملک الشعراء وقت بود و از جملہ مخلصان حسین گفتہ بدیت

چراغی خاندانِ نقیض بندان  
بسوی گلشنِ جنت قدم زد  
طلب کردم ز دل سالِ وصالش

فر فرخ دین احمد خواجہ معصوم  
ازین بریان رباط کهنہ بوم  
ندا آمد ز عالم رفته معصوم

خدمت حضرت مروج الشریعت یافته اند بہ جنت خوابیدہ

نیز عزیزے یافته نقش بند شانی بود۔  
نیز عزیزے گفتہ الموت جسر بہر یوصل الحبیب الی الحبیب۔

خدمت قدوہ الواصلین امام العافین مجتہب الجلیل حضرت شیخ میا محمد اسمعیل فرمودہ اند خدایا ولایت  
و عدد سنین عمر مبارک ایشان ہفتاد و دو سال کامل آمدہ چنان کہ  
از اصل حساب بشمار تواریخ مبارک ایشان پوشیدہ نیست غسل مبارک  
ایشان را آخوند سجاول کہ از فحول علمائے زمانہ است او فرزند ان ایشان  
بود و از مریدین قدمائے و صاحب نسبت والا ئی بود باذن حضرت مخدوم زادگان و

ان

رفتہ ز جهان امام معصوم

ز عالم رفته معصوم

نیز عزیزے

خدمت قدوہ الواصلین



می آرند که چون بضمضه رسید عرض نمود که مراقبت کشودن دین مبارک نیست خود دین  
مبارک را برنگ احیا کشودند و قبول آب نمودند بعینه بطریق احیا مضمضه فرمودند  
که حاضران متعجب ماندند ازین معنی مخلصان را موجب از دیار عقیدت گردیده و غیر مردم  
را باعث اخلاص شد کفن مبارک بموجب مسنون سه جامه دادند که از ابرو و لفافه و قمیص  
باشد و جامه ندادند چه مسنون نیست بلکه بدعت است و نیز حضرت مجددی در هیچ بدعتی  
حسن نیست اگر چه او را حسن نامند و مقدم بر نماز ایشان برادر اصغر ایشان حضرت شاه<sup>۱</sup>  
جیو با حضرت مخدوم زاده گان و گویند که بنوعی اجتماع خلایق شده بود که از تعداد  
بیرون بود - حتا که باغ فتحی که از سندل پوره که محل ایشان بود مسافت کثیر دارد همه  
ملاو از خلایق بوده در وقت دفن مبارک آسمان بنوعی گریان شده که از شدت باران  
خیمه بر مدفن مبارک برپا نمودند تا دفن صورت بند و مدفن ایشان همان باغچه قرار گرفت  
که در حیات خود فرموده بودند که اینجا محل یکی از فقرائی صاحب کمال خواهد شد چنان که  
در ابتهدائی این تذکره مذکور شد هر چند که گفت که بسیار شد و مرضی حضرت مخدوم  
زاده گان آن بود که در روضه حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنہ  
بگذارند اما مخلصان عرض نمودند که ایشان که مثل حضرت مجدد الف ثانی اند  
باید که مسافت از ایشان گذشته شود و عصر یک تخت دو شاه بر نشاید  
تا در پایین این دو روضه مقدسه محل وافر از برای تسبیح خلایق حاصل گردد که در آن امید  
است که موجب رحمت یزدی گردد و از عذاب یا مومن مانند و قرب جوار موجب شفاعت  
و سبب مغفرت جمعی کثیر شود و نوشته اند که بر قبر مبارک ایشان جلوه حضرت اورنگ نیر عالم گیه قیوم ترفع  
عالی بنا نموده که از مسافت بعید بزنگ قبیه خضراکی نبوی علیه الصلوٰة والسلام ظاهر  
و برین است بسته شده قرار داده اند قبر مبارک ایشان و قبور اکثری از فرزندان آن  
قبیلہ صفا کیشان در آن مکان عالی شان اقران یافته بیست

رفت قبه اش از تارک افلاک بلند  
طوریک با تجلی که سجان گردید  
صدوتش لولو صافی چون صحرای حبت  
هر که از فیض ازل شد بخوارش مدفون

چار دیوار وی و بهشت جنان شد هم سر  
هست هر خط برین روضه تجلی و گداز  
خاک آن پاک زمین است چو مشک اذفر  
یافت در روضه رضوان بعنایات مقتر

القصه روضه واقع شده که خبر از ریاض جنان می دهد کثرت فیوض و برکات آن که بزرگواران  
چون ابرنسیان ریزان است از شرح و بیان خارج است سعادت می شناسی بخدا تا چشمه  
هر که بشرف زیارت مشرف شده و از انوار بیکیفی و سیرگی آن بی برده در رنگ حضرت امام  
العادین شیخ محمد اسماعیل که گویا این فرد ایشان شده بیت

کورینا شود و پیر جوان می گردد | کوی می خانه عجب آب و هوای دارد |

لطافت دارا الخلد از دور و با مش ظاه و حوران معانی در نقوش قصو آن ناظر و قوف آن  
مورد به معنی وارد مدینه است و نزول آن سر منزل بدان جهت صعود و عرش رازینه از  
کعبه مقصود منزل است و بمقام محمود ماثلی لله د والقائل بید

اگر شنود قصه ابن بوستان | کعبه شود طایف هندوستان |

بِسْمِ اللَّهِ وَالْمَنَّةِ كِهَ اَیْنِ فُقَیْرٍ بَعْنَا یَا تَا اللَّهُ سُبْحَانَہُ وَصَدَقَتْ حَبِیْبَه عَلَیْہِ الصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ بِشَرَفِ یَارْتِ مَرَا فِیضِ آثَارِ حَضْرَتِ مَجْدِ دَالْفِ ثَانِیِ وَحَضْرَتِ عَرْوَةِ  
الْوَقْفِیِ وَرَضِیَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْہُمَا مَشْرُفِ شَرْمِ آمَا اَیْنِ مَوْہِبِ رَابِعِیَّتِ حَضْرَتِ بَنِیِ  
کِهَ وَالِدِہِ اَیْنِ فُقَیْرٍ اَنْدِ حَامِلِ نَمُوْدِہِ اَمِ چہ اصلا عازم زیارات عالیات جناب ایشان بوده  
اند و فقیر بتابعت ایشان باریاب گردید بیست

مورسکین بیوسی و شت که تا کعبه رسید | دست زبانی کبوتر زونا گاه رسید |

هم چنین امید و اتق و رجا و اتق از جناب قدس خداوندی آنکه از جمیع کمالات آن  
قدوة الصالحات این ضعیف نحیف را بهره مند و کامیاب گرداند انتر قریب عجیب

# تذکره ششم از منتخب حیات ائمه در ذکر خلفا حضرت عرو الوثقی رضی الله عنه

مخفی نماند که ارشاد حضرت عرو الوثقی رضی الله تعالی عنه تمام عالم منتشر شده بود و اطراف رابعه جهان چه شرق چه غرب چه جنوب چه شمال از سیبض عام ایشان مالا مال مسبوع شده که عزیزانیکه از صحبت عالی ایشان بدرجات ولایت رسیده اند زیاده از یک لک چهل هزار اند و جماعت مریدان ایشان از حیثه تحریر و تقریر بیرون است اما کمل خلقای ایشان که بدرجه کمال و اکمال رسیده اند و از زمره کمترین شده اند زیاده از چهار صد بوده اند چون وضع این رساله بر انتخاب است بذکر اسمای بعضی از آنها التفتارنت و تفصیل احوال آنها ننمود خلیفه اول و خلف بنی بدل و قایم مقام کمل و مبشر باصالت و متحقق بحالات نهایت نهایت و صاحب منصب قیومیت و فرودیت و ارث کمالات قطبیت و غوثیت قبله جهان و جهان حضرت قیوم زمان شریف محمد صبغته الله رضی الله تعالی عنه که تفصیل احوال ایشان باحوال فرزندان و برادران ایشان حواله منتخب خامس شده انشاء الله آنجا قدری نوشته خواهد شد و خلیفه ثانی فرزندان آن قبله دو جهانی است مسمی بحضرت محمد نقشبند مشهور و ملقب بحضرت حجت الله رضی الله تعالی عنه و خلیفه ثالث ایشان فرزندان آن است مسمی بحضرت محمد عبید الله مشهور و ملقب بمرواج الشریعت رضی الله تعالی عنه و خلیفه رابع فرزندان رابع ایشان حضرت محمد اشرف قدس سره و خلیفه خامس ایشان حضرت شیخ محمد سیف الدین قدس سره و خلیفه ششم ایشان حضرت شیخ محمد صدیق قدس سره این هر شش مخدوم زاده برجاده یا علی درجات کمال و اکمال مشرف شده اند و نسبت هائی خاصه و الی شریف خود با حظ و افرور بر رخ کامل یافته و این هر شش به قطبیت جهات تمکات بودند تفصیل احوالات ایشان انشاء الله تعالی و منتخب خامس چنانچه ابا بدان رفته است خواهد شد.

و خلیفه هفتم ایشان نبیره ایشان حضرت شیخ ابوالقاسم که فرزند حضرت قیو زمان  
 شیخ محمد صبغت الله اند و خدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه ایشان را  
 داخل فرزندان گرفته اند و ارث ظاهری در رنگ فیوض باطنی موافق فرزندان خود و او  
 اند چنانکه تفصیل آن در ذکر ایشان خواهد شد انشاء الله تعالی خدمت حضرت و حدیث  
 بر او زاوه ایشان اند هر چند اول بخدمت والد خود حضرت خازن الوحمة مشرف شده  
 اند اما در ثانی از خدمت حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنه و از صحبت  
 حضرت جترة الله نیز بهره ور شده اند و خدمت خواجده محمد حنیف کابلی بعد از حضرت  
 مخدوم زاوه گان در سائر مجازان ممتاز اند و بعد از ایشان خواجده صدیق پشاور  
 ولد خواجده عبد الغفور هم قندی که از جمله مجازان جناب حضرت مجدد القناتی  
 بوده است در باقی خلفای امتیاز تمام دارند و این ده نفر که مذکور شد از جمله طبقه اولی  
 خلفای حضرت عروة الوثقی اند در رنگ عشره مبشره که در اصحاب نبوی صلی الله  
 علیه و آله و سلم امتیاز داشتند نیز از اکثر خلفای معصومی ممتاز اند و العلم عند الله سبحانه  
 بحقیقة الحال و سوائی ایشان برخی از خلفای جناب حضرت عروة الوثقی رضی الله  
 نیز مذکور می نمایم و آسمانی مبارک ایشان را ثبت می کنم گوش هوش متابع نام - همنها  
 خدمت حضرت میرامان الله برهان پوری و خدمت شیخ ابوالنظر برهان پوری  
 و شیخ علیم جلال آبادی و مولانا حسن علی پشاورمی و مولانا شیخ باقر لاهوری و سیادت  
 و ولایت مآب آخوند موسوی پهبی کوهی و مولانا بدرالدین سلطان پوری و شیخ بایزید حصارن پوری  
 ولد شیخ بدیع الدین حاجی حلیب الله حصارمی ثم بخاری شیخ مراد کشمیری ثم شامی  
 مخدوم شیخ آدم نهی شیخ ابراهیم بکری شیخ یوسف کریدی ثم ملتانی میر شرف الدین حین لاهوری  
 شیخ انور الله لاهوری شیخ حسین منصور جان پوری آخوند سجا اول سمنندی میر رفعت بیگ  
 گرزب و ارشاه حسین عثمانی خواجده عبد الشکور کابلی شیخ عبد الدلیم کابلی شیخ ابوالقاسم کابلی ولد



صوف مغربی کہ الحال مقبیلین واعزہ کابل از اولاد اویند مولانا محمد امین حافظ آبادی و  
شیخ عطار اللہ سوئے شیخ نور محمد سورتی حافظ محسن سیال کوئی محمد شریف لاہوی حاجی  
امان اللہ لاہوی شیخ محمد فاروق لاہوی شیخ محمد عارف لاہوی شیخ محمد حکیم و مولانا محمد حکیم  
و مولانا محمد امین بخاری ثم پشاور شیخ حاجی سلیم بلخی شیخ حاجی عاشور بخاری شیخ حافظ  
صادق کابلی سید اسر ایل و مولانا حسن و خواجہ ماہ دہلوی میر غضنفر دار شکوہی دہلوی  
میر عبد الفتاح و شیخ محمد جان ولدان صدیق محمد نعمان قدسہ پیر عارف پیرہ حضرت  
میر محمد نعمان قدسہ پیر عماد ہر وی الحسینی پیر شرف الدین حسین ولد میر عماد مذکور جامع جلد  
ثانی مکتوبات سامی معصومی پیر مفاخر حسین ایضاً ولد میر عماد مذکور میر محمد زمان و ملا  
محمد شریف و صوفی مشہور بصوفی پائندہ طلا کابلی و صوفی عبد الرؤف مشہور بصوفی پائیند  
کہ باس کابلی و صوفی عبد الرحمان و میر ماہ عرب و صوفی سعد اللہ کابلی میان شیخ محمد عبد الخالق  
بنگالی شیخ رحیم داد افغان شیخ غلام محمد افغان شیخ حاجی خان افغان و شیخ احمد خان  
افغان خواجہ عبد اللطیف پشاور شیخ عبد اللطیف شکر خانی شیخ میر محمد خان  
شیخ شاہ خواجہ ترمذی شیخ اسد اللہ افغان خواجہ محمد فاروق و مولانا جمال الدین و مولانا  
محمد افضل و شیخ حاجی حسین و صوفی نور بیگ و مولانا قائم و ملا فیض محمد فتح آبادی و  
میان دینار کہ خواجہ سرانی شاہ جہان بودہ شیخ محمد یار ملقب بخدا پرست  
خان و مولانا احمد ترک کہ بارت و اہل حرین کام یاب شدہ بود و مولانا محمد یوسف میر  
محمد معصوم سرہندی خواجہ محمد مؤمن جذبلی شیخ حاجی محمد خان طالقانی مولانا مؤمن بیگ  
رہبان پوری میر غزل کابلی و شیخ مؤمن بیگ کابلی ملا خواجہ مسافر و شیخ عبد الحمید بنگال  
پوری و مولانا محمد کاشف رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین و از جملہ اغنیاء  
کہ بتشریفات معصومی مشرف شدہ اند و از برکات مجددی کامیاب گردیدہ اند اول  
و اعظم آنہا حضرت اورنگ زیب عالم گیر است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ رحمۃً واسعۃً

در ذکر فضائل و مستحق کتاب علیجده است بعضی خصوصیات او با احوال بعضی خلفائے  
مذکور در برکات معصومی یافت می شود فَإِنْ شِئْتَ فَارْجِعْ إِلَيْهِ :-

مُنْتَخَبَاتُ مَسْرُومَاتِ سَبْعَةِ أَوْلَادِ زُكْرِيَّا وَرَأْسِ

قِيَوْمِ الزَّمَانِ حَضْرَتِ شَيْخِ مُحَمَّدٍ صِبْغَةَ اللَّهِ وَوَرْدَانَ

وَإِخْوَانِ إِيشَانَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ

تَذَكُّرَةٌ أَوَّلُ مِنْ مُنْتَخَبَاتِ يَوْمِهِ

در ذکر ولادت حضرت قیوم زمان رسیدن ایشان بجاگاه کمال الهی

ولادت کثیر السعادت حضرت قیوم الزمان واقف اسرار لی مع الله خدمت  
شینه محمد صبغته الله رضي الله تعالى عنه یازدهم شهر ربیع الثانی ۱۰۳۳ هجری  
و سی و سه در ایام حیات جناب جد بزرگوار ایشان حضرت مجدد الف ثانی  
در بلده متبرکه دارالارثا و سرمنبر واقع شده می آید که خدمت جد شریف ایشان  
در آن ایام در بلده دارالخیر اجمیر بتقریب آنکه سلطان وقت ایشان را با خود میداشت  
تشریف داشتند و والد ماجد ایشان بحضرت عروة الوثقی رضی الله عنیه برامی سعادت  
زیارت والد خود ببلده مذکور فرستادند بعد از تولد ایشان و ده ماهه ایشان اسم آن نیاو  
بستان ولایت را موقوف باستصواب جد و والد ایشان گذاشته چون خدمت حضرت  
مذکورین از بلده مذکور مراجعت نمودند در انتهای راه خبر ولادت آن قره عین ولایت  
رسید خدمت حضرتین از این خبر فرحت اثر مسرور و بهتج گردیدند چه و ارشاد

نسبت خاصه خود ایشان را امید استند - بیست

از آمدنت چو گل شکفتم || دامن دامن بهار فرستم

و اعظم بنا بر حضرت مجدد الف ثانی و اکبر فرزندان حضرت عروه الوقفی رضی  
الله عنہما ایشانند الفصیح چون بدار الارشاد در رسیدند برای دیدن ایشان آمدند  
بجود و دریافت آن قره العین حضرت مجدد الف ثانی فرمودند السَّلَامُ عَلَیْكُمْ  
مَلَا صِبْغَةَ اللَّهِ بَعْدَهُ رُؤُوسِي مَبَارِكٍ خُودٍ قَرِيبٍ كُوشِ ایشان آورده کلمات خفیه گوش  
سراپا پوش وئی در میان آوردند که کسی از کیفیت آن کلمات مطلع نشده همانا که با  
اسرار خاصه و علوم و معارف مخصوصه بشر ساختند زهے سعادت طفلی که زبان از آلائش  
شیر پاک نکرده با اسرار خاصه مجددی سرفراز شد بیست

نیست لم روزی میان ما و جانان اتحاد || ایلیل مارا به طفلی چوب گل کهواره بود

خدمت حضرت مجدد الف ثانی رضی بوالد ایشان خطاب کرده فرمودند که درین  
فرزند تو رنگی از اصالت یافتم بنا بر آن نام نامی اورا محمد صبغۃ الله گذاشتم  
چہ رائی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنہ برین قرار گرفتہ کہ منصب قومیت  
بے بہرہ اصالت متعذر الوجود است و چون برخ اصالت در ایشان ملاحظہ نمودند  
از فراست معنوی و ارث منصب قومی ایشانرا شناختند و با اشارت  
بشاکت معامله قومیت دادند و خدمت حضرت مرشدی قوم جهان گویا باین  
معنی ارشاد فرمودند جای که در مدح ایشان گفته اند بیست

گوی از احوال بطفلی در ربود  
فخر عالم بود شرف انس و جان

چو شہ کنعان در تسلیم شہود  
ہم چو والد آن شہ کون مکان

بلی - ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مصرعہ  
قیاس کن زگلستان سن بہار مراڈ آورده اند کہ خدمت ایشان پنج یا شش ماہ

بودند که به مرض شدید گرفتار شدند بنوعیکه مردم تیار و دار و حکمای بلند اقتدار دست از معالجه  
ایشان باز داشتند و مایوس شدند حتی که روزی نفس متحرک نبض که لوازمه حیات اند ایشان  
محسوس نمی شد و الدین ایشان در تهیه اسباب تکفین و تجهیز شدند لکن خبر بسمع مبارک  
حضرت مجدد القناتی رسید ایشان تشریف آوردند و نقاب از روی معشوقانه  
ایشان برداشته دست حق پرست بر خواره شریف ایشان گذاشته تبسم نموده فرمودند  
که بابا اینچه خوش طبعی است که با ما درویدر خود می کنید و این بار را محزون می سازید  
بر خیزید تا این ها خوش شوند و آرام بخورند بخیندنی الفو حشیم مبارک گشوده بگریه متحرک  
شدند و صحت کلی یافتند که کومی انامراض اثری نبود بعد حضرت مجدد القناتی  
بحضرت عروة الوثقی رض خطاب نموده فرموده اند که مردم ازین طفل مایوس اند  
دوست از حیات او برداشته من این را به محاسن سفید مزین مسند شجیت مشاهده  
می نمایم و عالم بسیاری در پیرامونش حلقه کنان شسته می بینم خدمت ایشان کسب  
باطنی را تمام و کمال از خدمت والد خود حضرت عروة الوثقی رض نموده اند  
و به نسبت هائی خاصه ایشان رسیده و از کمال مخصوصه ایشان بهره ور گردیده و نیز  
در طفولیت از انظار فیض آثار حضرت مجدد القناتی رض بهره مند شده اند از  
جناب حضرت مجدد القناتی رض در ماده حضرت قیوم زمان رض  
که عمر ایشان در حیات آنقبله صفا کیش زیاده از یک سال نه شده بود که بسا بشارات  
عالی و اشارات متعالی وارد شده که تفصیل آن نه درخور این منتخب است  
لهذا به بشارات گذشته اکتفا اقتادع سالی که نکوست از بهارش پیداست اما آنچه از  
قسم بشارات که والد ایشان حضرت عروة الوثقی رض در باره حضرت قیوم زمان  
فرمودند بر خه از ان ایرادی شود از خدمت حضرت قیوم زمان منقول است  
که حضرت عروة الوثقی رضی الله عناهما بین حقیر خطاب نموده فرمودند که شما در فرزندان



تفضلت قیومانه و زحمت کرمایه آن دارو که این غریب را در راه گذارند و از توجه غریب پروری محروم نفرمایند  
و تو کید فرمودند که فلانی عرض احوال نهانی بسمع مبارک آن قبله و وجهانی بعباسی که لائق  
حال ولنی برسانی فقیر با وجودیکه لیاقت آن پیغام در خود داشت اما امتثال امر ایشان  
بجا آورده وقت را در یافته معروضه قطب را بموقف قطب الاقطاب رسانیدم ساعتی  
سکوت نموده آب چشم مبارک گردانیده فرمودند که خواه شما از ما بایشان سلام برسان و بگوئید  
که من باین کبر سن وضعف بدن بمردم طلاب صحبت می دارم بحکم حدیث قدسی  
اذا رايت لی طالبا فکن له خادما رومی از نهانی تا بم و آنچه در نزد ما بود مدتی است  
که شما ایشا کرده ایم اگر زیادتی آن شوق باشد در روضه منوره حضرت مجدد الف ثانی دخی بر وید و  
در آن نعمت هائی تازه ما را هم شریک سازید و الحال وقت آن است که مسندی در  
برابر من فرش کنید و یاران را توجه نمایند و مزین بآر بید وقت مدد است نه محل عذر  
فقیر لکن مدعا را بعالی حضرت یعنی حضرت قیوم الزمان رسانیدم خوش وقت  
شدند و شکرانه الهی بتقدیم رسانیدند از خدمت ذبذبة الواصلین اسوة المحققین  
قدوة ادبای تحقیق حضرت شیخ محمد صدیق رضی که برادر اصغر ایشان بودند چنین  
مروی می نمایند که ایشان فرموده اند که خدمت حضرت عروة الوثقی رضی فرمودند که  
در مسترشدان خود مسترشدان فرزندی محمد صبیح الله یعنی حضرت قیوم الزمان هیچ فرق نمی کنم بخلاف  
مسترشدان سایر فرزندان یا مسترشدان خود که بلا واسطه و با واسطه صریحا فرق یافته  
میشود این مشعر از کمال مناسبت معنوی حضرت قیوم الزمان امت با والد ایشان که  
دیگرے را نیست چه ایشان و رنگ و اند خود بهره اصالت داشتند و بدان از سایر  
اخوان ممتاز بودند و در معدن الجواهر خدمت میان سفر احمد نقل از والد خود  
حضرت فیض محمد فضل الله که خواهرزاده حضرت عروة الوثقی رضی اند می کنند  
که ایشان می فرمودند که یک مرتبه حضرت قیوم الزمان ختم قرآن مجید در ماه رمضان

خدمت ایشان را حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنده که جد ایشان اند  
 داخل فرزندانشان خود گرفته حتی که چون کتب و غیره اسباب را به فرزندانشان تقسیم می نمودند  
 قسمت کامل در رنگ فرزندان خود به ایشان داده اند و شفقت و مهربانی در باره  
 ایشان زائد التحریر داشتند و نیز خدمت ایشان آن قدر عشق و محبت که بجد بزرگوار  
 خود داشتند مافوق آن متصور نباشد چون محب کامل از جمیع کمالات محبوب خود  
 بهره ورست و اتباع محبوب را بر خود فرض بین میدان شد و در متابعت کما ینبغی تقصیر  
 نمی نماید لهذا منضیع به کمالات او شده در رنگ او می نماید چه تابع کامل از جمیع کمالات  
 بتبوع بهره وافر است در اندک مدت به کمالات معصومی فائز شدند و ما ذون  
 و مجاز گویند و با علی درجات کمال او کمال رسیدند بشارت عالی و اشارات متعالی از  
 خدمت حضرت عروة الوثقی یافته اند چنانچه در مکاتیب معصومی مشروح است  
 و از متتبعان آن مستور نیست و بشارت وصول بحقیقت کعبه ربانی صریحا بایشان  
 از جناب حضرت عروة الوثقی در جواب عریضه ایشان وارد شده چنانچه در مکاتیب  
 ثبت است و پایه علمیت ایشان بمولودیت رسیده بود اکثر علوم را در نزد عم عالی مقدار  
 خود حضرت مروج الشریعت شیخ محمد عبید الله خوانده اند از خدمت ایشان  
 منقول است که می فرمودند که ابوالقاسم باعتبار دیدن خلافت سبق ازین فقیر می گیرد  
 و باعتبار قوت مدر که وجود طبیعت نکته بیان می آرد که گویند خوانانند  
 اکثر علوم عقلیه و نقلیه از ایشان گذرانیده اند و بعضی را از دیگر فضلاء می وقت  
 حاصل نموده حد تحصیل را با تمام رسانیدند فضائل صوری و معنوی ایشان را درین منتخب  
 جمع نمی توانم نمود اشعار ایشان خیلی رنگین و نازک افتاده اند فرس از آنها ایرادی برود فرس

ز سر برین گنم چشمی که از جنش نمی باشد || اچرا بر طاق ابرو جا دم مینامی خالی را

می آید که حافظ محمودی کابل که از خلفا حضرت عروة الوثقی بودند در بلاد اراغدا بشارت مشغول مامور و عبور

حضرت شیخ ابوالقاسم رضی اللہ عنہما فرمایا تھا کہ میں نے اپنے بزرگوار اور خدمت گزار کی تعصیری و زیدیوں کی بعضی  
 انما ان از جانب او امور غیر مرضی عانی بایشان رسانیدند خاطر مبارک از او در بار شد احوال را  
 و در خدمت جد بزرگوار خود نوشتند خدمت حضرت عروۃ الوثقیٰ از رسیدن  
 عریضہ ایشان از وی نیز بسخن شدہ سلب سبت و منع ارشاد فرمودند و مکتوبے  
 بمشارایہ باین معنی نوشتند این فقرہ از افتتاح آن مکتوب است **هَذَا**  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ**  
**مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ** ایذائی فرزند شخص مستلزم ایذائی  
 آن شخص است الی آخرہ فی آرنکہ بعد مدتی حضرت حجت اللہ و حضرت  
 مروّج الشریعت عذر تقصیر نموده و آورا از خدمت والد خو و عفو او کنایہ کردند  
 اما از خدمت شیخ محمد فضل اللہ مروی می نویسند کہ بعد عفو سبت او  
 عود نمود و اما ارشاد باز نمودند کہ خدمت ایشان بعد از وصال جد بزرگوار خود بعد از  
 سه سال بطرف ابرابا و شریف فرما شدہ بودند در آنجا رحلت نمودند مدت  
 عمر شریف ایشان بہمیت ہفت سیال رسیدہ بود تا بوقت مبارک ایشان را از بلدہ  
 مذکورہ پدارالارشا و آوردند و در روضہ منورہ حضرت عروۃ الوثقیٰ بیرون  
 گنبد شریف مدفون نمودند رحمت اللہ تعالیٰ علیہم رحمتہ واسعہ تاریخ وصال  
 ایشان را مانا کہ افلت شمس العکوم یافتہ اند۔

ذکر حضرت امیر العارفین قدوة العالَمین

صاحب کمال و تکمیل شیخ محمد اسمعیل رضی اللہ عنہ

خدمت عارف بے بدیل شیخ محمد اسمعیل فرزند و ویم حضرت قیوم الرماز اند و صحبت

بزرگوار خود یعنی حضرت عروة الوثقی رضی الله تعالی عنده دریافتہ بملازمت  
 ایشان مستفیض گردیده اند و بسا فیوض و برکات از ایشان اخذ نموده و  
 بعد از ارتحال آن قبیلہ ارباب کمال بخدمت والد خود حضرت قیوم  
 الزمان اتمام کسب باطنی نموده اند و باعلی درجات کمال و اکمال فائز شده  
 و عالم عالم فرورفتگان بواومی هوا و جهان جهان سرگردانان تیبہ اغوا از انظار  
 تربیت و ارشاد و انوار ہدایت رشاد ایشان بہرہ ور گردیده و مسند ارشاد  
 از مکن ایشان آبا و سلسلہ اجداد از تکمیل شان قومی بنیاد کلام مبارک ایشان  
 مرہم دل ہای افکار راست و سکوت شریف شان موجب دل و انوار و اسرار است  
 صفات حمیرہ ایشان نہ آن قدر است کہ در تقریر آید و مراتب سنیہ ایشان نہ  
 از ان قبیل اند کہ در تخریر کجند قصص و رع و تقوی ایشان لا تعد ولا تحصى علوم  
 و معارف و الامی شان از بیان مستغنی بکلم ان اکرمکم عند اللہ اتقکم شمرہ از اتقائی  
 ایشان در معرض تبیان می رود بہ گوش ہوش استماع نما از زبان الہام ترجمان ہر شد  
 و سیدی حضرت قیوم جہان مسموع دارم کہ خدمت حضرت شینہ محمد اسمعیل  
 در ایام آغاز جوانی در خدمت والد شریف خود حضرت قیوم الزمان بدار الخلافت  
 و بی تشریف فرما شدہ بودند و خدمت ایشان در وجاہت حسن ظاہری در رنگ کمال  
 باطنی خود بی نظیر وقت و بی بدل و مہر بودند اتفاقاً عورتی از اعیان آن بلدہ مقنون ایشان  
 شدہ بود صبر و آرام از دست دادہ **فرد**

عشق با صبر کے شود مہمتا || آتش پینہ چون بود یک جا

از کمال بی طاقتی پرورہ از روی مدعا برداشتہ مادر خود را بہ طلب داشتہ اظہار نمود کہ آتش  
 عشق فلان در پینہ زار و لم افتادہ و شعلہ آن سر بلند شدہ بحدی کہ کار از اندیشہ ننگ  
 ناموس گذشتہ بحال فکر وصال در حق این آوارہ نمایا رسوائی افشائی حال را آمادہ



باش و مادرش چون احوال دختر را بدین منوال یافت کیدی بر اینکخت به حکم آن کیند  
کن عظیم نژد و اما در فته اظهار نمود که دختر مر امراضی از قسم سودا شده از امر عرض کن که  
بخانه خود برده علاج نمایم دختر را به این بهانه از خانه داماد آورده و خانه خود را از اغیار خالی  
نموده خود به خدمت حضرت قیوم الزمان آمده عرض نموده که این تخلص مرید خاندان  
والاشان ایشان می باشم و دختری دارم که به سودا مبتلا شده میخواهم که داخل طریقه ماسک  
کرده شود تا بمین بزرگان از بلیه سودا نجات باید و چون که جوان است این جا بخدمت  
رسیدن او محال امید که از کمال ذره پروری حضرت صابرا دره را اذن فرمایند که کلبه  
فقیره رفته طریقه را با و بگوید خدمت قیوم الزمان مامون از کید زمان بود و ند  
فرمودند که چه مانع دارد و پالکی حضرت امام العارفین شیخ محمد اسماعیل  
را حاضر فرموده ایشان را اذن نمودند که همراه این مخلصه رفته دختر او را داخل  
طریقه علیه ساز آن مکاره ایشان را تا خانه خود بلدی یعنی واقف نمود و چون بدر  
سرائی رسیدند گفت که صوفیان در همین جا باشند و شما داخل شوید ایشان فارغ  
البال بدرون سرائی او شدند و این زن در عقب ایشان شد و در سر محکم نمود و خود  
قدم شده ایشان را به کچه از آن سر بر دو فرشی مکلفی آنجا گسترده بود ایشان را نشاند و خود رفته  
دختر را آراسته به خدمت ایشان فرستاد دختر با کمال حسن و آراستگی با هزار غنچ و دلال  
در حجره درآمد و بر سر سم محبوبانه خود را در آغوش ایشان انداخت و طریقه انبساط در  
پیش نهاد و خدمت ایشان متخیر شده دریافت نمودند و آن زن اظهار نمود که من مدتی در  
آتش عشق تو در افتاده ام و هیچگونه خود را بشمار سانیدن نمی توانم باین حیل خدمت  
رسیده ام ایشان علاج مگر او را بجز حیل ندانستند فرمودند که هر گاه هم چو تو وحیده عصری  
مرا بخوایی من زیاده چینی نخواهم اما مرا حاجت ضروری انسانی درین وقت غالب  
شده آبریز را بنما که تا از حاجت فارغ شده بیایم آن زن برخاسته راه آب یزید ایشان

نمود خدمت ایشان فرمودند که آب ریزنی روم راه بام بنام آن زن راه بام را نشان داد  
 و خود برای آب استجارت که خدمت ایشان برساند ایشان فرصت را غنیمت شمرد  
 بر بام رفته خود را از بام به کوچه راه گذرانداخت اتفاقاً آنجائی برابر بدر و از آنسرای  
 بوده که صوفیان آنجا نشسته بودند به مجرد افتادن از غایت که بام بلند بود و پوش  
 شدند و اعضای ایشان مجروح شد صوفیان متحیر شده ایشان را برداشته در پاگلی انداخته  
 بخدمت والد ایشان رسانیدند چون والد ایشان از کیفیت مقدمه پر رسیدند ایشان  
 اظهار احوال نمودند خدمت حضرت قیوم الزمان شکرانه لله جلشانه بتقدیم رسانیدند  
 که حق سبحانہ از کمال کرم خود فرزند ایشان را قوت پر نیز داده از بلیه کید زنان محفوظ  
 داشت ازین جایایه پر نیز ایشان را باید دریافت و از ان پے به کمالاتی که متفرع بر  
 است باید برود و علمیت ایشان به پایه مولویت رسیده بود و اشعار رنگین دارند  
 دیوانی جمع نموده اند و تخلص ایشان عاشق است در رنگ برادر بزرگ ایشان  
 شیخ ابوالقاسم که تخلص او شان فائق بود در مدح اجداد مبارک خود بسیار مضمون  
 ہائے عالی بسته اند و فردی چند از اشعار ایشان رونق ده این اوراق میگردد و نظم

آبرو گر طلبی گیر قوی پیشہ ما	روہی گر گذر و شیر کند پیشہ ما
صحت گلشن باومی جدائی ندهد	کنده شد بیخ جدائی زرک پیشہ ما

و نیز این فرد از فرموده ایشانست **فرد**

در دمار ابر کعبہ مقصود بس است	عینک یدہ دل داغ نمک و پس است
-------------------------------	------------------------------

و نیز این فرد فرموده ایشان است - **فرد**

نثار از ماہ و پروین دادن گدسش کشتن	چو عاشق کردہ ام ہر شب من بن تعلیم گردن
------------------------------------	--

دار لاشا و ایشان در اطراف و اکناف عالم منشر شده بود و عزیزانی بسیار از ایشان  
 بروئے کار آمدہ خصوصاً مشعر کمالیت ایشان آنگہ مثل حضرت قطب

الاقطاب غوث الاجباب قيوم و دوران محبوب سبحان كاشف الاسرار  
 و العلوم حضرت حاجي غلام محمد معصوم فرزند كے از ايشان بوجو آ مدك  
 قائم مقام اجداد كبر خود شند و در رنگ حضرت مجدد الف ثانی و حضرت  
 عروة الوثقی به مراتب والا رسیدند چنانچه در منتخب ششم بیان احوال ایشان خواهد شد  
 انشاء الله تعالی و خدمت حضرت شیخ محمد اسمعیل را امام العارفین خطاب است  
 چه در وقت خود مقتدای عرفای زمان بودند لهذا لقب با ما العارفین شد خدمت  
 حضرت قيوم الزمان که شیخ و والد ایشانند در سایر فرزندان و مجازان ایشان را  
 ممتاز دانسته و رحيات مبارك خود و مجازان و غیره مریدان را حواله ایشان نموده اند  
 چنانچه در مکتوبی که در جواب عریضه ایشان نوشته اند تصریح بر آن فرموده اند

## هَذَا مَكْتُوبُهُ الشَّرِيفُ

الحمد لله والسلام على عباده الذين اصطفى مکتوب مرغوب نور چشمی رسیده  
 ساخت حمد الله سبحانه که بعافیت اند و آنه تفقد و دستان و وراقتاده  
 فارغ نه از دخول بلده کابل و کرم های یاران نوشته بودند بوضوح انجامید حضرت  
 حق سبحانه و یاران را جزا خیر و باد و بعضی دیگران که چیزهای غریب بیان می کنند نوشته  
 بودند مطالعه آن سبب فرحتی فراوان گردید اگر استقامت آن جماعت معلوم می کنند  
 و احوال آن بابی شبهه بوصول میوست است گنجایش وارو که اجازت ارشاد بدینند  
 و آنچه از عدم توجه مجازان نوشته بودند و چیزهای دیگر بان منتظم بود فقیر با و از بلندی گویم  
 که همیشه آن چه مجازان چه غیر مجازان همه از شما توجهی گرفته باشند و از جانب فقیر هم هیچ ملاحظه درین  
 باب نکنند که همیشه مرضی فقیر و دین است و دیگر از نسبت های خاص النخاص که نوشته  
 بودند امیدوار باشند فقیر هیچ چیز از شما دریغ نداشته و نخواهد داشت امید نسبت خاص  
 النخاص بوصول انجامیده باشد هر چند علم به نسبت نباشد چه حصول دیگر است و علم

چیز دیگر مشتاقان مابینها فقیروین روزها بسیار خوب است پایاده بسجده روی آید لیکن  
 یک قسم ناتوانی در پائی و زانو هست حتی سبحانه از اینز دفع خواهد کرد انشاء الله تعالی  
 مکاتیب شمار سید خوشوقت ساختند والسلام آن قدر محبت و محویت بوالد خود که شیخ  
 و مقتدائی ایشانند داشتند که مافوق آن متصور نه باشد لهذا بیشتر از همه اخذ فیوض نمودند  
 چه مدافض این طریقه به محبت شیخ مقتداست چه مرید بقدر محبت اخذ فیوض از باطن  
 مرشدی نمایند خدمت مرشدی و سیدک حضرت قیوم جهان در مدح بد خود که هست  
 حضرت امام العارفین اند چنین می فرمایند نظر

### مَدْحٌ مِنْ كَلَامِ حَضْرَتِ قِيَوْمِ جِهَانَ

<p>دلا چه گونه نشینی ز دیدن گلزار          چه بسته تو درین موسم بهار زبان          بلخ اهل ولایت زبان خود کن پاک          بهج قدوه اقطاب شیخ اسمعیل          جمال اهل حقیقت کمال مجد و علی          امام سرور عشاق عارفان زمان          گرفته هست از و افتخار قطبیت          دیش چو منبع اسرار فیض بانی است          غلام هست آن قطب صغری که دلش</p>	<p>سیاه سیر گلستان که آمد هست بهار          بگو چو طوطی شیرین بیان شکر گفتار          بوصف اهل صفا صفا سنا این منقار          نماز نم رنگین که سامع اند خیار          چراغ نور طریقت به مجلس ابرار          ظهور شمس بدابر گزیده جبار          ولایت هست از و در جهان به استشهاده          جبین او شده بی شبهه مظهر انوار          شد هست مطلع انوار و مصدر لاسر</p>
--	--

و عمر مبارک ایشان از حدود سبعین تجاوز نمود قریب ثمانین رسیده بتاریخ کنعان  
 این عالم پر ملال انتقال فرمودند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ مجازان ایشان  
 بسیار اند اما در کتب مقامات مذکور نشده لهذا از ذکر آنها تقاعد نمود و اختصار بذكر فرزندان  
 ایشان نمود رضی الله عنه فرزندان گرامی ایشان که بدرجه کمال رسیده اند یکی حضرت



شاه محمد صبغته الله که ارشاد ایشان در نواحی کابل و پشاور بسیار بود و خلفای  
 صاحب کمال از ایشان برومی کار آمده اند چنانچه از انبیا یکی خواجده حسن اقا بوده  
 که در نواحی کابل در قریه گذرمی بودند و آثار ارشاد ایشان الی الیوم در خلفای ایشان ماند  
 و در ملک ماوراءالنهر و روم و بلغار خلفای مومی الیه منشر شده و طریقه را مروج اند  
 اللَّهُمَّ شَبِّهْتَهُمْ وَثَبَّتْنَا عَلَى الطَّرِيقَةِ الْمُرْتَضِيَةِ بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَبْدًا  
 قَالَ أَمِينًا از خدمت حضرت محمد صغته الله پسری نموده یک صبیبه خلف شده  
 بود از امجد راقم در نکاح داشتند از ان عقیقه یک پسری تولد شده میان مسجدی نام  
 دارد و الحال در قید حیات است در نواحی با وجود بهیمری بر دوع هر کجا هست خدا یا بسلامت  
 و ارشاد: من از فیض آثار ایشان در بلده پشاور در باغ عبدالرحیم خان واقع است یزاد  
 بیتبرک به و عبدالرحیم خان مذکور پیدایشان بوده بعد از واقعه ایشان باغ را وقت مزار  
 ایشان نموده و زیارت ایشان از آنجا ساخته است و فرزند ثانی حضرت امام العاقین  
 شیخ محمد اسماعیل حضرت حاجی غلام محمد معصوم اند که از زمزمی خصوصیت ایشان  
 یاد کرده و منتخب سادس این کتاب در ذکر ایشان و فرزندان ایشان فرار یافته انشاء  
 الله تعالی تفصیل احوال ایشان آنجا خواهد شد: —

## ذکر فرزند ثالث حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان

حضرت شیخ اهل الله رحمة الله نعم فرزند سیوم حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان اند  
 با عالی مراتب کمال فایض بودند و در خدمت والد ماجد خود و استر ضای ایشان صریح  
 می بودند علم و عمل و شائستگی و نکته دانی و استقامت از مخلوق و کمال تکمیل و ثبات شیوه  
 مرغیبه ایشان بوده والد ماجد ایشان می فرمودند که فرزند می میان اهل الله صابر و شاکر  
 است با کفار نمانک پرستان همراه شمشیر خان افغان یک جا شده جهانی سبیل الله

نموده اند و شمشیر خان مذکور شهید شد و ایشان کفار بسیار را بدست مبارک خود کتله ساختند  
 اند و کلمه حق را هر جای که سخاشی ادا می نمودند و در آخر عمر شریف از دارالارشاد و مدار الخلفه  
 بطریق سیرت شریف فرمادند آن جا رحلت فرمودند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** تا بوقت  
 ایشان از آنجا بدارالارشاد آوردند و در روضه منوره حضرت عروة الوثقی رضی عنده  
 شدند مدت عمر ایشان پنجاه سال بوده رحمة الله علیه رحمة واسعة.

### ذکر فرزند سراج حضرت قیوم الزمان مخدوم زاوه صغیر

مشیح پیر نام مبارک ایشان رحمة الله است ارشاد ایشان در نواحی کابل بسیار  
 شده بود و مردم پیشمار از ایشان بدرجه کمال و اکمال رسیده می آمدند که چون ایشان نو  
 تولد شدند مقارن آن ایام ماه رمضان آمد تمام آن ماه را روزه داشتند چه در ایام آناه شیرعی  
 نوشیدند بعد از شام خواهل شیر می نمودند نسبت ایشان بسیار است اما بهر حال کتفا و نمو که القیلید علی لکثیر

### ذکر آسامی خلفائی تلج الاولیا حضرت قیوم الزمان

سوامی فرزندان سائر مجازان بسیار از خدمت حضرت قیوم الزمان بر و س کار آمده اند  
 اما آنچه میان سفر احمد صاحب معدن الجواهر بطریق چه که بیان کرده سیزده نفر را  
 مجاز فرموده اند از آنها یکی خود مصنف معدن الجواهر که برکات معصومی نیز تصنیف او است  
 در هر دو کتاب نسبت خود را با ایشان ظاهر نموده و خود را از ایشان مجاز قرار داده و این عزیز  
 هم خواهرزاده و هم و امد حضرت قیوم الزمان است و بسیار اطلاع در احوال ایشان دارد و  
 بسیار وصول فیوض و برکات از ایشان در حق خود بیان نموده که از مطالعه کنندگان آن  
 کتب صدق این مقال پوشیده نیست و شیخ زین العابدین مشتم میان فقیر الله برهان  
 پوری نیز مجازان از ایشان است و شرافت پناه مدیر عزیز و شرافت پناه میر محمد  
 غنی و شیخ پناه شیخ ابونصر سلطان پوری و شیخ محمد رفیع کابلی

شیخ عبد اللطیف کابلی و شیخ ملا محمد شوق کابلی و شیخ فقیر اللہ شکر دربرہ از قریہ یعقوب ترکمان  
 و حافظ محمد نظام کابلی و صوفی الف بلخی و صوفی محمد کابلی رحمہ اللہ و ہمت و خدمت حضرت  
 قیوم الزمان راجہ بر اوراند کہ ہمہ آنها بدرجات کمال و اکمال رسیدہ اند و از خدمت  
 والد خود مجاز اند چنانچہ در اسمائی خلفائی حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ عنہم خصوصاً  
 ایشان رمزی رفتہ اینچہ تفصیل احوال آنها بہ طریق ایجاز مے شود

## تذکرہ ساس از منتخب مسرور ذکر زندگانی حضرت عروۃ الوثقی نام او محمد حجت اللہ معروف بہ ہندگانی قدس سرہ السک

خدمت ایشان جامع بودند در علوم ظاہری و کمالات باطنی تہمین احوال ایشان مستحق  
 کتاب علمدہ است اینچہ بہ قدری اکتفا رفتہ تولد ایشان در شہر ذیقعد و یکہزار و ستہ  
 چہار پجری اسم مبارک ایشان محمد نقشبند قدسنا اللہ تعالی بسیرۃ الاقدس و اولاد  
 ایشان بہ قرب واقعہ ارتحال حضرت مجد الف ثانی رضی اللہ عنہ در بلدہ طیبہ دارالارشاد  
 واقع شدہ مے آرند خدمت حضرت مجد الف ثانی رضی اللہ عنہ و اولاد ایشان  
 حضرت عروۃ الوثقی رضی اللہ عنہ فرمودہ بودند کہ این فرزند تو کہ در حمل است حسب  
 معارف و اسرار و الا و از عجائب روزگار خواهد شد فوقہ کہا بشر منی اللہ عنہ حجت اللہ  
 لقب ایشانست و منصب خلعت بہ ایشان رسیدہ چنانچہ از نحو امی عرفیند ایشان  
 کہ بہ طرف والد خود نوشتہ اند استنباط می شود **هذا هو** قبلہ عالم و عالمیان  
 سلامت درین دوسہ روز القدر شمول عنایات و مواہب و عطیات الہی جل شانہ در  
 بارہ خود احساس نمود کہ ششمہ از ان بیان برابر نتابد علی الخصوص درین نزدیکی القدر بدقایق اسرار  
 خلعت نواختند و بان سر بلند نمودند کہ تفصیل آن از حیطہ بیان خارج است و موافق آن  
 بالہامات بزرگ سرافراز گردید و روز بعد از نماز عصر متوجہ حال خود گشت همان اسرار واجب

الاستتار به قوت و غلبه تمام ظاهر شدن گرفت و عجائب غنج و دلال در میان آوردند درین  
 اثنا بلم ساختند که خدائی تعالی پیش آمده است احساس نمود که همان بالاخانه با خیر برکت  
 گویا نزول بلا کیف با عظمت و کبریائی واقع شده و خصوصیاتى که باین بنده عاجز در میان  
 آمد توان گفت که لا عین رأیت ولا اذن سمعت یضیق صدک ولا ینطق لسانى زیاده  
 برین جرات نمی تواند نمود و اطلاق این قسم الفاظ بر آن حضرت از تنگی میدان عبارت است  
 و مصروف از ظاهر است والا فهو سبحانه منزله عن الزمان و المكان و النقائص  
 کلها سبحان ربک رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین  
 مدت عمر شریف ایشان هشتاد و یک سال شب بیست نهم محرم الحرام لیلة الجمعة سنه  
 هزار و صد و پانزده هجری بر حمت پیوستند اناب الله و انا الیه راجعون مزار فیض آستان ایشان  
 واقع دالارشا و متصل باغ فتح تاریخ مآ ایشان رایافته اند نو در محض بود و از ایشان سه  
 فرزند خلف شدند اکبر آنها شیخ ابو العلی رفیع که فرزند ایشان میان محمد زبیر بوده است  
 و فرزند ثانی حضرت حجت الشریح محمد اند سه چهار سال بعد از وفات والد خود رحلت نمودند  
 در گنبد والد خود مدفون شدند شیخ محمد کاظم فرزند ثالث حضرت محمد  
 حجت الله اند و حمت الله تعالی علیهم اجمعین :-

## تذکره بسیار از منتهی خاتم سن ذکر فرزند شیخ محمد عمده الوثقی رضی الله عنده شیخ محمد عبید الله فی تعنه

خدمت ایشان با علی درجا علوم ظاهری و معارف باطنی ممتاز بودند و لا باسعادته آن قبله ارباب ارادت بود  
 شهر رجب الحرام سنه یک هزار و سی و هشت اتفاق یافته می نویسد نقل از زبان حضرت خازن الرحمن که روز ولادت  
 این مخدوم زاویه بقرب مکان ولادت او فرشته می خواند و السلام علیک یوم ولدک و یوم موتک و یوم  
 یبعث حیاتک و محاسن اخلاق و محاسن او صف ایشان زائد التحمید است



می آرند که خدمت مولانا عبدالحکیم بخدمت حضرت عروة الوثقی تشریف آورده بودند اتفاقاً  
استفسار نمودند که دل پارچه گوشت است چه طور ذاکر میگرد و خدمت این مخدوم زاده حاضر  
بودند و در آن ایام در جوانی هفت و هشت سالگی بودند بی تاامل فرمودند که زبان نیز پارچه  
گوشت است بقدرت خدا چگونه گویا و ذاکر است دل چر اگویا و ذاکر نباشد اهل مجلس همه  
جواب شافی از ایشان با وجود کودکی شنیده متحیر و راک ایشان شدند خدمت حضرت  
قیوم الزمان در وصف این برادر خود می فرمودند که انخوی مرحومی حافظ و فاضل و حاجی  
و عارف و سخن و ولی و متقی و مقبول حضرت عروة الوثقی رض و عاشق جمال جناب ایشان  
بود می نویسند که حفظ کلام مجید در یک ماه نمود و آن ماه روزه بود هر روز یک سیپا  
یا فرموده شب در تراویح می شنوایند می آرند که این مقدمه در کشتی بوده چه به سفر حج تشریف  
می بردند و ماه مبارک در کشتی واقع شد هر روز یک سیپاره یاد نموده به شب در تراویح  
می خواندند کشف ایشان به نوعی بوده که آنچه در عالم میگذشت بایشان معاشنه می شد  
از و در بار شده بخدمت حضرت عروة الوثقی التجا آور و ند تا از اینجا ایشانرا کشیدند کذا که  
مینویسند تمام بدن ایشان حکم چشم گرفته بود و هر جزو بدن مبارک ایشان در رنگ  
چشم بینا بود و این معامله تا مدت حیات ایشان بوده جلد اول مکتوبات معصوم  
که مسمی بدررة التاج است جمع ایشان است و رساله یا قوتیه به عبارت عربی تصنیف  
ایشانست که در روایات حریمین الشریفین از احوال والد خود جمع کرده اند بعد  
بامر ایشان ملاشاکر ولد مولانا بدرین بعبارت فارسی نقل فرموده تا کثیر النفع باشد  
تفصیل احوال ایشان در برکات نوشته است ان شئت فارجم الیه می آرند  
که قریب ایام وصال بدار الخلافت تشریف بردند بودند بعد از رجوع در سرائی  
سنبها که که باین کنور پانی بیت است و در پهن منزل واقع حضرت خازن الرحمته شده بود و  
ایشان نیز بدان منزل رحلت نمودند و در جمعه بود سوال نمودند که وقت نماز شد و آخوند

سجاول به عرض رسانید که وقت است چون دست بتکبیر بر می داشتند گفتند السلام علیکم  
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و هر دو دست بسر گذاشتند بجهت نیت نماز فرمود  
 و در سجده جان بحق تسلیم نمودند انا لله وانا الیه راجعون مدت عمر شریف چهل و چهار  
 یا چهل و پنج سال شمرده بود در هفتم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و هشتاد و سه رحلت نمودند در  
 تاریخ ایشان قطعه گفته اند از هر مصرععی اگر تمام حروف را بشماری سال انتقال را  
 بیابی قطع



تاشد ز میان دیده ارباب طلب	احمد قدر آن محمدی المشراب
پوشیده خلک جامه ماتم ده گان	وازناله شده روز محبان چون شب

تابوت ایشان را بدارالارشاد بردند و داخل قبه شریف حضرت عروه الوثقی رضی الله عنده  
 متصل قبر مبارک دفن نمودند خدمت ایشان از اسامه فرزند خلف شدند اول شیخ محمد  
 هادی و فرزند ثانی شیخ محمد پارسا و فرزند ثالث ایشان شیخ محمد سالم رحمهم الله

## تذکره ثامن از منتجب خا میسر در ذکر فرزند چهارم حضرت عروه الوثقی رضی الله عنده است

خدمت ایشان باعلی درجات کمال و اکمال ممتاز بودند و اکتساب کمالات از خدمت  
 والد ماجد خود نموده اند و از نسبت هائی خاصه ایشان بهره کلی یافته مجاز و ممتاز گردیدند  
 و لاوت کثیر السعادت آن قبله ارباب ولایت در سنه هزار و چهل و سه هجری در بلده  
 دارالارشاد سریند اتفاق افتاد کسب علوم ظاهری بعد از حفظ کلام مجید بخدمت عم  
 عالی مقدار خود حضرت خازن الرحمه رضی الله تعالی عنده نموده اند و تحصیل انواع علوم  
 عقلیه و نقلیه از ایشان فرموده و بعضی نزد مولدنا بدرالدین سلطان پوری و تفسیر  
 بیضاوی را تیمنا از خدمت والد خود حضرت عروه الوثقی خوانده اند و خوارق و تصرفات

ایشان مستغنی از بیان است می نویسند منقول از حضرت قیوم الزمان که والد ما را  
 و خول مقامی از مقامات قرب متمنا بود و ز تولد این برادر آن متمنا به حصول پیوست  
 و خدمت ایشان در حسن ظاهری نیز درجه کمال داشتند و تمام مشابیه در صورت بولد  
 خود داشتند می آرند که خدمت والد ایشان را محبت کلی بایشان بوده می نویسند که  
 خطاب ایشان برهان الله رف بود چه باین لقب از جناب قدس خدا و ملک ملام  
 شده باشد عمر مبارک ایشان هفتاد و پنج سال شد وقت رحلت باین کریمه متکلم شده  
 جان دادند و هو حسبی نعم الوکیل شب بیست و هشتم صفر المظفر که روز آن عرس  
 جناب مجدد الف ثانی باشد رضی الله تعنه سنه هزار و صد و هفترده وقت  
 سفر جان بحق تسلیم کردند انا لله و انا الیه راجعون در رقبه شریف حضرت  
 عروه الوثقی رزم مدفون شده اند و فرزند ایشان چهار اند اول شیخ محمد جعفر دوم  
 شیخ محمد جیات سیوم شیخ محمد شرح الله چهارم میباشیافی الحال رحمه الله علیه جمعین

## تذکره تاز منتخب خامس ذکر فرزند پنجم تالوشیخ محمد الدین الله

خدمت ایشان صاحب درجات والا و کمالات علیا بودند و جو و شریف ایشان آیت  
 بود از آیات ایزدی و رحمتی بود از رحمت هائی صمدی نتیج شریعت شعار ایشان بوده و  
 تحزیب بدعت کار ایشان شده ارشاد ایشان آن قدر وسیع شده که جهان بر مرشدان  
 مبتدع تنگ گردید چه ایشان از خدمت والد خود برای تربیت سلطان وقت در دار  
 السلطنت می بودند امر او سلاطین زمان همه در فرمان ایشان بودند می آرند ولادت  
 با سعادت ایشان در شهر سنه هزار و چهل و نه هجری در بلده طینه دارالارشاد سرهند  
 وقوع یافته و نیز همان بشارت که در احوال تولد حضرت مروج الشریعت ذکر یافته همان  
 بشارت از جناب حضرت خازن الرحمت رضی الله عنه در حق ایشان منقول

شدہ کہ ملکی را دیدند کہ وقت ولادت ایشان آید کریمہ و سلام علیہ تو مری و تو مری موت  
 و یوم العشا حیدر میخواست چون بن تدیس رسیدند بعد تلاوت کلام مجید علوم عقیدہ و نقلیہ را از خدمت  
 عم خود خواندند و در اندک مدت در علوم کثیرہ ممتاز شدند و کسب باطنی از خدمت والد ماجد  
 خود حضرت عمہ الوثقی نمودند و باعلی درجات رسیدند و عالمی از نور فیوض و برکات باطنی  
 ایشان منور شدی نویسنده کہ چون ایشان برای تربیت سلطان زبان اورنگ زیب عالم  
 گیر از خدمت والد خود مامور شدند و بدار السلطنت رسیدند بدروازہ شہر تصاویر و یوخصو صا  
 صورت دوپیل مست بودہ کہ بر پشت آنها صورت دو پهلوان ہمیب کشیدہ بودند ایشان  
 بدروازہ اندرون نشدند تا آن صوت را منہدم نکردند و آواخ بدعت کہ در آنوقت بود بہ  
 اول صحبت با سلطان ہمہ را از قلم و سلطنت او موقوف کنانیدند و دین اسلام آن قدر  
 در بلدان ہند قوت پذیرفت کہ بیچ وقت مثل آن نشدہ بود و اہل بدعت ذلیل و خوار شدند و  
 بیچ جا در بلدان ہند رواج آنها نشانید نیز نوشته اند کہ وقتی در آن ایام بادشاہ ایشان را در  
 باغ خاص دعوت کرد در میان آن باغ حوضی بود کہ بجمال زینت ترتیب یافتہ و در آن صورت  
 ہائی ماہی از طلا درست نمودہ و چشم ہائی آنها را از جواهر و الماس ساختہ بودند و چہت جلوس  
 ایشان فرش برکنارہ همان حوض انداختہ بودند چون خدمت ایشان با سلطان برای  
 جلوس بر آن مکان رسیدند اول امر فرمودند کہ آن ماہی ہائی طلائی را شکستہ از آنجا دور  
 کردند بعد جلوس نمودند و سلطان از آنجا کہ پہرہ ولایت یافتہ بود ازین امور ایشان ملاحظہ  
 می شد و شکر از الہی بتقدیم می رسانید کہ در عصر من این نوع مردمان پیدای شوند و جمع  
 ضلایق آنقدر شدہ بود کہ روز بادشاہ زادہ محمداکبر اعظم شاہ خدمت ایشان برای توجہ می آمد آن  
 قدر چہو خلایق بدروازہ ایشان بود کہ از ہجوم دستار از سر بادشاہ زادہ افتاد و مشقت تمام  
 دخول میسر شد و بخدمت ایشان رسیدہ توجہ شریفہ حاصل نمود چون بخدمت سلطان رسید  
 و احوال ہجوم خلایق بعض رسانید والدش ازین سخن بسیار ملاحظہ شد کہ آنقدر یکہ کہ زمین



نوع مردم اهل الله درین زمانه که سلاطین را بدر آنها بدین مشقت راه حاصل می شود  
 و خدمت ایشان آنقدر در تعظیم انخوان خود می کوشیدند و حقوق را در نظر داشتند که روزی  
 همین شاهزاده مذکور دعوت ایشان نموده بود و یکی از برادران ایشان که بجز از ایشان کلان تر  
 بوده حاضر بودند با ایشان بدعوت رفته بود چون طعام را می آوردند با شاهزاده آفتابه  
 و لکن بدست خود گرفته برای شستن دست ایشانان آمد ایشان از دست او آفتابه و  
 لکن گرفته اول دست برادر بزرگ خود را شستند باز آفتابه و لکن را به شاهزاده گذاشتند  
 که دست ایشان را و باقی مخدوم زاده گانرا شست این از کمال بی نفسی و حق پرستی ایشان هم  
 دلالت میکند مدت عمر شریف ایشان چهل و هفت سال شد در سنه هزار و نود و شش هجری  
 ازین پرمال انتقال نمودند **وَإِنَّا لَنَبِيرِ** راجعون تاریخ وصال ایشان را یافته اند هر چه  
 ستون دین افتار و صفة مبارک ایشان در بلده دارالارشاد سرهند واقع است -  
 طوبی لمن زاده از خدمت ایشان هشت فرزند خلف شدند سه ازان در حضور ایشان  
 بدرجه کمال رسیدند و پنج از ایشان خورمانده بودند از سه فرزند ان کلان ایشان اول شیخ  
 محمد اعظم قدس سره ثانی شیخ محمد حسین قدس سره ثالث شیخ محمد شعیب قدس سره

## تذکره عاشر از جناب امیر کبیر فرزندم حضرت عروة الوقتی محمد تقی صدر عنهما

خدمت ایشان اصغر انخوان خود اند چون فرزندی که در شیخوخت متولد شود نظر والد محبوب میباشد ازان  
 جهت محبوب والدین خود بودند و خدمت حضرت عروة الوقتی بهرحالی که فرزند ان کلان خود را به  
 بشارت داده اند ایشانرا نیز بشارت داده اند ولادت کثیر السعادت آنقدره در باب ارادت و شهرت  
 سنه هزار و پنجاه و نه در بلده دارالارشاد واقع شده تعلیم علوم عقلیه و نقلیه در اندک مدت نموده بخدمت  
 والد خود به سلوک مشغول شده اند چون عمر مبارک ایشان به حد بلوغ رسید و کسب باطنی ایشان نیز مقارن آن  
 با تمام انجامید و در سن هجده سالگی بیشتر بوصول لایت احمدی شدند هر چند که قبل بر آن به چند سال

در طفولیت از سرور دین و دنیا بشارت آیند ولت یافته بودند خدمت حضرت عروۃ الوثقی  
رضی الله تعالی عنہ ایشانرا کامل و مکمل دیده اجازت کامله در رنگ دیگر فرزندان عنایت  
فرموده اند می آرند که در صورت ایشان مشابهت تام بحضرت والد خود داشتند علی  
الخصوص جبهه و ابرو و چشم و بینی ایشان مشابهت بسیار داشت می آرند که اکثر مرض به  
ایشان حایل میشد درین بسیار شاکری بودند و اکثر عمر مبارک ایشان در پریمیز گذرشته است  
چه از اطعمه لذیذ و فواکه و غیره اشیا می مرغوبات طبعی تناول نمی نمودند می فرمودند که پریمیز  
که برای خوف مرض کرده شود خیلی تصفیه باطن می نماید چه ازین مورد دل خطور یا ضمت  
نمی آید که به عجب یکشدر روز آخر عمر شریف در دار السلطنته دہلی تشریف فرما شده بودند و محمد  
فتح سیر که با و شاه وقت بود مرید ایشان بود و صال ایشان پنجم شهر جمادی الاول سنه  
هزار و صد و سی و یکم هجری در دار السلطنته مذکور و نداد از آنجا تا بوقت شریف ایشان  
را بدرالارشاد آوردند و قبه مبارک و روضه علاحدہ متصل روضه حضرت عروۃ الوثقی رضی  
ساخته اند مدفن ایشان آنجا قرار گرفته یزار و یتبرک به رضی الله تعالی عنہ  
از خدمت ایشان دو فرزند خلف شدند اول شیخ محمد مهدی و ثانی شیخ محمد  
عبدالباقی رحمۃ الله علیهما مخفی مانند که خدمت حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنہ  
بودند از هر شش پیران ایشان نیز صبیات بودند و تمه این صالحات بدرجه ولایت مترفعا  
شده صاحب کشوف و کرامات ظاہره و خداوند معارف و خوارقات باہرہ اند که تفصیل  
آن موجب تطویل می شود و جمیع الله تعالی و استی چون تسوید این منتخب رود یا وقوع یافته  
و صعوبت کشتی مانع تفصیل احوال حضرات خمسہ از فرزندان حضرت عروۃ الوثقی رضی الله تعالی عنہ  
ممر کونہ اندیشی کمان نبرد که راقم نسبت باین اکابر کم عقیده یا بی اطلاع از احوال ایشان  
بوده خدا جل شانہ گواہ است که فقیر ہر یکی از فرزندان حضرت عروۃ الوثقی را بہ مرتبه  
مستقدم و ہر یکی را بتدریج بعد ہم دیگر چنانچہ ذکر شد در ریف ہم دیگر میدانم و امید است در

از ارواح طیبه ایشان در حصول نسبت های خاصه این اکابر می نمایم - فرد

یقین عذرم بزرگان در پزیرند || کلان بخورده بر خوردان نگیرند

منتخب سادات از جناب سید علی و احوال حضرت  
قطب الاقطاب غوث الاعجاز سمرست باوه قیوم  
حضرت شیخ حاجی غلام محمد معصوم و قدوة الاولیاء ملاذوالاقتیاب  
مستغرق انوار سمد حضرت شاه غلام محمد رضی الله عنهما

محقق نماید که خدمت حضرت قطب الاقطاب در سائر اولاد حضرت مجدد القشاقی در زمان خود امتیاز تام بوده  
و در عصر خود جامع بودند در منصب قیومیت غوثیت و قطیبت به نسبت اصالت نیز محقق چنانکه  
بطور حضرت مجدد القشاقی منصب قیومیت بی نسبت اصالت امتناع الوجود است این معنی از مخرمان کلام و الا ایشا  
نمغنی نسبت خدمت ایشان قطب الاقطاب لقب بودند و امام الاولیاء نیز خطاب ایشانست در رنگ صد خود قیوم  
الزمان که تاج الاولیاء خطاب ایشان بود و در حق ایشان بشارات این مناصب مذکوره قبل از تولد مبارک  
ایشان بسین از حضرت عترته الوثقی رضی الله تعالی عنه بحضورت تاج الاولیاء  
قیوم الزمان شیخ محمد صبیح الله شده بود که از نسل تو فرزند می عزیز الوجود  
تولد خواهد شد خواه از توبی واسطه و خواه از فرزندان تو بواسطه چون آن عزیز را دریا بے  
آزاقوایم مقام من دانسته اسم مرابوی گذاسی که وارث نسبت مجددی و معصومی بالاصالت  
و خواهد بود و فیوض و برکات او الی یوم القیامت در اولاد و منتسبان او خواهد ماند  
و طریقه علییه اکابر را در حاج دیگر خواهد افزود این مشرود بشارات که در حق ایشان از جد  
شریف ایشان واقع شده در رنگ بشارات است که حضرت سلطان العارفين  
بایزید بسطامی در حق شیخ ابوالحسن حر قاتی رضی الله عنه قبل وجود ایشان  
بخدمت مدید عنایت نموده بودند خدمت مولوی معنوی در شنوی بآن تصریح فرموده اند

و درین مجموعه نیز در منتخب اول در احوال ایشان تفصیل آن شده است چون عمر مبارک ایشان  
 بحد تعلیم رسید بدش مشغول شدند و از انواع علوم عقلیه و نقلیه در اقران خود ممتاز گردیدند  
 تا سن مبارک ایشان بحد و عشرین رسید از تحصیل فارغ شده بخدمت جد و الائی خود  
 حضرت تاج الاولیا قیوم الزمان بکسب سلوک باطنی مشغول گردیدند در مدت قلیله اخذ  
 فیوض کثیره کردند و بدرجه کمال و اکمال فائض شدند و از خدمت جد خود بخلافت کلی  
 سرفراز گردیدند و عالمی از انوار ارشاد ایشان منور شده و طریقه علییه را رواج کلی بوجود ایشان  
 حاصل گردید نسبت اجداد کبار خود ابتیاری و طراوت تمام در معرض جلوه در آوردند و  
 ارشاد ایشان عالم گیر شده و بشارت موعوده مذکوره ب حصول پیوست و بمناصب  
 اعلیٰ که رمزی از ان رفته سرفراز گردیدند و این معانی را در نسخه خود خدمت میر غیاث الدین  
 قدس سره که یکی از خلفائی جهت مندان ایشانست و بسیار عزیز الوجود و شیرین سخن  
 بود در قصیده بوزن مثنوی بنظم کشید



معی آرند که آنقدر استغراق و حضور بر ایشان غلبه داشت  
که به محسوسات ظاهری اگر چه در نظر ایشان می گذشتند او را ک نمی فرمودند مگر از حضار  
مجلس ایشان را بر آن مطلع می ساخت این نقل اشاره باین مدعا می نماید معنی آنست که در ایام  
کبر سن نوعی باامراض بار و مبتلا شده بودند و طبیب جهت پرمهیزانه ایشان گوشت  
مرغ معین نموده بود و خادمی که در سنج معین بود همیشه بکیران ازان بحضور عالی نمی برود و  
مرغی بیک پا چنانچه عادت مرغان رفته است ایستاده می شوند ایستاده بود آن مرد جهت  
رفع منظمه که همیشه یک پای را برای خود میداشت ایشان را مطلع ساخت که حضرت  
به بنیید که مرغان این ولایت یکپا دارند خدمت ایشان دیده یقین و انموده  
فرمودند که سبحان الله چه قدرت کامله است که بعضی مرغان را یکپای خلق نموده  
و ما یحتاج او را بیکپای کفایت کرده این از کمال استغراق و حضور ایشان مجرب است  
که تا این حد از احوال ظاهری بخیر می بودند و تمام مهت و الاهی شان در امور کمال باطنی مصروف  
بوده و در زو فقیر بیاض خاص ایشان است و در آن از کشف و الهامات و علوم و

معارف نبوعی تدقیقات و تحقیقات نگارش نموده اند و در صفاوت ذات و آیتا و فعال  
بطرز خاص خود از عبارات عالی و اشارات متعالی بیان فرموده که عقل عقیل از دریافت  
آن عاجز و درک و تراک آن قاصر و آن بیاض مبارک تمام بدستخط شریف ایشان است  
و دوران از الهامات و خصوصیات خود آن قدر باریک مقدمات آورده اند که ظاهر نمودن  
آن بیاض جز بظن خواص از جمله محالات است مسموع از اکابر است که خدمت ایشان در  
رنگ اجداد و کبار خود باین الهام نیز ملهم شده اند که غفرت لك و لمن تو سلبك  
بواسطه او بغير واسطه الى يوم القيمة و این الهامات بجناب حضرت مجدد  
الف ثانی و حضرت عروة الوثقی و حضرت قیوم الزمان شیخ محمد صبغته  
الله رضی الله تعالی عنهم شده بود و این خلف رشید به نسبت اجداد و کبار بدان  
ممتاز شد عادات و عبادات ظاهری ایشان تمام ببطابت سنت واقع شده و موافقت  
حضرت اجداد خود را در افعال و اطوار و آیتا را آن قدر حریص بودند که ما فوق آن متصور  
نماند و در امور که سنت از آن ساکت است تابع الهام بودند حتی که از  
اکابر مسموع است که نوشیدن آب بے اذن الهام بایشان میسر نبود و در ایامی که خدمت  
ایشان بزیارت حرمین الشریفین شریف می بودند و خدمت حضرت حجت الله  
و حضرت وحدت و دیگر کبار حضرات نیز عازم آن سفر بودند چون خدمت ایشان  
خوگر ملازمت جد خود حضرت قیوم الزمان بودند و صحبت دیگران برایشان گران  
می نمود و این مکر بجناب حضرت قیوم الزمان عرض نمودند که فقیر را سوای صحبت  
حضرت صحبتی نمی سازد و باخوان و بنی اعمام حضرت درین سفر همراهم هر چند ایشانان  
همه کامل و مکمل اند اما از آنکه این فدوی سوای ایشان بطرفی مد نظر ندارم و اداب صحبت  
دیگران کما هو از من بوقوع نخورند آمد بلکه حضور مجلس عالی ایشانان نیز بر من گران است  
بسادا موجب آزار ایشانان شود و نقصی از آن بمن عاید نشود و خدمت حضرت قیوم الزمان

فرمودند که کشف کونی را با شما همراه میسازم چه شما و این کار بر همه زان مقام عبودیت و اید و در  
عرصه سفر احتیاج بدان میشود و چون این نسبت ملازم شما شود همه همراهان شما را احتیاج  
بشما خواهد بود چون محتاج شما شدند در هر صناعی شما خواهد بود و خدمت ایشان  
مرخص شده با حضرات دیگر ملحق شدند روزی واقعه عظمی بایشان نمودند که اگر امر و  
کوچ نموده بدان منزل رفته شود موجب این بلیه خواهد بود و آن واقعه بعینه در حفظ  
فقیر نمانده اما دیگر صاحب زاده گان را ظاهراً میاید باشد و حاصل آن همین است  
که ایشان بحضرات اعلام نمودند که امر و زچنین و چنان بمن نموده اند و منع در کوچ  
فرموده اند حضرات فرمودند که ظاهر مقدمه بنظر نمی آید و کشف چندان اعتبار  
ندارند گاهی واقع می شود گاهی واقع نمی شود و توکل بپتیرست القصد بعد اللیت  
والتی کوچ نمودند ایشان آن روز از حضرت تخلف فرموده فرمائی آن بایشان  
ملحق شدند آن واقعه بحضرات رو داده بود و موجب بسیار آزار ایشان شد  
بعد از آن روزانه هیچ منزل کوچ نمی نمودند که از ایشان استصواباً بنمیدیدند  
و نیز سموع شده که در همان سفر چون کشتی ایشان بدریا قریب جد رسیده گون  
با و مخالف وزید و کشتی در تباهی آمد و امید خلاصی از تمام رُکاب آن بکس  
نماند همه از همدگر بجلی و وداع می خواستند و غوغای محشر در اهل آن مرکب افتاده  
بود خواص و عوام حیران و سراسیمه شده بودند و شبیه یوم نرے الناس  
سکارے و ما هم بسکارے پر توے انداخته بود و خدمت ایشان در آن  
هنگام بضرع کلی بمراقبه و استغراق شغل و شتندگی از حضرات ایشان را جنبانیدند  
از کیفیت معامله با خبر کرد و ایشان فرمودند که خاطر جمع دارید که انشاء الله تعالی  
روز جمعه بجامع جد بخیریت نماز ادا خواهد یافت و هیچگونه مکر و حیه واقع نیست  
فوق کما بشر رضی الله تعالی مشهور است که روز ایشان بطواف

مشغول بودند و ران اثنا ساری بجیب مہاک ایشان دست انداختہ حال آنکہ  
جیب مہارک ایشان خالی بود ایشان بران مطلع شدہ دست او را گرفتہ با خود  
میگردانیدند تا دورہ طواف باخر رسید و آن شخص بیچ نفع خود را از دست ایشان  
ریانیدن نتوانست لاچار خود را با ایشان گذاشت چون فارغ شدند دست او را  
کشید و بگوشہ بردند و خادم را فرمودند کہ مبلغ کذا حاضر ساختہ و بدان سارق عنایت  
نمودند و فرمودند کہ مرا شرم آمد کہ دست او از کیسہ من خالی رود و آمد کہ دست  
ایشان بر کنار دریائے اُک منزل داشتند جہت وضو بر کنار دریا آمدند خدمت  
میر عیاش الدین کہ خلیفہ بہت مند ایشان بودہ و نظمی کہ بالا ثبت شدہ تصور فرمودہ  
او است حاضر خدمت بود بر کنار آب سنگے را با و نمودند کہ فارس است و صیت  
آن وارد کہ ممسوس آن طلا شود اگر بکار شما است برواید خدمت میر مذکور چون  
در جذب بود موافق مذاقش نیامد و بعضا میکہ در دست داشت آن سنگ را  
بدریا انداخت سنان عصامی او آہن بود فی الفور طلا شد آن را نیز بر آوردہ  
بدریا انداخت خدمت حضرت قطب الاقطاب تحسین بہت او کردند و طالب  
صادق دستہ القائے نسبت خاصہ خود بقدر استعداد فرمودند و نیز مسموع است  
کہ یکبار در کشتی اٹک سوار شدہ عبور می نمودند و دریا در آن ایام در طغیان  
بود کشتی را از حدی کہ می برآید پایان برد آن مکان را کمالی و جلالی می نامند محل مہیب  
و مہلک است چنانچہ از عابریان دریا پوشیدہ نیست ملاحان فریاد بر آوردند  
ایشان از استغراق باخبر شدہ فرمودند کہ چہ غوغا است صورت حال بعرض آن  
قدوہ از باب کمال رسانیدند ایشان فرمودند باک ما را دید کہ فقیر ملہم شدہ ام  
کہ اہل این کشتی از غرق و حرق دنیا و آخرت محفوظ اند ملاحان را از بشارت  
ایشان دل قوی شدہ در تر و کشتی شدند ایزد تعالی خلاص آہنا از غرق نمود



کشتی را با من ساینید چون از کشتی فرو و آمدند شخصی از آنها به عرض ساینید که حضرت بشارت  
 خلاصی غرق و حرق دنیا و آخرت عنایت نموند و حق تمام اهل کشتی در دنیا خود این  
 مژده ب حصول پیوست در عقبی نیز امید است که ثابت شود اما درین کشتی چند نفر  
 همنده و ان اند و حق آنها این بشارت چگونه راست آید درین مقوله بودند که همنده  
 مذکور آمده بخدمت ایشان اظهار نمودند که ما را اخلاص کلی حاصل شده با کلمه عرض  
 نمایند که مسلمان می شویم همه بخدمت ایشان اسلام آور و ند می آرند که ایشان رو  
 مبارک خود را پوشیده می داشتند یا در پالکی مبارک خود و تکیه میکشیدند که  
 در رگزار مبادا عذوب خدا جل شانہ و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم بنظر من  
 و راند اتفاقا اگر همنده و می بشرف دیدار ایشان مشرف می شد و حال کلمه می خواند  
 و مسلمان میشد و این واقعه بکرات وقوع یافته همنده و آن از این معنی با خبر شده  
 از رگزار ایشان دور می شدند و منقول است که خدمت ایشان درین  
 فردا از دیوان حافظ اعتراض می نمودند که فرموده فرد

من ازان حسن روز افزون که یوسف داشت دهنتم ؛  
 که عشق از پرده عصمت بدون آرزو زلیخا را ؛

می فرمودند که باعث بر عصمت زلیخا عشق حضرت یوسف رح شده  
 آنکه موجب نقض عصمت او گردید و می فرمودند فرد -

کمال حسن یوسف را چه دانی حافظا بشنو ؛  
 که عشق او سبب گردید بر عصمت زلیخا را ؛

درین معنی هم اوب جناب حضرت یوسف صدیق صلوات الله  
 علی نبینا وعلیه می ماند و هم اوب حضرت زلیخا که حرم محترم اوست آن  
 قدر در آواب انبیامی کوشیدند که بالاتر از ان متصو نباشد و در استماع این فرد

کہ ذکر مینشود بجا اولوالعزم اولوالفضل تجویز سے نمودند **فرد**

دران روز کز فضل پسند قول

اولوالعزم راول بلرز دزہول

مئی فرمودند ہر چند از عظمت کبریٰ جناب قدس خداوند جل شانہ منجر است بصعوبت  
قیامت مشعر اما از صریح کنایہ بہتر است کہ با آداب انبیاء صلوات اللہ علیہم البقی  
واین کریمہ مبارک بدان وال ای الذین سبقت لہم منّا الحسنۃ اولیک  
عنہا مبعدون ولا یسمعون حسیسہا وہم فیما اشتہت انفسہم  
خالدون لا یحزنہم الفزع الا کبر وتلقہم الملائکہ ہذا  
یومکم الذی کنتم توعدون ۱۰ مروی است کہ شبہ خدمت ایشان  
در ملازمت مرشد خود کہ جد ایشان نیز بودند از خانقاہ معلیٰ بدر حرم سرائف  
آوردند از ان مکان طلبِ خصت نمودند کہ بخلوت خود تشریف برند خدمت  
حضرت قیوم الزمان فرمودند کہ ساعتی توقف نہ تا من از اندرون گرویدہ  
بیایم تو حرفی دارم خدمت ایشان آن جا ایستادہ ماند و جد ایشان چون  
بحرم محترم رفتند از خاطر مبارک ایشان نسیان شد ایشان تا صبح از ان  
مکان بجا نشدند یہاں ہیئت ایستادہ ماندند حتی الصبح چون جد ایشان برای نماز  
صبح برآمدند ایشان را در یہاں مکان ایستادہ یافتند معلوم نمودند کہ از ہون  
وقت ایستادہ اند استفسار نمودند بوجہ رسانیدن از ان وقت منتظر بودم  
رخصت نمودند کہ وضو کردہ برای نماز بسیار نسبت خاصہ خود را بایشان القا نمودند  
بلے مریدان را بدین صفات پاید بود تا از فیوضات پیر بہرہ ور گردند مشہور  
است کہ بیچ بے ادبی بخدا نرسیدہ است کسانے کہ بخدمت و ادب توسیق  
یافتہ اند آنہا بفیوض و برکات مستحق اند نہ غیر آنہا من خدم خدام فرد

ہر کہ عاشق شد اگر خود نازنین عالم است

نازکی کے رست آید ناز سے بایزید

# تذکره ثلث از منتخب ساس ذکر وفات حضرت آیات جناب قطب الاقطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ص ۱۰۰ است که چون عمر بیست و هفت سال از ایشان انحصار نمود و تسعین تجاوز نمود و قرب وصال خود را اظهار می فرمودند و مقارن آن ورود آفات در بلدان هند پیدا شد و خلل در سلطنت چغتایه پیدا آمده بود در آن ایام احمد شاه بادشاه و رانی با عسکر عظیم بار او و وهلی بلاهور رسید و بیرون بلده ندبور فرود آمد از آنجا شاه ولی خان که وزیر او بود با سروار جهان خان هر دو را بخدمت ایشان فرستاد و خدمت ایشان بیرون قلعه در میدانی محله سکونت داشتند هر دو امیر مذکور بخدمت ایشان مشرف شدند و قدم بوسی حاصل نموده معروض داشتند که سلطان سلام فرستاده و جهت فتح همت در پیوزه نموده خدمت ایشان فرمودند که عمر فقیر باخر رسیده ساله پیش بودن خود را نمی بینم در آخر عمر تنگ سلاطین هند را نمی گذارم هر چند سلطان هند از این خاندان گردیده و قبله توجه خود را پراکنده نموده و از آن جهت خلل کلی در سلطنت او راه یافته بر زوال سلطنت آماده شده اند آمدت حیات فقیر کم مانده تا زندگی فقیر با و متعرض نشوید که فتح کلی نخواهید یافت و سال آسند ه فقیر ازین دنیا سفر خواهد نمود و فتح کلی نصیب شما خواهد بود و دستا مبارک خود را از خادم طلب نموده امر فرمودند که دو جا کنند یک قطعه بوزیر شاه ولی خان عنایت نمودند و قطعه ثانی را بسروار جهان خان شفقت فرمودند قطعه که بوزیر عنایت شده بود بر قطعه سروار

می چربید فرمودند که قدر منزلت شما هر دو بر یادتی و کمی این قطعه متفاوت خواهد افتاد و  
 و رخصت نمودند هر دو و امیر مذکور بر عرض سلطان کیفیت ارشاد ایشان را رسانیدند هر چند  
 که در آن مرتبه تردیدات نمودند نافع نه افتاد و بفتح صورت پذیر شد سال دیگر که  
 ارتحال ایشان از این دار پر ملال واقع شد باز سلطان درانی آمد و بحسب مدعا  
 کامیاب شدند نیز مسموع شده که بعد از تولد مرشدی حضرت قیوم جهان فرمود  
 فرموده بودند که مرا برای وجود این فرزند داشته بودند چون این فرزند بود جو و آمد  
 سبب بود من در این عالم نمی نماید و بشارت بسیار حق ایشان فرمودند -  
 انشاء الله تعالی در احوال ایشان مذکور خواهد شد و از این نوع اشارات بقرب  
 ارتحال خود بسیار نموده اند در سنه یک هزار و یکصد و شصت یکم از حد و تسعین به تجاوز  
 شده بقرب صدر رسیده در پنجم تالیخ ذی الحجه الحرام بوصول جناب قدس خداندا  
 تعالی شاز شرف شده اند انشاء الله و انشاء الله راجعون تالیخ وصال ایشان  
 را بسیار یافته اند اما بنزد فقیر از آنها منظومه که میر غیاث الدین تصور نموده است

موجود بود و تخریر آمد نظم

ز بستان مجتد و الف ثانی  
 بر آمد از نهال صبغت الله  
 مه از برج امام العارفین بود  
 نبی را نائب کامل بکمل  
 امام الاولیا از حق خطابش  
 پس الهی یکصد شصت یکم

بیایغ قطب معصوم زمانی  
 عجائب گل چو چشم آسمانی  
 که مهر آسمان جانشن خوانی  
 مجتد و شان قیوم جهانی  
 با رسم معرفت معصوم ثانی  
 بخت رفت خوش زین رفائی

و قبر مبارک ایشان واقع در الارشاد و در روضه مبارک حضرت عتره الوثقه  
 بیرون گنبد شریف متصل قبر شریف الدایشان حضرت مکر العارفین رضی و واقع است



طوبی لمن زادها وقبه خوروی برایشان بنایافته خدمت حضرت امیر غیاث الدین  
در اتصال شجره ایشان و انتساب ایشان بسلسله علیه نقشبندی رضی اللہ تعالی  
عنہ امر باب اہالیہا زیبا بنظم کشیده اند

پہر چند خلفائے جناب حضرت قطب الاقطاب سولے فرزندان عالی  
مقدار ایشان نیز بسیار بودند اما حضرت امیر غیاث الدین بسیار در اقران  
خود ممتاز بودند و بدرجات کمال و اکمال رسیدہ ششم از احوال ایشان لازم کہ بیان  
آید اما چون درین منتخب تمام اختصار منظور است لهذا بطریق ایجاز از کلام خود  
او کہ در مبادی احوال خود در عین جذبہ فرمودہ است نوشتہ می شود و مصحح  
بر حال تو ہم حال تو برمان و دلیل

خدمت ایشان با علی درجات کمال مشرف شدند و مجاز گردیدہ بولایت خود و نیز آباء  
کہ توابع بدیشان است تشریف فرما شدند و طریقہ ایشان را دران ولایت رواج کلمے  
شد و خلافت کثیر بتوسط ایشان بدرجات کمال مشرف شدند الی الیوم نسبت

ایشان در اولاد و منتسبان ایشان جلوه گراست و مزار مبارک ایشان چون  
لعل در کان بولایت بدخشان واقع شد یزار و تبرک به رحمة الله تعالی و سعادت

# تذکره رابعه از منتخبان در ذکر قدوة الاولیا حضرت شاه غلام محمد ولد حضرت قطب الاقطاب امام الاولیا شاه حضرت غلام محمد معصوم رضای الله

خدمت ایشان بعد از تحصیل علوم ظاهری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود  
حضرت قطب الاقطاب نموده اند و به نسبت های خاصه ایشان مشرف شده بدرجه  
کمال و اکمال رسیده مجاز شدند چون والد ایشان خدمت ایشان را کامل و مکمل  
یافتند مسند شیخت را بایشان تفویض فرمودند و سایر فرزندان و مریدان ابا ایشان  
حواله نمودند و خدمت ایشان در حیات والد شریف خود بر مسند ارشاد و اتکا نمودند  
بر منهای بریه مشغول شدند و هنگامه ارشاد و ولایت ایشان در اطراف و کناف  
عالم انتشار یافت و جهان جهان خلایق از اطراف طریق خدمت ایشان سید و اصل بطن  
علیه شدند و اخذ فیوض و کمالات نمودند و مظهر اسرار و برکات گردیدند القصد  
مرجع کل در عصر خویش بودند و همه اخوان و اکثری از اقوام ایشان اخذ  
فیوض و برکات از خدمت ایشان نمودند بموجب آیه کریمه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ  
وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا جوق جوق مردم  
از فقرا و اغنیاء و سلاطین و حکام و مشایخ و اکابر و فضلا و علمای جوع آوردند  
و خلفای ایشان در اطراف و کناف عالم انتشار یافتند و آن قدر رواج این  
طریقه که در ایام ایشان شد چه از نفس نفیس خود ایشان چه از فرزندان و برادران  
و غیره مجازان ایشان که حوصله کاتبان تعدا و آن عاجز و زبان قلم از کتب آن قاصر از

اکابر شنیده شد که در مراقبه صبح و شام معموله ایشان زیاده اند و از ده هزار مردم جمع  
 می شدند و در مراقبه بعد از جمعه آن قدر جمعیت خلایق می شد که از اندازه حساب بیرون  
 می بود حضرت بی صاحب کلان و قدوة الاولیاء لقب ایشان بوده و عبادت مبارک  
 ایشان چنان فرار یافته بود که شش ماه با عیال و اطفال و اخوان و اقربا در راه  
 تشریف می داشتند و شش ماه دیگر به پشاور می بودند و همه عیال و اطفال و  
 اقربا و ملازمان را با خود می آوردند و می بردند و در رنگ اردو می با و شاه جمعیت  
 خلایق در راه بایشان می بود حتی که مسموع شده که پالگی های مردانه و پالگی های  
 زنانه که از متعلقان ایشان همراه می بود گاهی بصدد می رسید و گاهی  
 زیاده از آن می شدند و سواری های دیگر مثل کجاوه و گاوی و ستور و غیره  
 برین قیاس باید نمود شنیده شده که ماهی قبل از سفر قوم را برای اصلاح  
 راههای می فرستادند که از ریگزار با قطع جنگل و خار و خاشاک می نمودند و مایحتاج  
 طریق و منازل را تهیه می فرمودند و بخشش و سخا و کرم آن قدر که از ایشان  
 بوقوع آمده چه شرح نماید فی الجمله آیت می بودند از آیات الهی و رحمتی بودند  
 از رحمت های سبحانی و تمام عمر شریف خود را بشغل احادیث بسر بردند و  
 مسموع شد که چنانچه هزار احادیث با سناد زیاد داشتند و هر هر فعلی که از ایشان  
 صادر میشد حدیثی در آن باب می آوردند و آن فعل را مطابق سنی است مبارک  
 می نمودند حتی که بر نوشیدن آب احادیث کثیره می فرمودند -

فقیر از زبان یکی از منتسبان ایشان شنیدم که یکی از علمای ایشان و بزرگواران بعضی از علماء و تلموز  
 با جماعه از طلبه جدید خود برای مذاکره بخدمت ایشان آمد و این عزیز در قوت علم و فصاحت

تقریر و بلاغت تحریر پر آمد علمای زمان بود چنان در حضور عالی بلدیاب شد صورت علوم  
 تمامی کمال از لوح دل وی محو گردید بطرف تلاش اشارہ نمود همه آنها را نیز همان حالت  
 روئے داده بود و هیچ کس از آنها را حرفی بر زبان و بر دل نیامد از مجلس عالی برخاستند  
 و بجل خود رفتند و کتب را کثرت خود را بقوت اصلی یافتند و بعضی مباحثہ ہامی قسیق  
 را بتکرار ہدیہ ضبط گرفته روز دیگر باز بہ نیت سابق آمدند همان حالت اول دیدند  
 باز رجوع نمودند چون از مجلس عالی بیرون شدند خود را بقوت اصلی یافتند روز  
 ثالث باز آمدند و کتب را نیز با خود آوردند بہ مجرد ملاقات ایشان در خود نظر کردند  
 و متوجہ شدند خود را عاری محض دیدند کتب خود را کثرتند از الف تا با فرق نمی نمودند  
 آن عزیزان بآئینا میزد خود بہ قدم ہامی مبارک ایشان افتادہ و اظہار معاملہ خود نمودند  
 خدمت ایشان فرمودند کہ فلان بخت و فلان بخت را ضبط نمودہ آمدہ بودند و  
 جواب ہر یک را بیان فرمودند آن عزیز با طلبہ خود مرید ایشان شدند و صحبت والا  
 اختیار نمودہ از برکت صحبت ایشان بہرہ کثلی یافتند و از مجازان شدند و خدمت  
 والدہ شریفہ فقیر حضرت بی بی صاحبہ قدس سرہا کہ خواہر زاوہ ایشان یکی  
 از صالحات کلمات زمان بودند فرمودند کہ در سن ہفت سالگی بودم روز  
 بیست و نہم رمضان مبارک را روزہ داشتم و ہمان روز خدمت ایشان مرید شدم  
 چون از تلقین فارغ شدند متوجہ من گردیدند حالتی بمن روئداد کہ لذت آن الی الیوم  
 از من نرفته ہما کہ خلص نسبت علیہ را بطریق اندراج النہایہ فی البدایہ بمن القا نمودند  
 و آن قدر رسوخ عقیدت و کمال محبت کہ بجناب ایشان داشتند در تخریر نمی آید  
 و کیسکہ فی الجملہ از جناب ایشان کم اخلاص بود آنرا بے بہرہ محض میدانستند و اگر از  
 اہل طریق بودہ با وسوہ معاملہ می نمودند اگر متنبہ نمیشد سلبت اومی فرمودند  
 از انہا این معنی را فقیر در حق یکی از منتسبان می شنیدم حضرت قیوم جہان قدس سرہا دیدہ



فعوذ بالله من غيرت اولياء الله چون مدت عمر مبارک ایشان بانقراض رسیده  
 شوق لقاء الله برایشان غلبه کرد طالب داعی آن شدند و بقرب ارتحال خود مطلع  
 گردیدند و اظهار آن می نمودند و خطاها از آن بر می داشتند و سهیمت کسی نوز  
 ماه رمضان مبارک را تمام به صحبت او نمودند و ختمات تراویح را بطریق معمول خود  
 تمام کردند شب عید فطر با صحت کلی بمسراح خود و ضعیفان نمودند وقت نماز تجمید  
 برای نماز برخواستند و وضو نمودند و ادعیه موقته آن وقت را خواندند و بنام مشغول  
 شدند بعد از فراغ نماز به مسراح رجوع نمودند تا صلوة بین النومین واقع شود چون  
 بخواب افتد بر نخوابستند وقت صبح خاومه ایشان را برای نماز بیدار نمود و الحاح  
 کرد از ایشان اصرار و حرکت ندید فعنان بر آورد و فرزندان و متعلقان جمع  
 شدند چون دست بر نبض میگذاشتند نبض متحرک بود و لطایف در سینه بے کینه  
 ایشان بذكر مشغول بودند و زعفران چون بر چهره می مالیدند خشک میشد و آینه را  
 چون قریب و ماغی آوردند اثر بخار نفس بر آن ظاهر میشد حکما و غیره متحیر ماندند  
 آخر الامر اهل کشف دریافتند که ایشان رحلت نموده اند سنه هزار و یک  
 صد و هفتاد و هفت هجری بتاریخ شب غره شوال که شب عید فطر باشد ازین راه  
 پر طال بدین نوع ارتحال نمودند **وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** پس از رحلت  
 مبارک ایشان صورت جمعیت ظاهری در این خاندان کما هو نماند و تفرقه کلی رو  
 نمود فقیر از زبان یکی از مردیان ایشان در قریه شب قدر توابع پشاور شنیدم که قرب  
 ارتحال ایشان بخدمت رسیده بودم مبلغ سه روپیہ نذر بخدمت گذاشتم فرمودند این  
 مبلغ را بردار و نزد خود امانت بدار فروای عید فطر بر قبر من بیا شخصی آمده  
 اظهار خواهد نمود که همین عدد مبلغ بدمه این شخص قرض داشتیم با و بده اما این معنی را  
 مخفی دار آن شخص گفت که از خدمت عالی رخصت شدم و بیکان خود رتم رو رند

کما هو نماند و تفرقه کلی رو نمود فقیر از زبان یکی از مردیان ایشان در قریه شب قدر توابع پشاور شنیدم که قرب

بشهر آمدم خبر رحلت ایشان شنیدم بر قبر مبارک فته زیارت مشرف شدم بموجب  
 امر عالی ساعته و آنجا متوقف ماندم دیدم شخصی غریب بیاید و زیارت کرد و بمن  
 گفت که بدمه ایشان مبلغ کذا اقرضد ششم اسما بفرزندان ایشان اظهار کنم یا نه که  
 ایشان در عز و والد خود اند من آن وجه را بر آورده بوی دادم و گفتم ایشان این  
 مبلغ برای تو بمن امانت داده بودند بگیر و بفرزندان ایشان حاجت اظهار تو نموده  
 و ازین مقدمه زیاده از پیش معتقد ایشان شدم تو ایچ ایشان بسیا جمع شده است  
 امامیر حیات الدین قدس سره چند فری نظم فرموده **نظم**

امام مهدی قطب المشرق سما  
 سعید ازل صبغته الله لقا  
 بسان پدر بود صاحب لوا  
 بشد عازم ملک دار البقا  
 بتشریف روحش مهابت نما  
 چو شد روضه قدوة الاولیا  
 بساط زمین گشت شک سما  
 بفرودس جاگرد آن مقتدا

غلام محمد شهب ایل دل  
 مجد و صفت شاه معصوم فر  
 ز نور و شش منقل آفتاب  
 چو زین دار فانی ملال آمدش  
 ملائک همه خیر مقدم کنان  
 پشاور شد از مرقدش معتبر  
 نانواری آن روضه پر ز نور  
 بتاریخ او شد ندایم ز غیب

سوای فرزندان و اخوان و اقربای مبارک ایشان نیز دیگر عزیزان بسیار از  
 خدمت ایشان بدرجه کمال رسیده اند از آنها خدمت مرزا عمر خان ششره خان  
 و خلیفه مسجدی استالغی ترکندی و خواجه نظام خواجه خدری و خواجه حبیب الله  
 آینه ساز کابلی این هر چهار عزیزان از باقی مجازان ممتاز شدند و مردم بسیار  
 از اینها اخذ طریق نمودند الی ایوم خلفای و فرزندان آنها ملتزم طریقند و ذکر باقی  
 خلفای ایشان تطویل میکند و ذکر فرزندان ایشان در تذکره خامس و سادس قرار

نموده و ذکر اخوان و تذکره سابق این منتخب ثبت میشود انشاء الله تعالی او ختم این تذکره  
 ایراد شجره مهار که که خدمت میر غیاث الدین بطریق قنوی در انتساب است علیه نقشبند  
 تا بایشان نظم فرموده می شود - **هَذَا هُوَ نَظْمٌ**

چون پیشتر از ظهور کونین  
 جز شاه سیر لایزال  
 می خواست بخود که عشق پادشاه  
 دریای تجلی صفاتش  
 ناگاه از آن محیط بحد  
 زان نور ظهور نبی باشد  
 آمد ز عدم پدید کونین  
 بشنو صفاتش ز ایزد پاک  
 سلطان مقربان در گاه  
 تاج سر انبیاء مرسل  
 منشی صحائف حقانق  
 در صدف وجود آدم  
 یک لحظه ز بهفت چرخ افلاک  
 در راه توای رسول یزدان  
 نه طاق سرو اوقات خضرا  
 اینجا به بارگاه مقصود  
 این رتبه نه بیچ انبیاء است  
 یارب بجمال شاه لولاک

کز غیر نبود نقوش ما بین  
 کو بود تخت بے زوالی  
 تصویر پسر بهانه سازد  
 جنبید ز اقصای دانش  
 گردید ظهور نور احمد  
 بنیاد سوادق سما شد  
 خیل ملک و گروه صنغین  
 لولاک لما خلقت الافلاک  
 شایان سریر علی مع الله  
 نور دل اولیاء کمال  
 عنوان مکاتب و قانق  
 مسجد ملائک مکرم  
 برجست چو برق چیت چالاک  
 میکائیل جبرائیل حیران  
 بوسید قدم مرکبت را  
 مخصوص تو شد مقام محمود  
 این جامه بقامت تو زیباست  
 فخر و جهان تاج افلاک

بسیار این شاه است حیران -

یارب بشہ سریر تصدیق  
باحرمت آن امیر عاویل  
یارب بحق علوم عثمان  
یارب بحق علی شہر دین  
یارب بشہادت مابین  
یارب بامام اہل ارشاد  
باحرمت باقر و جلاش  
یارب بحق امام کاظم  
با آنکہ علی رضا ست نامش  
بانور دل تقی شہر دین  
باجذبہ عسکری و عاشش  
باحرمت مہدی و خروجش  
یارب بصفائی شیخ الاسلام  
یارب بامیر کرکابی  
یارب بابو علی جان بابا  
بایوسف تخت ملک ایقان  
باحرمت شاہ غجدانی  
یارب بولائے خواجہ عارف  
یارب بولائے خواجہ محمود  
یارب بیقین پیر سماکس  
باحرمت آن امیر سادات

سلطان صحابہ یعنی صدیق  
با آن شہ تخت کشتودل  
غواص محیط نور قرآن  
ابن عم خاتم النبیین  
سبطین رسول فخر کونین  
تاج الملوک زین عباد  
باجعفر صادق و کمالش  
آن کہف جماہر اکارم  
باید ز علوم و فیض عامش  
باسر نفی امام حق بیس پاد  
بابکر کمال بے زواش  
باطالع خت شرع و حبش  
آن قطب زمانہ پیر بسطام  
باحرمت پیر خرقانی  
شہباز فضائی گلشن راز  
با آن سہ آسمان عرفان  
سہرست شراب مکانی  
آن بحر حقائق معارف  
با خواجہ علی کہ شمع دین بود  
آن شاہ سریر ملک انفال  
آن بحر خوار قات عادات



با حرمت آنکه نقشبند است  
یا رب بحق کمال یعقوب  
یا رب برضای پیر احرار  
با حرمت زاید نکو نام  
یا رب بخشوع آن حق اندیش  
با حرمت اکنه شهر دین  
با حرمت ذات خواجه باقی  
با آن شهر بارگاه سرمد  
یا رب بوقار خواجه معصوم  
با حرمت آن شهر فلک جاه  
یا آنکه امام عارفان است  
با آن جذبات شاه مرحوم  
یا رب بر موز آن نکو زانو  
شائسته آن سریر مسند  
با حلقه ذکر صوفیانش  
با پاوشه بان کشور فقر  
با تیزر و ندگان آن راه  
با شیر و نشان بیخه راز  
با ذکر سبحان علیا  
فیض بغیاثی از کرم بخش  
گرچه به فعل ز شتم و بد

از پر تو ذات بهره مند است  
کو داشت بجزب حال مغلوب  
مواج محیط بحر الوار  
کو بود در و اج دین اسلام  
فیاض زمانه خواجه درویش  
سیمرغ فضائی قاف تکمین  
کز خویش قنایست با تو باقی  
قطب ملکوت شیخ احمد  
کو در صف اولیاست قیوم  
قیوم زمانه صیغتر الله  
شمس فلک محققان است  
قطب و جهان علام معصوم  
فرزند رشید قطب و تاد  
یعنی شهر دین علام محمد  
با جذب ل قلندرانش  
با جوهریان گوهر نکر  
با هم نفسان ذکر اشهد  
طائر صفتان عرش پروا  
با منجد بان صحن غیب  
یک مشربه زان می قدم بخش  
بخش با طفیل آل احمد

بانور تجلی همد هم ساز  
دل می طلب دیده تو یارب

در محفل قدس محرم سال  
یک جرعه ز جام سخن آقرب

از خدمت ایشان کشش فرزند خلف شدند اول خدمت حضرت جیو صاحب که در  
احمدشاهی مدفون اند اسم ایشان شاه علام حسین است ثانی خدمت حضرت جیو صاحب  
که با والد خود در پشاور مدفون اند اسم ایشان شاه علام حسن است این هر دو و  
حضرات از باقی اخوان ممتاز بودند نسبت علیه با وجود صحبت پدر از جد بزرگوار  
خود حضرت قطب لاقطاب حاصل نموده بودند و به بشارت عالی از ایشان سرافراز  
گشته چون احوال این هر دو و اکابر تفصیل می طلبد برای فکر احوال هر یکی تذکره علییه  
مذکور میشود انشاء الله تعالی او این هر دو بزرگوار از یک الدره بودند و آدره ایشان  
از اولاد حضرت شیخه الجبن والانس جناب حضرت محبوب سبحانی غوث  
صمدانی بشیخه سید عبدالقادر رجیلانی رضی الله تعالی عنه بوده است  
از آن خدمت والد و جد ایشان حرمت این هر دو فرزند را زیاده از فرزندان دیگر  
داشتند باقی چهار فرزند از ایشان در این تذکره مذکور می شوند فرزند ثالث  
حضرت قطب لاقطاب نینگ در یامی عرفان غوث الزمان حضرت  
میان عبد الرحمن قدس سره از جمله اصحاب و یاران مخصوص و ممتاز  
بخدمت پیر و سنگی خود و در قید حیات بارشاد و طلاب و مرجع خلائق آن وقت  
اعلی و ادنی صاحب کشف و کرامات در شان آن ولایت پناه هویدا و آشکارا بود  
اکثر خلفای ایشان در اتکالی پشاور و احمدشاهی خلافت و ارشاد بر پا و فائز اند و  
میان عبد الرحمن که فرزند ثالث ایشان است در حضور والد خود رحلت نمود و  
بسیار مردم داخل طریقه علیه بوسیله او شدند و بسیار صحبت مؤثر داشت از وی  
یک پسر خلف شد حضرت میان محمد بشاکه نام از چشم معذور بوده و

حفظ کلام مجید داشت و بعضی علوم لایبدمی را بیاد داشت ارشاد می نمودند فرزند سراب  
ایشان حضرت میان محمدی نام داشتند خدمت ایشان در علوم ظاهری پایه مولوت  
داشتند و شعر بسیار خوبی فرمودند و یوانی دارند تمام در نعت مدح جناب نبوی  
صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین نموده اند و تخلص خود را لطفی قرار داده اند این غزل  
نعت از فرموده ایشان بسیار فقیه بود و ایراد نمود نعت محمد صلی الله علیه و آله

ای که تو احمد و محمود و محمد لقبی  
ای که شامان جهان جمله گرد این تو اند  
بو البشر را ز وجود تو شرف رکوبین  
چه خلیل و چه کلیم و چه نجی و چه مسیح  
هر با صالح و داؤد و سلیمان یوسف  
توئی ای مرسل می که به پیشیت دار  
گشت مست می اخلاق تو ای حج کل  
ای تویشی مضری المدنی المسکی  
جز شمای تو نیاید ز من نامه سیاه  
و عوی مدح تو گردن نه لطفی زیبا است

سید ابطلی و هاشمی و مطلبی  
رحمتی عالمی و خواجده قدسی نسبی  
که ز نسلسش چو تو متنا نه شدید بیج نبی  
همه حیران کمال تو بدین بو العجیب  
روز محشر بتو محتاج شفاعت طلبی  
با همه علم و خرد روح امین حکم صبی  
چه جنوبی چه شمالی و چه شرقی غزلی  
مه خورشید تقا نخل حدیق عربی  
ذکر فکری سحری ناله و افتخار شیبی  
گرچه گفته سخن چند وی از بی ادبی

و خدمت ایشان بعد از والد شریف خود و بخدمت عم بزرگوار خویش حضرت  
مرشد قیوم جهان گردیده اخذ فوائذ رواه نموده اند از ایشان پس خلف نشده و فرزند  
فامس ایشان میکان خیر الدین اند از ایشان یک پس خلف شده میان محمد عم نام  
فرزند ساوس ایشان میان عبد لر حیم نام بودند و از ایشان پس نامند جمله علمیه جمعین

تذکره خاص از متتیبک در ذکر حضرت جیوضنا

# شاه غلام حسین و اولاد ایشان و تسلسل سلسله اسرار

خدمت ایشان ابتداءً اخذ طریقہ علیہ از خدمت جد بزرگوار خود نموده و از نسبت عالیہ ایشان مستفیض شدہ بامر مبارک جموع بوالدرا بد خود کردند و سلوک تسلیم را بخدمت ایشان با تمام رسانیدند و مجاز شدند و در حضور والد خویش بارشاد مشغول بودند جماعت کثیر از ایشان مستفاد گردیدند و ارشاد ایشان عالم گیر شدہ چنانچہ در عصر خویش مرجع کل بودند و قوت علمیت ایشان بنہج کمال بودہ و بایہ معرفت و بلکہ حال و احوال بلکہ از حال گذشتہ بمحول حال پیوستہ بودند خلفای صاحب کمال از ایشان بوقوع آمدند و در اطراف عالم انتشار یافتند و طریقہ راج کلی دادند اگر تعدا و خلفای ایشان نمودہ شود بتطویل خواهد انجامید و سخا و کرم ایشان زائد البیان و مذکور ہر سان است و قات ایشان در غربت واقع شدہ در بلدہ قند ہار و مدفن مبارک ایشان در بلدہ ندبور قرار یافتہ و بر مزار مبارک ایشان مخلصان احاطہ در مسجد و حوض و امکانہ فقر اساختہ اندام روز مرجع کل اچامی آن بلدہ مزار فیض آثار ایشان است و قبور اموات آن شہر در جوار رحمت و ثار عالی قرار یافتہ طرف ششم شہر متصل بدمان کنار جوی شاہ واقع شدہ طوبی لمن زادہ و فرزندان گرامی ایشان چہار بودہ اند اکبر انہا میان غلام مجتبی نام داشتند و آن والد خود مجاز بودند و خلاق بسیار از ایشان اخذ طریقہ نمودہ اند و خلفا بسیار از ایشان برومی کار آمدہ و در قند ہار و بہرات خلفای ایشان رواج کلی دارند و علمیت ایشان بخدمت مولویت بودہ از ایشان دو پسر خلف شدہ آوار حیات ایشان صغیر بودند ذکر فرزند ثانی حضرت جیو صاحب<sup>رض</sup> کہ ایہوم در قید حیات اند و صاحب مسند اجداد کبار ایشان اند ہم ایشان میان ادراست و مشہور



بحضرت میان قاضی انداخته طریقہ علیہ از والد ماجد خود نموده اند و بدرجات کمال فائز شده  
 و صغیر سن مجاز گردیده بودند و عالمی از ایشان اخذ طریقہ علیہ نموده فائز گردیدند  
 الحال وجود شریف ایشان بسی معتزم است و سلسلہ اکابر از ایشان برپا اخلاق  
 و اوصاف ایشان در قید قلم و بند رقم تبصر گنجائش یابد و قوت علمیت ایشان <sup>مستغنی</sup>  
 از بیان است و تمام عمر را بتدریس بسر برده اند الحال مشغول دایمی ایشان قرائت صحیح بخار  
 شب روز و آن مشغول اند فقیر چون اکثر صحبت ایشان رسیده مجلس ایشان را  
 خالی از شغل کتاب مذکور نیافتم و در علوم و معارف حضرات ایوم کم کسی را چون  
 ایشان اطلاع خواهد بود و بیان معارف به تدقیقات لازمی و تحقیقات واجبی از  
 ایشان بایستیند فی الجمله مجموعہ فضائل کمالات ظاہری و باطنی اند و باحضرت  
 میان فضل احمد جی مرحوم صحبتها نموده خطها گرفته اند اللهم متع المسلمین  
 بطول حیاتہم یرحمہم الله عبدہ قال امینا و فرزند ثالث  
 حضرت جیو صاحب میان محمد عیسی نام داشتند  
 و در علمیت فائق وقت بودند و از نسبت والد خود بهره ور و مجاز و رسوخ عقیدہ  
 کلی با جد و مبارک خود داشتند و آثار صلابت و شجاعت از ایشان ظاہر و وجد کمالات  
 از ناصیہ ایشان پیدا چون مدت عمر ایشان بانقراض رسیده در بلده پشاور رحلت  
 نمودند و در جوار جد بزرگوار خود آسودند رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ چہارم فرزند  
 حضرت جیو صاحب میان غلام رسول نام داشتند و در ابتدائے  
 نشوونامی جوانی رحلت نمودند رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ

تذکرہ سادات از منتخب دس و ذکر حضرت  
 شاہ علاء حسن فرزند ان ایشان قدس اللہ تعالیٰ عنہم

خدمت ایشان اخذ طریقہ علیہ از خدمت جد بزرگوار خود حضرت قطب کباب  
نموده اند و نسبت ہامی خاصہ ایشان بہرہ مند گردیدہ باذن بہارک ایشان جمع  
بوالد خود نمودند و سلوک طریقہ را بہ ترتیب از ایشان کردہ اند و بدرجات کمال  
و اکمال رسیدہ مجاز شدہ اند و در حیات والد خود بارشاد مشغول بودند و عالمی  
از ایشان اخذ طریقہ نمودہ اند آن قدر ارشاد ایشان وسعت پذیرفتہ کہ مرتبہ  
اول کہ بکابل آمدند روز اول ہزار کس رجال و نساء در نزو ایشان داخل  
طریقہ شدند و روز دیگر از کثرت خلایق حساب و سیاہمہ را موقوف نمودند و خلفا  
صاحب کمال از ایشان بسیار ماندند و ارشاد ایشان انتظام کلی یافت و در  
ہر قریہ از قریہ کابل خلیفہ از ایشان متکلم است و کذا کہ در دیگر بلدان و سموع  
گردیدہ کہ آن قدر جذب و صحبت ایشان بود کہ اکثر مردم حلقہ ایشان بہ پوش  
میشدند و بعضی بچگونہ رسیدند با وجود مراعت طریقہ کہ مدار آن خفیہ است  
اہل حلقہ ایشان ضبط خود نمی توانستند نمود و مال بوجہ کشید و از کثرت  
تواجد غلغلہ در تمامی محلہ افتاد و رگزار از هجوم خلایق بستہ می شد و بر ہمہ آنها  
وجد سہایت می نمود و در کوچہ و بازار مدہوشان سہرشار افتادہ بودند و یکی از  
مردمان ایشان نزد فقیر نقل نمودہ کہ روزی وقت را در یافتہ بہ خدمت  
عرض نمودم کہ مدار طریقہ عالی بسکوت است و حضرت نیز امر سکوت نمایند  
اما مردم خود را نمی توانند یافت باعث آن چہ باشد تبسم نمودہ فرمودند کہ  
شیرستان نقش بند می کاسات می قادری می نوشتند یعنی نسبت ما از نسبت  
مادری چاشنی از نسبت قادری گرفتہ از ان نشہ و وبالا دارند و ضبط خود  
نمی توانند نمود و خرد ازین ایون کہ ساقی در می افگند بہ حریفان از سہرند و ستار  
و آخر عمر نسبت مور و فی بر ایشان غلبہ کرد و اہل صحبت ایشان بیکمین و وقار

آمدند و از غلغله و بیقراری تسکین یافتند. خدمت ایشان رساله در بیان سلوک و  
تسلیم الملامت فرموده اند و کار را بر طالبان سهیل نموده و دوران بی مدارج  
معارف را بیان کرده اند و در مجلس عالی ایشان آن قدر صلابت ایشان  
مستولی بود که کسی را یارای تکلم نبود و مزاج مبارک ایشان جلال امیز بود و بهیبت  
ایشان در ولها تمکن فقیر صحبت ایشان را در صغر بافته بودم آن قدر التفات  
و مهربانی که می نمودند هرگز یارای تکلم نداشتم بخاطر فقر نیست که در حضور ایشان  
تکلم شده باشم نقل تصرفات و خوارق ایشان از حد زیاد مسموع شده اکثری بخاطر  
مانده و از آنچه بخاطر مانده دوسه تصرف ایشان نوشته میشود و صوفی عبداللہ نام  
مردی از مستفیضان ایشان ظاهر نمود که روزی در نواحی کابل بقرب چاوی  
ایشان بودم پانگی مبارک ایشان را در سینه می بردند ناگاہ قطعه ابروی بر آسمان  
ظاهر شد و پهن شدن گرفت مقارن دان که چند سیاه خانه از قبیلہ  
ہمند نزول نموده بودند خدمت ایشان بجانب نگاه نمودند باز بطرف سیا خانہ  
دیدند و ساعتی متامل شدند و بفقیر خطاب نمودند فرمودند که زود خود را باین سیا  
خانہ برساز و باہل آن بگو کہ فلانی در اینجا می آید اگر قبول کردند و در سیا فقیر خود را  
رسانیدہ پیغام رسانیدم آنہا از قبول نزول ایشان اہا کردند و خدمت رسیدہ معروض  
داشتیم مبارک خود را جنبانیدہ بر زبان مبارک آوردند الراضی بالضرر  
لا یستحق النظر فرمودند کہ مردم قدام را بقلعہ خود را ہنما شدہ خود مقدم شود و  
تہیہ مکان نما کہ باران شدید نظر می آید فقیر صوفیان را کہ در قدام بودند بقلعہ خود  
راہ نمودن شدم و خود مقدم شدہ تہیہ مکان نزول ایشان نمودم  
چون خدمت ایشان بد رقلعہ رسیدند باران بشدت تمام ریزش  
نمود و خدمت ایشان مگر بقلعہ درون شدند فقیر تر رسیدم

که میا و از من طول شده اند معروض داشتیم که باعث ملال ذات عالمی چه  
 باشد فرمودند که در این پلماتی اسرائیل سیاه خانها بنظر آمده ملتجی بر رفع آن  
 شدم معلوم نمودند که اگر بترغیب ترا در خانهای خود برند ازین بلیه نجات  
 یابند و آنها نزول مراد در مکان خود قبول نفرمودند آن بلیه بر آنها واقع شد  
 برین قلعہ برآمده مشاهده احوال آنها بکن فقیر از برج متفحص شدم دیدم  
 که سیله عظیم از کوه آمده و خانهای آنها را پر و اشقیه بدریا ملحق نمود و واقعه  
 را بعضی رسانیدم فرمودند که الراضی بالضرر لا یستحق النظر

## نظ

نہے غلام حسن پیر عافی کامل  
 بفرقتش زہمہ شہر غلغلہ برخواست  
 سحر چشم کو اکب فشانہ قطر ز شاک  
 زیر عقل جو چشم وصال پیمیش  
 ز اہل شہر شنو کر غمش چہ میگوبیند

چو کرد عزم مسلم بسیر باغ عدن  
 بمانش ہمہ جامع شد چہ مرچہ زن  
 رعم خون شفق شام کرد و تر و امن  
 جواب دکہ تا بیخ نشان مجواز من  
 شنید از ہمہ سونعرہ ہی غلام حسن

مزار شریف ایشان در پشاور در جنب والد بزرگوار خود متصل مرقد  
 حضرت قدوة الاولیاء سمت مغرب است **إِنَّا لِلّٰہِ وَإِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُونَ**  
 خدمت ایشان کثیر الاولاد بودند اما پسران ایشان سوای نبات ہفت نفر خلف  
 شدند فرزند اول ایشان میان غلام اسمعیل نام داشتند و بکام  
 و کمالات آراستہ بودند تکلم و تقارن شعرا ایشان بود و از علوم ظاہری بہرہ کلی داشتند  
 و سلوک باطنی را بسختی و الدخو و با تمام رسانیدہ بودند و مردم بسیار اخذ طریقہ



از وی تموده بودند و بعد از والد شریف خود بر مسند والد در پشاور بودند و فرزندان  
ایشان والد فقیر اند که حضرت شاه غلام نبی نام داشتند و والد ایشان نیز از  
ساوات کرام بودند بعد از بهره علوم ظاهری کسب کمالات باطنی از خدمت والد خود  
نموده اند و مجاز گردیده و نامه ارشاد بدستخط جد شریف برای ایشان نزد فقیر موجود  
است ایرادی رود **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ**  
**عَلَى الرَّسُولِ الْکَرِیْمِ** معلوم جمیع طالبان راه حق سبحانه و تعالی و جمیع مخلصان  
حضرات عالی شان غزنی و کابل و کوه و امان و قندهار و ترکستان بوده باشد  
از این جانب فقیر غلام حسن سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند و خمس الاوقاف  
با جماعت در ایشان در حلقه ها و اذکار ختم در وعائے سلامتی ایمان شمایان مخلصان  
مشغولیم بعد از آنکه مخفی نماند در این وقت فرزند ارشدی جامع الکمالات نور  
چشمی **میر غلام نبی** که اجازت نامه چهار طریق که مراد نقشبندی به  
وقادریه و چشتیه و سهی و هر دیه است بموجب امر حضرات عالی شان  
رخصت این چهار طریق را داده شد هر طالب که ذوق طلب راه حق جل علا  
در طریق حضرات عالیه نقشبندیه و جمیع طریق با باشد مرید شوند که بهره خواهند یافت  
و خوشنودی حضرات عالی شان خواهد شد و نجات داین در این است از کمالات  
حضرات ایشان بشرط آنکه بر سجاده شریعت مستقیم و بر حب و لیاء الله و مرشدان  
طریق مستقیم و سرگرم باشند انشاء الله تعالی بکمال کمال خواهند رسید  
و خدمت فرزند ارشدی جامع الکمالات **میر غلام نبی** را نیاز تمامی انجام  
داوه باشند که باعث رضائی حضرات عالی شان و رضامندی این فقیر خواهد  
شد چنانکه شما جمیع خلیفه های و مریدان را با ایشان سپرده شد میباید که در خدمت  
ایشان حاضر باشند و اگر هر کدام روگردان این خاندان حضرات شود خدا و رسول خدا

و حضرات عالی شان و نیز این فقیر از اونا رضا باشد چرا که رضامی فرزند می رضائے  
فقیر است زیادہ چہ نوشتہ شود۔ والسلام علی من اتبع الهدی۔

## ذکر خوارق عادات ایشان <sup>یعنی غلام نبی</sup> رضی اللہ عنہ <sup>اتم</sup>

خوارق بسیار ایشان مخلصان اطہار می نمایند کہ ایراد آن بتطویل سے اینجا مداز آنها  
نقلے از زبان حضرت والدہ بیاد فقیر است نوشتہ می شود والدہ فقیر می فرمودند کہ در  
ایامی کہ ترا حاملہ بودم روزی والد تو فرمودند کہ بجانہ ما فرزند تری نہ تولد خواهد  
شد و بچون این حال سیاہ کہ بر صدر من است بر صدر او خواهد بود و طویل العمر و غیرہ  
بشارات عنایت نمودند چون تولد شدی بعینہ بہان نوع خال کہ بر صدر والد تو  
بود بر سینہ تو بودہ است و الی الجین آن خال بر صدر مائل بہ پہلوئی چپ فقیر  
موجود است و کذا لک وقت حمل بر او فقیر میان ضیاء الحق نیز فرمودہ  
بودند کہ خالے کہ بر کتف من است بر کتف این پس خواهد بود و ہم چنین وقت حمل  
ہمیشہ نیز فرمودہ بودند کہ این مرتبہ بجانہ ما دختر تو لد خواهد شد و در جوانی رحلت  
خواہد کرد و فوق کما اخیر خدمت مرشدی حضرت تاقیوم جہان سے  
ترمودند روزی والد شما کتابتے بجانہ من نوشتہ بودند و در آن کلمات ناملا یم  
ثبت نمودہ بود و خاطر گران آمد شخصی پرسید کہ چہ مکتوب است کہ شمار املول  
ساختہ است گفتم کاغذ غلام نبی است کہ مقدمات ناملا یم نوشتہ است در آن  
ہنگام ملہم ساختند کہ حضرت غلام نبی بگو کہ سے پایہ محبوبیت دارد و از محبوبان ناز  
معقول است خدمت مرشدی حضرت تاقیوم جہان قدس اللہ سرہ  
الاقدمس میفرمودند کہ یہی طالع والد شما کہ در آخرت اورا ہم مقام حضرت  
بجی صاحبہ می باید شد کہ مقدمہ زوجیت این امر را استدعی است

روزی رساله منظومه والد شریف در دست فقیر بود و فرمودند که چه در دست داری  
رساله را بخدمت گذاشتم دیدند و بسیار پسندیدند و تحسین نمودند خدمت ایشان را  
و توکل پایه بلند و عالی بوده حتی که او را معین هرگز نمی پسندیدند و مردم از مشاهده  
اخراجات و کثرت عیال و خدمت صادر و وار و صوفیان مقرر می که همیشه در  
خانقاه بودند متجرب ماندند و حمل می نمودند که ایشان در کیمیا دست رس دارند  
بعضی بخدمت ایشان ظاهر نمودند که شمار در کیمیا دسترس عظیم است چه شود  
که ما را نیز بنماید خدمت ایشان تبسم نموده فرمودند که کیمیاژی با کتب نیست <sup>میست</sup>  
است که بنمودن راست نمی آید و آن توکل کامل است که از مواهب ایزوی <sup>ست</sup>  
مرتبه ثانی که فقیر بعزم حج بقدر بار رسیدم و بزیارت ایشان مشرف شدم بفقیر  
فرمودند که قربارت حال معلوم می شود و ترا نباید که از تو من بروی حج فرص او  
ساخته باید که با من باشی و بعد از من سر پرستی عیال و خدمت فقرا نمای فقیر  
معروض داشت که از کابل بار او حج برآمده ام و الحال تقاعد خیل بر من گران است  
امید از کرم عالی آنکه فقیر از رخصت فرایند آب چشم آورده فرمودند که حسبنا  
الله و نعم الوکیل ترا بخدا سپردم وقت رخصت تا بیرون شهر بواقع  
برآمدند و او عیبه سنونه و واقع خوانده فرمودند که از راه خدا گروانیدن محال است  
و المانه رخصت نمیدارم چرا با او دیگر ملاقات معلوم نمی شود و از فقیر گریه کنان جدا  
شدند و فقیر نیز گریان بودم فقیر چون بشرف زیارت روضه مشرف شدم  
معلوم نمودم که بطریق غزالی معامله در میان آمد چون فقیر از احکام حج خلاص  
شدم و از زیارت کامیاب گردیدم بسرعت از راه خشکی مراجعت نمودم  
و راه موانع بسیار واقع شد چون بشکار پور رسیدم خبر از حال ایشان رسید  
تاسف و امن گیر شد **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ** سینه هزار آورد و صد

و بیست و شش در ماه جماد الاول بجوار رحمت حق مشرف شد و مدت سراسر ایشان پنجاه و  
 شش سال شد و در ایام مرض مریدان را فرمودند که تا آمدن محض مدد کسی رجوع  
 ننمایند و چون او پیاند از مشغول شوید و دیگر وصایا بمریدان نمودند و وصیت  
 برای فقیر نوشته بدست ملاهراتی که از ملتزمان صحبت ایشان بود و او ند و تا کبید  
 نمودند که بدست دیگرے نخواهی داد و در آن بعضی اشعار رنگین از زاوه طبع  
 خویش ثبت فرموده بودند **الله اکبر** که آن و وصیت بفقیر سید **ع**  
**بوسیدم بر مردی که دیده نهادم** و این قطعه در ماده تاریخ ایشان از فقیر منظوم شده **نظم**

<p>             آن عارف ولی که غلام نبی بداد              عریان شد لباس جسد پهل و پهل یا              در مرغزار قدس بصد گونه آب تاب              گفتم خرد بسال و صالش چیریا              گفتا که رو تو با سر سالش حساب کن         </p>	<p>             چون شد برون ز حیطه این تیر خاکدان              در برگرفت شاید مقصود و زمان              با داروان اقدس و آستان جان              چون خمرده بین اهل جهانی نکته دان              بروند روح انور او را به قدسیان         </p>
--	---

**فرزند ثالث جد شریف میان مسجد** اند والده ایشان صبیبه جناب  
**ذوالکاملین** سرست با و قیوم فنا فی الرسول حضرت شاه صبیحه **الله**  
 جیواست که در ذکر ایشان روزه بدان رفته الحال اکبر اعمام فقیر ایشانند  
 و راجه ربارش و فیضش و مشغول اند و مردم آن نواحی بایشان اخلاص  
 کلی دارند حکام و رعایای آن نواحی از مخلصان ایشانند و فرزند رابع  
**جد شریف میان ابوالحسن** اند و فرزند پنجم ایشان میان  
**عبد الوهاب** است و فرزند ششم ایشان میان حاجی  
 نام دارند و فرزند هفتم ایشان میان غازی است و این هر دو  
 صاحبزاده که اخیر ذکر شدند از بطن والده و فرزند هفتم بنزد والده فقیر یافته اند



تذکره سابع از منتخبان دین و ذکر احوال حضرت شاه  
عزت الله و باقی فرزندان حضرت قطب الاقطاب  
شاه غلام محمد معصوم رضی الله تعالی عنه

قرزند د و پسر حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم آنحضرت نام داشتند  
در محبت والد شریف خود فانی بودند و از آن محبت نتایج کلی یافتند از ایشان یک  
پسر خلف شده میان نثار احمد نام و میان سراج احمد فرزند وی  
بوده و فرزند ثالث حضرت شاه نور دین نام داشتند میان  
بدالدین ولد ایشان بود و فرزند رابع حضرت قطب الاقطاب  
میان عبید لقدوس نام دارند از ایشان یک پسر خلف شده فرزند  
خامس ایشان حضرت شاه عزت الله اند خدمت ایشان اول از والد  
تو و مشرف شده سلوک بخدمت برادر خود قدوة الاولیاء حضرت شاه غلام  
محمد نموده اند و با علی درجات کمال فائز شده و به نسبت خاصه مجدوی رسیده  
اند و از خدمت برادر خود مجاز گردیدند و جهانی از ایشان منور شده معامله ارشاد  
ایشان عالم گیر بود و خلفای ایشان طرق جاری دارند از باب جاه و ریاست را  
رجوع کلی بخدمت ایشان بوده اوصاف اخلاق ایشان مستحق کتاب علییه است  
خدمت ایشان مرتبه مداریت داشتند سخاوت کرم ایشان منت بر اهل زبان گذارشته بود  
بست عالی ایشان بنوعی بود که دنیا و مافیها در نظر ایشان حکم متاع فروداشتند اگر بالفرض  
تمام متاع دنیایی با ایشان تعلق میداشت و آنرا بیک کس میدادند هنوز از عطایای  
خود محجوب می بودند آن قدر هم ربانی که بر فقیر داشتند اگر احصای آن بر ایم مثل ربع این محجوب

جمع شود و خدمت ایشان بجز مسنون سید و ربلده کابل بوصول حضرت باری مشرف شدند  
تبارخ و و از و هم متابعت سید البشر سرافراز گردیدند ان الله و انما اليه راجعون بیرون  
شهر کابل بر تنه مشرف بر چمن در و امن پشته مرخجان شرقی بلده مذکور آسودند احد  
خان نوز سی که از مردیان صمیمی ایشان بود بنامی مزار فیض آثار ایشان نموده مسجد و  
احاطه و چاه و مکان ترتیب داده و تیمور شاه با و شاه درانی باغیکه قریب مزار  
ایشان است مسمی بگللاب باغ و در مزار ایشان گذاشت و احمد خان مذکور  
بعد از وفات بموجب وصیت در تحت قدم ایشان مکان یافت طوبی له و لکن  
ایوم مزار مبارک ایشان مرجع خلاق است یزار و یتبارک به رحمة الله علیه از ایشان هفت  
پسر خلف شدند اگر آنها میان شاه پیگ است که مسند ایشان با و تعلق دارد امر و در یاز  
برهنه نونی بریه مشغول است فرزند تانی ایشان میان شاه نواز نام ثبت و در صورت این  
مخدوم زاده را خیلی مشابیهت بود شریف خود بود و اکثر عمر در بدخشان بسر برد و آخر بخار خوار  
و آنجا رحلت نمود این هر دو مخدوم زاده مذکور نجیب محبوب و والد خود بودند سواهی این دو  
مخدوم زاده پنج فرزند دیگر حضرت شاه عزت الله قدس سره داشتند حافظ  
عباس و میان ایام و میان علیم الله و میان نعمت الله و میان حرمت الله  
اللهم وفقهم فیما تحب و ترضی ذکر فرزند سادس حضرت قطب الاقطاب شاه غلام محمد معصوم  
رضی الله تعالی عنه جناب قطب الاقطاب و العارفين عنوت الكاملین حضرت پیر محمد صادق و قید حیات  
پیر سرست با و ه قیوم حضرت حاجی غلام محمد معصوم نور الله تعالی  
مرقد و جناب قطب الاقطاب حضرت غلام محمد قدس سره بر شریعت  
نبوی علی صاحبها الصلوة و السلام محکم بدرجه کمال و محبت حضرت آذ و البرکات  
قدس الله اسرارهم مزین بعلم و تحصیل علم ظاهری و باطنی آراسته و بخدمت حضرت  
قبله داین خود بطریق مبارک مشرف شده بودند و مخلوقات الهی جل شانند از ارشاد

ایشان در دار السلطنه کابل و کوه دامن توانع و اطرافها هر طرف و از جلال آباد از دست  
مبارک ایشان هزاران کسان ثوبه و انابت و تلقین مشرف شدند و از اعزازان  
و شرفایان و عزیزان تا فیتر مجلس و صحبت ایشان به کس تا سر و سرایت میشدند و  
حرص و هوای و ریای بوجود مسعودی نداشتند و همواره ظاهراً و باطناً بخلق  
محمدی علیه الصلوة والسلام آرزو می نمودند و عمر مبارک ایشان شصت و سه  
سال بود و در پشاور بجزار حق رحلت نمودند از آن حضرت سه فرزند از خلف  
شدند هر واحد سندار شاد و بحالات مسوری و معنوی آری است و بودند حضرت  
میان محمد اسحق و میان حضرت غلام رحیل الدین و حضرت میان  
محمد یعقوب ذکر فرزند سابع حضرت قطب الاقطاب میان عبد احد  
اند مشهور بمیان کالوجیو از ایشان چهار فرزند خلف شده میان غلام مسعود  
و میان غلام رحیل و حافظ عبد الحمید و میان فضل حق ذکر فرزند  
ثامن حضرت قطب الاقطاب حضرت میان بشیر الله قدس سره که  
خدمت ایشان در عین نشوونامی جوانی و قوت نسبت باطنی لا ولد رحلت نموده اند  
مکارم اخلاق زائد البیان است مردم کوستان و خراب کابل و تویع مریدان  
ایشان اند که بعد از حال ایشان بحضرت مرشدی قیوم قیوم جهان  
گریخته اند یکی از مریدان ایشان نقل نمود که در ایامیکه ایشان امر بود و در  
من در رکاب ایشان بودم در رهگذر شخصی بطرف ایشان نگاه انداخت گفتم  
متصل آن نگاه کور شد بعد بحضرت ایشان آمده گریه و زاری آغاز نمود  
پس از التجای بسیار پاره خاکی برداشته دادند که در چشم خود بخش چون کحل  
الجواهر آنرا چشم انداخت فی الحال میناشد تصرفات ایشان را اگر میان نمایم  
باید که نصف این مجموعه دیگر بیفزایم رحلت ایشان در غربت واقع شده

در بلده لایه و از آن جا بابت ایشان را بدار الارشاد و سرهند برودند و در جوار والد ماجد خود  
 مدفون شدند خدا متا ایشان بود حضرت قیوم جهان قدس الله تعالی علیه  
 الا قدس و والده حضرت بی بی صاحبیه از یک مادر بودند ذکر فرزند  
 ناسع حضرت قطب الا قطاب حضرت مرشدی قیوم جهان اند اسم  
 بسیار که ایشان در فتنه کتاب ذکر یافته و کیفیت احوال ایشان به منتخب سابع  
 حواله نموده شد و باعث بزرگ جمع این مجموعه ذکر ایشان شده بدست

مثنوی را چون تو مبدع بوده | اگر فرزند گردد تو اشرف فرزوده

**مُنْتَخِبٌ بِعَمَلٍ سَبْعًا** متضمن به هفت تذکره  
 و احوال مجدد مائة ثالث عشر غوث جن و البشر  
 قُتُبَانِ قِيُومِ جَهَانَ زَيْدِ اَهْلِ اللَّهِ حَاضِرِ حَاجِي  
 مُحَمَّدِ صَفِيِّ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَمُنْتَسِبَانِ اِيشَانِ

**تَذَكُّرَةٌ اَوَّلُ** از منتخب سابع در ذکر و لا دت صور  
 حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه

ولادت کثیر السعد و ایشان چهارم ذی القعدة الحرام سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش  
 هجری وقوع یافته از والد شریف ایشان منقول است که شبی که فردای آن خدمت  
 ایشان متولد شدند در واقعه زیارت حضرت ابو البشر علی نبینا و علیه الصلو و السلام  
 مشرف شدند و خدمت حضرت ابو البشر در آن واقعه بود اما بعد ایشان بشارت دادند



که فردا بخانه تو فرزندى تولد خواهد شد که عجب به روزگار و برگزیده کردگار خواهد بود و نسبت  
آبا و اجداد او اوارث خواهد گردید و عالمی از او منور خواهد شد قدمینت لازم او را بے  
معتنم دانسته اسم مرا بوی گذار چون خدمت حضرت قطب الاقطاب از خواب چشم کشودند  
وقت صبح بود بوضو و نماز پرداختند در خانقاه معلى با جماعت فقراى بمراقبه مشغول بودند  
دیدند که کعبه حسنى بخانه ایشان نزول نموده و میگوید که برائى زیارت فرزند تو متولد شده  
تو آمده ام درین بودند که خادمه از حرم سر آمده بشارت ولادت آن قره العین الولايت  
بجمع مبارک رسانید خدمت ایشان از بشارت پی در پی بفرحت تمام داخل حرم  
سرا شدند و بولد والای آن نوباوه بتان مجددی و معصومی شتافتند و بوسه بر طاق  
ابروئى آن شمره القواد دادند و در کوش ذمی هوش ایشان اذان و اقامت رسانیدند  
مى آرند که چون آغاز تکبیر نمودند طفل نو متولد شده لب به تکبیر کشود چنانچه حضار همه استماع  
نمودند بعد از فراغ بوالد ایشان آنچه شنیده بودند معروض داشتند خدمت ایشان  
امر با خفاى آن فرمودند و گفتند که این طفل فرد عصر خویش خواهد شد و صاحب معاملات  
شگرف خواهد شد و عالمی از نور ارشاد او منور و کامیاب خواهد گردید و مرا برائى تولد  
او گذاشته بودند بحال چون این نادره پیدا شد سبب بودن خود را درین عالم نمى بینم  
از والد ایشان منقول است که این طفل من چون اطفال دیگر اول لب بگریه نکشود  
بلکه ابتدائى لب بذكر مبارک اسم ذات کشوده و سه مرتبه بفصاحت تمام اسم مبارك الله  
را بزبان آورده بعد بگریه پرداخت و والد ایشان مى فرمودند که عجایبى که ازین  
طفل مى بینم اگر اظهار نمایم کثرى باورند ازین اسرار او را پوشیده مى دارم بینه  
عرض نادادن از حالات تو حالى دیگر است: بچهره پوشیده حال از جمالى دیگر است  
و خدمت والد ایشان در ایام طفولیت این شجره ولایت توجهات عالی خود را از ایشان  
در بیخ نمى داشتند چنانچه خود حضرت قیوم جهان در وی باجه (مخز الا نوار صفی

احدی فی کشف شرایع المجدد (ایما بدان نموه اند هذ) هو هر چند که در ایام  
 حیات صغیری آن کعبه را باب حقیقت این فقیه صغیر و خور و سال بود فاما از آنجا که در  
 حصول کمال و برکات طریق درین سلسله علیه نقشبندیه جلیله صغیر و کبیر و برنا  
 و پیر و نسا و رجال و اجیاء و اموات مساوی اند لهذا آن حضرت قبله وارین و  
 کعبه کونین قدس سره بموجب عنایتی که در حق من داشتند مقتضای امر الهی جل  
 شان که بدان مامور بودند کمال اشفاق و عنایات خود را در باره این فقیر فی سائر  
 فرزندان مصروف داشتند و در همان ایام طفولیت بدل ناقابل این بی حاصل  
 متوجه گردیده توجهات کثیر البرکات خود را از این ذره بمقدار در بیخنداشتند و  
 اکثر بے بشارات عالیه و اشارات متعالیه نیز می نواختند چنانچه بر خه از بشارات  
 که از زبان درفشان آن عالی حضرت متعالی منقبت که در حق این بے بصناعت  
 صدور یافته در سائر اجاب اخبار آن قبله الابرار در رنگ آفتاب نصف النهار  
 بدرجه ششمار است چنانچه مقربان آن درگاه فلک جاه را از استماع آن کلمات  
 زاکیات در حق طفل چند ساله که مشاهده می نمودند تعجب و حیرانی می افروزد و بیت

نیست امر و نسی میمان ما و جانان انجماد | بلبل مارا به طفلی چوب گل گواره بود

تم کلامه العالی و کذا لک از جدا مجد ایشان حضرت قیوم زمان و حضرت  
 عروة الوثقی رضی الله تعالی عنهما نیز در حق ایشان بشارات عالی و اشارات  
 متعالی علی التواتر و التوالی منقول است که شمه از آن خدمت ایشان در  
 قصیده مدح حضرت قیوم الزمان نظم فرموده اند اینچا چند فرود از آن تمینا مذکور  
 میگردد و نظر

عروة الوثقی بان شه و اتمود  
 گفت از نسل تو آید در وجود

بهر این مسکین بشارت از ک بود  
 بو عجب فرس بالطاف و ود

کو یگانہ عصر خود باشد چون  
بر همه ذرات عالم ز امر ہو  
از محیط فرش تا عرش غلا  
اندریں دیر کین زان نام دار  
ای خدائی پاک چون و چنان  
این صفی بچاره مسکین گدا  
حامل بار امانت شد بهر جہل  
بر سرش از چار سو صد آفت است  
از حواس خمسہ خستہ جان شدہ  
خاطرش اندر شش و پنج ابر است  
ماہ کنعاش فتادہ در چہ  
یوسس در بطن ماہی شد زبون  
ای بخت شاہ فرقان مجید  
وئی بخت سائر رہتا نیان  
تا کند جان اندران حالت نثار

بل خلیفہ حق بود اندر زمین  
ہم چون خورتا بندہ باشد نور او  
جملہ زویا بندار شاد و ہدا  
در وقوع آید عجائب روگار  
دستگیر و رہ نامی بیکسان  
دارد امید عطا بے اتہا  
لطف کن از قوتش آور بہ فصل  
دست برگیرش کہ وقت را نیست  
شش جہت را چار طبعش مدہ زودہ  
زود جانش پائی بندش در دست  
آفتابی دل در ابر ناگہی  
از کرم آور ز ظلماتش برو ن  
کن در آغوش آنچه در گوش رسید  
گوہر گنج نہانش کن عیان  
ہر دل افسردہ را بخشد بہکسا

از خدمت ایشان مسموع است کہ می فرمودند کہ در ایام طفولیت عجائب معاملات در  
نظر من می درآمد و ظہور ارواح طیبہ و ملاقات صلحامی جنیان اکثر وقوع می یافت  
روزی در ایام صبی با اطفال ہم عمر خود بیرون شہر لاہور رفتہ بودم و دوران ایام سوار  
نانک پرستان بر نواحی بلدہ مذکور تاخت می نمودند اتفاقاً دوران ساعت بروز  
کناری سوار بودم و برای اطفال کناری افتادم ناگاہ کرد سوران پیدا شد و  
اطفال گریختند و بہ شہر رفتند و من مطلع نشدم چنان کنار خوب چیدہ با اطفال ندا کردم

که کنار ما بگیرند اطفال گفتند ندانند ازید و من بر آن اطفال می نگریستم و دیدم که از دهن  
اطفال آتش می بر آید متحیر شدم گفتم چه شده شما یان را که آتش از دهن شما می بر آید گفتند  
که ما اطفال بنیاییم چون اطفال که همراه شما بودند از هیبت سواران بسکه گریختند و شمارا  
اطلاع ندادند بایان برائی خدمت گذاری و محافظت شما آمدیم و نیز می فرمودند که در ایام  
طفولیت روزی در جنگل شدیم و با من کسی نبود شیری را دیدم که در عقب من می آید  
و بهر طرف که می روم متابعت من میکند و دل من قوی بود هیچگونه خطر به من راه نداشت  
چون از جنگل بر آمدم شیر از من تخلف ورزید و انستم که بدرقه من شده بود و نیز می فرمودند  
که روزی بر اسب سوار بودم و خادمان متعقب شده بودند برای می رفتم ناگهان اسب  
ایستاد و میرفت چون تفحص نمودم دیدم که شیری حمله کنان از روی من می آید بگردی که چشم  
من بر روی افتاد و سرعت تمام پس گر ویده میگویند و انستم که حفظ الهی با من است  
مصرعه و انرا که تو رهبری ز کس باکش نیست ؛ ازین نوع معاملات در  
طفولیت بایشان روی واوه و مسموع شده اگر ثبت نمایم بطویل انجام خدمت  
ایشان بسن چهار سالگی باز سایه بلند پایه والد شریف خود جدا شدند و ولایت  
نسبت علیه را اجمالا از والد خود گرفتند و بقیه سلوک را به تفصیل از خدمت  
بر آورده و حضرت قدوة الاولیاء حضرت شاه غلام محمد رضی الله عنه  
بعد از رسیدن بسن بلوغ نموده اند چنانچه رمزی از ان در رساله خود آورده اند  
و خدمت حضرت قدوة الاولیاء بو صیت والد بزرگوار خود و قیقه از و قائل افاضه  
در حق ایشان نامرعی نداشتند میفرمودند که در ایام طفولیت یاد و ارم که در هر  
مرضی که عارض میشد از فکر خود مصالح آنرا دانسته طبابت میکردم نافع می افتاد  
و نیز عنایت نموده اند که هر که بسن ده سالگی رسد و در مزاج خود محتاج  
بیطیب شود این معنی از نقص عقل او خوب کرده ب



تذکره ثانی از مُنتخب سابع در ذکر رسیدن  
حضرت قتیوم جهان بسن بلوغ و کسب کمالات  
و رسیدن ایشان بدرجات عالیات رضی اللہ عنہ

چون عنایت پینایت جناب قدس خداوندی جلّ شانہ شامل حال ایشان بود از  
ابتدائی نشوونمایی جوانی شوق این راه و انگیز ایشان شد و عنان توجه شریف آن  
مستغنی التعلیف را در پی حصول کسب کمالات و وصول به محول حالات گردانید  
شوقش و جنونش و در طلب رزانی نمود و آتش عشق در کانون سینه معارف  
گنجینه ایشان انداخته خس و خاشاک ناسوائی مطلوب را بدان شعله جاگداز  
در واد وجود شریف ایشان را چون طلای ناب از تاب التهاب بدر آورده  
بجواهر بیشتر و لالی آبدار معارف و اسرار مرصع و مزین گردانید چنانچه رمز  
انزان کلام مبارک فرجام ایشان استنباط میگردد و **هَذَا هُوَ خَلْصُ كَلَامِ**  
**آنکه چون پس از وفات آن خجسته صفات این پس مانده سرگردان صغیر**  
**و خور و سال مانده بود از سایه بلند پایه پیر و پدر پند رگوار جدا افتاده لهذا از**  
**غم مفارقت و الم مهاجرت آن عالی حضرت متعالی منقبت زار زار چون ابر**  
**نویسمی گریست و سینه بریان خود را بآب دیده گریان تسکین میداد و گرد**  
**یتیمی را از چهره غبار آلوده خویش بر و مال بیکی می افشانند و با هر که از جماعت**  
**اقارب شیشه دل عمیقین مجروح خود را می نمود بعضی بلفظ بشکن بشکن تا شکسته**  
**گرد و اشارت بسنگ ملامتم می نمودند و جمعی به شش سنان زبان جگر**  
**ریش نموده نمک پاشی چشم حقارت طبایتم می فرمودند تا سالی چند بر این**  
**حال بر آمد که عنایت ازل حضرت لایزال شامل حال درویش گردیده دستگیری**

رحمت فرمود و اورا بخدمت فرزند رشید و خلیفه آن ایام به نام قبله الانام روح الله و  
 رسانید و طریق اندراج نهایتیه فی البدایه این با کابر برابره بکرت صحبت شریفش حاصل  
 نموده با جازت تعلیم و تلقین طریقه علیه شریفیه از جناب فیض آب او مفتخر و ممتاز  
 گردید الحمد لله علی ذلك حمد اکثر اطیباً مبارکاً فیه و مبارکاً علیہ  
 ثم کلامه الشریف: محققى مانند که این معاملات که مذکور گردید منجز المباد  
 احوال و شعر از طسوع اختر اقبال این کعبه ارباب حال دار و اما کماله و  
 مراتبه که از جناب اقدس الهی به محض عنایت نامتناهی و بحق ایشان مرحمت شده  
 مصداق ما لا عين رأت ولا اذن سمعت توان گفت بیت

وصف حالش نیاید در شمار | عاجزم گر یک بگویم از هزار

و ارشاد ایشان در اطراف عالم منتشر شد و خلفای صاحب کمال ایشان  
 برومی کار آمدند و بگرمی بهنگامه غلغله ارشاد را به مشرق و مغرب رسانیدند و چون  
 عمر شریف ایشان بحد و دار بعین رسید متفلس آن سفر ترکستان ایشان  
 روند و در آن سفر شوشه و جذبے در نهاد ایشان افتاد و قلق و اضطراب  
 دیگر پیدا گردید چون از آن سفر مراجعت واقع شد و به کابل رسیدند  
 آن حالت تمزاند گردید و معامله ایشان را بجماع رسانید که از جمیع باست  
 خود بکیس شدند و ترک کلی گزیدند حتی که آنچه در ملک بود همه را بفقرا و  
 مساکین ایتار نمودند و مد اخلی که مقرری سر کار ایشان بود از همه دست  
 بردار شدند فرامین و ارقام را بلا طین و حکام پس فرستادند و درآمد  
 شهاب روزگار برومی بر خوب بستند حتی که امری ذوالاقتدار چون بزرگ پارت  
 ایشان می آمدند در دیوان خانہ یا در خانقاه نشسته انتظار بسیار کشیده می رفتند  
 و صحبت میسرنی شد بعضی که خوگیر صحبت ایشان بودند انواع ترودات بکار برند

منافع نه افتادی و مردم در نظر ایشان چون شیر بر می نمودند تا آنکه فقرت خانقاه محلی  
را طلب داشته اظهار نمودند که فقیر بنقص خود اطلاع یافته ام و خود را مناسب  
بمنصب ارشاد نمیدانم باند که نمایان از قبل من خود را رخصت داشته از هر جایی که  
بویی به مشام شما آید بوی بگیرید و مرا معذور دارید و درین امر الحاح فرمودند اما مجانبان  
از آنچه داشتند برگشتند بمصدق این فرد

|| تو خواهی آستین افشان خوبی این کشت || گس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوانی ||

وید آنچه بودند پافشوده نشستند در آن ایام خدمت ایشان بقدر اوامی صلوة خمس  
بسجد خود می آمدند بعد از اوامی بسرعت بزایه که در حرم سرای اختیار نمودند  
می شدند و آنجا بگریه و زاری و التجا و تضرع بسرمی بردند و متعلقان و محبتان از  
دیدن آن حالات و ترک تنعمات و التزام ریاضات استماع و تعب و بقراری روز  
و شب و انواع قلق و اضطراب ایشان در غم و الم می بودند و چاره آن نمی داشتند  
بلکه حکم بجنون و سودا میکردند بیا و فقیر است که روزه در آن ایام بخاطر ایشان آمد  
که کتب و اسباب تبرکات نیز داخل اموال اند آنها را نیز باید بفقرا داد چون اظهار  
این امر نمودند حضرت بی بی صاحبه قدس فرمود که کتب و اشیای متعلق تبرکات  
را فقرا سهل داشته باندک چیز از دست خواهند برد آورد بهتر آنست که اشیای  
مذکوره را فروخت نموده مبلغی که حاصل آید بفقرا بدهند حضرت ایشان امر بفروختن  
آن اشیای نمودند آنچه قیمت آنها مقرر شد حضرت بی بی صاحبه از خود داد  
آن اشیای را داشتند و نیز روزه اهل حرم سرای در یک حجره انداخته مساکین  
را طلب داشته اشیای بجناب خان را تمام پانها و او را ازین نوع معاملات  
بسیا در آن اوقات از ایشان بوقوع آمد تا روزی سنگی طلب نمودند چنانچه  
و ندان علیما می مبارک خود را شکستند چون ندان بکس مبارک مضبوط بودند

بضرب شدید برآورده شدند و بایشان محنت کثیری روی نمود و مدتی برحمت بسر بردند  
 و این امور هیچگونه مسکن اضطرار ایشان نمیشد و جمال مقصود بحسب خواهش نمی نمودند  
 تا روزی در معامله بزیارت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم  
 مشرف شدند و آن سرور مهربانی و شفقت بیسابقه مشاهده نمودند و بعد از آن روز  
 والد خود را امیدیدند که به ایشان توجه می نمایند بعد چندی حضرت مجد دالفکر  
 را دیدند که در ایشان تصرف نمودند و نسبت خاصه خود را القاف نمودند و معامله ایشان  
 روز بروز مرتقی گردید و سکر ایشان بصریح و متمیز شد فی الجمله دریافت معامله خود نمودند  
 روز بروز بروجات و مکاشفات و الهامات سرافرازمی گردیدند و تسلی با می یافتند  
 تا بهار و دیگر زیارت حضرت خواجده کائنات صلی الله علیه و آله و سلم  
 مشرف شدند و آن حضرت عنایت فرمودند که تا الحال در من مرضی بوده الحال  
 صحت کثیری حاصل روزگار من شده زهی مراتب متابعت و سرایت محبت که تا پیشه  
 حدیک جهت می سازد که احوال محبت را محبوب بنجو و اشاره می نماید بدیت

هست معذورش معذوری من      هست بیماریش بیماری من

بعد از آن بالکلیه با فاقه آمدند اما رجوع بارشاد نمی نمودند و کسانیکه در خانقاه علی  
 درین مدت معطل مانده بودند بعرض می رسانیدند و اظهار اشتیاق توجه  
 می نمودند خدمت ایشان بوعده های محبوبانه می پرداختند و تسکین آنها  
 می دادند و مغبان هجران دیده اینقدر التفات را عطیه عظیم انگاشته شکرانه ها  
 خداوندی بجای آوردند و حظ های برداشتند و می گفتند بدیت

خوش این زمان که تبر بوعده گشت بل      امید وصل از این رهگذار می بینم

خدمت ایشان روی بنزول آوردند و شعوری بعالم پیدا کردند و آمیزش  
 بهم رسانیدند و این اثنا بعنایات بی غایات جناب اقدس خداوندی سرافرا



شده بمنصب قیومیت ممتاز گردیدند و خلعت بغایت عالی و تاج مکتل و مرتع  
 یواقیت و لالی که ششعنان آن تمام عالم را منور ساخته بسرو بر خود یافتند  
 و بدعوت ارشاد و کل مامور گردیدند و طوقی را نیز بایشان نمودند که هر که انکار  
 منصب تو نماید این طوق بگردن او خواهد افتاد و بعد از او و در این معامله اول نحدت  
 حضرت بی بی صاحبه را که خواهرزاده ایشان بود و طلب داشته توجّه  
 نمودند و القای خلاصه نسبت خود فرمودند و اظهار معامله خود کردند و از حرم سکه  
 بیرون آمدند و آنچه جیب لثه آئینه ساز از زمره خلقای حضرت قدو  
 الاولیای شاه غلام محمد معصوم بودند بدست ایشان اینستاده یافتند  
 مومی الیه سلام و نیاز بجای آورده مبارکی منصب عالی و تاج و خلعت متعالی  
 رسانید و اظهار نمود که باین جرات مامور گردیدم و الامر چه یار که اظهار مکاشفه  
 خود بخدمت عالی نمایم خدمت ایشان بخانقاه شریف تشریف فرما شدند و مریدان  
 را طلب داشته اظهار عطایای پروردگار نمودند و تلقین جدید عنایت کردند  
 و بهر قبسه و توجّه پر خستند یاران بهجران دیده از این معامله چنان تازگی یافتند  
 که زندگی از سر نو گرفتند و این آواز در شهر و اطراف افتاد و جوق جوق  
 خلایق از هر طرف بجمع آورده و مظهر برکات و مور و فیوضات شدند بدینیت

جمله عالم شدند از نی در سرور | جز که خفاش عدوی دیده کور

و بعد از آن مدتی در دار السلطنه کابل صافها الله عز الافات و التزلزل  
 اهل روزگار را بارشاد و سرفراز داشتند و از اطراف و کناف مردم ترک علائق  
 و عوالق خود را نموده بخدمت میرسیدند و میبیدیدند فقیرترین ایام چنان یقین داشتند  
 که مثل این مجمع اهل الله و صحبت ندر و فی الله که امروز در مجلس عالی ایشان است اگر گرد  
 عالم گشته شود بوی از آن بمشام نخواهد آمد و شیخت دیگران را در مقابل ایشان

همچون بازی کوه دکان میدانست بیست

بلی برس گداز هوا می هست | ای دیگر چه پیش از و نای است |

معاملات عرفان و مقالات پنهان آن قدر بر فرد و اعلان کرد که شب روز مستفیضان  
در بیان انواع این و آن می گذشت و بجز نعره مدیهوشان و وجد و حالات و ایشان  
بگوش نمی آمد جمعی را میدید که سر بگریبان فروروده و در بجز شهود و مشاهده مستغرق  
گردیده و خلقی از ذوق یافت و بعضی از قلق نایافت بچو صله شده از خود و خود  
بریده چون مرغ نیم بسمل بشوق خنجر قاتل دست و پا زده در گوشه افتاده و مترنم

بمضمون این فرد گردیده بیست

ازین کنون طبع صبر دل هوش در | کان تحمل که تو دیدی همه بر پا آمد |

سرعت وصول که در مستتر نشان ایشان دیده بیشتر از جاهای دیگر کم شنیده و  
معاملات که بشهوه و سنین تعلق داشت از برکت ایشان با پیام و ساعات بحدود

می انجامید بیست

فریاد حافظ این همه آخر هر ز نیست | هم قصه عجیب و حدیث غریب هست |

خدمت ایشان را جامع گردانیدند و در مناصب قرب کمال و منصب قیومیت  
با قطبیت و فرویت را با غوثیت و خلعت را با ندیمیت و غیره مناصب که زبان قلم از کتب  
آنها عاجز است به محض عنایت بی عنایت با ایشان مرحمت فرمودند و خدمت  
ایشان را بیشتر گردانیدند و الهام در او اند که شفاعت اهل کبار این امرت  
فرجای قیامت حواله تو خواهد شد و ترا ما ذون بشفاعت اهل کبار نخواهند  
ساخت فرجای آن روز طعام بسیار بشکرانه این عطیة تیار نمودند و مردم اعزّه  
و غیره را دعوت عام کردند و فقرای و مساکین را مبلغ بسیار ایشار نمودند بکم  
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اظهار این الهام نمودند و نیز در رنگ با و اجداد

کبار ایشان را با الهام غفرتُ لک و لمن تو سئل بِکَ اِلی یومِ القیامۃ نیز مشرف  
 ساخته اند و نیز ایشان را معلوم نموده اند که دنیا می ترا آخرت گروانیدیم و کذلک این الهام  
 بحضرت مجدد الف ثانی و حضرت عروۃ الوثقی و حضرت قیوم زمان  
 رضی الله تعالی عنهم شده این خلف رشید را بسنت آبا باین دولت سرفراز  
 نمودند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم  
 و خدمت ایشان را بر مقامات اجراء و کبار خود عبور عنایت نمودند و مقامات هر  
 یکی را متصل در زیر مقام دیگر یافتند مگر یکی از اجراء خود را دیدند که مقام ایشان  
 اندک پایین تر واقع شده آنجا توجه گماشتند تا آن مقام را عروج واقع شد و در  
 مکانی که ایشان می خواستند جائے یافت پیوسته

اکمل طفل نهن منندیت پدست || شو و ز آب گهر نام ابر نیسان سبزا

و ایشان معلوم گروانیدند که بر هر جنازه که تو نماز کناری آن نیست مغفور گردد و با ایشان معلوم ساختند  
 که نسبت تو در مقسبان تو تا انقضای این نشاء خواهد ماند اگر مثل این عطیات که با ایشان عنایت  
 شده مذکور گردد و هر آینه بطویل انجامد و معارفیکه با ایشان نموده اند همه موجب کتاب سنت اند  
 خدمت ایشان عنایت میکردند که من حیرانم از معارف بعضی اکابر که فی الجمله از کتاب و  
 سنت انحراف وار و فقیر را ازین قسم معارف بیخ معلوم ساخته اند لله الحمد المنته که  
 آنچه بمن نموده اند همه موافق کتاب و سنت بود و چه در مبادی احوال و چه  
 در وسط و چه در انتها و خدمت ایشان بهم بر و عایشیت و الد شریف خود او بیسی  
 بودند و هم جناب حضرت مجدد الف ثانی رض و آخر جناب اقدس سید  
 اویسی گردیدند و اخذ اعز کمالات از خدمت آن سر فرموده اند چنانچه در شجره که میرین علی نظم فرموده  
 ایمانی بدان نموده است اینجا آن شجره را ثبت می نمایم **هذا هو النظم**

اول هر امری بال است حمد ذوالجلال || بعد زیبا است نعت سر اصحاب و ال

و از پس این شش نواز من نسبت کبر اعیان  
کو خلیفه ایندوست نایب شاه رسل  
شافع اهل کبائر رحمت حق بر ظهور  
اندر این اعراض فانی جوهر قائم بند است  
هم امام سرور و وقت است فرد عصر خویش  
هم مر بانی الله و هم اویسے رسول  
از علوم و از معارف کو بد و ممتا گشت  
حایل آن نیز ذات است قلب اقدسش  
از مناصب هر چه امکان است نوع بشر  
خلت قربت مجیدت ندیمی و صور  
مرشد او فی الحقیقه شد روان جد خویش  
هم طفیل او مرزنی گشت سلطان رسل  
لیک ول بانی ارشاد آن قیوم دین  
روح پاک اب او شد فرد و در آن قطب غوث  
قطب عالم شیخ اسماعیل امام العارفین  
غوث عظم صبغة الله مرشد این حضرتین  
مقتد الشیخ عروة الوثقی است قیوم جهان  
پیر او قائم مقام حضرت خیر البشر  
مبدء فیض جزو کل مرشد جن و ملک  
قبله او تاد و بد لا کعبه هر قطب غوث  
بے حجاب و هم نخر امید فری از بشر

از صفی صفة الحق تبارک و تعالی  
قبله اشیا می عالم کعبه ارباب حال  
آیتی فضل المعی مروه جانان را زلال  
صاحب تجدید قیوم جهان تاج الرجال  
هم کفیل کعبه هم شیخ حریم بے زوال  
هم مرید و هم مراد حضرت عز و جلال  
عاجز اند از فهم آن ارباب علم و حال  
که با گردن زرواد و صوم و سموات و جبال  
جز نبوت جمله اور یافت آن صاحب کمال  
از صباحت ملاحت با همه آمد بقال  
شیخ احمد کو مجد بود فرد بے مثال  
هم با دوش جناب قدر ایزد تعالی  
سوی جد امجدش هم یار سولخ و الجلال  
شاه معصوم ابی اعون لطف لایزال  
والد معصوم ثانی بود آن کان کمال  
کرد تجدید صد اثناعشر در حسرت حال  
شیخ ثانی ثانی شیخ خود اندر حال و قال  
الفثانی را مجد و مانع دین از زوال  
قطب شناد و دو عالم بحر علم حال و قال  
مرجع افراد و نجبا مهدی اهل ضلال  
بعد پیچ چون آن شه در نهایت الوصال



مقتدائی نیست جز آن و اصل اصل الاصول  
کس نفهمیده است در اقطاب امت همچو او  
مرشد او در طرقهای وساطت مصطفی است  
یک راه اصالت نابی پیوست  
با وجود این اصالت خانه ترا و آتشه است  
پیش زین شرح کمالش ناید از من کم خرد  
لاجرم اصل معانی باز میگردد بحرف  
در کمالات نخستین خواجه عبدالباقی است  
ظل رحمان خواجه کرانکاس طمش  
شیخ ایشان قطب عالم خواجه علی اکبر  
بود پیر و خال مولانا محمد زاهدش  
سر سپاه خواجه میالیدان چرخ برین  
نقشبندی و دنیا خواجه او نقشبند  
چون منقش بود لوح دل زید نقشبند  
میر او بابا محمد خواجه ساس یافت  
خواجه ساس را خواجه علی رامین  
شیخ او چون خواجه محمود است از محمود گشت  
مرشد او خواجه عارف یافت از خواجه جهان  
خواجه یوسف یوسف ثانی مصر عرض خویش  
خواجه ادب و علی فارمد غواص عشق  
پیشوائی راه عرفان است سلطان بازید

با چنین سرعت روی با و اصول و ظلال  
فرق در ذات صفات و بیستمان مثل  
ز ابتدا تا انتها در انساب بر کمال  
بے وساطت هاندات اللہ دار و قصال  
لیک عبدی کو فرزند خواجه اعز جلال  
اندرین حیرت ز سر رفت زانم گشت لیل  
کانشه تجرید را مرشد بفضل لایزال  
گرچه جان خواجه را بگرفت آن شهر در مال  
ماند باقی تا قیامت و لیاذ و الجلال  
خواجه روشن است را والد دوم پیر حال  
خواجه او خواجه مراد است قطب کمال  
کو پیاپی خود یعقوب بود و چهره مال  
خواجه کازرا خواجه شد از خدمت میر کمال  
خوتم تا سرگرم جیش با هم گشت لال  
ره بسوی دولت عرفان بلطف لایزال  
خضر و شن نمود و جوی و شر آب لال  
طالبان احمق با عاقبت بی قیل و قال  
سعل کان جوهر عرفان بفضل فر و اسلال  
غمدانی چون زلیخا یافت آن یوسف حال  
خورد و او از خرقانی با کسب آب لال  
ره بخورد بر گزیده جعفر صادق ز آل

با امام سید جعفر و نسبت شد قرین  
آن یکی دادش باقلیم ولایت سرور  
اولین نسبت که ابواب ولایت برگشود  
والدش باقر محمد از شبه زین العباد  
آن شهین شاه شهیدان زامیر المؤمنین  
راهبر شاه ولایت شد شفیع المذنبین  
آمدم اکنون بشرح نسبت ثانیه اش  
اخذ کرد از باطن قائم که با ام او است  
پیر او سلمان فارس مقتدای عصر خویش  
افضل از حجاب خیر الا ولیها صدیق را  
ای حسن گرمی توانی مدح شان احسن بگو

از رسول حق در این راه بهر افراط کمال  
وان دگر بخشیدش از خوان نبوت نوال  
از جناب لدخود یافت آن صاحب کمال  
او ز اب خود حسین محبت بی قیل قال  
جیدر صفدر علی رضی تاجه الوجاه  
صدر بدر هر دو عالم شمع بزم نزال  
آنکه بر قرب کمالات نبوت هست دال  
آن امام مسلمین جعفر بفضل ذوالجلال  
یافت از صدیق اکبر پر تو صدق و کمال  
همنا خیر الرسل شد آفتاب بی روال  
تا که گروی از طفیل مدح شان احسن مال

تذکره ثالث از منتخب سابع در ذکر تصانیف و اشعار  
و تصرف و خرق عادات و بعضی عبادات معموله حضرت  
قیوم جهان زبده اللمحه حضرت صفی الله رضی الله عنه

خدمت ایشان سه رساله تصنیف شد یکی رسمی به (آداب الامیر شاهی) نموده اند و (صحف  
الاسرار) نیز نامیده اند و این رساله را در ایام آغاز جوانی تصنیف فرموده بودند  
در سن یکصد و هفتاد و شش بعد الف رساله دوم را مخزن انوار  
صفی احمدی تاریخ است و مسمی به (مخزن الانوار  
احمدی فی کشف الاسرار المجددی) کرده اند و درین رساله

بیان سلوک ہر چہار طریقہ فرمودہ اند و تصنیف این رسالہ در دار السلطنت کابل  
 صافھا اللہ تعالیٰ عن الآفات والتزلزل واقع شدہ در سنہ ہزار و یکصد  
 و نو و ہشت از ہجرت حضرت خیر البرہ علیہ و علیٰ آلہ من الصلوٰت التسلیما  
 افضلہا وانہما در سالہ ثالث منظوم است بطریق ثنوی مسمیٰ بچہا جوی و ہر طریقہ بجوی انہما  
 رضوانی مناسبت داوہ اند چنانچہ طریقہ نقشبندیہ راقدس اللہ تعالیٰ عنہ  
 اہالیہم بجوی شیر نسبت داوہ اند و طریقہ اکابر قادریہ رضی اللہ سبحانہ  
 عنہم بجوی شہد نسبت داوہ اند و طریقہ حضرت چشتیہ راقدس اللہ تعالیٰ عنہ  
 اکابر ہمد بجوی خمر مناسبت فرمودہ اند و طریقہ حضرات سہروردیہ  
 بجوی آب خطاب کر وہ اند رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین و این جوی رابع  
 ناتمام ماندہ و ہر چند مدت حیات ایشان بعد از تصنیف این رسالہ تطویل کشیدہ  
 آما بار اولہ اللہ سبحانہ وقت ایشان مساعد شد کہ در اتمام آن مے کوشیدند و آرز  
 اقتلاح این رسالہ فروے چند تہمینا اینجا ایراومی رود **ہذا من رسالتہ**  
**الشریفۃ المسمیٰ بچہا جوی۔ نظم**

حمد سجد و ثنائے بعبود  
 کو باہملے دو حرف کا فون  
 عقل را درکنہ زائش را غیرت  
 حال و استقبال ماضی ہمدگر  
 آسمان گوید زمین جیران کسیت  
 عرش و فرش و کرسی و ارض و سما  
 جملہ جیرانند بذات پاک او  
 خواست چون روزے سختیں کرد کا

مقدم لا یرالی را سز و  
 ہستہما از نیستہما آرد برون  
 فکر از ماہیتش آگاہ نیست  
 زابتدا و انتہایش بے خبر  
 ارض گوید چرخ سرگردان چسیت  
 و آنچه مافیہا الی تحت الشرا  
 عاجزانہ و قاصر از اوراک او  
 کہ نماید سر محفی آشکا

تا کن در اظهار ذات خویش تن  
پس سختی کرد بر خود آن چنان  
نجم ثاقب نیست بر برج هدا  
نے غلط بل نور بے مانند چون  
حق بخود آن نور را آئینه ساحت  
بال آثار صفات خود گشتند  
از فروغ نور پاک آن مجید  
چونکه او بدست و دستار کل  
بعد از آن نور پاک مصطفی  
تا بوقت مساعت موعود خود  
عقدہ گریه بیان او مے گشتند  
بود انواع ملک راره منسا  
ز ورق افلاک را ملاح بود  
چونکه هنگام ظهور اور رسید  
غنیمت دل بر شکفت از مقدس  
روز روشن شد شبستان جهان  
منہدم شد قلعه کف و فساد  
از جناب حضرت رب المجید  
التفاش کند نیاید نفاق  
کعبه شد بتخانه دار الحرب  
ظلمت عالم تمامی نور گشت

سید

صلاح

در مراتب صفات خویش تن  
کش از نور محمد شد عبان  
بدر اوج لامکان شمس الضحی  
از شبیه و مثل کیفیت برون  
واندر آن آئینه بان خود عشق باخت  
با عدم بخشید تشریف وجود  
هر چه پدید می و شنید می آفرید  
نور او شد موجب انظار کل  
گشت ساجد در مقام عابدی  
بود دائم عابد معبود خود :-  
قدسیان را راه روشن نمود  
عالم ارواح را هم مفتدا  
ناضای گشته ارواح بود  
نوبهار آمد خزان رو در کشید  
زنده شد جان فسوده از دمش  
آفتاب آمد سہا گشته نہان  
بلدہ ایمانیاں آبا و و ثنا و  
مژده رحمت بعالم در رسید  
وصل جستند عہدہ داران خلق  
بت شکستند بت پرستان بوجوب  
صبح نور و شب بجز گشت



زانکہ در عالم چو رشد و تربیت  
 لاجرم آن نور پاک من لادن  
 جامہ چون و چنان در بر کشید  
 بے نشان پوشید پیرایہ جو  
 نور پاکش سچو شمس خاوران  
 ہست بر چرخ چہارم آفتاب  
 خاصہ خورشیدیکہ از انوار حق بہ  
 تافت بر ذرات عالم در حجاب  
 صد چہان روشن شد از انوار او  
 مقتبس شد ہر یک از نزدیک دور  
 ہر زمان خفاش لاف میسزند  
 چشم من ہرگز ندیدہ روی او  
 خود نداند آن لہیم خود پرست

نیست ممکن غیر جذب جنسیت  
 در بشر و پوشش شد از امر کن  
 دعویٰ جسمانیان بر خود گزید  
 لامکان اندر مکان خود را نمود  
 کرد منزل در سپہر جسم جان  
 نیست مرآت فلک اورا حجاب  
 کرد روشن عرش و فرش و نہ طبق  
 نور پاک او ہر نگ آفتاب  
 قوت جان ہا گوہر گفتار او  
 جز کہ خفاش عدوی دیدہ کو  
 کہ عدوی آفتابم از حسد  
 دل نمی خواہد کہ آیم سوی او  
 کہ بمعنی دشمن جان خود است

پہچنان مظاہر نور مقدس اورا بیان فرمودہ از حضرات خلفائی اربعہ تبیین کردہ  
 باز بہ اکابر طرق اربعہ آوردہ و ہر طریقہ را بجوی نسبت نمودہ اندان شدت  
 الاطلاع فارجمع الیہ و نیز خدمت ایشان را در اشعار دیوانی بود بغایت  
 رنگین و عالی در ایام جذب ثانی آراشتند و سہ غزلے از ان یافتہ شدہ  
 اینجا نوشتہ شد و غزلے از ان در نگویش دنیا وینہ و اہل آن فرمودہ اند و  
 در ان مدح شریف حضرات انبیائے کرام صلوات اللہ تعالیٰ علیہم  
 و اصحاب و اہل بیت ایشان و سائر مشائخ و اہل ترک آن نمودہ اند و مفتون  
 شدہ بیان کردہ اند **ہذا هو النظم**

چیست دنیا جانستان زهرش که بچسبیده  
 بی وفای زشتی گاهش بسیل منهای  
 محنت و سنج و بلای غفلت آبا و اجداد  
 حال این ماتم سر رسیدم از پیر طریق  
 گفته امش چون است حال آنکه بند و دل در و  
 غافل است و بچیر یا احمق است آن بگهر  
 باز پرسیدم کدام است آنکه دل بر کند و  
 یا خلیل خلت حق یا کلیم طور عشق  
 یا ز اصحاب هدایا ز اهل بیت حقیبا  
 یا سر اقطاب عالم شاه تجرید نیرا  
 یا محی الدین جیلانیا جلال الدین روم  
 یا ز اقطاب است یا غوث است یا قیوم و  
 یا امام عاشقان یا مقتدای عاقان  
 یا زمستانیکه مدیهوشند از جام الیست  
 زلف مشکین ترانازم که در و ام فریب

چینه سگ پیده در نافه پوشیده  
 قبحه مکاره و هر دو غایب شده  
 دل نه بند کس در و جز ابله ناویده  
 گفت با وی یا خیالے یا چو سیل تیره  
 گفت او یلا بحال پر غلط فهمیده  
 یا خری یا غول یا دیوانه یا غنیزه  
 گفت یا ادم صغی یا نوح طوفان دیده  
 یا صید مریم یا احمد بگزیده  
 یا اویسی مصطفی از غیر حق بریده  
 یا ضیاء الحق بھار الدین منور دیده  
 یا جناب خواجہ باقی بحق بگزیده  
 یا چو ابراهیم دهم رند صاحب دیده  
 ز ابد از خائفان یا عابدی ترسیده  
 یا مگر در وی کشتی لایسے نغم پوشیده  
 هم چون از هزاران دل بمنو چسبیده

ای صغی در عالم فانی کسے بکدم مباد  
 بی مئی و چنگ و رباب و شاہر بگزیده

و نیز این غزل از دیوان مبارک ایشان است و در این لیمائی بقوت نسبت  
 خود نموده اند غزل

گدائی کوئی ترا فوق بادشاهیست  
 بتاج تخت و گهر گنج حشمت و اقبال  
 اسپرو امهاسایه الهی نیست  
 مغرور فرب کزین سبب با تو راهیست

تو یوسفی بحقیقت فتاوه در ظلمات  
بهر طرف که روی صد نهرا طوفان است  
ز فیض پر توه مهر جانش قص کنان  
فنا اتم و بقا کسل اثر زائل

برابر که مقام تو بطن ماهی نیست  
برایه نشستی قیوم کو تبااهی نیست  
کدام ذره که از ماه تابااهی نیست  
نشان هستی موهوم گریز خواهی نیست

هزار حسرت افسوس ای صفی که ترا  
قیام یکل نه دور و صبح گاهی نیست

و این غزل نیز از زاویه سبع مبارک ایشان است غزل

وی بمن نگاے کرد ظالمی جفا کوشی  
قاتلی شمشگاری خونخوری دل زار  
مهروشی پر پرونی فتنه شریجوی  
لاله رخ سمن بوی غنچه لب فسون گوی  
کبر نامسلمانی آفتی دل جانی  
جامه زری در بر طره گبر بر سر  
دام زلف کافر کیش بهر صیدایانم  
ترک چشم خونخوارش با سنان تر گاهنا  
دو دو خط مشکینش آتش بجانم زو  
دی بطاق ابرویش سجده ادا کردم

جان کنی جگر کاسے دلبر باهوشی  
بی پیاله سرفشاری فرخ کن فراموشی  
خانه جنگ بدخوی با کتفه قدح نشی  
نوهال دل جوی نستر بناکوشی  
خصم من و ایمانی کافر سیه پوشی  
چهره ارغوان طاسی تپه بندر کوشی  
چون گند زناری کج فلکند لبروشی  
کرده غارت و لہاز و قلم رو موشی  
مهر خاورم کرده ماهی باله آشوشی  
کعبه رو برو آمد قبله شد فراموشی

ای صفی چه افسون خواند عشق بجز انگیزت  
کان صنم بجفت آمد باو و لعل خاموشی

خدمت ایشان را بیاضی است در قصائد مناجات و حمد سرود کائنات  
مدح حضرات عالی درجات چنان مقرر شده که در خاتمه این کتاب آنها را جمع

کرده شود و تکمله این رساله گردد و انشاء اللہ تعالیٰ -

# ذکر بعضی عبادات و عادات احضری و بیوجہان محبوب الرحمان رضی عنہ لسبب ان

خدمت ایشان در عبادات و عبادات و اکل و لبس و در جمیع امور حتی المقدور  
رعایت سنت را از دست نیندازند و وظائف یومی و سیلی ایشان ادعیه  
و اوراد سنونہ بودند کہ از احادیث و آثار نبوی اخذ فرمودہ بودند صلوات  
و صیام نوافل نیز بدستور سنونہ ادائی شد و در نماز رعایت آداب و تعدیل رکات  
و حضور و خشوع و طمانیت و وقار و طول قیام و سجود بنوعی دیدہ می شد کہ با فوق  
آن متصور نہ باشد و عبادت ایشان در صیام نوافل چنان قرار یافتہ بود کہ در ہر  
چهار روز صائم می بودند و سہ روز افطار می نمودند ایام صیام ایشان متصل  
می بود ابتدائی از روز دو شنبہ می نمودند و سہ شنبہ و چہار شنبہ و پنج شنبہ را  
متصل روزہ می داشتند و جمعہ را عید می فرمودہ اند لہذا از جمعہ شروع افطار  
می کردند و شنبہ و یکشنبہ متصل مفطر می بودند و اگر در این سہ روز ایشان را  
بعطیہ می نواختند آن روز را نیز بشکرانہ آن صائم می بودند گاہی چنان واقع  
میشد کہ تمام ہفتہ را بصوم میگذرانیدند خواہ بوقوع صیام ایام بیض این واقعہ  
می بود خواہ بصیام شکرانہ و در لباس نیز رعایت سنت را بنوعی داشتند  
کہ در لباس سنون تراند و تغیر و تبدل را مجوز نمیداشتند کیفیت ازار و قمیص و  
روای و عامہ را از کتب تحقیق نمودہ معمول داشتند و در پائی مبارک نیز  
نعلین می انداختند و سراویل و کفش و غیرہ انواع را پائی کردند و در پیچ



امر بدعت را از قبیل و کثرت نمی پسندیدند و در بیخ بدعت حسن نمیدانستند حتی که  
 سبب نمیداشتند و در بیخ و تهلپیل اگر عدد و مقصود می بود با انگشتان حساب  
 می فرمودند و در ختمات بسنگریزه می پرده ختمند و صاحب بدعت را در  
 مجلس خود بار نمیدادند و از صحبت اغنیاء منتفر می بودند و در آمد و شد را  
 بسته حتی که تیمور شاه بوقت مرض موت خود انواع سعی بکار برد که خدمت  
 ایشان را زیارت کند و اکثری امر را بطلب ایشان فرستاد هرگز بسمع قبول  
 نیامد و در او اضرک جمیع امور محتاج باذن بودند و در هر امری که اذن اذن  
 نمی یافتند بمیل نمی آوردند و هندی و و انرا نزد ایشان بار نمی بود و در گذار  
 و بازار هر جا هندی می بنظر می آمد روی مبارک رومی گردانیدند و گامی  
 بر سر مبارک رومی داشتند تا چشم ایشان بر منکران نبوت نیفتد آجیانا اگر  
 هندی می بایشان ملاقی می شد مال او با سلام می کشید چنانچه روزه  
 ازان در خوارق ایشان نوشته خواهد شد۔

## من خرق عاداته رضی اللہ تعالیٰ عنہ

روزی برای دیدن حضرت بی بی صاحبه قدس سرها که همیشه زاوه ایشان  
 و والدہ فقیر بودند تشریف آوردند اراوة اللہ ہندوئی در زیر دروازہ ہر  
 حاجتی آمدہ بود چون دید کہ خدمت ایشان تشریف می آرند گریختہ از رگزار  
 دور شدہ با سطل در آمد و در را بند نمود و اراوة اللہ خدمت ایشان <sup>باعث</sup>  
 زیر دروازہ ایستادہ مانند و با کسی سخن نمی کردند آن ہندوئی از عقب در  
 بطرف ایشان نگاہ میکرد و نظر مبارک بان طرف افتاد فرمودند کہ این چہ کسی  
 است کہ از عقب در نگاہ می کند شخصی عرض نمود کہ ہندو سے است چہست  
 غرض آمدہ بود چون در و حضرت شد و عقب در پنهان گردیدند فرمودند

با وجود پنهان شدن چون با او دیده نگاه میکند بعد فرمودند که غنقریب با ما هم نشین  
 خواهد شد چون خدمت ایشان اندرون تشریف فرما شدند هند و برآمد و یکی با وی  
 اظهار نمود که بشارت اسلام یافته است که زور و مسلمان شوی هند و از سخن او ناخوش  
 شده رفت در عرصه راه یکی با او منخاصمه نمود و صورت دعوی در میان آورد  
 بخانه قاضی رفتند و راجا بنوعی از زربانش کلمه صادر شد که حکم اسلام بر وی  
 آمد و بزور مسلمان گردید روز دیگر بخدمت آمد و داخل زمره مریدان شد  
**من تصرفات** ساله تیمور شاه<sup>(۱)</sup> بیمار بود بخدمت ایشان کس فرستاد  
 که حکما از دو اما جز شده اند وقت همت است الحال آنچه فرمایند از قسم و وید  
 همان کرده شود فرمودند که بکیا و سفرزه را بخورد و در سه روز انشا الله تعالی  
 شفا خواهد یافت بادشاه از حکما استصواب آن درخواست همه متفق الکلمه عرض  
 نمودند که این مرض عارض از برودت است اگر این دو کرده شود موجب هلاکت  
 بهر نوع در نظر است اما گفته ایشان را تجربه باید کرد معالج خان که از حکمای حاوی  
 آن وقت بود گفت که این تجربه نمی باید کرد که بجان بازی کردن است موافق طبع  
 بادشاه گفته وی نیامد طلب مقدار سفرزه نمود و بخدمت ایشان فرستاد و بخادم  
 گفت که گفتگوی حکما را نیز عرض ایشان برسان و اسفرزه را بخدمت بگذران که از  
 دست بیمار که خود سه جانم ایند تا از زمین دست بیمار که مضرت نرساند چون  
 اسفرزه را بخدمت ایشان آورد و احوال گذشته بعضی رسانید ایشان بسم  
 فرمودند و اسفرزه را سه حصه برابر کردند و فرمودند که بی اندیشه سه روزی در یک  
 بخورد که صحت او در این ودیعت شده چون بعمل آورد موجب شفای کامل  
 گردید بادشاه و حکما همه معتقد تصرف ایشان شدند و معالج خان مذکور را بخدمت  
 ایشان فرستاد که مرید شود و معروض داشت که اگر صحبت عالی بومی اثر نمود

وگشود می در کار او پیداست در عقب او نیز بخدمت رسیده سلوک طریقه علیّه  
خواهم کرد چون معالج خان دو سه روز آمد شد نمود توجه عالی در وی اثر کرد  
و در رک و عقل وی خلل پیدا شد چنانچه تشخیص احوال نبض نمی نمود و عادت بان شاه  
چنان جاری بود که طعام هر روز را با استصوابا و می کرد و نمومی الیه صبح  
نبض بادشاه را دیده تجویز طعام و ادویه مصالح آن میکرد و چون صبحی معالج خان  
در حضور رسید بادشاه تکلیف دیدن نبض بدستور سابق نمود و معالج خان بعض  
رسانید که من بحال خود بیستم نوعی حالتی بمن رونداد که راسا شعور تشخیص را  
از من برده باید که حکیم دیگرے برای این خدمت معین شود و حضار مجلس لطانی  
بعض رسانیدند که معالج خان با و فور عقل و تمیز کامل بدیحال رسیده که تشخیص  
نبض نمی تواند نمود اگر ظل سجانی صحبت ایشان اختیار نمایند کارخانه  
روسخرابی خواهد آورد و بادشاه از خوف این از صحبت عالی محترز شد و امر فرمود  
که معالج خان را بگذارند که بار دیگر بخدمت ایشان رود و طعام شنبه بود  
بدینند که در صفائی وقت وی خلل آید و بهیئت اصلی شود خدمت ایشان از  
استماع این ماجرا تبسم فرمودند و گفتند الراضی بالضرر لا یستحق النظر فرود

مخفتم فلانی که بدیکنے      نه با من که بالفسخ دیکنے

مِنْ خَرَقِ عَادَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روزه حضرت بی بی  
صاحبه قدس با فقیر را به طلب ایشان فرستادند چون بخدمت ایشان رسیدیم  
در مجلس عالی از آکا بروقت بسیاری جمع بودند و اظهار طلب توقف نمودم  
مبارک بسومی من آورد و فرمودند گو تا چه واری معروض داشتیم که از روزه  
عالی پوشیده نخواهد بود تبسم نمود و فرمودند که بابا تو هم آزمائش مافی کنی برو بخدمت  
بی بی صاحبه بگو که اینک آدم فقیر عرض نمودم که توقف من از رومی آزمائش

نمود بلکه از ادب معروض داشتیم گفتند راست گفتی چیزی از ادب چیزی نوع ثانی  
**مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** برادر فقیر میان ضیا و  
الحق با انواع سرفه و تپ گرفتار بود هر چند علاج می نمود فایده نمی کرد روزی  
کس روغن گاوی بخدمت ایشان آورد و در دوران اثنای حضرت بی بی صاحبه  
بر او رم را بخدمت ایشان فرستادند که رفته عرض احوال خود را بکن و بگو که از دو  
عاجز شده ام وقت تصرف است میان ضیا و الحق رسید و احوال خود را معروض  
داشت فرمودند که دوامی شما پیشتر از شما آمده با طعام و بی طعام از این روغن  
خورده باشند که شفای شما درین نهاده شده چون روغن را بخدمت حضرت  
بی بی صاحبه تقدیس با آوردند خادمه ایشان بمرض رسانید که در تپ و سرفه  
روغن چگونه دوامی باشد فرمودند که روغن چیز خوردن است اگر ایشان زهر  
و میند شفا است از آن روغن برادر فقیر می خورد چون روغن خلاص شد آزار  
او هم بصحت مبدل گردیده **مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ**  
درخت بیدری در خانه ما بود و آرزوی خشک شده روزی ایشان را وضو میدادم  
و آب وضو ایشان را در زیر درخت انداختم فرمودند که این آب را بچه نیت  
زیر درخت انداختی عرض نمودم که بطبع آنکه سبز شود و فرمودند که چنان خواهد شد  
آن درخت از سر نو سبز شد و شاخها بر آورد و در تنه تازه ماند بعد از چند  
سال باز روختگی آورد روزی بطرف درخت نگاه کرده فرمودند که این  
درخت ما و ام حیات با چون ما گاه خشک گاه سبز است بعد از وفات ما  
خشک خواهد شد فوق کما قال دَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ **مِنْ خَرَفِ**  
**عَادَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ** فقیر از مدتی مریض بوده  
و از دو اولم سرد گردیده روزی در حضور ایشان برای من دو حاضر کردند



طبع من ازان متنفر بود اما از ادب نمی توانستم که روان نمایم خدمت ایشان بر ضمیرم وقف  
شده فرمودند که میل تو بدو انمی شود عرض نمودم که خیلی طبیعت من ازین متنفر است  
اگر در حضور عالی نمی بودم نمی نوشیدم فرمودند منوش فقیه خوشدل شده آن قدح  
را از دست انداختم بستم فرمودند و گفتند که اینقدر از دو اول تشکی گفتم برض خوشم  
نه نوشیدن این دو فرمودند و من بکشاد من خود بکشودم لعاب دهن مبارک را  
بدهن من انداختند آنرا آب حیات انگاشته بر غبت فرودم در حال صحت کلی  
پایتم **مِنْ تَصَرُّفَاتِهِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى رَوْزَهُ وَضَوْفَهُ**

و بخادم گفتند که این آب را نگهدار که بکار خواهد آمد آن خادمه از نادانی گفت که چه  
کار می آید فرمودند که جهت دفع زهر مار بکار می آید و خود برای ادای نماز جمعه  
تشریف فرما شدند بعد از اوائی نماز از مردمان کوچی ضعیفه را بخدمت آوردند که  
این را مار گزیده است و بحالت مرگ است و طفلی وارد و ماهمه که برگ این  
آن طفل نیز خواهد مرد دعا فرمایند که حق تعالی او را شفا دهد فرمودند که آب مستعمل و ضو  
ما که داشته بودیم برای این بود بسیارید آب را حاضر کردند و با نهاد آوردند که باین  
آب مکان گزیده را بشویند و بقیه آب را بخورانی چون بچسب آوردند فی الفور  
بصحت آمد **مِنْ خَرَفِ عَادَاتِهِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ**

یکی از فرزندان ایشان میان مطیع اللہ نام داشت و در ایام شیرخوارگی بود بسیار  
مریض شده او را برداشته نزد حکیمی بردند آن حکیم چون او را دید بخادم گفت  
زود بپرید که در راه خواهد مرد چون بخانه آوردند احوال آن طفل متغیر بود مادرش از  
مشاهده آن در گریه و فغان آمد خدمت ایشان در مشغولی بودند از استماع آن  
آواز متوجه آن طفل شدند بایشان الهام دادند بزبان هندی که معنی آن  
بفارسه این است که مادرش ریونند بخورد و بخوراند بطفل و بالند بطفل از استعمال

آن شفا یافت مدت عمر هر مرضی که مبتلای شد از خوردن مالیدن ریوند شفا می یافت  
**مِنْ تَصْرُفَاتِهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ** یکی از مشایخ وقت  
 بایشان مخالفتی داشت و سلطان وقت را با و می اخلاص بود و بصحبت سلطان  
 آمد و شد داشت گاه گاه سخنان ناملائم از جانب ایشان در محفل سلطان مذکور می نمود  
 یکی از ملازمان سلطان که بخدمت ایشان اخلاص کلی داشت از شنیدن سخنان  
 او متغیر شده بخدمت ایشان معامله مذکور را معروض خدمت ایشان نمود بنحایت  
 رنجیدند و رنگ بهارک سرخ شد حاضران آن ملازم را اشاره نمودند که زیاده  
 از این حرفی بر زبان نیار و ایشان اثر اشاره آنها مطلع شده فرمودند که چرا  
 منع نمی نمائید و از ملازم پرسیدند که وقتی که فلان از این نوع سخنان  
 در میان داشت در مجلس که حاضر بود و می اسمای امرای که حضار مجلس  
 بودند یک بیک بزبان برد ایشان فرمودند که کسی از او نشان نکند زیبا و را  
 نه کرد آن شخص گفت که همه تصدیق می نمودند بلکه سخن او را آبدار میکردند زیاده  
 طول شد ساعتی مراقب بودند و بعد لحظه فرمودند که بمانند که هر فده  
 گاوران تصدق ما کردند کذا آن امرای بفرمودند از غضب سلطان بیرون  
 ایام بقتل رسیدند و یکی از آنها مانند و آن شیخ بانند مدت ملامت شد  
 و از شیخت او اثری مانند و باط آن سلطنت نیز چیده شدند نحو  
 بالله من غضب اولیائه اگر از این نوع معاملات که بنظر فقیر از ایشان  
 گذشته بمانند که از دیگران شنیده ثبت نماید پیش مثل این کتاب و فترت  
 انشا کنم با آنکه مرضی ایشان در اظهار این معاملات ظاهر نشده معترضان  
 تطویل بهمین مقدار اکتفا نمودند

رد

عنان از فده کابین دست

رجوعی جانب طلب ضرورت

# تذکره رابع از منتخب سیابع در ذکر احوال حضرت قیوم جغتای بفرادیس جنان رضی الله عنه

چون عمر مبارک ایشان باختر سید در دل ایشان اشتیاق طواف بیت الله  
المعظم و زیارت روضه منوره حضرت رسول الله صلی الله علیه  
واله وسلم و مرادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً غلبه کرده هر چند که این عزم ایشان را  
از مدتی بوده و حج فرض را با وجودی که در ابتدای جوانی ادا نموده بودند چنانچه سینه  
آداب الادب را در آن راه تصنیف فرموده بودند و در آن رساله اناحوال و احوال  
آن مفرخ و نوشته اند اما شوق نبوی داشتند که نذر فرموده بودند که تا براه حج نبرآمده ام  
گوشت را که محبوب ترین اطعمه نر و من است نخواهم خورد و از این نذر و از وه سال  
گذشته بود که روانگی ایشان رو داد و در این مدت مدید گوشت نخورده اند و چون  
بمنزل اول برآمدند خدمت حضرت بی بی صاحبه قدس سرها دعوت  
نمودند و اقسام گوشت را با انواع تیار کنانیدند و خدمت ایشان ازان تناول  
فرمودند و چون شب اول از کابل برآمدند منزل را قریب غارهای اختیار فرمودند  
بقرب ده فرسنگ و سه روز آنجا بودند بنا به تاجرت پیغمبر صلی الله علیه  
واله وسلم و نیز جهت متابعت شب از کابل بدر شدند و مطابق کردند کوچ خروج  
را بتاریخ هجرت و در آن منزل با ایشان معلوم ساختند که از تحریک توکرة زمین بکشت  
شدند که از آن روز انواعی سرگردانی بعالم رخ نمود و جمعیت از اهل جهان خست  
برست و در آن سفر در او راه و ظایف و عبادات و صیام مقرریه خود افتادند فقیر به  
عرض رسانید که درین ایام سفر عبادات زیاده از عادت ماسبق افزوده آید آیا باعث  
شکرانه این سفر خواهد بود تبسم فرموده گفتند که با با عمر باختر سید هر چه از دست بیاید

غنیمت فراگم دور و روز زندگی جانی نشد سیر از غمت با کاشکی در عشق عمر جاودان میداشتی.

از این نوع اخبار مشعر بر قرب ارتحال از ایشان شنیده می شد چون با حمد شاهی رسیدند چند روزی آنجا اقامت فرمودند و خلق بسیار داخل طریقه علیه شدند و کذلک چون نقلات نصیر خان رسیدند مردم نقلات بیک منزل استقبال نموده بودند جمیع خلایق بنوعی بود که زیاده از آن متصور نباشد کذلک در هر بلده که می رسیدند قدم میمنت لزوم ایشان را غنیمت شمرده جوق جوق خلایق بزیارت شریف مشرف میشدند و آنان نتایج کلی بر میداشتند و در نقلات چند روزی در بعضی مصاح مانند و از آنجا روانه بندر کارچی از راه کوهستان شدند و فقیر بعضی رسانید که اگر براه سنده رفته شود عالمی از نور ارشاد عالی منور گردد و فرمودند که بایا ایام حیات بسیار کم بنظر می در آیند در راه رفتن سرعت را از آن مرعی می دارم که بملک عرب رسیده شود اگر بطرف سنده می روم ایام بسیار می باید رسیدن برب و شواری شود و زنی در عرض راه فقیر بایشان در شوق ثانیه کجا و ه سوار بودم و خدمت ایشان غنود و بودند بعد لمح بیدار شدند فرمودند که معامله عجب بنظر درآمد جماعت از اهل ایشد را که امواتند دیدم که بطرف عرب روانه اند و بر اسپان پس بزرگ سوار اند که فقط گردن های آن اسپان از تمام وجود سپان دنیا کلان تر است و فقیر خود را بر پالگی می بینم سوار و از قافله جدا شده بایشان ملحق شدم و پالکی من بے که بازمیرفت و از اسپان پس نمی ماند این معلوم نمودم که من بار و جانینان همراه خواهم رفت و از نمایان جدا خواهم شد چون ببندر کارچی رسیدند فرمودند که دریا بنظر من از خون می در آید معلوم میشود که وفات من در دریا واقع خواهد شد بعد از کوششی و قرب کوادر طوفان شدید در دریا و بسته شبان روز بچشم مردم عاجز آمده التجا خدمت ایشان آوردند و طلب دعائے



نجات از شر طوفان نمودند خدمت ایشان عنایت کردند که بهتر آن است که بنده  
خود را بر ضایق خالق بگذارد و آنچه از ایشان جناب آید محبوب دارد و اما چون مردم  
اسحاق بسبب کار بردند دست مبارک بدعا برداشتند هنوز دست های  
ایشان بدعا بود که طوفان تخفیف شد و باران ایستاد و آفتاب را بر برابر چون  
از و عافایغ شدند بالکل امن حاصل شد و با و از وزیدن ماند چنانکه سه روز  
کشتی جا بجا مانده بود بعد از سه روز با و وزیدن آغاز نمود چون به بندر  
مسقط رسیدند در قریه اریق فرود آمدند چه خدمت همدی و م ابراهیم  
و راریق سکونت داشتند در آن ایام که خدمت ایشان در آنجا بودند  
مخدوم صاحب انواع خدمتگاری بجای می آورد حتی الوسع در خدمت  
کوشیدند اتفاقا در آنجا دندان مبارک ایشان بدر و آمد تجویز بر آوردن  
آن نمودند چون آن را بر آوردند بیخ دندان قومی بود تمام نه بر آمده و پاره  
از آن در محل خود همان دندان سبب زحمت بسیار از وجع بدیدند روزی در آن  
وجع ضعف بر ایشان غلبه نمود و مدتی بے حس و حرکت بودند چون بهوش آمدند  
فرمودند که عجب معامله در این ضعف رونداد خود را در حضور مقدس جناب نبوی  
یافتیم و عنایات بینایات در خود مشاهده نمودم و نسبت خاصه آنحضرت را  
در برگرفت و وصل جریان پیشتر شد و معاملات در میان آمدند که مصداق صا  
لا عین دات و لا اذن سمعت تو اند بود و همانا که متمنا به حسب خواهش  
بدست آمد و ازین معلوم گشت که وقوف جسمی من در حضور روضه شریفه  
واقع نخواهد شد چه اگر بحیات آنجا رسیدن می بود این امور در آنجا وقوع می  
یافت چون از بندر مسقط روانه شدند و در بندر منجه رسیدند سوار می در یاراموقف  
نموده از آنجا راه خشک به نیت زیارت مین تابند در حدیده روانه شدند چون

بشهر زبید رسیدند مردم بسیار از ایشان مشغول شده مور و فیض و برکات گردیدند و از آن  
 جانب قریه‌ها که قریب بهمان شهر بود رفته از زیارات مزارات کامیاب شدند و در ملک  
 یمن در هر منتر لیکه می آمدند در اطراف آن مرحله تفرج می نمودند و خیلی توصیف یمن بزبان  
 مبارک میگذشتند و آنرا یکی از مخلصان معروض داشت که ملک خراسان که مراد کابل  
 وقتدار باشد از این ملک براتب بهتر است خدمت ایشان فرمودند که مگر شنیده  
 خبر اینی آنچه ریخته الرحمن من جانب الیمین و شنیده اللهم ینارک لنا فی  
 شامینا و یمننا که دیگر ولایات را بر آن فضل میدهی این ولایت عرب است خراسان  
 عجم و عجم را با عرب چه مساوات و چون به بندر حدیده مبارک رسیدند بقرب مکانی  
 که زیارت ایشان آنجا واقع شد نزول فرمودند و مردم بسیار بسعادت قدم بوسه  
 مشرف شدند چند روز آنجا انتقاد حلقه و مجلس ارشاد گرم بود چنان سرعت  
 فیاضی بود که کار سنین سیاعات تعلق داشت و بنصیب هر که از هر چه رسیدن  
 بود رسید تا خدمت ایشان میض شدند و جمعی شدید با ایشان حاضر گردیدند  
 روز اول بحلقه صبح پرداختند و آن روز جمع بود و بار دیگر حلقه پیش نشد بیت

در یرمغان بستند بیانات | کنون کورند کوی بیخانه کوشش

تمام ایام مرض ایشان هفده روز کشید اما از روی شدت اوجاع و تب اگر  
 هفده سال گفته آید بجا است فقیر در عمر خود الوالی ایوم شدت حرارت تب که از ایشان  
 دیدم از بیچ محمودی بنظر نیامده روز چهاردهم از مرض بکشتی سوار شدند هر چند همچنان  
 معروض داشتند که وقتی سواری دریا بسیار است چون حق تعالی صحت عنایت فرمود  
 سوار شوید با این همه شدت مرض سواری دریا مصلحت نیست فرمودند که کار  
 از مصلحت رفته بیت رند عالم سوار با مصلحت یعنی چه کاه کاه است اینکه بدستگیران بشیر  
 اگر مصلحت کار کرده شود در قاعدان محسوب خواهم شد روزی دو سه شین بنظر نمی آید

هر چه پیشتر رفته شود اولی تر خواهد بود و اراوه الشکستی را مانعی در پیش آمد و روز جا بجا  
بلند شب بیوم حوالج کشتی تمام میسر شد و نا خدا بخد مت ایشان عرض نمود که فردا  
علی الصباح لنگر خواهیم برداشت اگر مرضی حضرت باشد والا آنچه امر فرمایند  
بجا آورده شود و فرمودند علی الصباح لنگر بردارید و چون پلست از شب بگذشت  
بفقیر فرمودند که امشب از شبهای گذشته آرامم آیا مرض کار خود کرده فارغ شده  
حضرت بی بی صاحبه که از کثرت غم و اندوه مریض شده بودند از استماع  
این سخن مطلب ایشان را فهمیده بهر نوع از جا برخاسته بر بالین مبارک شدند و دست  
بر پیشانی انوار نشانی گذاشتند و جهت تسلی فرمودند که آثار عرق دیده می شود  
امید که عرق شفا باشد تبسم نموده فرمودند که چون از زبان شما لفظ شفا صادر شده  
امید که شفا اخروی حاصل باشد و مردم قافله که همراه در کشتی بودند طلب فرمودند  
و از آنها بجلی خواستند و قرض که از آنها دادنی داشتند او فرمودند بدین وجه که بعد  
حساب قرض که هشتصد روپیه برآمد فرمودند که کسی باشد که این قرض را به خود برآورد  
و مرا فارغ سازد خدمت حضرت بی بی صاحبه فرمودند که من بدمه خود برواشتم  
قرض خواهان را فرمودند که شما قبول دارید همه معروض داشتند که قبول داریم دست  
مبارک برداشته در حق حضرت بی بی صاحبه دعا فرمودند چون نیم شب  
شد فرمودند گونه تعب و تشنگی ظاهر شد آب حاضر کرد و چون بدین مبارک  
رسید رغبت نه فرمودند و بحضورت بی بی صاحبه گفتند که معلوم چنان است  
که وقت احتضار است باید که متوجه احوال من باشند که مبادا در این وقت غلطی  
واقع شود چون پلست از شب ماند فقیر امر فرمودند که دست خود بر زانوی من گذاشته زور نما  
چون چنان کردم فرمودند که محسوس من نمیشود که بزای من دست نهاده شد یا نه معلوم است که جان  
از آنجا بالاتر رفته فرمودند که دست بر سینه من بگذار چون گذاشته شد فرمودند که اینجا محسوس من

می شود و آنقدر در آنوقت آنرا بر شاشت و فرحت بر چهره مبارک ظاهر بود که حضرات  
را از آن تحیر دست پیدا و وقت صبح اول لنگر کشتی را برداشتند و در حین برداشتن  
شرایع احوال ایشان تغییر مانده پهلوش شدند و امر بخواندن یسین بر بالین خود  
نمودند و بذكر مشغول شدند باز ذکر تسبیح فرمودند و جان بجانان سپردند انَّا لِلّٰهِ وَ  
انَّا الیْهِ راجِعُونَ ما فرموده آنچنان می که وقت اذن جان پاره گریبان شوند و بخندند  
بعد از آن حال حضرت بی بی صاحبه ناخدا را طلب داشتند که اگر تا جده تا بوقت  
ایشان را بکشتی برسانی آنچه جوهره آن باشد بجهت مدعای دل بخواهی بتود او  
می شود و کشتییان قبول نمود و گفت که مهمل پایان نیست که میت را در کشتی  
نگهداریم و از این امر بی احتیاجی نمایم لیکن من کشتی را لنگر می کنم و خدمت ایشان را  
تا بندر حدیده میرسانم از آن جا اگر مقصد شما برودن تا بوقت باشد براه خشک  
ببرید بعد التماس و التماس ایشان را به بندر حدیده برده شد و مردم آنجا از مخلصان  
و غیره ظاهر نمودند که اگر بے اذن شریف آنجا برده شود موجب باز آوردن خواهد  
شد باید که اول ایشان را بگذارید و بعد از رسیدن شما اگر اذن شریف داد  
باز برده خواهد شد مکان گذاشتن ایشان متصل مسجد و شن هندی مقرر شد  
مکان شریفه را روزی در صحت خود پسندیده بودند آنجا درختی بود و خدمت ایشان  
زیر سایه آن درخت نشسته بودند و فرمودند که اینجا کاملی مکملی مکان خواهد یافت  
و قبر ایشان زیر آن درخت واقع شد وقت غسل ایشان این فقیر ایستاده بود  
خدمت مخدوم صاحب نیز ایستاده بودند و غسل چون غسل مشغول شد  
و جامه مبارک برداشت و آب بر جسد مبارک بچست ساعت بساعت  
حسن ایشان می افزود و چنانچه مردم از دیدار ایشان سیر نمی شدند و متحیر می ماندند  
چون غسل را با تمام رسانیدند فقیر بطرف وی مبارک ایستاده بودم چنان معلوم



نمودم که اشاره پهای مبارک خود میکنند چون بطرف پائی مبارک ایشان شدم اندک  
 خشکی در پائی مبارک ایشان مانده بود آنرا بشستم و کفن مبارک ایشان بعد و مسنون  
 داده شد و بعد و مسنون افزود و نه شد پاس آنکه ایشان در حیات خود تمام ملتزم  
 بسنت بودند بعد مات نیز مرضی ایشان بتابع است آری باب مکاشفه می دیدند که  
 ظهور ارواح طیبه حضرات انبیا و اهل بیت و اصحاب اولیا بود و گزلیک حین حمل جنازه  
 و صلوة این حضور مری بود چون در کفن پدیدند حضرت بی بی صاحبه  
 قدس سرها که والده این راقم اند و همیشه زاده ایشان بودند ذکر ایشان در آخر  
 منتخب خواهد شد خبر فرستادند که مردم از آنجا دور نشوند که من زیارت ایشان  
 مشرف شوم چون ایشان آمدند و روی مبارک را کشودند در رنگ کبک از خواب  
 باز چشم بگشاید با هستگی چشم مبارک را کشوده بطرف ایشان نگاه انداخته پوشیدند  
 چون ایشان برای نماز بر آوردند آنقدر جمیع خلایق بود که عدد آن از حوصله کتاب  
 بیرون می نمود مخدوم صاحب مقدم بنام ایشان شدند و چون بدفن آوردند فقیر در  
 قبر مبارک ایشان را گذاشت چون روی مبارک را خواستم بقبله کنم مری شد که بکرت  
 ضعیف که مخبر تصرف قوی است خود روی مبارک خود را بقبله برابر فرمودند چون  
 روی مبارک را کشودم آن قدر تجلی انوار بر روی ایشان بود و حسن متنز اندمشده  
 میرفت که عقل عقیل از ورک قاصر می شد فرد

چرا از کاسه سر چشم من بیرون نمی افتد | که دیدار اخیاست و بجا ماندن چه می باید

وفات مبارک ایشان صبح یوم الاثنین ششم شهر ذی قعدة الحرام فی سنه  
 هزار و دویست و دوازده و این تاریخ تصور کرده فقیر است **هذا هو لنظم**

زبان مجد و شهبان	که فردوس از دست صد زینت
چو مصوم اولی که قیوم وقت	بشد صبغة اللذ فیضش قرین

درختی که بد بر فلک سایه اش  
بسر نو گلے داشت خوب لطیف  
قوام جهان را قضا چون شکست  
همه قدسیان زمین با تم شدند  
هجوم غمش عالمے گشت باز  
چو تاریخ جستم نداشتد ز غیب

که مصوم تانیش خوانند بین  
کز بود خوشبو گلستان دین  
نزول نمود آن بسوئے زمین  
از انز و فلک جامه نیلی است بین  
بملک دل فضل شد جان نشین  
بجنت مکان کرد آن شاه دین

مخلصان و مجتبان تو از رخ بسپا جمع کرده اند از آنها خلیفه احمد خان نظامانی  
که خلیفه محمد و مصاحب است قصیده طویل جمع کرده است مانا که این دو  
فرد از قصیده او است ۷۷ قعدہ بد و پگاه ششم ۷۷ کان اختر برج شد گم ۷۷  
دو شبند و از ده صد و سال ۷۷ کان باز زده از جهان پروبال ۷۷  
و نیز در عرف غم و لم افزود ریافته و خدمت محمد و مصاحب بزبان تازی  
مرثیه املا نموده اند و در آن بعضی خصوصیات ایشان را نیز درج فرموده و تاریخ  
ایشان را نیز در آن قصیده بد و سه ماده در آن جا ذکر کرده اند آن مرثیه را ذکر  
مے سازم **مرثیه**

الشیر الاجل قطب الاكمل غوث الاعوات  
قیوم البشر مجد دمانة ثالث عشر مولانا و مرشدنا  
الحضرت الحاج محمد صفی الله السرهندی  
المجتب حسباً و الفاروقی نسباً رضی الله تعالی عنہ  
و ارضاه

# تذکرہ خامس از منتخب سابع در ذکر فرزندان جناب حضرت قیوم جهان رضی اللہ عنہ

خدمت ایشان کثیر الاولاد بودند حتی کہ نسار و رجال زائد از شصت نفر از ایشان بولادت رسیده اند اکثری در ایام صبی رحلت نموده اند و آنچه بعد از ایشان خلف شده اند ہشت پسر و سیزدہ صدیقہ بودند و از جملہ پسران اول و اکبر ایشان حضرت شاہ ولی اللہ بودند خدمت وی باعلی درجات کمال و اکمال رسیده و از خدمت والد شریف خود مازون شدہ و خلقی از وی مشغول گردیدہ فقیر بعضی مترشدان آن مخدومزادہ را دیدہ محفوظ شدہ و حضرت مُرشدی قیوم جهان خلیلی وصف استعداد و وسعی نمودند و مکاشفات و معارف اورامی پسندیدند و چون مسکن این مخدوم زادہ بعید افتادہ بود ہمیشہ در حضور نمی بود اکثر احوالات خود را بقلم معروض میداشت و بصحت و سقم احوال بود و مکاتیب عالی سرافرازی شد فی الجملہ اعمو بہ روزگار و پرتو لطف کردگار بودہ مردم آن نواحی بوجہ شریفش مفتخر و ممتاز بودند و از فیوض و برکاتش بہرہ مند و بہرہ نفعی وی بسرحدی بود کہ بی اعانت خداوندی بوسع بشری بدن رتبہ توتوع از جملہ محالات است از بسکہ در امور احتیاط بکار می برد کہ مردم حکم بجنون می نمودند فقیر بیاد وارد کہ شخصی پیر ایشا و ز خدمت حضرت ہدیہ آورده باین مخدوم زادہ واوند مخدوم زادہ بنات اورا کندہ و پیر ایشا کرد چون بخدمت حضرت آمد پیر اورا ندید

خیلی محظوظ شدند و شکرانه الهی بجا آوردند که در اولاد من چنین شخصی بوجود آمده اگر از این  
نوع خصائص وی ثبت شود و تطویل کشد خلیفه ملا عبد الکریم بابی از زبان حضرت  
قیوم جهان در توصیف زهد این مخدوم زاوه نقل میفرمودند که روزی بتقریبی  
فرمودند که اگر در زیر جرم آسمان دیده شود همچون ولی اللہ زاهدی درین زمان  
بنظرند آمد و در علوم ظاهری نیز بر رخ کامل داشت و احادیث بسیار بیاد  
نموده بود و بیاد فقیر است که نیمه شاه درانی که سلطان وقت بود وفات  
یافت جماعت صاحبزاده گان بنز و شاه زمان که سلطنت با و مقرر بود  
برای فاتحه میفرستاد و چنان مقرر نموده بودند که بمسجد جامع قلعه بیکجا شدند باز  
برای فاتحه بنزد پادشاه روند و خدمت حضرت قیوم جهان چون از صحت  
سلاطین محترم بودند فرزندان و متعلقان خود را برای فاتحه فرستادند که در  
مسجد مذکور رفته با قوم بیکجا شده بفاتحه برویدار اوده اللہ چون بدر قلعه پادشاه  
رسیدند وقت عصر بود و نوبت و تقارن و کرناہ و غیره انواع می نواختند که معمول  
آن وقت بود چون مخدوم زاوه استماع نمود گوشهائی خود را بدست بند نمود و جلوه  
اسب را گردانید چون کبیر همه او بود لاچار همه گریه و بیدیم و بخدمت حضرت رسیدیم و  
خدمت ایشان استفسار نمودند که چرا جلداً مدید واقع را به عرض رسانیدند حضرت  
از استماع آن بلول شدند و فرمودند که قوم همه رفتند و از جانب ما کسی نرفته مبادا  
معاندان وقت را یافته بنامی در آیند و پادشاه را در ترو و اندازند و ساعتی متال  
شده فرمودند **حَسْبُنَا اللَّهُ نِعْمَ الْوَكِيلُ** اتفاقاً بعرض پادشاه رسانیدند که حضرات  
صاحبزادگان برای فاتحه آمدند سوائی حضرت قیوم جهان که ایشان از مدتی  
تاریک صحبت سلاطین اند پادشاه چون اخلاص کلی در آن وقت بخدمت ایشان و خدمت  
گفت سن اراده نموده ام که اول بزیارت حضرت قیوم جهان مشرف شوم و از ایشان



وستا به بندم و چون دیگر صاحبزاده گان را ملاقات کنم لابد با خود دستا آورده  
باشند و تکلیف بسنن کنند هر آینه روشی تو انم نموی بهتر آنست که اول زیارت  
ایشان را یافته ثانی ملاقات دیگر حضرات کنم غفار خان صدر و قدار را بخدمت  
صاحبزاده گان فرستاد و عذری در میان آورد و وعده ملاقات بروز  
جمعه کرو و همان شب بخدمت حضرت قیوم جهان پیاده آمد و  
دستا از ایشان بست باز ملاقات بدیگران نمود خدمت حضرت  
قیوم جهان فرمودند که قتیبه در ع میان ولی الله بود که با و شاه خود  
پا پیاده در اینچار سید و او را از بلاست بر آورد و توکل و تبتل و صبر  
و تقوی و انزوا و استتار و شکستگی و بی نفسز آمد التمجیر داشت در  
سنة هزار و دو صد و سی و یک از این دار پر طلال انتقال نمودند اننا لله و  
اننا الیه و اجعون فرزند ویم حضرت قیوم جهان میان قدرة الله نام  
دارند و در نواحی کوهستان کابل سکونت دارند و فرزند سیوم ایشان میان  
کرامت الله اند و در توابع پکلی سکونت دارند فرزند چهارم ایشان میا امین است  
نام دارند و این مخدوم زاوه طبع شعر بسیار خوب دارند فرزند پنجم ایشان میا ذکریا  
نام دارند و در کوهستان کابل می باشند فرزند ششم ایشان میان ظهور الله  
نام است و این مخدوم زاوه در طفولیت خیلی مقبول والد شریف خود بودند فرزند  
هفتم ایشان میان مطیبه الله بوده بعد از والد شریف خود در جوانی رحلت  
نمود فرزند هشتم ایشان میان عبدا لباقی است عمر این مخدوم زاوه در  
حیات والد شریف و بدو سالگی رسیده بود و والده این مخدوم زاوه از  
اولاد حضرت خواجده خواجگان بها و الدین بلاگروان است رضی  
الله عنه از این ممر بتولد این مخدوم زاوه خدمت حضرت مرشد قیوم جهان

خیلی محفوظ شدند اللهم وفقهم فیما تحب وترضه بر این فقیر و زاده سبوح  
 حضرات مخدوم زاده گان امید دارم که در نسبت والد شریف محفوظ شوند  
 و از زبان الهام ترجمان والد ایشان نیز بشارت در حق اینها سموع دارم امید که از

گوش باغوش رسد

# تذکره سادس از منتخب سابع در ذکر خلفا حضرت قیوم جهان رضی الله عنہ

محققانند که از خدمت ایشان خلایق بسیار به نسبت باطنی مشرف شده اند  
 و صاحب کشف و الهامات گردیده و مستحق بامر خلافت بوده اند اما کسیکه  
 مجاز گردیده اند به بیت و بهشت نفراندا اول و اکمل همه خدمت حضرت بی  
 صاحب قدس سرها اند می بایست که اولی ذکر ایشان نموده می شد  
 و در ذکر حضرت قیوم جهان و ایشان فاصله نمیشد چنانچه حضرت قیوم  
 جهان عنایت می نمودند که صورت ما هر دو جدا است و حقیقت مایکی ایما  
 چون عادت نویسندگان مقامات چنان جاری شده که ذکر نسای صاحبان  
 در آخر کتاب می کنند که در نکذ لک در نفعات و غیره کتب یافته شده متابعت  
 اینها نموده ذکر ایشان را در تذکره سابع این منتخب نموده شد و ختم کتاب بدان قرار  
 یافت و ثانی خلیفه ایشان فرزند ایشان میان ولی الله که احوال این مخدوم زاده  
 و تذکره مآبل ذکر یافته ان شدت فارجه الید کاتب الحروف نیز بشرف  
 اجازت از ایشان حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنہ مشرف شده ام اما اجازت  
 که بفقیر عنایت شده از مواهب ایشان است ولله و در خود لیاقت آن نمیدانند  
 و برادر عینی این فقیر میان ضیاء الحق نیز مجاز از ایشان است و صاحب حالات

بلند و معارف را چمنند و از خدمت حضرت قیوم جهان و حضرت بی بی صاحبہ بہ بشارت  
 عالی و اشارات متعالی سرافراز اند اللهم اوصلہ الی غایۃ الکمال بحرامتہ  
 النبوی والالہ خدمت حضرت مخدوم صاحب میان محمد ابراہیم رحمۃ اللہ علیہ  
 ہمیرہ مخدوم صاحب جامع کمالات ظاہری و باطنی میان محمد ہاشم قدس سرہ  
 کہ از فحول سرآمد علمای عصر و احوال ایشان مستغنی از بیان است بودند از ایشان مجاز  
 اند و باعلی درجات کمال و اکمال مشرف و جہانے از ایشان منور شدہ در طریقہ علیہ  
 داخل گردیدہ و ارشاد ایشان کامل آمد و خلفائی صاحب کمال از ایشان بروئے  
 کار شدند و سلسلہ علیہ را رواج کلی دادند فرزند ایشان مخدوم میان عبداللطیف  
 بصحبت حضرت قیوم جہان شرف شدہ اند و از توجہات علیہ پرہ کلی یافتہ و از  
 خدمت والد خو و کمال رسیدند و مجاز گردیدہ اللهم اوصلہ الی غایۃ ما یتماناہ  
 و از جملہ خلفائی ایشان خلیفہ بیان سلیمان و خلیفہ میان احمد خان نظامانی و سیاد  
 پناہ میان سید نور محمد مرحوم و قاضی میان محمد قاسم و میان اسمعیل و خلیفہ  
 میان محمد فاضل و خلیفہ احمد کہتانی و مولوی محمد جیات ہریکے صاحب معارف  
 و اسرار مظاہر کثوف و انوار اند و براہ نمونی خلائی مشغول اللهم زد اخواننا  
 فی الدین و یرحمہ اللہ عبدہ قال امینا درین کتاب ہر جا مخدوم صاحب  
 و ر خلفائی حضرت مرشدی قیوم جہان ثبت یافتہ مراد ایشانند و تفصیل  
 احوال ایشان مستحق کتاب علیحدہ است و اینچاہمین قدر اکتفا و فیضت پناہ  
 کمالات و ستگاہ ملا محمد زکی نیز از خدمت حضرت قیوم جہان مجاز شدہ  
 بدرجات کمال فائز گردیدہ آہ خدمت حضرت مرشدی قیوم جہان  
 می فرمودند کہ نسبت ملا محمد زکی ضمنی است حامل نسبت وی منم اما بعد از من  
 محب است کہ حفظ نسبت خود تواند کرد و فضائل و کمالات شمار آخوند زاوہ محمد انور

در خدمت حضرت قیوم جہان  
 حضرت قیوم جہان  
 حضرت قیوم جہان  
 حضرت قیوم جہان  
 حضرت قیوم جہان

بنوی از جمله مجازان کامل و نسبت با فنگان مکمل حضرت قیوم جهان است  
و عالمی از و اخذ طریق نموده در پلده مذکور بارش و مشغول است حقائق و معارف  
آگاه فضائل و کمالات دستگاه خواجه مقیم صوفیان چارکاری المشهور بصوفی  
خواجه از زمره خلفای ذوالاقتدای حضرت قیوم جهان است این عزیز  
خیلی صحبت موثر داشت و خلائق بسیار وی بهره ور گردیده در حیات  
مرشد خود رحلت فرمود رحمه الله علیه پیر اکبر شاه خوستی نیز از مجازان معتبر ایشان  
در الکامی مذکور بارش و مشغول است و پیر احمد نیز از زمره مجازان ایشان است  
با پیر اکبر شاه مذکور در یک نواحی بسر می برد شاه بزرگ خوستی نیز از مجازان  
ایشان است و باحوال نادره سرافراز صاحب جذبات قوی است و  
خلق از بهره مند در نواحی کرم به بهمانی خلق مشغول بشاه مقصود زرتی نیز از  
مجازان ایشان است و مریدان صاحب نسبت دارویی از فقرای وی  
با فقیر شبی بسر بر خیلی از و مخلوط شدم شیخ صنعان خوستی از جمله مخلص مجازان  
ایشان است صاحب خوارق و کمالات با بهره بوده قبر شریفش در و در واقع  
بزار و یتبرک به و الحال نیز از مراد و مردم خوارق اظهار می کنند که دیده  
میشود و طریق در اولاد او باقی است خلیفه ملا سلطان اندری مشهور بملا خلیفه  
صاحب کمالات و منبع فیوضات است و خلقی از و مشغول از زمره خلفای  
کامل حضرت قیوم جهان است فضیلت و کمالات پناه حقائق و معارف  
آگاه خلیفه ملا مهربان توخی محمد زری از جمله خلفای کامل ایشان است و صاحب  
نسبت قوی و خلقی از بهره مند و کامیاب فی الجمله عجوبه روزگار است  
آنخوندزاده ملا محمد حسین موسی صاحب نسبت قوی بوده در سفر سعادت  
اثر مرین الغرین در رکاب سعادت انتساب حضرت قیوم جهان بود قبل از



ارتحال آن قبله ارباب کمال چند روزی در بلده زبید رحلت نمود رحمه الله علیه خلیفه ملا  
حسام الدین دولت شاہی از زمره مجازان کابل بود بعد حضرت قیوم جهان  
مدتی رحلت نمود رحمه الله علیه سید ولایت شاہ پشلی ثم شکار پور می از قدما  
خلفای ایشان است و خلقی از وفایض شده احوال مزار او در شکار پورست  
یزاد ویتبرک بہ لاجی علی محمد بانی ولد حاجی رحیم خان مرحوم نیز از زمره  
خلفای حضرت قیوم جهان است و خلیفہ ملا عبد الکریم ابی قلاتی از قدماست  
اصحاب ایشان بودہ چون خدمت ایشان از قلات عبور نمودند عازم حرمین الشریفین  
شدند مومی الیہ دستہ منزل در رکاب عالی بود وقت رخصت او را مجاز  
فرمودند و مریدان آنجائے را حوالہ مومی الیہ کردند و امر بصحبت نمودند اہل صحبت  
او خیلے محظوظ شدند و صاحب انوار و اسرار گردیدند و این دو سال ارتحال  
نمودہ در بلده قلات مدفون شدہ یزاد ویتبرک بہ رحمه الله علیه رحمتہ  
واسعہ و خلیفہ محمد صادق کنجانی از خلفائے قدیم ایشان است بفضائل  
کمالات سرافرازہ حاجی پیر محمد چاروہی از جملہ مجازان معتبر ایشان است  
و صحبت موثر داشت و ملا عبد اللہ جغتائی الاصل در کوہستان کابل از  
قبل ایشان مجاز بودہ بخصائص مشہور احوال مزارش در کاریزی یزاد  
ویتبرک بہ و ملا عبد اللہ قہقان از قہقان مدتی در خانقاہ معلی بسر بردہ از  
فیوضات و کمالات ایشان بسخ کمال یافته مجاز شدہ بولایت خود رجوع  
نمودند و محمد واحد سیوستانی مشہور بخرد و محمد احسان صاحب فضائل  
و کمالات صوری و معنوی و از خدمت ایشان اجازت داشت ملا عثمان  
علی زبیدی نیز از مجازان بودہ سیادت پناہ سید حسن دہلوی صاحب شجرہ منطلوم  
کہ در این منتخب ثبت شدہ نیز از جملہ مجازان و مستعدان بودہ و باعلی درجا

کمال و اکمال رسیدہ میان عبد الکریم توی و میان قاضی محمد نصر پوری و میان عبد اللہ  
 نصر پوری نیز از مجازان بودند فضیلت و کمالات شکار خلیفہ محمد کاظم شکار پوری نیز از  
 قدمائے اصحاب ایشان بودہ بد لالت مخدوم صاحب بخدمت ایشان رسیدہ بود و  
 منظر فیوضات شدہ نقل مے نمود کہ در ان ایام مے کہ مخدوم صاحب و شکار پوری بودند  
 جزری از ایشان مے خواندم روزی برای سبق آدم ایشان را بنوعی دیگر یافتم  
 کہ امکان سبق در ایشان ندیدم گفتم چه واقعہ روئدا وہ است کہ شمارا بنوعی دیگر مے  
 بینم فرمودند وی صیادی را دو چار شدم و در بند افتادم حال از ذوق آن از خود  
 رفته ریانا ترا نیز با خود ردیف کنم با ایشان برخاستہ بخدمت حضرت قیوم جهان رسیدم و  
 اخذ طریقہ نمودم و بخدمت ایشان آمد و رفت و شتم و روشنی در خود میدیدم  
 روزی شخصی سوار بخدمت رسید و اسب را بیرون مکان بست و بکنو  
 آمد و طلب طریقہ نمود خدمت ایشان طریقہ با و گفتند چون خواستند کہ توجہ بند  
 آن شخص گفت کہ توجہ مے خواهم کہ از قید سستی بر ہم ایشان توجہ با و فرمودند چون  
 ایشان از توجہ فارغ شدند آن مرد نشسته ماند ہر قدر کہ او را خبر کردند بخود نیامد  
 فرمودند کہ بیماری کہ دوایدل خود بخواد حال وی چنین شود القصہ تا شب در آن  
 جا نشسته ماند و اسپن بستہ شب رفقا اش تجسس نمودہ آمدند اسپن با خور  
 بستہ دیدند از حال او استفسار نمودند مردم حال او را بگفتند نزد وی شدہ  
 ہر چه گفتگوی نمودند بخود نیامد و خدمت حضرت قیوم جهان فرمودند کہ او را برداشتہ  
 با و طاقش بر نہ چنان کردند علی الصبح رفقا اش آمدہ اظهار نمودند کہ آن مرد مردہ  
 است خدمت ایشان بجا رہا اش تشریف بردند تا بکفن تعقب نمودند فرد

گشتہ غمزہ خود را بنماز آمدہ

آفرین بزل نرم تو کہ از بہر ثواب

بر سر اصل سخن و حکم کہ خلیفہ محمد کاظم ناقل بعد از تشریف بردن حضرت قیوم جهان از

شکا پور مدتی بر آنچه داشت اکتفا نمود بعد بکراچی بخدمت مخدوم صاحب سید  
 و چندی بخدمت ایشان گذرانید و بزیارت حرمین الشریفین رفته از اماکن مشهور  
 مشرف شده بوطن مالوف آمد و چون فقیر از حرمین مرتبه ثانی مراجعت نمود با فقیر  
 نیز صحبت داشت باذن ارواح طیبه فقیر با و اجازت داد و مخلصان آن نواحی  
 را حواله وی نمود روزی چند با طلبه نشست و خواست نمود بقرب آن بداعی صال  
 جانان جان سپرد **وَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ** و احوال خلفای حضرت مرشدی  
 قیوم جهان را اجمالاً ذکر نموده شد اگر تفصیل می پردازد بتطویل می انجامید

**تذکره سابع از منتخب سابع در ذکر عارفه بان الله و مقبوله**  
**بِأَوَّلِ صَلَّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَك صَا رَضْتُمْ عَنْهَا**  
**جِنْدَارِ سَوَالِدِ اللَّهِ وَالرَّوَا حَضْرَتِ ابِي حَبْرَةَ اللَّهِ**

خدمت ایشان والده را تم خواهرزاده حضرت قیوم جهان اند اول به خدمت  
 حضرت قدوة الاولیاء شاه غلام محمد مشرف بودند و از نسبتها خاصه  
 ایشان بهره یافته چنانچه روزه از آن در تذکره احوال حضرت قدوة  
 الاولیاء گذشته چون حضرت قیوم جهان بمنصب قیومیت سرافرا  
 گردیدند بی بی صاحبه بخدمت ایشان رجوع فرمودند چنانچه در احوال حضرت  
 قیوم جهان اشاره بدان رفته و سلوک آن راه از سر نو بخدمت ایشان از  
 ابتدا تا انتها با بنجام رسانیدند و با علی درجات کمال و اکمال فائض و مشرف شدند  
 اول نسبت ایشان به بیان آورده شود و بعد کیفیت احوال ایشان بطریق جمال  
 مذکور گردد و والده ماجد حضرت بی بی صاحبه حضرت شاه عطاء الله  
 نام دارند و در نسب از طرف آبایی گرام از سادات بخاری و طبری انداز اولاد

حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری قدس سره که در ایام حضرت مجدد  
 الف ثانی در حضرت دہلی صاحب ارشاد بودند و طریق اجداد خود را ترویج می فرمودند  
 و از جناب حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مکاتیب بطرف  
 ایشان ورود یافته در آن مکاتیب فقرات مدحیہ ایشان بسیار نوشته اند آثار متعددی  
 مکتوبی از آن مذکور خواهد شد نسب حضرت حاجی عبد الوهاب بخاری و  
 بحضرت مجدد و صحابیان می رسد و طریقہ نیز از ایشان داشتند مکتوبی  
 کہ بالا وعده ذکر شدہ نوشتہ می شود۔

## مکتوب پنجاہ و پنجم از جلد اول سیار و پناہ بجات دستگاہ شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافتہ از محبت

چند گاہ است کہ دل را محبت نسبت بلامت شہا پیدا شدہ است غیر آن  
 ارتباطی کہ سابقاً تحقق بود بناء علیہ بدعای ظہر الغیب اختیار مشغول است و چون  
 سرور کائنات و مفخر موجودات علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰت و التسلیما و التحیات  
 فرمودہ اند کہ من احب اخاہ فلیعلم ایاہ اطہار حبت خود نمودن اولی و انسب و انست  
 و باین محبت کہ نسبت باقربای آنحضرت علیہ الصلوٰة والسلام و التحیہ پیدا شدہ  
 رشتہ امید واری تمام بدست آورده حق سبحانہ و تعالیٰ بر محبت ایشان  
 استقامت از زانی فرماید بجز سید البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰة والسلام ثم  
**مکتوب الشریف** شجرہ ایشان بحضرت سید کائنات علیہ و  
 علیٰ آلہ الصلوٰة و التسلیما بدینوال اتصال می یابد چه حضرت حاجی  
 عبد الوهاب بخاری قدس سره ولد حضرت سید محمد بخاری اند و ایشان  
 از اولاد حضرت سید ابوالکرم حسین بخاری لقب بسید جلال سبز



و مشهور بمحمد مجتبیان اندر رض و ایشان ولد حضرت سید محمد غوث بخاری اند  
و ایشان ولد سید السادات حسنی الحسینی سید جلال الدین  
اعظم البخاری لقب بسید جلال البخاری اند و ایشان ولد سید ابو المؤید  
علی رضا اند و ایشان ولد حضرت سید یوسف رضا اند و خدمت ایشان ولد  
حضرت سید ابو جعفر رضا اند و خدمت ایشان ولد حضرت امام  
سید محمود رضا اند و جناب ایشان ولد حضرت امام سید احمد رضا اند  
و جناب ایشان ولد امام سید عبد الله رضا اند و خدمت ایشان ولد حضرت  
امام سید علی عسکر رضا اند و جناب ایشان ولد حضرت امام محمد تقی  
اند و جناب والامی ایشان ولد حضرت امام محمد تقی اند و خدمت ایشان  
ولد حضرت امام علی موسی رضا اند و جناب فیض باب ایشان ولد  
حضرت امام موسی کاظم رضا اند و خدمت ایشان ولد حضرت امام الهمام  
خلیفه الله فی الانام محمد جعفر صادق رضا اند و جناب ایشان ولد جناب  
امام واجب التعظیم والا کرام حضرت امام محمد باقر رضا اند و خدمت ایشان  
ولد حضرت امام سجاد و مفخر عباده سلج العلماءین زین العابدین رضا اند  
و جناب مقدس ایشان ولد حضرت امیر المؤمنین و امام الاسلام المسلمین  
شهید و سعید الدین حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنده اند و  
خدمت عالی ایشان ولد حضرت امیر المؤمنین و امام الا شیعین سید الله  
الغالب علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنده اند و ابن حضرت سید  
النساء فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند و از صاحب  
عبد الوهاب دهلوی البخاری قدس سره تا حضرت شاه عطار التدریج  
مشرفی بخاری قدس سره که والد حضرت بنی بی صاحب اند رضا

بدینہوال است کہ ولد حضرت حاجی صاحب عبد الوہاب مذکور حضرت  
سید فرصل اند قدس سرہ ولد ایشان حضرت حاجی سید عبد الرحیم اند  
و خدمت ایشان چون کج بیت اللہ زیارت رو ضمنہ رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ و آلہ وسلم مشرف شدہ و از جناب اقدس امور گردیدند کہ بسر بند بہاک  
رفتمہ دختر حضرت شیخ محمد سعید ولد حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ  
عنها را در عقد خود و رآور کہ از ان عقیقہ فرزندان صاحب بنصیب تو است  
گویا این اشارہ بحضرت بی بی صاحبہ رضی اللہ تعالیٰ عنها بود چون  
خدمت ایشان بدار الارشاد سر بند رسیدند آنچه معلوم ایشان شدہ بود و بدین  
امور بودند حضرت شیخ محمد سعید رضی اللہ تعالیٰ عنہ ظاہر نمودند خدمت  
ایشان عنایت کردند کہ اگر بمن نیز اشارہ شود قبول خواہم داشت در ان شب  
خدمت ایشان زیارت حضرت سیدۃ النساء بضعتہ رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ و آلہ وسلم مشرف شدند و خدمت حضرت بی بی فاطمہ الزہراء رضی  
اللہ تعالیٰ عنها با ایشان عنایت نمودند کہ صبیبہ خود را بچا در من اندازہ چون خدمت  
حضرت خازن الرحمۃ پیدا شد بند بسر و دیدہ منت داشتہ عقیقہ خود را بہ  
حضرت حاجی عبد الرحیم بخاری نکاح نمودند بچنین از ان عقیقہ ولدی کہ  
پیدا شد صبیبہ حضرت و حدت را نکاح نمودند الی الیوم اولاد حضرت  
حاجی عبد الرحیم بخاری اصفا و حضرات مجددی اند قدس سرہم و حضرت  
شاه عطاء اللہ قدس سرہ صبیبہ حضرت قطب الاقطاب حاجی غلام محمد  
معصوم رضی اللہ تعالیٰ عنہ را در نکاح آورده کہ ہمیشہ حقیقہ حضرت  
میشدی قیوم جہان بودند و خدمت حضرت بی بی صاحبہ متولد از ایشان  
اند و حضرت شاه عطاء اللہ قدس سرہ ولد شاه خسر و اند قدس سرہ

وایشان ولد شاه اهل الله اند قدس سره وایشان ولد شاه عبد لشکور  
اند وایشان ولد حاجی عبد الوحیم مذکور اند قدس الله تعالی اسرار هم  
و نورنا بانوار هم چون نسب ظاهری ایشان بیان شد اکنون اظهار نسبت  
باطنی ایشان کرده می شود و بجوش هوش استماع نما چون خدمت ایشان بسیر  
محبوبی و مرادی مراتب اظهار کمال و کمال را حاصل کردند و معاملات سنین را  
را بساعات طی فرمودند و بمقامات عالی و مراتب متعالی مشرف شدند و چون  
مشرب ایشان محمدی واقع شده بود و جمیع مدارج ولایات فائز گردیدند و قیقه  
از دقائق اسرار و کمال نماید که بدان ممتاز شدند و با آنها مات خاصه عنایات  
مختصه مقدر و مسرور آمدند مرشد ایشان حضرت قیوم جهان خدمت ایشان را  
تکلیف تام بامر شاد داشتند و ایشان خود را ازین امر خطیر بکسو نمودند و بوضع  
آن بیان می فرمودند هر چند مبالغه در آن امر مشاهده می نمودند کناره ازان می جستند  
در این لیت و محل مدتی در گفتگویی کشیدند تا آنکه در معامله بشرف زیارت جناب طهر  
صلوات الله علیه و علی اله الا نور مشرف شدند و ازان سر و دکائات و مخ  
موجودات بخلعت خاصه خلافت ارشاد ممتاز و مجاز گردیدند و تاکید اکید درین  
امر شریف ویدند لاچار اظهار بخدمت مرشد و الا بتار خود نمودند و آن قیوم  
وقت چون از مدتی خواهش این امر داشتند از این ممر مسرور گردیده نامه  
اجازت و ارشاد برای ایشان نوشته و وجهه و دستار خود را به تبرکات بایشان  
عنایت فرمودند و جماعت طلاب که بخدمت عالی بود با آنها امر کردند که بخدمت حضرت  
بی بی صاحبیه رفته از بیرون حجره شریف توجه گرفته باشند حتی که خلفائے  
کامل خود را نیز اذن بتوجه از ایشان نمودند و فرزندان و اطفال و اهل خود را تمام چه  
بنات و چه ازواج بخدمت ایشان مرید گردانیدند ایشان بامر مرشد و اشاره ارواح

طیبه طوعاً و کرها مشغول شدند بسبب عت تا اثر در مستر شدن ایشان نبوغی شد که ما فوق آن  
متصور نباشد و مردم از دور و نزدیک خصوصاً از عالم نسا با ایشان رجوع آوردند  
و هنگامه ارشاد فیض رشا و ایشان در اطراف و کناف منتشر شد بسا نسوان  
از خانمان خود دست برداشته بذیل دامان ایشان افتادند و از انوار و اسرار مست  
و سرشار شدند و بسیاری از مستر شدات ایشان مجذوبه گردیدند حتی که در  
خانه ایشان مجذوبات زنجیر بپا همیشه افتاده بودند در عالم نسوان مثل این اجتماع  
بشد و فی الله که در خدمت آن مقبول رسول الله شده بود چه در متقدمین و متأخرین  
از صاحبکات شتیده نشده بلکه در عالم رجال خال خال در آن حال باین قوت  
کمال و اکمال پوده باشد بیست

فیض روح القادر بر بازند و فرایند | دیگران هم بکنند آنچه میسحامی کرد

ارشاد نامه که خدمت حضرت قیوم جهان رضی الله تعالی عنه نوشته اند اینجا  
ثبت می شود **هذا هو الحمد لله الذي خلق الادم على صورته و كرمه**  
بخلافت و اجری تلك النسبة بين انبيائه و اوليائه صلوات الله  
على نبينا محمد و آله الطاهرين و صحبه المهتمدين و كذلك على الانبياء  
اجمعين و اوليائهم المرضيين و عباد الله الصالحين **آما بعد**  
نموده می آید که خدمت محند و مه محترم معظه مكرم مظهر انوار القیوم و نور  
اللعین و خمره الفواد امه المعصومه تسابها الله تعالی چون سلوک و تسلیم  
طریقه علیه حضرات نقشبندیه مجذوبه رضی الله تعالی عنهم را نزد فقیر حاجی صنفی الله  
السریندی با تمام و اختتام رسانید و با علی درجات کمال و اکمال مشرف شد و  
قطع مراتب و لایات صغرا و کبرا و علیا و سیرا شد و فی الله عروج در مدارج کمالات  
نبوت و رسالت و اولوالعزم و معصوم و بمقامات انبیا و رسل و دخول در صفوف



آن اکابر و وقوف از علوم سعیت احاطه و سر بیان توحید و وجودی و شهودی بتفصیل  
حاصل نمود و از حضور خاصه نقشبندیه بطرز خاص حضرت مجدد الف ثانی رضی الله  
عنه و فنار اتم و بقادر اکمل و زوال عین و اثر و فناء فنا تحقق یافت و ارتقای از  
جمع مقامات ظلال و اصول و وصول به اصل الاصل که از شایسته طلبیت مبرا و  
یکسو است حاصل وقت او شد و سوائی آنچه مذکور گردید بمعاملات مشرف شد که  
این کمالات نسبت بان حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط چه این کمالات از  
علوم واجب الاظهر است و آن از اسرار لازم الاستتار یضیق صدوری  
و لا ینطلق لسانی ایمانی بدان نماید و قطع هذا البلعوم اشاره بان می کنید و در  
مقام نزول چون عروج کامل آمد بنحاطه فقیر افتاد که مغز الیهار را اجازت تعلیم  
و تلقین نماید تا خلایق از فیوض و برکاتش بهره ور گردند اما مخدومه معطره و  
مکره و رقبول این امر اہمال و رزیدہ و تعویق درین امر اوقاتا و تا عنایات بے  
نہایات از لی شامل حال او گردیدہ کار او را از حنیض باوج رسانید و  
بمنصب خلعت و محبوبیت و بهره اصالت و فرویت و ماینا سب ذلك  
من الخصوصیات و الانعامات از جناب اقدس خداوندی علی التواتر  
والتوالی سرافراز و ممتاز شد و در معاہلہ بشرف زیارت حضرت خیر الہریر خاتم  
علیہ و علی الہ الصلوات و التسلیمات و البرکات و التجیہ مشرف گردید و از ان  
جناب بخلعت خلافت و ارشاد و مازون و کامیاب شد و در قبول این امتزاج  
اکید یافت الحمد لله علی ذلك حمدا کثیرا ہر چند الحال خدمت مخدومه مشار  
الیہار را احتیاج باذن نیست اما چون از اکابر مرسوم گردیدہ کہ بے اذن پیر در این امر  
خطیر اقدام نمی نمایند لهذا قلمی میگرد و کہ ہر کہ از قسم نساء و رجال کہ طالب راہ ایز و  
متعال باشند و کرامت شریفش برسد و اخذ طریقہ نماید گویا باین فقیر رسیدہ باشد

و بقدر ستمد او از انعکاس باطن شریفش بهره ور گردد و شرط الاجازة  
 الاستقامة بالشريعة المرصنة والسنة المصطفوية على صاحبها الصلوة  
 والسلام والتحية والرسوخ بحجة الشيوخ السلسلة العلية رضي الله  
 تعالى عنهم اجمعين ثم الصلوة والسلام على خير الانام وعلى آل العظام  
 وصحبه الكرام الى يوم القيام بعد از اين مدتی ارشاد و زيريدند و جهانے از  
 قسم نسوان از خدمت ایشان مستفيض شدند جماعه که بنقص عقل و دين متصف اند  
 بجمال عرفان و يقين موصوف شدند بيست

حفظ صحراچو سپستان	بيند پهلوي بقنداي دوستان
-------------------	--------------------------

خدمت ایشان از کثرت مشاهدہ عنایات بنیایات جناب ایزدی و بارہ خود  
 گامے این فرودے خواند فرد

اگر بادشہ پرور پیرزن	بیاید تو ای خواجہ سبلیت مکن
----------------------	-----------------------------

روزی نقل حضرت دا بعد قدس سرها در مجلس ایشان سے گذشتہ و آن ایشا  
 بنحا طر مبارک ایشان گذشتہ کہ نسبت حضرت دا بعد سمانہ کم چون آن بوقوع  
 یافت نسبت او را دون نسبت بعضی از مستر شدان خود یافتند این معنی بخدمت حضرت  
 قیوم جهان معروض داشتند ایشان عنایت نمودند کہ اگر ابعہ ورین وقت می بود  
 خدمت ایشان اختیار می فرمود فرمای آنروز ایشان را در معاملة الهام باین لفظ  
 نمودند کہ ای فاطمة ثانیہ ایشان این الهام را بخدمت حضرت قیوم جهان معروض  
 داشتند خدمت ایشان را امر بشکر آن نمودند حضرت بی بی صاحبہ فروائے  
 آن طعام بشکر آن بفقرا و اوند و خیرات بانمودند فرد

فیض روح القدس را باز مد و فرماید	و گجران هم بکنند آنچه مسیحا و کرد
----------------------------------	-----------------------------------

چون خدمت حضرت قیوم جهان بارادہ سفر سعادت اثر حرمین الشریفین از کابل برآمدند

خدمت ایشان نیز بار آورده مذکور بام شد خود روانه شدند و در آن سفر در هر بلده و قریه  
که عبو ایشان واقع شد اهل آن از برکات صحبت شریف ایشان بهره ور گردیده  
واخل طریقہ علیہ میشدند و چون به بندر حدیدہ شریف رسیدند واقعہ مرشد ایشان  
روند و بعد از دفن و عزاد خدمت ایشان روانه حرمین شدند و چون بحرم کعبہ محترمہ  
معظمہ رسیدند و از احکام عمرہ فارغ شدند ایشان را به خلعت قیومیت سرافراز  
فرمودند و بانواع عنایات نواختند که شرح آن در خور این مختصر نیست مرتبہ اول  
که بدیدار کعبہ مشرف شدند حقیقت آن بجمال بشاشت ایشان معانقہ نمود  
و تقای انتم و بقای ایشان را باز روند و حتی کہ می فرمودند کہ چون متوجه خود سے  
شدم سر خود را کعبہ می یافتم و چهار جوارح خود را چهار مصلمے میدیدم و سجدہ عابدان  
را بسوی خود می یافتم تا آنکہ توجہ وسیعی بسیار این معاملہ را از من جدا ساختند و می  
فرمودند کہ وقت طواف ہر بارے کہ بقرب حجر اسود سے رسم از حجر اسود ندای رسد  
کہ تعالیٰ یا مقبول گاہے تعالیٰ یا محبوب بنگاہے تعالیٰ یا ہدایت بہ موجب امر  
چون تقرب میجویم حق تعالیٰ در آن وقت آن مکان را از طائفان خلاص میکند  
و بعد عاتقبیل حجر واقع می شود از این نوع معاملات کہ ایشان را در آن  
اماکن متبرکہ وقوع یافتہ ثبت آن بتطویل سے انجامد و چون بعد از فراغ  
حج در شہر مکہ معظمہ رسیدند فرمودند نامہ قبول حج این ضعیفہ را عنایت  
نمودند و چنان ندادند و او ند کہ در این سال حج مہم حج را بطیفیل حج قبول کردیم  
چون بطرف طیبہ طیبہ روانه شدند در ہر منزلے ایشان را بنوع عطیہ می نواختند  
تا آنکہ بشرف زیارت روضہ منورہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام مشرف  
شدند حضور جناب اطہر باہر دو خیفہ مکرمہ بایشان حاصل شد و عنایت  
بی ہماریت دیدند و از جناب اطہر خلعت سبز رنگ بر ایشان شد و از

جناب خلفاً نیز و خلعت پیمیده مرحمت گردید فرمودند باحوال شما هر دو برادر متوجه  
شدم که از عطا یا بشما هم ارزانی نشود بر سر شما یان نیز دستار بابتانیدند انحمد لله علی  
ذک و چون زیارت روضه حضرت سیدة النساء بنت رسول الله صلوات  
الله علیه وعلیها مشرف شدند از ان جناب عنایات بسیار دیدند و فرمودند  
که سر مرا گرفته بر پیشانی من بوسه واوند و مستغرق نسبت ایشان شدم و امر به نشستن  
فرمودند نماز کمال مهربانی و از خلص نسبت های خود بطریقے که همان عزیز رانی نوازند  
نواختند و کذلک از مزارات بقیع نیز با نعمات مشرف شدند که تفصیل آن  
تطویل می کشد و مدت هفت ماه بموجب امر عالی در طیبه طیبه سکونت فرمودند  
و حالات عجیب معاملات غریب بایشان روند و روزی رخصت شدند  
باز از هر جانب عنایات یافتند و چون از حضور روضه منوره رخصت شدند  
در حضور عرض نمودند که این سکینه را باز در این دیار علیا طلب شود و خاک  
در اینجا گرد و معلوم نمودند که تراب حضرت علی کرم الله وجهه کرده اند و فرزندان  
درین جا خواهند رسید بفقیر فرمودند که سوالی برای خود کردم بر شما قبول فرمودند و چون  
مراجعت نموده بجدّه رسیدند از ان جا باز احرام عمره بستند زیارت بیت الله  
شریف روانه شدند و از زیارت کامیاب گردیده عیال را آنجا گذاشته فقیر را با خود  
گرفته بطرف طائف بقصد زیارت رفتند و از آنجا نیز مستفید گردیده باز کرم شریف  
آمدند و آراوه آن داشتند که تاج دیگر آن جا باشند تفسیر ما ندانم غره ماه مبارک  
رمضان بایشان رخصت شد و عنایت نمودند که ثواب حج آینه ترا و همزمان ترا  
عنایت کردیم پس بطرف جدّه آمدند و روانه وطن شدند چون به بندر حدیده رسیدند  
باز زیارت حضرت قیوم جهان مشرف شدند و در حین رفتن جهت تعمیر روضه بخلصا  
آنجا مبلغ عنایت نموده بودند آنرا بمصرف رسانیده بودند و قدری کار مانده بود بقدر



آن نیز مبلغ دادند و بطرف وطن تشریف آوردند و عبور ایشان درین رجوع از ملک  
سند و واقعه دست آن جا ماند مردم بسیار برکات ایشان فالص گر وید  
و داخل طریق علیہ شدند و صبیہ ایشان نیز در آن ملک رحلت نمود و قبر آن در شهر  
متعلوی که قریب حیدرآباد است واقع شده مسجدی را آنجا بنا فرمودند و مخلصات  
آن حد و قبه و مکانی آنجا تعمیر نمودند و تیرک بها فقیر تاریخ آن همیشه را در  
حروف مصرع آخرین فریاد یافت مصرع باز بجنات رفت و آن گل باغ جنات  
و خدمت مخدوم صاحب در ماده تاریخ همیشه یافته حروف رضی الله عنها بود  
و مدت عمر این همیشه معطره شانزده سال کامل شده و در این عمر قلیل بقوا اند  
کثیر ممتاز بوده بر سر اصل سخن رویم چون خدمت حضرت بی بی صاحبہ بوطن  
مالوف رسیدند و مخلصان آنجائی از قدوم ایشان مسرور شدند بعد چند ماه  
بطرف دارالارشاد سرمنہد جهت زیارت حضرت مجد دالف ثانی رضی الله  
تعالی عنہ تشریف بردند بعد از حصول زیارت و وصول سعادت باز بکابل  
آمدند سالی در آن جا مانده باز بطرف بخارا تشریف بزیارت حضرت نقشبند  
مشرف شدند و در آن ایام که در جوار مزار فیض آثار بسری برودند از جناب ایشان  
بسیبته های خاصه سزا فراز گردیدند و زری بفقیر و برادر فقیر عنایت نموده  
فرمودند که ایام عمر کم مانده صحبت مرا عنایت و انبید و همیشه توجه میگرفته باشید  
باز روی بفقیر آورده عنایت نمودند که مرا چنان معلوم ساختند که بخانه محمد  
فرزندی تولد شده و آن فرزند را در نظر من در آور و ند چون بخانه رسی نام او  
عبد القیوم خواہی گذاشت فقیر بخدمت معروض داشت که شما خود تشریف  
برند و خود نام بگذارند تبسم فرموده گفتند رسیدن خود را مشاهده نمیکنم در آن ایام  
که در جوار مزار فیض آثار بسری برودند روزی فرمودند که خدمت حضرت

خواجده عنایت نمودند که عمر تو با خر رسیده برای تو سی سال عمر دیگر از حق سبحانه و تعالی  
خواستهم و فرمودند که مراجعینان محبت وصال اقتاده که معروض و ششم که عطیه  
که بر فقیر شده نصف آن که پانزده سال باشد بیک فرزند من عنایت شود و نصف  
ثانی بفرزند ثانی و اثر اجابت مفهوم گردید و چون از مزار فیض آیتها حضرت شاه نقشبند  
رضی الله تعالی عنه مرخص شده اراده مراجعت نمودند فرمودند که در وقت خلعت  
خدمت حضرت خواجده را چشم پر آب دیدم آنرا نیز مشعر بر قرب ارتحال خود میدانم  
و بفقیر و میان ضیاء الحق فرمودند که عرض شما هر دو برادر را بخدمت حضرت خواجده  
نمودم ایشان عنایت کردند که نسبت ما و اولاد تو تا انقراض این نشاء خواهد ماند  
و از جانب شمایان خاطر مرا جمع نمودند و چون بزیرارت حضرت رسید امیر  
کلال رضی الله تعالی عنه آمدند و زیارت فرمودند گفتند خدمت امیر ما بر قرب  
ارتحال مطلع نموده فرمودند که اینجائی ما خواب روید معروض شد ششم که مراجعینان  
حضرت شاه می باید رفت رخصت عنایت فرمودند ازین نوع معاملات  
مشعر بر قرب وفات بایشان بسیار نمودند و چون بزیرارت حضرت شاه مشرف  
شدند از آن حضرت شفقت بسیار مشاهده نمودند و مکان قبر ایشان را نیز بایشان  
نمودند اما خدمت ایشان بفقیر اظهار نکردند چون روزی دوسه در آن جا مانده شد  
فقیر عرض نمود که شتر بانان ظاهری نمایند که درین مکان پیشه و گس بسیار است از آن  
بشتران زیان میرسد باند که کوچ کرده شود فرمودند که از مردم این جائی مکانی که  
برائے شتران خوب باشد در این نواحی تحقیق کرده شتران را بدینجا فرستید و مرا  
در اینجا معامله در پیش است کوچ نمی کنیم فقیر از مردم آنجا جهت شتران مکان  
تجسس نمودم گفتند ما مول برای شتران مکان خوب است آنجا شتران را  
فرستاده شد روز جمعه فقیر برای نماز در مسجد روضه رفتم چون بکان آمدم خدمت

ایشان را الحاف بر سر کشیده یافتم عرض کردم که خیر است فرمودند که تپک مده است  
و آثار مرگ دیده می شود و مکانی که حضرت شاه بایشان نموده بودند در حین  
زیارت نیز ظاهر فرمودند و آنچه وقت رخصت از حضرت مدینه منوره اشارت  
یافته بودند نیز بیاد دادند فقیر با برادر خود متالم شدید به انواع دلداری و مهربانی  
نمودند و امر بصبر کردند مدت آزار ایشان بیست و چهار روز کشیده شب ازوهم  
ربیع الاول تیاری طعام عرس فرمودند و تا بید نمودند که وقت طلوع آفتاب طعام  
تیار شود علی الصبح بخدمت عرض نمودم که طعام تیار است دست مبارک برداشته بر حایت  
جناب اظهر صلی الله علیه و آله گذرانیدند و فرمودند که بگویند که بزودی طعام بمردم بخورانیذ فقیر  
فرمودم می مبارک جناب بنوعیه علی الله الصلوة والسلام بگشا که زیارت می کنم چون زیارت  
نمودند باز فرمودند که قرآن تلاوت مرا بگشا که بزیر آن نیز مشرف شوم  
چون کلام مجید کشوده شد سوره الحمد و آیه از سوره بقره تلاوت کردند بعد فرمودند  
که پارچه کفن خود را که بآب زرم تر نموده بودم و داخل روضه منوره و کعبه  
مغفله کرده بودم آنرا بیاید چون حاضر شد در گوشه ازان اثر آب باران که در راه  
شده بود یافتند فقیر و برادرم امر نمودند که شما هر دو خود بکنار جوی شده این پارچه  
را با احتیاط نازی کنید زمر می که موجود است آنرا شکافته بآب آن ترسازید بکنار خوب خشک کرده بیاورید  
چون ازین خدمت فارغ شدیم و بخدمت سیدیم ایشانرا محض یافتیم بطرف مایان نگاه نمود  
فرمودند که بمن الهام کردند که اگر برای فرزندان خود سلطنت بخواهی که با آنها داده  
شود عرض نمودم که بجز فقر و بیک چیز نمی خواهم و بان شمارانواختند و بخدا اجل شان  
شمایان را سپاریدم و بذاکرا اسم ذات مشغول شدند و بطریق خاصه خود رحلت نمودند  
وقت رحلت ایشان پاسه از روز گذشته بود یا قدری زائد بر آن و آن  
روز جمعه بود تاریخ و روزوهم از ماه ربیع الاول سنه هزار و صد

و بجزه از هجرت حضرت خیر البشر علیه و علی اله الاظهر مع صحبه کرامه نور من الصلوة  
 الاظهر مدت عمر مبارک ایشان به پنجاه و دو سال کامل رسیده و مکانی که ایشان بدان  
 اشاره فرموده بودند در واقع از قبته ثانی مزار فیض آثار حضرت امیر کرم الله وجهه  
 الکریم بود که قبر مبارک آنجا کنده شد بعد از نماز جمعه جماعت کثیر در روز و صبحه منوره  
 حضرت بر ایشان نماز گذاروند و دفن ایشان وقت نماز عشا شد سبب توقف  
 دفن آن بود که مکان مذکور در واقع از قبته شریف بود و بنا می آن بسیار از زمین  
 عمیق برداشته بودند تا زمین اصل رسیدند مدت کشید هنگام دفن شریف این  
 فقیر ایشان را به قبر مبارک گذاشتم و بر او رم میان ضیاء الحق سلمه به از بالاس  
 ایشان را بن رسانید چون روی مبارک را کشودم چشم کشوده بجانب فقیر و  
 بر او رم نگاه مهر آلوده انداخته ضحک فرمودند بر او فقیر گفت ایشان زنده اند  
 چون در قبر بگذاریم در این اثنا چشم مبارک پوشیدند چون گفتگوی بر او رم  
 بسیار شد مردی که آنجا حاضر بودند گفتند که از اولیای از این نوع خوارق  
 بسیار بعد مرگ وقوع یافته چنانچه خدمت حضرت مولوی صاحب جامی رح  
 در نجات در ذکر حضرت خواجہ محمد یار سا نیز از این نوع نوشته اند  
 باری مسکن گفتگوی ما گردید رضی اللہ تعالی عنہ تاریخ مبارک ایشان را درین  
 نظم منظوم نموده ام **منظوم**

عقیقه که در این مزرع بود مدفون است بعالم چه سمات امه معصوم است مرتبه که بوی کرده حرمت یزدان رسید نسبتش ز شرف صفای اللہ چون نفس اطهر او بانگ الجمع بشنید	وحیده ایست ز آل سول یزدان مخاطبه است بالهام فاطمه ثانی نمی توان که شمارم بوسع انسانی که بود خال و می آن معدن صفای بگشت اضی مرضی یا مریزدانی
---	---